

علامه امینی

شیدان راه فضیلت

ترجمه: جلال الدین فارسی



پیش از
واحد کتاب بنیاد پشت
تران خیابان نینوین شیب منته و زمست

تلفن : ۸۲۱۱۵۹

۲۵

فلازمی

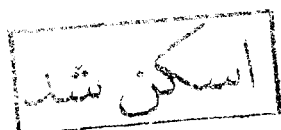
سیدان راه فضیلت



شهیدان راه فضیلت

انتشارات روزبه

تقدیم می کند:



اثر علامه فقیه مجاهد
حضرت شیخ عبدالحسین امینی نجفی

شهیدان راه فضیلت

شرح حال مختصر علمای شهیدمان از قرن چهارم هجری تاکنون،
مشمول بر یکصدوسی شهید دانشمند بلند آوازه.

ترجمه از:

ف ج

- ☐ نام کتاب : شهیدان راه فضیلت
- ☐ نویسنده : علامه محقق شیعه حاج شیخ عبدالحمین امینی
- ☐ مترجم : جلال الدین فارسی
- ☐ ناشر : انتشارات روزبه
- ☐ نوبت چاپ : چهارم
- ☐ تاریخ انتشار : ۱۳۶۳
- ☐ تیراژ : ۵۰۰۰
- ☐ چاپ از : چاپخانه حیدری
- ☐ مرکز پخش : واحد کتاب بنیاد بعثت - تهران خیابان سمره - بین شهید
- ☐ مفتح و فرصت - تلفن ۸۴۱۱۵۹

امین غدیر و شهید فضیلت

گرچه در مقدمه همین کتاب و جاهای دیگر، بزرگان علم و تقوی و سخن آفرینان ژرف اندیش، تا حدودی از شخصیت والای مؤلف پرده بر گرفته اند و در ستایش وی در سخن، نکو سفته اند، ولی چون قلمفرسائی درباره ابر مردان فضیلت و تقوی و وظیفه ای است که هم پاداشی بس بزرگ دارد و هم سازنده است و تحریکزا...

لذا ما هم در این جا، گوهری چند از دریای مواج شخصیت مؤلف را به خوانندگان کتابش تقدیم می داریم، باشد که در راه انجام وظیفه، گامی برداشته باشیم.

نخستین گام او در راه تألیف

علامه امینی، زندگی شهیدان را اولین تألیف خود قرار داد، زیرا هم خودش تشنه شهادت بود و هم می خواست گل های بوستان شهادت را برای همیشه در گلخانه نگارش، خرم و باطراوت نگهدارد و سرانجام به آرزوی مقدسش رسید و در حقیقت شهید راه حق شد؛ زیرا او دید

شایسته ترین شخصی که باید به حکم خدا و رسول، رهبر و زمامدار جامعه شود و انسانیت را به سر منزل سعادت و رستگاری برساند، کنار زده شد مردم هوی پرست دور از حق، بر آن امام معصوم که مع الحق^۱ بود، پیشی گرفتند و به امامتش گردن نهادند و سفارش های مکرر پیامبر اکرم (ص) را درباره اش ناشنیده گرفتند و چهره حکومت عدالت گستر اسلام را سیاه کردند، و حق را وارونه جلوه دادند، تا جایی که به نام اسلام و مسلمین به آبروی پیامبر گرامی اسلام لطمه زدند.

این رویدادهای ننگین، سبب شده علامه امینی دامن همت به کمر زد و دلیرانه وارد میدان جهاد شد و با شمشیر بران، به نبرد پرداخت و با کمال اخلاص و اشتیاق جسم سالم و جان پاکش را در این راه فدا کرد و سرانجام ناله مظلومیت حق را به گوش جهان رسانید.

این شده که کتاب نفیس «الغدير» همانند خورشید در افق مطبوعات درخشید، و جلوه اش روشنی بخش دیده حق گرایان (دوستان علی) شد و چشم مخالفان حق را کور ساخت.

عشق او به علی و عنایت خاص آن بزرگوار به وی با زحمتهای طاقت فرسایش سبب پیدایی «الغدير» شد چنانکه خودش می فرمود: «هرگاه پشت میز می نشستم که الغدير را بنویسم مثل اینکه علی (ع) را در کنار میز می دیدم که مطالب را به من دیکته می فرمود».

«وقتی که به اصفهان منزل آید الله خادمی وارد می شوند، یکی از روحانیان محترم در شب قبلش خواب می بیند که حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در منزل آقای خادمی تشریف آورده اند صبح که به آنجا می رود

۱- قال ص: علی مع الحق و الحق مع علی (حدیث نبوی).

می‌بیند علامهٔ امینی به آنجا وارد شده است»

«اوچنان شیفتهٔ بارگاه ولایت بود که هستی خود را يك باره در کوره عشق علی ریخت و پروانه وار سوخت و لبخند مردانه اش نشانی از پیرویش بود.»

محضرش همیشه یادآور مظلومیت‌های علی بود و چشمانش به خاطر علی گوهر اشك به دامن می‌افشاند.

هنگامی که به حرم مولایش مشرف می‌شد، گویا در جهان دیگر و با غیر این جهانیان بود. چهره اش دگرگون می‌شد و درهاله‌ای از ابهت و جلال فرو می‌رفت. فروغ روحانیت، و جلوهٔ معنویت از سیمای بهشتی‌اش نمودار می‌شد. گاهی سکوت اسرارآمیز و گاهی زمزمهٔ عشق انگیز او با گریه توأم می‌شد و برای اهل نظر جهانی از لطف و صفا می‌آفرید که هم لذت بخش بود و هم انسان ساز.

علامهٔ امینی، برای خود تاریخی آفرید که برای همیشه زنده و جاوید خواهد ماند. راستی که وی در عصر خود یگانه و بی نظیر بود. او می‌توانست به آسانی به ریاست‌ها برسد و راحت زندگی کند و از کثرت کار خود را بیمار و دچار مرگ زودرس نسازد، ولی عشق به حق او را از هر راهی گرفت و به راه علی سوق داد، خاکسار آن درگاهش کرد تا از نظر کیمیا اثر آن حضرت مس وجودش را طالاساخت و استغاثه مظلومیت و غربت علی را هم خودش لبیک گفت و هم به گوش جهانیان رسانید و انسان‌ها را بیدار کرد و خائن‌هایی را که در ماسک تقدس بودند رسوا نمود و رسالتی بس بزرگ را ایفا کرد و سرانجام با سرفرازی از این جهان فانی به سرای جاوید رخت بربست. و به ما این درس را داد که

همه چیز خود را در راه معرفی علی و مکتب علی که همان حق و مکتب حق است، فدا کنیم تا خود و دیگران را از سعادت دو جهان برخوردار سازیم.

کتابی که اکنون از نظر شما خوانندگان محترم می‌گذرد «شهیدان راه فضیلت» زندگی نامه آزاد مردانی است که در این راه مقدس فدا شده‌اند و شربت شهادت نوشیده‌اند.

به راستی که اگر علامه امینی دست به نگارش این کتاب نمی‌زد جایش خالی بود و به خاطر همین کتاب هم که شده می‌بایست وی را نویسنده «بکرنگار» نامید. درود خدا به روان پاکش باد که مردانه زندگی کرد و مردانه سوخت و فدا شد و به حق پیوست.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمهٔ استاد دانشمند

شیخ محمد خلیل الزین عاملی

نگرش و نگارش در تاریخ اسلام بدین گونه که در تألیف این کتاب صورت گرفته، بسی آموزنده و اثر بخش است. بدینسان است که می توان تصور و نظر بسیار کسان را دربارهٔ گذشتهٔ تاریخی و تاریخ نویسی بگردانید، نظر و پندار آنها را که با تمسخر به گذشته می نگرند و روش و اسلوب پیشینیان را تخطئه می نمایند و تازه را هر چه باشد درست و راست و پسندیده می پندارند.

تاریخ اسلام- هر گاه درست نوشته شود- آئینه ای خواهد بود نمایندهٔ اصول و گرایش ها و خواسته های گذشتگان ما. لکن خیلی از تاریخ ها را که خوانده و در لابلایش گشته ام مرا به راهی دیگر کشانده است و به دو نتیجهٔ نامتجانس که یکی از آنها نوعی تصدیق برخی نکوهشگران است و آن تازه پسندان که اسکت تاریخ اسلام- نگاشته- را بیاد انتقاد گرفته اند. می بینیم تاریخ نویس بجای این که با اخلاص و

انصاف و دقت به پی جوئی حوادث بر خیزد، و تا امکان و جان دارد در کشف حقیقت بکوشد و با واقعیات تاریخی راه آید، عنان به هوای دل سپرده و در بیان و روایت حوادث تاریخی، از پی گمراهگری و پرده پوشی و ناراستی بر آمده بی اعتنا به این که مورخ بایستی جز حقیقت نجوید و جز راست نگوید و داند که فرزندان آینده حرف و روایت و شرح را راست می پندارند و حجت و برهان می گیرند. هوای دل و تعصبی که در مذهب پدری داشته، او را به هنگام نقل و شرح حوادث به بیراهه و غرض- ورزی و تیره کردن چهره حقیقت کشانده تا هر حادثه ای را برخلاف عقیده اش و نامتجانس با هوای نفسش دیده بگونه ای دیگر در آورده است. بدین سبب، امروزه دانشمندان پژوهشگر، درباره نوشته های تاریخی دچار شك و تردیدند و چون گفته تاریخ نویسان را آلوده به نظریات خصوصی بی بنیاد یا تمایلات سیاسی می بینند، آن را به بوته تحقیق و بررسی می اندازند. برخی را تصدیق می نمایند و از دیگر هارومی گردانند. بویژه که می بینند، درباره يك شخصیت تاریخی، چند جور روایت هست. و پاره ای از آنها سست و بی معنی که به یارو بیشتر می ماند تا به روایت. همین یارو و سستگویی آنجا به رسوائی پیدا می شود که تاریخ نویس دارد درباره کسی چیزی نویسد و روایت می آورد که مخالف عقیده و دلخواه او است. در اینجای بیینی از سرونه روایت می زند و شلوغ بازی در می آورد و ناقص بیان می کند. نگاهی به پاره ای نوشته های تاریخی که به جریانات تاریخ اسلام و رجال و افراد آن پرداخته اند این حقیقت را روشن می سازد.

این سبك تاریخ نویسی، که مغرضانه و گمراهگرانه است باعث

شده جوانان ما امروز کمتر به تاریخ‌هائی اعتنا نمایند که توسط مورخان ما نوشته شده است و واداشته‌شان تاروبه‌نوشته مستشرقان آورند به این بهانه که اگر بخواهیم تاریخ عرب و اسلام را به دقت و با ژرفی نظر دریابیم چاره‌ای نداریم جز مطالعه مصادر اصلی تاریخ؛ و این کاری است دشوار و قشگیر و حوصله‌خواه که از عهده آن عاجزیم.

حال که می‌بینیم تحصیل کرده‌های ما به علت ننگارش‌های مغرضانه و کم حوصلگی و این بیماری که حقیقت را از راه پیش پا افتاده و هموار و آسان باید جست و سعی و صرف وقت نکرد، روی از تاریخ گردانده و به مستشرقان آورده‌اند به طوری که هر چه آنها درباره اسلام و مسلمانان بگویند باور می‌کنند، وظیفه ما سنگین تر گشته است. باید برنامه‌ای متین برای تاریخ‌نویسی ترتیب دهیم و سخت در اجرائش بکوشیم تا با بیان ساده و روشن، و اسلوبی محققانه و عبرت‌آور و آموزنده، جریانات تاریخی جامعه اسلامی را از نخست تا کنون برای همه مخصوصاً جوانان و تحصیل کرده‌ها بیان دارد و فرهنگ گذشته را برایشان باز نماید و تاریخ افتخار آمیزمان را به برنامه ترقی خواهانه امروز و آینده درخشان فردا پیوندد.

همچنین روشن سازد که بسیار مورخان بوده‌اند که در تحقیقات خویش جزره انصاف و دقت و حقیقت‌یابی نپیموده، و جز راست نگفته‌اند و سبک پژوهش و نگارش‌شان دلیلی است قاطع بر مقام بلندشان و بر تحول شگرفی که اندیشه و تحقیق در اعصار پیشین یافته بوده است. شاید کتاب ارزنده «سبهدان راه فضیلت» طلیعه همین مجاهدت باشد که از آن به عنوان يك وظیفه خطیر و فوری یاد کردیم. چه با این که

جز گوشه و جنبه‌ای از تاریخ اسلام را دربر نمی‌گیرد درس‌ها به مؤلفان و مورخان می‌دهد همه ارجدار و آموزنده که چگونه در روایت و نقل و نگارش راستی جویند و انصاف دارند که دلیری نمایند و دیگر درس‌های اخلاقی و فلسفی و علمی و اجتماعی.

نگارنده اش علامه امینی با ابتکار و ابداعی که بخرج داده، گوی سبقت از هم‌گنان ربوده و برگزشتگان و معاصران جملگی فائق آمده است. در موضوعی نوشته که هیچ کس ننوشته و چنان که هیچ نویسنده فراهم نکرده است تا در پیشدستی و ابتکار هر که سرآمد گشته است. بدین کار و خدمت کرده است، یکی به امت اسلامی و دیگری به مردم عرب. خدمتش به اسلام این که تألیف گرانبھائی به شیوه‌ای بدیع پرداخته است. و از کتاب‌های قدیمی - که در معرض نابودی و فراموشی بود - گزارشاتی درباره علمای گذشته و قریب العهد فراهم آورده و به جاودانگی پیوسته است. بدین منظور بار سفر بسته و کشورها پیموده تا برنج بسیار - که برای هر کس تحمل پذیر نیست - این مجموعه از شرح حال گرد آورده است. کتابخانه‌های ایران و عراق را زیر پا گذاشته و در کتاب‌های خطی نادر به دنبال مردانی گشته که به راه حق شهید گشته‌اند، تا پس از صرف سال‌ها و مال‌ها این مهم به انجام آورده است.

اگر بگوئیم علامه امینی به خاطر این تألیف، برون از حد متعارف وقت و مال صرف کرده سخنی به گزاف نگفته باشیم. و خواننده از مطالعه آن بدین حقیقت پی خواهد برد.

در نخستین برخورد، به ذهن نمی‌رسد که «شهیدان راه فضیلت» از بیست بیشتر باشند. خودم چون با علامه امینی به صحبت نشستم، گمان

نمی‌بردم که شهیدانمان بدین شمار باشند، زیرا تصوری این است که شهیدان همیشه سردار و نظامی بوده‌اند و دانشمندان کاری به مبارزه و دفاع مسلحانه نداشته و شمشیر و تفنگ برنگرفته‌اند، بلکه برای واداشتن توده‌ها به اصول و عقاید خویش، از قلم کاری گرفته‌اند و قلم‌زنی برخلاف شمشیر زنی به شهادت نمی‌انجامد.

اما غیرت علامه‌امینی و عشقی که به هم‌سلکانش می‌ورزیده، او را واداشته تا پی‌دانشمندی را بگیرد که برای دفاع از فضیلت و راستی، و درمیدان نبرد اعتقادی و فکری به خون کشیده شده‌اند.

کتاب بی‌همتایش، شرح حال بزرگترین دانشمندان و نویسندگان شیعه را دربر گرفته است. آن دانشمندان که افکار عمومی را زیر بال تربیت داشته‌اند و سرنوشت میلیون‌ها انسان را در پهنه جهان اسلام به دست علمائی که شرح حالشان در اینجا آمده پیشوایان مذهب شیعه‌اند و نمایندگان عقیده و رأی تشیع و تعیین‌کنندگان سرنوشت این واحد بزرگ اجتماعی، و حاملان اخبار و عقاید خاندان پیامبر (ص)، همانان که با جهاد و مقاومتشان علوم و معارف شکوفان گشت، و خورشید دانش و دین بر مدار وجودشان می‌گردد.

خدمتش به مردم عرب، این که زندگانی علمای شهیدمان را از همه جهت به بحث کشیده، از دوره درس خواندنشان گرفته تا دوره تدریس، و به این قناعت ننموده، بلکه از پدر و فرزندان و نوادگانشان نام آورده و رجال برجسته خانواده‌شان، همه با دقت و توجه، چنانکه خواننده بگاہ مطالعه شرح حال شهید پی می‌برد که چه مایه کار و کوشش در این زمینه انجام گرفته است.

بسیاری به نگارش شرح احوال علمای ما دست برده بودند، ولی بحث‌هاشان ناقص بود و دانش پژوهان را قانع نمی‌کرد و در اشتیاق شرح حال کاملی از شخصیت‌های علمی و امی گذاشت، تا اینک که وصال این کتاب فراهم آمد.

علامه امینی به مردم عرب خدمتی بزرگ کرده است که کتاب بی‌نظیرش را به زبان عربی نگاشته و ما را که چنین کتابی نداشتیم و سخت نیازمند آن بودیم بی‌نیاز گردانیده است و به فرهنگ عرب، عنصری تازه بخشیده فرآورده ذوق و قریحه‌ای سرشار و تحقیق و پژوهشی گرانبار، گرانبارترین تحفه‌ای که محقق پاك و وجدان و کنجكا تواند آفرید.

قدرت علمی شگرفی که در خدمت به شخصیت‌های عربی و اسلامی بخرج داده، ما را به شگفتی و تقدیر برانگیخته و به تعظیم در برابر پاکدلی و انصاف و دانش‌پروری وی تا بنام مردم و فرهنگ عرب، او را که چنین شاهکاری به عربی پدید آورده سپاس بریم و شکر گوئیم و خدمتش را گرامی داریم بویژه در این هنگام که جنجال نژادپرستی و قوم‌گرایی برپا است و شعارهایش بازار را پر کرده و ذهن‌ها را آلوده است. ما از این که چنین مرد بزرگی در میان علمای تبریز بظهور پیوسته، به آنان رشك می‌بریم.

گمان نمی‌بردم شخصیتی غیر عربی و دور از نژاد عرب از عهده چنین کار مهم و سنگینی برآید. وقتی می‌بینم با چنین کنجکاوی و دقتی به تحلیل روحیه يك شخصیت علمی می‌پردازد و چنان مکنونات روحی او را باز می‌نماید که پنداری با او زیسته و زیر و بم حرکاتش را به چشم دیده است نمی‌توانم دستخوش هراس و شگفتی نشوم! یا چون امانت را

می‌بینم که در نقل روایت به نهایت می‌رساند.

علامه امینی، فرهنگ ترکی و ایرانی و اسلامی عربی را در وجودش فراهم آورد و بدین فرهنگ‌ها، جملگی در مدتی کوتاه هم نائل آمد. بر فرهنگ دینی وی آن گواهی‌نامه‌ها و اجازه‌ها گواه بس که رؤسای مذهب و مراجع عالی‌قدر معاصر رقم زده‌اند، و همه بخط و با امضا و مهر آنان نزد وی موجود است.

این مراجع عبارتند از آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی، سید میرزا علی آقا شیرازی، میرزا محمد حسین نائینی، شیخ عبدالکریم یزدی - مقیم قم - شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء، و شیخ علی قمی نجفی دامت برکاتهم.

علامه امینی پرچمدار علم، مظهر راستی، مرد تبلیغات اسلامی، و نابغه خاندانی بزرگ و مشهور است. نامش میرزا عبدالحسین فرزند میرزا احمد پسر مولی نجفعلی است و شهرتش امینی^۱. به سال ۱۳۲۰ هجری قمری در تبریز به دنیا آمد و تحت سرپرستی پدر دانشمندش رشد کرد و در مدارس تبریز به تحصیل مقدمات پرداخت. از همان کودکی استعداد و نبوغی بظهور رساند آنگاه به محضر درس سه عالم معروف حاج

۱- منسوب به جدش مولی نجفعلی مشهور به «امین‌الشرع» که از ادیبان برجسته و مردی زاهد و پرهیزگار و پاک‌نفس بود و شیفته گردآوری اخبار ائمه اطهار (ع)، و در این راه چندین مجموعه روایت تدوین کرده است. آثاری به شعر و نثر در فارسی دارد و از او قصائدی به فارسی نزد فرزندش هست. تولدش به سال ۱۲۵۷ ه و وفاتش به سال ۱۳۴۰ ه بود.

سید محمد مشهور به مولانا^۱ و حاج سید مرتضی خسر و شاهی^۲ و شیخ حسین مؤلف «هدایة الانام» راه یافت.

همت والایش او را به نجف رهسپار کرد تا در «مدرسه بزرگ شیعه» از درس بعضی استادان پیرداخت و سپس بشاگردی دو استاد عالی مقام سید ابوتراب خونساری - متوفای ۱۳۴۶ هـ - و سید محمد فیروز آبادی متوفای ۱۳۴۵ هـ - نشست و پس از وفاتشان بدرس دیگر مدرسان ممتاز حاضر گشت. پس از اتمام تحصیلات به تبریز باز آمد. اما هنوز مدتی چند نگذشته بود که دلش هوای مزار امیر المؤمنین (ع) کرد و برای اقامت در جوار حضرش آهنگ آن دیار نمود.

پدرش از علمای عالی مقام تبریز است و معروف به پاکدلی و حسن سیرت که در ۱۲۸۷ هـ در ده «سردها» از توابع تبریز به دنیا آمد و در سال ۱۳۰۴ هـ برای تحصیل علم به تبریز رفت و پس از تکمیل مقدمات به درس علامه عالیقدر حاج میرزا اسدالله^۳ حاضر گشت و مرجع بزرگی چون میرزا علی آقا شیرازی و فقیه بلند پایه‌ای چون حاج میرزا علی ایروانی^۴ گواهینامه‌ای در دانش و فضیلت و پارسائی و پرهیزگاریش رقم

۱- مؤلف مصباح السالکین، چاپ تبریز.

۲- مؤلف «معنی حدیث غدیر».

۳- فرزند حاج محسن تبریزی از علمای طراز اول و در علوم منقول و معقول

چیره دست، متوفای ۲۶ - ۱۳۲۵ هـ در تهران.

۴- فرزند شیخ عبدالحسین، پسر ملا علی اصغر خطیب حائری ایروانی،

دانشمندی فقیه و پرهیزگار و از ارکان علمی نجف اشرف که فقه و اصول را نزد آیات عظام سید محمد کاظم یزدی و ملا محمد کاظم خراسانی آموخته و پس از وفاتش، به کربلا هجرت کرده. و محضر درس علامه پیشوای شیعه شیخ تقی -

زدند. من کتاب «صفات الشیعه» اثر پیشوای مذهبمان شیخ صدوق قمی را به خط وی دیده‌ام و نیز شرحی^۱ بر قصیده «المفجع» و تعلیقاتی که خود بر مکاتب شیخ انصاری نوشته است.

این چند کلمه که درباره مؤلف «شهیدان راه فضیلت» گفته شد، بدان منظور بود تا مقام علمی و ادبی وی تا حدی شناخته باشد و احاطه‌ای که به سه فرهنگ عربی و ایرانی و ترکی دارد و توانایی‌یی که با نگارش این کتاب در ادب عربی بروز داده است. یقین دارم که مردم عرب قدر وی و زحماتش را خواهند دانست و او را بر این خدمت گرانقدر سپاس خواهند برد و مدد خواهند کرد مخصوصاً که می‌بینند علاوه بر گردآوری زندگینامه علمای شهیدمان، و عرضه چهره راست و حقیقی آنان آثارش^۲ را بیشتر به زبان عربی نگاشته است چه در فقه و اصول و چه در کلام و تفسیر و حدیث و ادب، که در آن نگارش ادیبانه و زیبا دست در دست

→ شیرازی را درك نموده و پس از درگذشت ایشان به نجف آمده و به تدریس و تألیف پرداخته است.

حاشیه‌ای بر مکاسب شیخ انصاری و حاشیه‌ای دیگر بر کفایه خراسانی نوشته و کتاب‌ها در طهارت و نماز و حج، و رساله عملیه‌ای به زبان فارسی، و دیگر رساله‌ها. تولدش در نجف به سال ۱۳۰۱ هـ و درگذشتش به سال ۱۳۵۴ هـ و مدفنش در یکی از مقبره‌های شرقی صحن مطهر است.

۱- این شرح منسوب به خود سراینده قصیده است.

۲- از جمله تألیفات گرانبایش، کتاب «الميثاق الاول» است در تفسیر آیه کریمه «وَاِذَا خَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...»، و کتاب «انس-الوحيد» درباره کتاب‌های خطی‌یی که دیده است، و «المقاصد العلیه» در تفسیر چند آیه، و «الاسماء الحسنی» در نامهایی که در قرآن برای امیرالمؤمنین علی (ع) آمده، و «شعراء الغدير»، و حاشیه بر رسائل و مکاسب شیخ انصاری.

دلایل متین و استوار نهاده است. از خداوند متعال می‌خواهیم برامثال
علامه‌امینی در میان علما بیفزاید، از آن پاسداران غیرتمند اسلام و عرب
و از آن قهرمانان اصلاحگر، و به‌مؤلف توانا توفیق عنایت فرماید تا
دیگر آثار پرجش را به‌اتمام رساند و بزیرورطبع بیاراید.

محمد خلیل‌الرین‌العالمی

تقریظ مرجع بزرگ شیعه

حضرت آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحيم

آفریدگار را سپاس و درود بر پیامبرش و بر جانشین وی و خاندان
هدایتگرش که حجاب گمراهی بردیدند.

کتاب ارجمند «شهیدان راه فضیلت» را با امعان نظر نگرستم و
دیدم با حسن ظنی که به مؤلف امینش - علامه امینی - دارم مطابقت دارد.
این پرچمدار دانش و ادب و قهرمان جنبش فکری اسلامی، همانگونه
است که زینده دانش و فضیلت و رأی و بصیرت است.

خدا این مجاهد مدافع را مدد نماید و بازوی این قهرمان را
که از افتخارات و حریم هم‌رایانش پاسداری می‌نماید بگیرد و در نشر
فضائل و افتخارات رجال مذهبش یاری دهد که وی علاوه بر این که در
گردآوری افتخارات شهیدان راه فضیلت - آن رادمردان و الامر تبه - با
ابداع و ابتکارات جالبش بر نویسندگان متقدم و معاصر پیشی جسته، در
این کارنامه درخشان بسیار درس‌های پر ارج علمی و تاریخی و ادبی و

اخلاقی بودیعت نهاده است. وانگهی بیان را خوش آورده و تغییر را نیکو و اسلوب نگارش را نو و دقت تحقیق را تمام و امانت در نقل را بکمال، و بهمین روی نیایش بدرگاه خدامی برم که یاریش کند و بازویش را در نشر آنچه مایه صلاح امت است و در شرح افتخارات شیعه و احیای بالیده‌هایش بگیرد و قوی دارد و توفیق دهد تا در راه شریعت و شیعه پیوسته گام زنند.

ابوالحسن موسوی اصفهانی

تقریظ مرجع عالیقدر

حضرت آیة الله العظمی حاج آقا حسین طباطبائی قمی

بسم الله الرحمن الرحيم

خدایا سپاس که به وسیله قلم آموخت آدمی را آنچه نمی دانست آموخت. و درود و تحیت بر بهترین آفریده اش - محمد (ص) - و دودمان برگزیده اش، آن شاهدان خانه گذران و شفیعان خانه جاودان. و لعنت پیوسته بر دشمنانشان و آنها که به ایشان ستم روا داشتند، لعنتی تا بر ستاخیز ریزان.

«شهیدان راه فضیلت» اثر دانشمند فرزانه و استاد جامع، آقای عبدالحسین امینی تبریزی، کتابی ارزنده و ابتکاری است، گلزاری نسیم بهاری بر آن وزان و چمنی عطر آگین بر کناره جویباران! که هر چه پسند همت والا افتد در آن فراوان، از افتخارات این ملت گرفته تا گوهرهای آموزش دینی و مکارم اخلاقی و دانستنی های ادبی و معلومات تاریخی، و جمله بر کثرت تتبع نگارنده و دامنه تبجروی گواهی صادق اند و شاهی راست. خدا بر کتش دهد و اجرش، وهم او ما را بس است و خوش ترین عهده دار امور است.

حسین بن محمود طباطبائی قمی

تقریظ فقیه دانشمند

حضرت آیه الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدا را و درود بر بندگان برگزیده اش.
حسن انتخاب، نشانه خردمندی و فرزاندگی است. و حسن ترتیب
و خوش بیانی، دلیل هنرمندی و نبوغ. و گفته اند که آدمی به زیر زبانش
و نه زنازش نهفته است!

از مطالعه «شهیدان راه فضیلت» و آرمایه از علم و تاریخ صحیح
و تتبع و بررسی موشکافانه و امانت نقل که در آن نهفته است پی بردم که
مؤلفش حائز این هر دو امتیاز است، هم حسن انتخاب دارد و هم حسن
ترتیب و بیان.

حسن انتخابش در این است که با وجود فرهنگ های رجال و
شرح حال، هیچ کس تاکنون به یاد شهیدان راه فضیلت نیافتاده و این
زمینه را - که از لحاظ ادبی و تاریخی اهمیت بسزا دارد - مستقلاً بررسی
نکرده و درباره اش تألیف ننموده است. به طوری که بسیاری شهیدان

بی شرح حال و بی یادبود مانده بودند و می رفت که مجاهدتشان براه مصالح دین و مسلمین بیاد فراموشی سپرده شود، تا مؤلف فرزانه بدین کتاب آن خاطره فراموش گشته را از نیستی برهانید و ازدل کتاب های پراکنده بدرکشید و بر صفحه سپید کارنامه رادمردان رنگین جامه بنگاشت و چنین درخشان کارنامه ای بدست فرخنده راست فرا آورد آکنده از افتخارات و مجد و عظمت. خدایش بدین خدمت که به امتش کرده پاداشی فراخورد دهد.

خوش بیانی و حسن ترتیب آن، خود در صفحاتش نمایان و بی نیاز به بیان است که گویائی منطق و رسائی تعبیر و زیبائی پرداختش راهمتهائی نیست. انشایش آمیزه ای است از اسلوب قدیم و سبک جدید، چنانکه سجع بندی بی معنا نتوانسته راه بیان حقیقتش زند و نه دلباختگی به تازه توانسته به بیراهه پرگوئیش کشاند. پیوسته بر روش میانه و پسندیده رفته و جز بیان حقیقت و شرح واقعی تاریخی نجسته است. طبع خلاقش هرگاه مجال سجعی زیبا و پر معنا دیده رخ از آن بر نتاییده و وقتی نیافته بیهوده نبافته است.

این هردو، دو برهاند بر نبوغ امینی در زمینه هنر نویسندگی و فضیلت راستگوئی و راستجوئی، و بر چیره دستی وی در ساخت و پرداخت سخن، سخنی که آوای اندیشه تابان باشد و احساس دل با وجدان. من بی اختیار زبان به ثنائیش می گشایم که در فراهم کردن گزارشات تاریخی ی پراکنده، چنین سخت کوشیده و در زنده کردن نام و یاد مجاهدان دانشمندی که خون خویش به پای نهال فضیلت نثار کرده اند، احساسات گرم نشان

داده و غیرت و همت نموده است.

در پایان دیگر بار پروردگار مردم جهان را می ستایم و سپاس می برم
و بر محمد و دودمان پاکش درود فراوان می فرستم.

محمد حسین غروی اصفهانی

تقریظ علامه محقق و استاد فرزانه

حضرت شیخ آقا بزرگ تهرانی

بسم الله الرحمن الرحيم

سیاس خدا را و درود بر پیامبر امینش و بر دودمان وی. آن شهیدان خلق و شفیعیان که بندگانش بر روز جزا. نظر بر این گلزار دلفروز راندم و هر چه دیدم گل و لاله بود و دید و نارونی که از نسیم سحری بوجد آمده باشد، گلزاری باغبان خوش سلیقه و دلسوخته‌ای چون امینی برپا کرده است. عطری بر آن پاشیده که بوی مشک از یاد می‌برد و خوشه‌های گوهرین پرورده که گردن و سینه و گوش را می‌آراید. خاطره مجد و شکوه دیرینه را باز یاد آورده و افتخارات اجدادی را فرادیده نهاده است.

بدرستی کارنامه درخشانی به دست شهیدان راه فضیلت داده که سال‌های سال خواننده خواهد گشت و کتاب‌ها و کارنامه‌ها را در روزگاران سرآمد خواهد بود، چه یاد پر افتخار مردانی را ثبت کرده که سر برابر ستم فرود نیاموردند و دامن شرف پیراسته نگهداشتند و پلیدی ذلت بر

تن هموار نیافتند و زندگی جاویدان بر دنیای ننگین ترجیح نهادند و شکوه پایدار بر ماندن خوار برگزیدند و کفن شهادت در بر و عروس سعادت ببر درگذشتند.

بر عاطفه پاک و احساس تابناکش آفرین. بر استاد گرانمایه هنرمندی هزار آفرین که مظهر راستین دین است و جمال آئین و مردی پریقین، به خاطر شاهکاری که برای امتش پدید آورده و جهدی که نموده و هنری که بخرج داده است.

پروردگار آمرزنده، از طرف شهیدان نیکبخت چنان پاداشی در بازپسین زندگی دهدش که وی آنان را بدین کار داده است.

محمد محسن ملقب به آقا بزرگ تهرانی
عید غدیر ۱۳۵۳ ه.ق

دانشمند عالم مقام حجة الاسلام میرزا محمد علی نجفی اردوباری
چون در سال ۱۳۵۲ ه. ق به تبریز درآمد، تقریظی بسرود براین
کتاب عربی.

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس آن را که سعادت به شهیدان اختصاص داده، و درود و تحیت بر پیامبرش و دودمان وی که سرآمد سرورانند.

کتابی که در گردآوری مطالب و تألیفش رنج‌ها برده و در ترتیبش وقت‌های گران‌بها صرف کرده‌ام تاریخ علمای مشهور و بزرگ ما است که در راه حقائق اسلامی جان باخته و به افتخار شهادت نائل آمده‌اند. به جویندگان فضیلت و پویندگان راه کمال تقدیم می‌کنم، تا خاطره آن رادمردان، جاوید بماند. چون شرح حال علمای شهید سه قرن اول هجری در فرهنگ‌هایی که هم‌مذهبان ما یا دیگران نوشته‌اند آمده بود در این کتاب از شهیدان قرن چهارم گرفتم و آمدم به عصر حاضر، و در تمه‌ای که برای بعضی قرن‌ها نوشتم از برخی معاریف و اعیان شهیدی که شهرت علمی ندارند، اما یادشان را بی‌اهمیت ندیدم یاد کردم. از آفریدگار متعال تمنا دارم این کارم را پاک برای ذات او جمندش بدارد که فقط او است که راه راست درست می‌نماید.

عبدالحسین امینی

علمای شهید قرن چهارم

امام ابو محمد اطروش

وی جد مادری دو عالم بزرگمان سید مرتضی و سید رضی است. نامش حسن بن علی بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. مشهور به «ناصر کبیر» است و گاه «اطروش» می خوانندش و زمانی «اصم»^۱.

نسب عالی خویش با تحصیل علم فراوان تکمیل کرده و گوهر تابناک علویش را با فضائل و افتخارات بسیار بیاراست، فضیلت پشتیبانی از دین و افتخار نشر دانش و فرهنگ تا جائی که خویشاوند و بیگانه زبان به تجلیل و تکریمش گشودند و دوست و دشمن سردر برابر کمالاتش

۱- قاضی شهید نورالله مرعشی، در «مجالس المؤمنین»، می نویسد: سروی در یکی از جهادهایش زخم برداشت و کر شد و معروف به «اطروش». نویسنده «المجدی» می گوید: رافع بن هرثمه وی را چندان تازیانه زد که کر شد. گوش چون اندکی سنگین شود بر بی می گویند «وقر» و چون سنگین تر شود از آن به «طرش» تعبیر می نمایند و سپس به «صمم» و اگر هیچ نشود به «صلح».

فرو نهادند.

شمشیرزن بود و قلمزن. دانش در سر پرورد و پرچم نبرد بر سر به اهتزاز داشت. جایش در صدر مجلس تاریخی فقیهان ما است و خودش در شمار فرمانروایان و شهریاران انگشت شمار ما. علاوه بر اینها، ادیبی توانا و شاعری سخنسرا بود.

ابن ابی الحدید، دریان نسب سید رضی چون نام شخصیت مورد بحث ما را می آورد می گوید: وی ریش سفید دودمان ابیطالب است و عالیشان و زاهدشان و ادیب و شاعرشان. بر بلاد ديلم و کوهستان حکومت راند و «الناصر للحق» لقب یافت. و جنگ های سهمگین با سامانیان کرد. وی کارنامه ای درخشنده در تاریخ دارد. هر که کتاب های شرح حال را جستجو کند، بدین کارنامه سپید دست خواهد یافت. مؤلف «ریاض العلماء» درباره زندگی و شهادت و دانش وی، بحث های مفصل کرده و به تحلیل و نقد و رد اثبات نظریات و روایاتی که در حق وی هست پرداخته که از آن جمله این نتیجه بدست می آید که وی از فقها و علمای عالیمقام امامیه است. گرچه پیروان مذهب زیدی در طبرستان ایمانی راسخ به وی داشته اند، اما اواز این مذهب، پاك دامن بوده است. این حقیقت را شیخ بهائی در رساله «اثبات وجود حجت» خاطر نشان ساخته و آن را نظر علمای محقق شیعه دانسته است.

و انکهی کتابی که وی در نسب ائمه و تاریخ ولادتشان نگاشته و تا آخرین امام نام آورده، دلیل است بر این حقیقت. نجاشی می گوید:

۱- نوشته محقق بزرگ، میرزا عبدالله تبریزی- ركه به بخش اول کتابش،

«معتقد به امامت بود و در این موضوع کتاب‌ها پرداخت» و همین عبارت در قاموس علمای رجال اصطلاح است برای عقیده به امامت ائمه دوازدهگانه. کتاب‌های دیگری هم که درمسأله امامت نوشته، دلیلند بر همین عقیده وی. بنابراین معنی عبارت نجاشی همین است که گفتیم نه آنچه برخی پنداشته و گفته‌اند که وی عقیده به امامت خویش داشته است. معنی بی‌که از سیاق عبارت بدور است. و می‌دانیم نجاشی بروی رحمت فرستاده است. علامه مجلسی در «وجیزه» می‌گوید: در حق وی تجلیل شده است. و می‌افزاید: می‌گویند وی همان ناصرالحقی است که زیدیه او را امام خویش گرفته‌اند.

ملاحظه می‌شود که مجلسی به آن پندار و گفته اعتنائی ننموده و تصریح کرده که «در حق وی تجلیل شده است»، چون او را درست عقیده و دوازده امامی می‌دانسته و این برایش ثابت بوده است. این که زیدیان او را امام بدانند با این که خودش از آن پاکدامن باشد منافاتی هم ندارد، بلکه نظائر بسیار دارد. یکی از نظائرش جدش امیر المؤمنین علی (ع) که عبدالله بن سبا^۱ و دار و دسته و امثالش که تا امروز هستند و از جمله آنها نصیری به وی را خدا می‌دانند و او را این کار و ادعا بری و پاکدامن

۱- تحقیقات وسیع علامه امینی بعدها به کشف راوی دجال و دروغسازي به نام سیف بن عمر انجامید و این کمک کرد به کشف این حقیقت که افسانه عبدالله بن سبا از جعلیات سیف بن عمر است و اساساً وجود خارجی نداشته است. طبعاً کشته شدن این موجود افسانه‌ای و جعلی هم نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. برای اطلاع بیشتر رک: عبدالله بن سبا، مائة و خمسون صحابی مخلق، آثار مرتضی العسکری.

است، و از آن منعشان فرمود و دست برنداشتند تا عبد الله بن سبا^۱ و هم-
مسلکانش را بیدترین وجهی کشت.

قیام‌های وی هم، جملگی به خاطر گسترش آئین راستین اسلام و
تبلیغ عقاید آن به صورت پاك و بی شائبه به مردم بوده است. ابن اثیر^۲ در
تاریخ الكامل می نویسد: «حسن بن علی اطروش پس از آمدن محمد بن
زید به دیلم در آمد و در میان مردم آن سامان سیزده سال اقامت کرد. پیوسته
به اسلام می خواندشان و تبلیغ می نمود و از آنان به گرفتن عشریه قناعت
می ورزید و سلطه پادشاهشان ابن حسان را از سرشان رفع می کرد. جمعی
کثیر از آنان مسلمان گشتند و بدورش گرد آمدند و در سرزمینشان مسجدها
ساخت. مسلمانان در همسایگی ایشان در مرزبانی‌های قزوین و چالوس
و دیگر استحکامات مرزی بودند.

در شهر چالوس دژی تسخیر ناپذیر و کهن بود که چون مردم دیلم
و کوهستان مسلمان شدند، اطروش آن را ویران کرد. سپس آنان را
دعوت کرد که با وی همراه گشته قیام کنند و به طبرستان روانه شوند، اما
دعوتش را اجابت ننمودند؛ زیرا پسر نوح (حاکم طبرستان) با آنان
نیکرفتاری می کرد. بعدها چنین اتفاق افتاد که امیر احمد پسر نوح را
از فرمانروائی طبرستان برکنار ساخته، سلام را به فرماندهی آنجا نصب
کرد و او نسبت به مردم سیاست بدی پیش گرفت تا دیلمیان بر او شوریدند
و او با آنان جنگید و پراکندشان و از ولایت آن منطقه استعفا داد و امیر
احمد استعفایش را پذیرفته برکنارش کرد و پسر نوح را بازگردانید و

۱- علی بن ابی‌الکرم اثیرالدین محمد مؤلف «اسد الغابه فی معرفة

الصحابه» متوفای ۵۶۳۰ در موصل.

آن خطه در سایه وی، به صلاح آمد. آنگاه وی بمرد و ابوالعباس محمد ابن ابراهیم بن صعلوک، استاندار گشت و شیوه پسر نوح رها کرد و بد رفتاری پیشه ساخت و هدایائی را که پسر نوح به رؤسای دیلم تقدیم می داشت، قطع کرد.

در این هنگام حسن بن علی از فرصت استفاده کرده مردم دیلم را بر آن حاکم بشورانید و به قیام خواندشان و موافقت نموده همراهش شدند و صعلوک با سپاهش آهنگ ایشان کرد تا در محلی به نام «نوروز» بر ساحل دریا به فاصله یکروز از چالوس بهم برخوردند و نبرد کردند. صعلوک شکست خورد و چهار هزار نفر از سپاهیان کشته شدند، اطروش بقیه شکست خوردگان را به محاصره انداخت و سپس جان و مال و خانواده شان را تأمین داد تا نزد وی آمدند و امان گرفتند. و او دست از ایشان برداشته به آمل برگشت. بعد، «حسن بن قسم» مبلغ علوی که داماد اطروش بود لشکر به دیار ایشان کشید و همه را تا آخرین نفر کشت، زیرا شخصاً به آنان امان نداده و پیمان با ایشان نبسته بود. بدینسان اطروش در سال ۳۰۱ هـ بر طبرستان استیلا یافت، و صعلوک راهی ری شد و از آنجا بغداد. همه دیلمیانی که در پشت «اسپید رود» تابه ناحیه آمل می زیستند، به دست اطروش مسلمان گشتند، و ایشان مذهب شیعه دارند و اطروش زیدی بود^۱ و شاعری توانا و نکته دانی علامه و دینشناسی سترگ و بذله گوئی شوخ و نکته پرداز بود.

۱- وضع اعتقادی و مذهب وی را دانستید و ملاحظه کردید علمای امامیه درباره اش چه نظر داده اند، و مسلم است که صاحبخانه بهتر از هر کسی از خانه خبر دارد.

کتاب‌ها و تألیفاتی که بر اساس عقیده و اصول تشیع نوشته است، عبارتند از: يك كتاب در اصول دين، دو كتاب درباره امامت - يكي كوچك و دیگری بزرگ، كتاب خمس، كتاب طلاق، فدک، «شهیدان و افتخار سر آمدانشان»، فصاحت ابوطالب، دلائل توجیه‌کننده بنی‌هاشم در مورد انتقادات بدخواهانه دیگران.

اینهارا نجاشی در فهرستش آورده است. کتاب دیگری دارد بنام «مسترشد» که شیخ بهائی در رساله‌ای که نام بردیم از آن یاد کرده و شاید یکی از دو کتابی باشد که درباره امامت نوشته و شاید هم کتابی غیر از آن‌دو. همچنین کتاب «الفاظ» که «عمری» نسب شناس از آن نام آورده است. وی اشعاری هم دارد. این ابیات از اوست:

لَهْفَانِ جَم بِلَابِلِ الصَّدْرِ	بَيْنَ الرِّيَاضِ فَسَاحِلِ الْبَحْرِ
يَدْعُو الْعِبَادَ لِرُشْدِهِمْ وَهَمَّ	ضَرَبُوا الْأَذَانَ بِالْوَقْرِ
فَخَشِيتُ أَنْ الْقَى إِلَهِ وَمَا	أَبْلَيْتُ فِي أَعْدَائِهِ الْعَذْرَى
فِي فَتْيَةٍ بَاعُوا نَفْسَهُمْ	بِاللَّهِ بِالْمَعْلَى مِنَ الْأَجْرِ
نَاطُوا أُمُورَهُمْ بِرَأْيِ فَتَى	مَقْدَامَةَ ذِي حَسْرَةٍ شَزَرَ

از ماجرای شهادتش فخرالدین بناکتی^۱ در «روضه اولی‌الالباب» یاد کرده است. می‌گوید: «در دوره مقتدر در سرزمین دیلم قیام کرد و کشته شد». نویسنده «ریاض‌العلماء» - در جلد دوم آن^۲ - شهید شدن وی را بدون تردید ثبت می‌کند، اما به‌هنگام نوشتن شرح حالش آن را مورد بحث قرار می‌دهد. گمان می‌رود بعدها برای او مسلم شده باشد که وی شهید گشته است که بر اثر آن شهید شدن وی را ثبت کرده است.

۱- فخرالدین ابوسلیمان بن داود البناکتی.

۲- باب‌اللقاب.

چنانکه محقق بزرگ خاندان کاشف الغطاء در کتاب «الحصون المنیعة» وی را شهید دانسته است. تردیدی که نویسندۀ «ریاض العلماء» راجع به شهید بودن وی در ابتدا نموده باعث گشته که علامۀ نوری هم به تردید افتد و در «مستدرک» بنویسد که «وی در گذشته یا شهید گشته است». چنین به نظر می رسد که علامۀ نوری گفته اخیر نویسندۀ «ریاض العلماء» را ندیده یا بدان التفاتی ننموده است.

وی به سال ۳۰۴ هـ. ق در شهر آمل طبرستان در ۷۹ سالگی به شهادت رسیده است. مزارش همانجا و گنبدی مشهور بر آن برپا است. ده فرزند بجا نهاده است: پنج پسر و پنج دختر. دخترانش عبارتند از: میمونه، مبارکه، زینب، ام محمد، ام الحسن. پسرانش: زید، محمد، جعفر، علی، احمد.

زید فرزندی از خود بجا نهاد. محمد که ابوعلی لقب داشت فرزند بجا گذاشت و ابوالحسن علی که در اهواز درس حدیث می گفت پسر وی است. جعفر ملقب به ابوالقسم در شیراز و فارس و بغداد فرزندی پرورد. علی که ابوالحسن اعور و شاعر لقب یافت و در طبرستان مشهور بود، از کنیزی به دنیا آمده بود و از همین علی شاعر فرزند پدید شد به نام ابوالحسن محمد که ابو عبدالله بن طباطبا نسب شناس شهیر او را ابوالحسین دانسته است و فرزندی داشته که بعضی از آنان در بلخ زیسته اند. دیگر احمد ملقب به ابوالحسن است که فرماندهی سپاه پدر را به عهده داشت و مردی معتبر بود، و چندین فرزند از او مانده است: فاطمۀ بزرگ، فاطمۀ کوچک، علی - که بازماندگانی داشت - و محمد ملقب به رضا و موسوم به ابوعلی و همان که بر اثر آواز طرب انگیزش

اسبش بلغزید و در غلتانیدش و بمرد در طبرستان، و از او فرزندان باقی ماند. و ابو جعفر محمد معروف به «صاحب القلنسوه» و ملقب به «ناصر کوچک» که بردیلم و طبرستان حکم راند و هم او است که در ۳۰۵ هـ و هنگامی که حسن بن زید در ساحل طبرستان بود آهنگ تسخیر آن کرد و او را بهری فراری داد.

از محمد فرزندی در خطه اهواز پراکنده اند از آنجمله ابو جعفر محمد خوزستانی، پسر خاله سید مرتضی و شوهر خواهر عصمت الدین. از محمد ملقب به «ناصر کوچک» پسر احمد پسر ناصر بزرگ، ذریه ای باقی مانده است، از جمله: شریف سید ابوالاحمد محمد ابن الحسین بن محمد بن احمد بن الناصر که جز دختر از وی نمانده است و ابو محمد الحسن الناصر الصغیر نقیب بغداد و معروف به «ناصرک» که در ۳۶۸ هـ در شهر بغداد بمرد و فرزندی چند بجا گذاشت، از نوادگانش یکی حسین بن احمد است ملقب به «کیا بن الناصر الصغیر بن محمد»، همچنین فاطمه دختر حسن بن احمد که با ابوالاحمد موسوی - فرمانده نقیبان^۱ - ازدواج کرد و از این زناشویی فرخنده سید مرتضی و سید رضی بدنیا آمدند^۲.

۱- نقیب النقباء.

۲- نقل بتلخیص از کتاب «المجدی».

استاد حدیثدانان

ابوالحسن علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان، رازی کلینی

وی مشهور به «علان» است و دائی ثقة الاسلام کلینی معروف، و استاد روایت و حدیث وی، راز او بدون واسطه روایت بسیار آورده است. او یکی از چند راوی عظیم الشانی است که از طریقشان از سهل بن زیاد نقل حدیث می‌شود. نجاشی^۱ می‌گوید: وی راوی کاملاً مورد اعتمادی است... در راه مکه به قتل رسید. از صاحب الزمان (ع) برای رفتن به حج اجازه خواسته بود دستور رسید که امسال را دست از آن بدار. اما او به آن عمل نکرد.

یادنامه‌اش در کتاب‌های «خلاصه»^۲، «نقد الرجال»^۳، «تخلیص»

۱- از بزرگترین «رجال» نویسان و استادشان، متولد ۳۷۲ هـ و متوفای ۴۵۰ هـ

۲- تألیف علامه حلی (۷۲۶-۸۰۴ هـ) که در جوار امیر المؤمنین (ع) در

نجف مدفون است و مزارش معروف.

۳- تألیف محقق گرانمایه امیر مصطفی تفرشی متوفای ۱۰۲۱ هـ.

الاقوال^۱، «منهج المقال»^۲، «ایجاز المقال»^۳، «جامع الاقوال»^۴، «خاتمة-
الوسائل»^۵، «تلخیص المقال»^۶، «ریاض العلماء»^۷، «لؤلؤة البحرين»^۸،
«توضیح المقال»^۹، «منتهی المقال»^{۱۰}، «روضات الجنات»^{۱۱}، «اتقان-
المقال»^{۱۲}، «تنقیح المقال»^{۱۳}، و «وفیات الاعلام»^{۱۴} آمده است.

- ۱- تألیف استاد علم کلام سید میرزا محمد استرآبادی متوفای ۱۰۲۸ هـ درمکه معظمه، و این کتاب «رجال» متوسط وی است.
- ۲- کتاب «رجال» بزرگ استرآبادی.
- ۳- تألیف شیخ فرج الله حویزی جزائری معاصر شیخ حر عاملی.
- ۴- تألیف حجة الاسلام سید یوسف بن محمد بن محمد بن زین الدین حسینی عاملی از علمای قرن دهم.
- ۵- تألیف حدیثدان بزرگ ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی مشعری، متوفای ۱۱۰۴ هـ که در جوار امام علی بن موسی الرضا (ع) مدفون است.
- ۶- تألیف حاج محمد بن علی اردبیلی.
- ۷- تألیف محقق توانا میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی مشهور به افندی از شاگردان برجسته علامه مجلسی.
- ۸- تألیف فقیه علامه شیخ یوسف بحرانی مؤلف «حدائق» که در ۱۱۸۶ هـ وفات یافت و در رواق حرم حضرت سیدالشهدا دفن شد.
- ۹- تألیف حجة الاسلام ملاعلی کنی رازی (۱۳۰۶-۱۲۲۰ هـ) که در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی درری مدفون است.
- ۱۰- تألیف شیخ ابوعلی محمد بن اسماعیل طبری حائری بزرگترین محقق خاندان شیخ الرئیس ابوعلی سینا، متولد ۱۱۵۹ هـ در کربلا و متوفای ۱۲۱۵ هـ در همانجا، از شاگردان مدرس و مبلغ نامی بهبهانی و مؤلف «ریاض-العلماء».
- ۱۱- تألیف دانشمند شهیر میرزا محمد باقر موسوی خونساری (۱۳۱۳-۱۲۲۶ هـ) که در تخت فولاد اصفهان مدفون است.
- ۱۲- تألیف آیه الله حاج شیخ محمد طه تبریزی نجفی (۱۳۱۳-۱۲۴۱ هـ).

درهمه این کتاب‌ها از وی، به عنوان يك راوی كاملاً مورد اطمینان یعنی «ثقه» یاد شده و بسیاری از آنها وی را شهید خوانده‌اند. مورد اطمینان بودنش در نقل حدیث مانند شهید بودنش مورد اتفاق علمای رجال است. این هم که در آن سال به حج رفته برخلاف دستور امام (ع) نبوده چنانکه علامه قهپانی در حاشیه رجالش گوشزد کرده است.

به گمانم «علان» لقب خانوادگیش باشد و خانواده شریف و بلند آوازه‌اش را بدین شهرت می خوانده‌اند. زیرا می بینیم رجال نویسان بزرگ در شرح حال محمد بن ابراهیم رازی کلینی همین کلمه را آورده‌اند و به نظر می رسد که وی پدر شخصیت مورد بحث ما باشد، همچنین در شرح حال احمد بن ابراهیم رازی کلینی، و به نظر می آید برادرش باشد و ایندو برادر به «علان» مشهور بوده‌اند و ظاهراً لقب خاص وی نیست، بلکه شهرت رجال خانواده و بستگان وی است.

→ ۱۳- تألیف دانشمند عالیقدر حاج شیخ عبدالله پسر آیه الله مسامقانی (۱۳۵۱-۱۴۲۸هـ).

۱۴- علامه معاصر شیخ محمد محسن معروف به حاج آقا بزرگ تهرانی.

علامه بلندپایه

استاد ابوعلی نافع‌ی انطاکی

نامش شیخ حسن بن سلیمان بن الجبر است. وی استاد قاریان مصر بود و یکی از علمای بزرگ و نامی قرن چهارم، و بسیار دانا و فاضل و ادیب. ذہبی در «میزان الاعتدال» می‌نویسد: قرائت قرآن را مطابق روایات گوناگون نزد ابوالفتح بن بدهن و ابوالفرج شنبوذی آموخت و از دانشمندان متبحر بود. فقط تظاهر به تشیع و بدگوئی خلفا می‌کرد و ابوالفتح بن فارس عقیده وی را نمی‌پسندید. عبیدی حاکم، وی را در سال ۳۹۹ بکشت.^۱

۱- میزان الاعتدال ۲۲۹/۱، نوشته محمد بن احمد بن عثمان ذہبی

متوفای ۵۷۴۸ هـ.

احمد بن حسین بن یحیی بن سعید همدانی، نویسنده شهیر و دانشمند و ادیب گرانمایه‌ای که سخنوری زبان آور و شاعری توانا بود و در فن بلاغت و شیواگوئی سرآمد اقران در همه دهر و در فنون ادب بی نظیر و استادی برتر از همه استادان بود چنانکه بعدها ادیبان سترگی چون حریری هرگز به گردش نرسیدند و چون پیش تر از ایشان میزیسته افتخار برتری و پیشقدمی را برای همیشه حفظ خواهد کرد. از بزرگترین شخصیت‌های شیعه امامیه و از برترین صاحبان فضل ایشان بشمار می‌آید و مرتبه علمی بلندی داشته است، اما چون آثار ادبی گرانقدرش شهره آفاق گشته و مقامات بدیعش نادره روزگاران شمرده شده، گوهر دانش سرشارش در حجاب آن شهرت عالمگیر از دیده‌ها پنهان مانده است چنانکه او را به عنوان ادیب بی‌همتای می‌شناسند، نه عالمی پر فیض و گرانمایه.

وی به مذهب تشیع پایبند بود، و خود بدان اعتراف نموده و تصریح کرده است، چنانکه در مناظره‌ای با خواهر می‌گوید: من اگر دیگران با دویا به راه تشیع می‌روند، با دویال در آسمانش پرواز گرفته‌ام، اگر دیگران نشانی از دوستی خاندان پیامبر (ص) داشته باشند، من نشانه‌ای تا بناك از عشقشان بر پیشانی دارم... و انگهی قصائدی در حقشان سروده‌ام که در صحرا و دریا روان است و زبانه‌زد خاص و عام و نقل هر محفل و تائیده به هر دل و پریده به آفاق و طنین انداخته در هر رواق. و من نه آن قصائد را در میان شما زمزمه می‌کنم یا پنهان می‌دارم. بلکه بر سر هر کوی و برزن آوازی دهم و چون سرودش می‌خوانم و آن را برای آخرت سروده‌ام، نه برای این زندگی کوتاه مدت، و توشه‌عقبی ساخته‌ام نه بهره‌دنیای از من خواستند تا یکی از آنها را بر خوانم. چنین خواندم:

ای روزگار ترا بخدا این شکوفه‌ها را،

که در گلزار تازه رسته است بر چین!

به خاطر مصیبت سهمناکی که قیامتی از ماتم بر پا کرده است.

به خاطر آن که به خون - خون دودمان پیامبر - غلتیده،

و با وی به امامت بیعت گشته است.

با دم شمشیر تنش را پاره پاره کرده‌اند.

تا شربت شهادت نوشیده است.

نگذاشته‌اند دست به آبی یابد که نزدیکش،

بر کنار بوته‌های صحرائی روان بوده است.

پسر «هند» با چوب خیزران بر لب‌هایش نواخته است.

و در حالی که جامش را از شراب می‌آکنده،

زیر آواز زده و شعر انتقامجویانه خوانده است.

دین روشن و درخشان است.

و عدالت راه و رسمی روشن دارد.

وای به حال کسی که روی از قرآن بتابد و به دنیا آرد.

که قطعاً روزی که ندامت سود ندهد،

سخت پشیمانی خواهد خورد.

و کیفر جنایتش را خواهد دید.

و کیفر جنایت دیدن بدفرجامی است.

بنی امیه حرمت حریم خاندان پیامبر نداشتند.

و آن حرمت گرامی را هتك نمودند.

و انتقام خون‌های «بدر» را کشیدند.

و مستبدانه به حکومت چسبیدند.

امیر المؤمنین را علناً لعنت فرستادند.

درست مثل خواندن اقامه.

هان! ای آسمان! چرا فرو نمی ریزی.

و تو ای ابر چرا بزاری نمی گری!

و تو ای کوهستان چگونه از میان نمی روی!

وای جان چرا نمی میری!

چه لعنتی برگردن امویان بازگشت!؟

که چون طوق کبوتر ابدی است.

سروری آن فرومایگان را نمی زیبد.

نوه «هند» و پسرش را،

یا آن که بجای فرزند فاطمه امامت نمایند.
ای دیده! بیار بر مزار بقیع و با خونی
که بر خاک و شنش می باری لاله ها برویان!
اشک های ذخیره ات را سیل آسا بریز!
و آن گویان را یکسره نثار کن:
نثار شهادتگاه کربلا کن و،
از جانب من هر چه تمامتر احترام ورز.
هر چه گوهر اشک نهفته داری بریز
و بیار ای دیده من!

مؤلف «نسمة السحر» نیز بدصراحت می گوید که وی شیعی دوازده
امامی بوده است و می افزاید که بدیع الزمان شیعی بود و بر مذهب صاحب،
و در این زمینه این ابیات را گفته است:

بهمن میگویند: تو وصی را دوست نمی داری
گفتم: خاک بر دهان دروغگو!
من به وصی و خاندان پیامبر (ص) عشق می ورزم،
و عشقم خاص دودمان ابوطالب است.

نویسنده «امل الامل»^۱ ضمن تثبیت این معنا می گوید: دانشمندی
گرافقدر و امامی مذهب بود و قرآندانی ادیب و نویسنده که مقاله های
شگفت انگیز دارد. همچنین آیه الله سید حسن عاملی کاظمی^۲ در کتاب
«الشیعه وفنون الاسلام» می نویسد: «وی ازارکان روزگار خویش بود و

۱- نویسنده «خاتمة الوسائل» که پیشتر از او یاد شد.

۲- (۱۳۵۴-۱۲۷۲ ه) از مراجع عالیمقام شیعه.

شهرتش بحدی است که از نقل آنچه دانشمندان در شرح حالش نوشته‌اند بی‌نیاز می‌سازد. شیخ ابوعلی صریحاً نوشته که وی شیعی دوازده امامی است.^۱

شیعی دوازده امامی بودن وی را دیگر علمای رجال هم نوشته‌اند. خونساری در «روضات الجنات»، ابوعلی در «منتهی المقال»، خوئی در «ملخص المقال» و می‌افزاید که وی از راویان نیکو است، مامقانی در «تنقیح المقال» و می‌گوید که وی ازدوازده امامی‌های مورد تجلیل است، رازی در «الدر النقیس»، وقمی در «هدیه الاحباب» و «سفینه النجاة».

شرح زندگانی وی بطور تفصیلی در «یتیمه‌الدهر»^۲، «معجم الادباء»^۳ و «وفیات الاعیان»^۴ آمده است و به اختصار در «تاریخ آداب اللغة العربیة»^۵ نوشته جرجی زیدان، در «خزانة الادب»^۶، «تاریخ الخلفاء»^۷، «کشف الظنون»^۸ فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی^۹، و «جواهر الادب».

نام بیشتر رساله‌های بدیعی در موضوعات مختلف همراه قسمتی از اشعارش در کتاب «یتیمه‌الدهر» آمده و رساله‌هایش در حاشیه «خزانة-

۱- تألیف ثعالبی نیشابوری متوفای حدود ۴۲۹ هـ.

۲- تألیف یاقوت حموی نویسنده معجم البلدان متوفای ۶۲۶ هـ.

۳- تألیف مؤرخ شهیر ابن خلکان اربیلی شافعی که از خاندان برمکیان

است و متوفای ۶۸۱ هـ.

۴- ۲۷۵/۲.

۵- تألیف شیخ تقی‌الدین علی معروف به ابن حجة حموی متوفای ۸۳۷ هـ.

۶- تألیف جلال‌الدین سیوطی شافعی متوفای ۹۱۰ هـ.

۷- تألیف کاتب‌الجلبی متوفای ۱۰۶۸ هـ.

۸- تألیف محقق‌دقیق حاج‌عماد تهرانی مقیم خراسان.

الادب» بیچاپ رسیده است. به آوردن قطعه‌ای که در وصف دانش نوشته قناعت می‌ورزیم. مینویسد:

دانش چیزی است که بدشواری بدست می‌آید، با تیر نمی‌توان شکارش کرد و نه در بساط قمار به چنگش آورد. به خواب نمی‌آید و با لجام گرفتار نمی‌شود و در پرده نمی‌ماند و از پدر و عمو به ارث نمی‌رسد. کشته‌ای است که حاصل نمی‌آید مگر در خاک پاک قاطعیت بکاریش و باران ریزان توفیق بر آن بیارد و هوای پاکیزه و بی‌گرد طبعی مساعد بر آن بوزد و روح کوشش پیوسته در آن بدمد و هر چندگاه با شکیبائی و پایمردی آبیاری شود. مقصدی است که به آن نتوان رسید مگر با راه هموار کردن و طریق کوییدن و موانع فکری را بر طرف کردن و مخاطرات را بجان خریدن و بیدار خوابی کشیدن و بار سفر برداشتن و بسیار نگرستن و نظر کردن و اندیشه را بکار بستن.

در «یتیم‌الدهر» درباره‌ی مطالبی آمده که مختصرش چنین است: وی خصوصیات شگفت‌انگیز و نادری داشته است. از جمله این که قصیده طولانی‌یی را که نشنیده بود و برای اولین بار برایش می‌خواندند از بر می‌شد بتمامی و بدون این کلمه‌ای را کم کند یا نکته‌ای را از زبان بیندازد از بر می‌خواند. چهارپنج صفحه از کتابی را بسرعت از نظر می‌گذراند آنگاه از ابتدا تا به انتها از بر می‌خواند. گاه نامه‌ای را که به او پیشنهاد می‌شد بنویسد از آخرین سطر شروع به نوشتن می‌کرد تا می‌رسید به اولین سطرش و آنهم به بهترین و زیباترین شکل.

بدیع الزمان در ۳۵۳ هـ در همدان به دنیا آمد و در ۳۸۰ هـ به نیشابور هجرت کرد و در آنجا چهارمقاله را نوشت و با صاحب بن عباد ملاقات

کرد و از دوستان خاصش شد، ولغت‌شناسی را از احمد بن قارس آموخت. آنگاه رهسپار هرات گشت و در آنجا بود تا در ۳۹۸ هـ بوسیله زهر مسموم و شهید شد. ثعالبی می‌گوید: با مرگش ادب به‌عزا نشست و قلم دوپاره گشت. فضل نور دیده از دست داد و پیشانی روزگار نشانه درخشانش را. فضلان همراه فضائل بر او اشک افشانند و کریمان بآهنگ مکارم بر وی گریستند.

به‌واقعۀ شهادتش در چندین کتاب از آنها که مأخذ شرح ما از احوال او است - و نام بردیم - اشاره رفته است.

ابوالحسن علی بن عبدالله «ناشی صغیر»

علی بن عبدالله بن وصیف ملقب به «ناشی صغیر» بغدادی بود از محله باب الطاق، و در مصر میزیست و معروف به «حلاء» بود از آن جهت که پدرش صنعتگر بود و شمشیر را حلیه - یعنی زیور - می ساخت و «حلاء» لقب گرفت. سمعانی در «انساب» می گوید: «ناشی» به کسی می گویند که در یکی از فنون شعر نشأت گیرد و پیر و رد تا بدان مشهور گردد و کسی که به این لقب شهرت یافته علی بن عبدالله است. «ناشی کبیر» لقب ابوالعباس عبدالله بن محمد انباری است که معروف به ابن سرشراست و شاعری شهیر و عقیده شناسی معتزلی مذهب و منطق شناس و عالم علم عروض است.

ابوالحسن علی بن عبدالله از نوابغ علم کلام و زبردست در آن همچنین هنرمندی توانا و درسنجش شعر سرآمد اقران است و در همه هنرهای ادبی سرور است. پیشوایمان شیخ مفید از وی روایت می کرده است. او علم از ابوسهل اسماعیل بن علی بن نوبخت - که از بزرگترین

عقیده‌شناسان شیعه است - آموخت و چنانکه ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» می‌گوید آشکارا در مدح خاندان رسول (ص) شعر می‌سرود و می‌خواند، نجاشی می‌گوید که وی کتابی در موضوع امامت دارد. شیخ طوسی در فهرست می‌گوید: کتاب‌ها تألیف کرده است. ابن خلکان می‌نویسد: تألیف بسیار داشته است و از شاعران نیک‌رفتار بوده و در حق خاندان پیامبر «ص» قصائد فراوان سروده و عقیده‌شناسی زبردست بوده است. بنابر «الوافی بالوفیات» وی از مبرد و ابن معتز حدیث روایت می‌کرده و ابن فارس لغوی و عبدالله بن احمد بن محمد بن روزبه همدانی و دیگران از او روایت می‌کرده‌اند. شعرش تدوین گشته و اشعاری که در مدح خاندان پیامبر (ص) سروده از بس زیاد است شمردنی نیست و از کثرتش نامش با نام ایشان قرین گشته و او را «شاعر خاندان پیامبر (ص)» لقب داده‌اند. در ۲۷۱ هـ دیده به دنیا گشوده و در ۳۶۶ هـ دنیا را وداع گفته است.

در دو کتاب «نسمة السحر» و «الشیعة و فنون الاسلام» تجلیل بسیار از وی شده است. ابن خلکان می‌نویسد: وی به سال ۳۲۵ هـ به کوفه رفته در مسجد آن به نوشتن اشعارش پرداخت، و متنبی که در آن وقت بچه بود به محل کار وی در مسجد حاضر می‌شد و از اشعارش می‌نوشت. چنانکه قصیده‌ای از وی بنوشت که این ابیات در آن است:

کأن سنان ذابله ضمیر	فلیس عن القلوب له ذهاب
و صارمه کبیته بخم	معاقده من الناس الرقاب

بنوشت و با الهام از آن چنین سرود:

کأن الهام فی الهیجا عیون	و قد طبعت سیوفک من رقاد
وقد صغت الالسة من هموم	فما یخطرن الا فی فؤاد

شرح حال «ناشی» شهید در کتاب‌های زیر آمده است:

فهرست شیخ طوسی^۱، معالم العلماء^۲، رجال ابن داود^۳، رجال نجاشی، یتیمۃ الدهر، انساب سمعانی^۴، وفيات الاعیان، خلاصه، نقد الرجال، مجالس المؤمنین^۵، جامع الرواة، تخلص الاقوال، منتهی المقال، نسمة السحر، امل الآمل، خاتمة الوسائل، ریاض العلماء، ملخص المقال - که وی را در شمار راویان نیکو نهاده است - الحصون المنیعه، الشیعة و فنون الاسلام، تلخیص المقال، تأسیس الشیعه، روضات الجنات، تنقیح - المقال، هدیة الاحباب، وفيات الاعلام، الطلیعة فی شعراء الشیعه^۶، بغیة الطالب^۷.

راجع به ماجرای شهادتش در «معالم العلماء» و چندین کتاب از اینها که نام بردیم آمده که وی را در سال ۳۶۶ هـ به آتش سوزاندند.

- ۱- شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن طوسی بزرگترین استاد محققان، و از شاگردان امام محمد بن نعمان مفید، تولدش در رمضان ۳۸۵ و وفاتش در ۲۲ محرم ۴۶۰ در نجف اشرف و در خانه اش مدفون گشته و مزارش اینک مشهور است.
- ۲- تألیف علامه بزرگ محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی از حدیث‌شناسان نامی و محققان سترگ، متوفای ۲۲ شعبان ۵۸۸.
- ۳- دانشمند محقق شیخ حسن بن علی بن داود حلّی از شاگردان محقق حلّی و احمد بن طاوس متولد ۵۶۴ هـ.
- ۴- قرآندان و فقیه شافعی ابو سعید عبدالکریم بن محمد مروزی سمعانی - منسوب به سمرکان از عشایر تمیم - متوفای ۵۶۲ هـ.
- ۵- تألیف دانشمند شهید قاضی نورالله مرعشی که شرح حالش خواهد آمد.
- ۶- تألیف محقق معاصر قاضی محمد سماوی متولد ۱۲۹۵ هـ.
- ۷- بغیة الطالب فیمین رأی الامام الغایب، نوشته شیخ محمد باقر پسر ملا محمد حسن قاینی بیرجندی.

ابوالحسن علی بن عبدالله «ناشی صغیر»! ۴۵

بخش مهمی از اشعار نغزش در فرهنگ‌های رجال و ادبی گنج‌انده
است مخصوصاً در «مناقب» ابن شهر آشوب، از آن جمله قصیده‌ای که
متن‌بی در مدح سیف‌الدوله از آن اقتباس کرده است. و اینک برخی
ایاتش :

به وسیله خاندان پیامبر (ص) کار و فکر درست شناخته شد.

آیات قرآن در خانه ایشان فرود آمد

آنان حجت خدا در برابر بندگان وی‌اند

در ایشان و در جدشان تردید نشاید کرد

بویژه ابوالحسن علی

که وضعیت در هنگامه نبرد لرزاننده است.

خوراك شمشیرش قلب دشمنان است

و خون گردنشان شراب آن

نوك نیزه‌اش گوئی ضمیر است که

که به سرعت راه به دل‌های دشمن می‌برد.

و تیغش چون عهد بیعتش در غدیر خم

بر گردن مردم آخته است.

شب هنگام در محراب گریان است

و به هنگامه نبرد و شمشیرزنی خندان

او آن «خبر سهمگین» است و کشتی نوح

و دروازه خدا (شناسی) پس از قطع جریان وحی.

شاعر و نحوشناس بزرگ

محمد بن هانی اندلسی ازدی

کنیه اش ابوالقاسم یا ابوالحسن است و معروف به «متنبی غرب»، منصور عباسی یکی از اجداد وی را بنام یزید بن حاتم بن قبیصة بن مهلب برای جنگ با «اباضیه» از فرقه های خوارج - به مغرب (مغرب کشورهای اسلامی یا شمال آفریقا) فرستاد و در آنجا از افرزندان وی بوجود آمد، و بعدها «هانی» پدر شخصیت مورد بحث ما در یکی از دهات مهدیه در آفریقا پا به عرصه زندگی نهاد و ادیبی شاعر بود و در اندلس اقامت گزید و در آنجا - در شهر اشبیلیه - خدا به او پسری داد بنام محمد که بدبهرترین وجهی تربیت شد و ادبیات به مقدار هنگفت آموخت و اشعار و تاریخ و سرگذشت های عرب را از بر کرد و با والی اشبیلیه تماس گرفت و نزدش مقامی یافت. سپس در ۲۷ سالگی از آن شهر به «مسيله» رفت و دو حاکم

۱ - که اکنون در لیبی ساکنند و کمی در الجزایر، و در آن زمان نیز همانجا سکونت داشته اند. (مترجم)

آن شهر - جعفر بن یحیی و برادرش - مقدم وی را گرامی داشتند و بسی نواختندش. بعد، المعز لدین الله از وی دعوت کرد و چون نزد او رفت به گرمی استقبال شد و همراهش به مصر رفت. پس از مدتی از او اجازه خواست تا به مغرب بازگردد و خانواده خویش را همراه آورد. چون بدین منظور راهی مغرب شد در «برقه» چند روزی در خانه مردی از آن شهر بزیست. می گویند: در آنجا بر سر او ریخته کشتندش. و می گویند او را دریکی از آبروهای برقه خفه یافتند در سپیده چهارشنبه ۲۳ رجب ۳۶۲ هـ.

محمد بن هانی چندان در ادب عربی و شعر سنجی مشهور است و نبوغش در این زمینه چنان بلند آوازه که جای هیچ تعریف یا تجلیلی نمی گذارد. اساتید ادب یکریز از او ثنا گفته و زبان به شرح نبوغش گشوده اند تا جائی که گفته اند:

اگر می خواهی جنگی سوار باش چون علی شو

و گر خواهی شاعر باشی چون ابن هانی شو.^۱

دیوان اشعارش از نفیس ترین آثار ادبی است.

وی آشکارا دم از تشیع می زد و بدان اعتراف داشت. چنانکه ابن شهر آشوب از او یاد کرده و از شاعران خاندان پیامبرش شمرده است. نویسنده «امل الامل» می گوید: وی فاضلی ادیب و شاعر و درست عقیده بود. علامه صدر در «تأسیس الشیعه» دامن وی را از نسبت هائی چون غلو و زیاده روی در حق ائمه (ع) پاک دانسته و می گوید: وی از آیات و

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: معالم العلماء، تاریخ ابن خلکان،

نسمه السحر، امل الامل، الشیعه و فنون الاسلام، تأسیس الشیعه، اعیان الشیعه.

نادره‌های ایام است و به خاطر شیعه بودن و عشق بی‌آلایش به ائمه و رزیدن به شهادت رسیده است.

این چند بیت از او است:

من شخصیت آدم را در خلاصه کارش می‌دانم،

بنابراین هر که کوشاتر پرافتخارتر.

باهمت بلند به مقام بلند توان رسید،

بنابراین هر که بلند همت تر و الا مقام تر.

هر که تصمیم به پیشرفت و ترقی بگیرد عقب نخواهد ماند

و هر که تصمیم به عقب ماندن بگیرد پیش نخواهد رفت.

چون دیوان و اشعارش مشهور است از ذکر آن و شرح بیشتر حالش

چشم پوشیدیم.

 ابوفراس حمدانی

از اعیان و رجال سیاسی شیعه که در قرن چهارم به شهادت رسیده‌اند، ابوفراس حمدانی است، شهریار بلاغت و خداوند گارادب، در خاندان حمدانیان. نامش حارث بن سعید بن حمدان حمدانی است. ثعالبی در «یتیمه‌الدهر» می‌نویسد: یگانه روزگار و خورشید عصر خویش بود، درزمینه ادب و فضل و کرم و شرافتمندی و جلال و شکوه و شیواگوئی و هنرمندی و سلحشوری و دلیری. اشعارش مشهور و نقل محافل ادبی است، همه نیکو و ممتاز و روان و استوار و شیرین و پر صلابت و آبدار و متین. طبع روان و نکته‌سنجی و اقتدار حکومت در او جمع بود و این امتیازات در شاعران پیش از وی جمع نبود مگر در شعر عبدالله بن معتر. شعر شناسان و ناقدان ادبی وی را شاعری توانا تر از ابن معتر می‌شناسند. صاحب بن عباد می‌گفت: شعر را پادشاهی آغاز کرد و پادشاهی ختم کرد - یعنی امرؤ القیس و ابوفراس. متنبی اعتراف می‌نمود که وی بر او

برتری دارد و زبردست تر است، و از برخوردش هراسان بود و هیچ به-
کشمکش با او نپرداخت و نه ادعای همسری و رقابت کرد، حتی زبان به
مدح وی نگشود، اما کسانی از خاندان حمدان را که دون مرتبه وی
بودند مدح گفت، نه آنکه به وی التفاتی ننموده یا تحقیر کرده باشد،
بلکه از ترس وی و به تجلیل وی بدان جهت که وی را بزرگتر و شکوهمندتر
از حد مدح خویش می دیده است...

ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» وی را از شاعران خاندان
رسالت (ع) شمرده و ابن خلکان تجلیل فراوان نموده و نویسندگان «امل
الآمل»، «ریاض العلماء»، «الشیعة وفنون الاسلام» و دیگران از او یاد کرده
و گفته اند که دوباره به اسارت رومیان درآمد و بار دوم که در نبردی بود
میان وی و موالی خانواده اش پس از اسارت کشته شد. به سال ۳۵۷ ه. پدرش
سعید نیز در رجب ۳۲۳ ه. به دست برادر زاده اش ناصر الدوله در موصل
کشته شده بود. ثعلبی از شعرش فراوان ثبت کرده است و ما چون دیوانش
به چاپ رسیده از آن صرف نظر کردیم و فقط ابیاتی چند که در حق خاندان
پیامبر (ص) سروده می آوریم:

روز از روزگار را از یاد نخواهم برد
و همه روزگارم را به خاطرش خواهم سپرد
روزی که در آن با رادمردانی آشنا گشتم
که زمانه رونق از نور رویشان یافته است
گوئی زمانه را پرتو روز، چهرایشان است
و ستاره های شبانگاهش روی آنان
حسن بالایش چو شاخه بهاران

و چشم جادویش غزالنکران
جامی از او بگرفتم که پرتوش
در تیرگی شب به نور روی او میمانست.
در شبی که دبداروی به ما ارزانی داشت
و شام ما بدین نکوئی بسر آورد
ثریا چون رخ نمود گفتی دستی است
بر آمده و به معشوقش اشاره می نماید
ماه شب چهارده نیمتاب بود
گفتی لبخند زده و با دست لبخندش را پوشانده است
غزالی که اگر ماه تمام يك لحظه برگونه اش بتابد
آن رامی خراشد و خونین می گرداند
اگر به او عشق نمی ورزیدم و می خواستم مثل دیگران
با عشق ورزیدن به غیروی به انحطاط در غلتم
از وصال وی محروم می ماندم درست همانگونه
که حسین از آب - آبی که بیچشم می دید - محروم ماند
آن هنگام که گفت: آب به من بدهید
و بجای آشامیدن آب گوارا شمشیرش زدند
تا سرش - سری که دستهای جدش بسیار
به آغوشش می کشید و می فشرد - از تنش پرید
تا آنجا که:
روزمصیبتش خورشید نیمروز به خاطر حادثه سهمگینی
که زیر آسمانش اتفاق افتاد، خون گریست

دلی را که از این مصیبت نشکافد
و آدمی را که سیل اشک نبارد، هیچ عذری تبرئه نخواهد کرد
مرگ بر جماعتی که از پی دلخواه رفتند
و چنین جنایت بدفرجامی مرتکب گشتند.
از اشعار پر رونق و مشهورش قصیده‌ای است که در جواب قصیده
محمد بن سکره الهاشمی و تفاخری که در برابر خاندان ابوطالب کرده
سروده است به این مطلع:
حق را خورده و دین را پامال نموده‌اند
و خالصه خاندان پیامبر خدا را میان خود قسمت کرده‌اند.
قصیده‌اش در کتاب‌های ادبی هست و بر آن شرح‌ها کرده‌اند و
مشهور و رایج است و نیازی به ذکرش نمی‌بینم.

دیگر از رجال سیاسی شیعه که در قرن چهارم شهید شده‌اند
ابوالحسن علی بن فرات است. نویسنده «الشیعه و فنون الاسلام» وی را
از رجال نویسنده شمرده و می‌گوید: سه بار به وزارت المقتدر رسید.
صولی می‌گوید: بازماندگان فرات در فضل و کرم و بزرگواری و وفا و
جوانمردی از مردان بزرگ بودند، و در روزگار وزارت وی مردم‌روز
خوشی داشتند و بار می‌یافتند. همچنان به وزارت می‌رسید تا بار سوم که
دستگیر و اعدام شد به سال ۳۱۲ هـ.
نویسنده «اعیان الشیعه» هم از وی یاد کرده است.

علمای شهید قرن پنجم

نویسنده ادیب و دانشمند

ابوالحسن تهامی

نام وی علی بن محمد بن الحسن بن محمد بن عبدالعزیز عاملی شامی است. از شیواگویان طراز اول، و از مشایخ شیعه که به نشر ادب پرداخته اند. وی دانشمندی توانا بود، اما تعریف و تجلیلی که در فرهنگ‌های ادیبان از وی شده و سخن‌ها که از استادی او در سخن‌سنجی و نقد شعر رفته شخصیت علمی وی را در پرده گرفته و یادداشتش را از یاد برده است. به همین جهت در شرح حالش در اینجا باید حق هر دو مقام علمی و

۱- تهامی بکسرتاء منسوب به «تهامه» است که برمکه اطلاق می‌شود، و به همین جهت پیامبر (ص) را «تهامی» خوانده‌اند چون از اهالی مکه بوده است. همچنین بر جبال و دیار تهامه که خطه پهناوری است میان حجاز و نواحی یمن، اطلاق می‌شود بدان سبب که درجه حرارتش بالا می‌رود و باد کم می‌وزد به آن «تهامه» گفته‌اند مشتق از «التهم» که شدت گرما باشد، یا از آن جهت که هوای آن خطه متغیر است و این کلمه برای تعبیر از دگرگون شدن بوی روغن و امثالش بکار می‌رود به آن «تهامه» گفته‌اند.

ادبیش را اداکنیم.

نویسنده «امل الآمل» می گوید: عالمی پر فضل و شاعری ادیب و نویسنده‌ای شیواگو بود، وازاو دیوان شعری زیبا هست.

ابن خلکان می نویسد: «ابن بسام در حقش گفته است: آثارش زیبا بود و زبانش برا. باتوانائی هر چه تمامتر به فنون بیان می پرداخت. شعرش خود برزبردستی و پیشدستی وی گواه است بدانسان که نسیم خنک گواه دمیدن صبح، چنانکه بر بلندی مقام علمی وی شاهد است، چنان گواهی بی که اشك از عشق نهان می دهد.

دیوان شعر کوچکی دارد که برگزیده اشعار او است. از سرودهای لطیف و نغزش اییاتی چند است از قصیده‌ای که در مدح وزیر ابوالقاسم ابن مغربی سروده است:

از دوستم که دندان‌های پیش و دندان‌های نیش یار

روبرویش به خنده نمایان بود پرسیدم:

کدامیک از آنها زیباتر و خوش نما ترند؟

گفت: نمی دانم، همه شان صدفند!

تهامی، در روزهای آخر عمر، پنهان به مصر رفت. کتاب‌ها و نوشته‌های بسیار از حسان بن مفرج بن ذغفل بدوی همراه داشت. چون از منطقه قبیله بنی قره خواست بگذرد او را گرفتند. گفت: من از قبیله بنی تمیم هستم. پس از بررسی معلوم شد که او تهامی است. بازداشت شد و به زندان قاهره بنام «خزانة البنود» افتاد در ۲۶ ربیع الآخر ۴۱۶ هـ، و بعد در ۹ جمادی الاول همان سال پنهانی در همان زندان اعدام شد. خدا پیامرزدش. یکی از دوستانش او را بخواب دید و پرسید: خدا باتو

چه کرد؟ گفت: آمرزیدم. پرسید: بخاطر چه کاری؟ گفت: بخاطر سخنم
درمرثیه‌ای که برای بچه‌کوچکم سرودم و گفتم:

به جوار دشمنانم در آدمم واو به جوار پروردگارش،
میان جوارم و جوارش تفاوت از زمین تا آسمان است^۱.

نویسنده «دمية القصر» می‌گوید: گرچه با انتسابش به «تهامه»
تاج افتخار برسر آن سرزمین نهاده وبا پرداختن استادانه به صنعت
شعر این فن را بیاراست نشیمنش در شام بود تا از جوار اهلش به جوار
پروردگار کریم رخت کشید. ریزه کاری‌های هنرمندانه‌اش در شعر،
تردستی طرادان را بیاد می‌آورد، ولطافت و تازگی تعبیراتش اشک
عاشقان را. روانی بیانش به پرش روح می‌ماند و برداشت کلی‌اش به سیطره
و شمول قوانین هستی. و بدین امتیازات شگرف، شعر و سخنش به کمال
پسندیدگی رسیده و آرزوگشته است... سرانجام، بر اثر خیانت یکی از
رفقایش گرفتار گشت و به زندان افتاد در محلی بنام «منفی» تا درگذشت.
این ابیات از او است:

خدای بخشاینده ترادرمیان موجودات مقامی بلند بخشیده است
بدان بلندی که مقام شب قدر در میان دیگرشها است.
گرچه از جنس آدمیانی و بر آنان برتری یافته‌ای،
مشك را بوی خوشی است که دیگر عطرها را نیست
و اینها نیز:

سبکسرا نه بر سر دارائی دنیا به رقابت برخاسته است،

۱- تا اینجا به نقل ازوفیات الاعیان ابن خلکان بود.

نهایت دارائیش این است که به حال فقر باز آید.
 ما، در دنیا به سر نشینان کشتی می مانیم
 که خود را ایستاده می پنداریم، حال آنکه زمان ما را می برد .
 این هم قصیده شیوا و استوار و گرانبار از معنی و خوش بیانش که
 در رثای پسر کوچکش سروده است:

قانون مردن بر همه موجودات حکم فرماست ،
 این دنیا جای آرامیدن و اقامت گزیدن نیست
 در حالی که آدمی دنیا را جای خبر گیری می پندارد،
 چیزی نمی پاید که خود به خبر و به گذشته تبدیل می گردد
 سرشت دنیا آمیخته به تیرگی و پلیدی است ،
 و تو می خواهی از پلیدی و تبهکاری پاک باشد
 آن که می خواهد سرشت روزگار را بزور بگرداند ،
 در اعماق دریا به گرد شراره می گردد
 و هر که در پی کار محال بگردد،
 امید به هیچ و پوچ بسته باشد.
 زندگی خواب است و مرگ بیداری ،
 و آدمی میان این دو عالم چون خیال روان
 بنابراین با شتاب هدف هاتان را تحقق بخشید،
 زیرا عمرتان صفحه ای از کتابی بیش نیست
 اسب جوانی بدوانید و همت نمائید،
 تا مگر گوی مقصود در این میدان بر بایید
 روزگار با آرزوها که پیش می آورد فریب می دهد،

و هر چه را ساخته‌اند ویران می‌سازد
زمانه هر چه کنی صلح جو نخواهد شد،
طبعش دشمنی با آزادیخواهان است
من با شمشیر برانی که برای گرفتن حق،
آماده کرده بودم داغدار شدم
از این پیشامد چه‌رازی باشم و چه ناراضی،
بیفایده است چون محکوم مقدراتم
ای ستارهٔ حیاتم! چه عمر کوتاهی داشتی،
عمر همهٔ ستاره‌های سحرچین است
ای هلال! روزهای گذشته‌ام که بدر نشده ماندی
و مهلت تمام و تابان شدن نیافتی!
ترا خسوف نابهنگام بزیر پرده کشید،
تا پیش از آنکه بدر شوی محوشدی
ترا از میان همسروسالانت بر بود،
چنان که مردمك دیده را از درویش بدر کشند
گفتی قلبم قبر او است و او
در اندرویش یکی از اسرار
اگر به‌خاطر کمسایش کوچك شمرده شود
بسا بزرگ که بدیده ناچیز می‌نماید
چنان که ستارگان با همهٔ بلندی مقامشان،
کوچك به‌نظر می‌آیند حال آنکه بسی بزرگند
بر اومی‌گریم و آن‌گاه پوزش طلبانه به‌اومی‌گوییم:

موفق باشی که پست‌ترین جایگاه را ترک گفتی
 من به جوار دشمنانم در آمدم و او به جوار پروردگارش
 میان جوارم و جوارش تفاوت از زمین تا آسمان است
 با خویشتن ازدوری توشکوه می‌کنم و تو درگور
 اگر نه مرده بودی آوای زاریم را می‌شنیدی
 شرق و غرب بیکدیگر نزدیکترند
 از دو لبه آن گورچند وجبی
 آوخ که چنگال مرگ گلویت فشرد،
 و رهن عمر عمرت را ترور کرد
 تو به سوی همان سرمنزل رهسپر بودی که من،
 اما تو رسیدی و پدرت هنوز در راه است
 اگر لب به سخن بگشایم نخستین سخنم توئی
 و هرگاه دم فرو بندم تو در اندرون منی و آویخته به احساسم
 آه‌هایم را که پیایی بر می‌آیند در سینه خفه می‌کنم
 و اشک‌هایم را که روانند از ریزش بازمی‌دارم
 شراد آتش غم را اگر همراهی کنم
 می‌سوزاندم و اگر از آن بگریزم، درمی‌گیرم
 شعله‌های سوزدل را جلومی‌گیرم،
 اما بسیارگاه دژ شکیبائیم را درهم می‌شکند و بر وجودم می‌زنند
 جامهٔ ریا آنچه را به زیرش پنهان است بازمی‌نماید،
 اما اگر هم خویش بدان پیچم تو عریان می‌مانی
 نمی‌دانم پلک‌هایم کوتاه شده یا چشمانم گود افتاده

که پلک‌هایم برهم نمی‌آیند، یا اصلاً چشم بی‌پلک است
 خواب به چشم نمی‌آید و کمترین چرت
 وقتی چشم برهم می‌نهم چون ضربه شمشیری مرا از جا می‌پراند
 یا اگر آرامشی بسراغم آید، طومارش را
 سیل‌اشکی که از دیده‌ام می‌دود درمی‌پیچد
 شب را به بیداری بسر می‌آورم و این،
 مرا می‌کشد همانگونه که آن را سرزدن سپیده می‌میراند
 تا می‌بینم صبح بادست درخشانش
 خیمه‌فیرگون رامی‌درد
 و پرتوش ستارگان را فرا می‌گیرد
 چنان سیلی که بر خروشد و چراغ‌ها را در غلتاند
 اگر می‌شد از تو دفاع کرد می‌دید که جوانمردانی
 از ما برای دفاع از توبه دریاها فرو می‌رفتند و برمی‌آمدند
 و روی زمین از خون گلگون می‌ساختند و به آسمان
 می‌غلتانند تا آسمانی تیره‌گون بپاکنند
 گروهی که وقتی زره بپوشند پنداری
 چنگی چون دریا آهنی را به لرزه در انداخته است
 و اگر دست‌های راستشان را بر آرند
 آن را به جای نیزه نیزه‌گذاران توانا بکار می‌گیرند
 شیرند، اما شیری که دارائی خویش ایثار کند
 نه شیر بیشه که آئین ایثار نداند
 انجمن به شخصیت نیکوشان می‌آراید

چنان که قرص ماه سر را بیاراید
 با هر که به جوار و تحت حمایتشان در آید مهر بانند
 و گرانبها ترین دارائیشان را به او می بخشند و او را دلسوز تر از مادرند
 در شام جوانیم ستارگانی دمیدند
 که پس از مدتی همه جا را سپید خواهند کرد
 دو چیز است که دیر نمی پاید
 دوره نوجوانی؛ و دوستی تبهکاران با یکدیگر
 دور باد پیری با همه و فایش
 خوشا جوانی با همه عهد شکنی و بیوفائیش
 آرزویم از همه دنیا جوانی است و شاد کامیش
 که اگر سپری گشت آرزو و تمنائی نخواهد ماند
 دوره اش کوتاه است و زیبایی هایش
 و گوهرهای کامرانش بی پایان
 هر چه بردارائی مادی ما بیفزاید غصه دار تر می شویم
 فقر و نیاز تمام در بسیاری داری است
 هر آنچه زائد بر مصرف باشد بازمانده ای است
 که بر اثر حادثه ای یا بدست میراث خواری یا در ننگ و عاری از
 بین خواهد رفت
 دلم به حال آنها که به من حسد می برند می سوزد،
 به خاطر شعله کینه سوزانی که در دل می پرورند
 نگاه می کنند که خدا به من چه داده است،
 چشمشان به بهشت دوخته است و دلشان در آتش می سوزد

مرا متهم کرده اند که فضائل خویش پنهان داشته‌ام،
 گناهی نکردم پوشیده بر چهره روز آویخته‌ام
 و با فروتنی خویش مایه‌های افتخارم را پوشانده‌ام
 اما آنها از بالای پرده گردن کشیده‌اند
 مردان دوگونه‌اند: معروف، و ناشناخته،
 چنانکه ستارگان بر دوگونه‌اند: پنهان و درخشان
 مردم به هنگام تولد شبیه یکدیگرند
 تنها به هنگام مردن امتیازات و تفاوتشان بروز می‌نماید
 بجان خودم من راه کمال برویشان هموار ساختم
 اما چه کنم که کور شدند و گام از پی‌ام ننهادند
 اگر با دیده دل نگریسته بودند روشن گشته و راه یافته بودند
 و کوری دل نتیجه کور دلی است
 چرا مردانه نکوشیدند تا به کمال رسند
 یا در برابر واقعیت برتری دیگران سر تسلیم فرود آرند
 را در مردی و وفا از عالم بشر رخت بر بسته
 و یکسره برفته است به طوری که جز در شعر و حرف باقی نیست
 خیانت، به افراد قابل اطمینان و دیگران چنان
 سرایت کرد که باور کردنی نیست و می‌گوئیم عوض می‌بینیم
 بسیاری می‌شود که مرد بر دبار دانا از نادان کمک می‌گیرد
 دست راستی که از دست چپ محروم باشد بی‌خیر خواهد بود.
 چند تن از شاعران با «تهامی» هم‌آوا گشته و قصائدی به آهنگ
 این قصیده اش سروده‌اند از جمله نویسنده «نسمة السحر» که این قصیده
 را در شرح حال وی آورده است.

شهریار ادب و علم نحو

ابوالحسن ثابت بن اسلم بن عبدالوهاب حلبی نحوی

از دانشمندان حلب و از نوابغ نحو و ادب. ذهبی می‌گوید: از استادان بزرگ علم نحو، شیعی بود. کتابی در تعلیل قرائت عاصم نوشت. در حکمرانی سیف‌الدوله سرپرست کتابخانه حلب شد. اسماعیلیه از آن جهت که وی کتابی درباره چگونگی پیدایش اسماعیلیان و نقاط ضعف و مفاسد اعتقادی‌شان نوشته بود، چنین شایعه در انداختند که او کار تبلیغاتی ما را خراب می‌کند. پس در حدود سال ۴۶۰ هـ او را به مصر برده به‌دار آویختند^۱.

در «روضات الجنات» شرح حالش آمده و مؤلف «الشیعة و فنون الاسلام» او را از خودانان شیعه شمرده است.

به نقل از «بغیة الوعاة» نوشته حافظ جلال‌الدین سیوطی شافعی

متوفای ۹۱۱ هـ.

علامه شیخ عبدالکریم کرجی

عبدالکریم بن الحسن ابوررعة بن علی بن ابراهیم بن علی بن احمد کرجی قزوینی ملقب به ابوالقاسم - از علمای برجسته و نامی قزوین و از بزرگان طائفه معروف به «کرجیه» و بزرگترین شهید این خاندان جلیل‌القدر، خاندان علم و فضیلت، و از فقیهان و حدیثدانان و ادیبان ممتاز. کمالات روحیش بیش از حد متعارف، و فضائل و محاسنش فراوان بود. در تمام دوره زندگانی به عنوان یک فقیه و حدیثدان و دانشمند علم اصول به درس و بحث همت گماشته بود. و پیشوای معنوی مردم شمرده می‌شد و خلق از دانش وی به فیض می‌رسید و گوش از آویزه آوازه‌اش آراسته می‌داشت تا آن‌که بیرحمانه به دست تبه‌کاران به شهادت رسید.

مؤلف «ضیافة الاخوان»^۱ می‌گوید: در علم حدیث و اصول و فقه

۱- نویسنده «لسان‌الخواص» که از او یادی به میان خواهد آمد.

گوی سبقت از بیشتر اقران ربوده بود. مؤلف «التدوین» در وصف وی می‌گوید: بزرگمردی دانشمند و صاحب مقام بود. امامت جامع فزوین را به عهده داشت. حدیث از ابومنصور مقومی آموخت به سال ۴۶۹ ه... نیکبخت زیست و شهید از دنیا رفت. ملحدان در ۴۹۸ ه او را کشتند. هبة الله بن الحسن نویسنده زبردست ابیاتی بسیار در رثای وی بسرود که چند بیت زیر از آن است:

آن پیشوا در گذشت و کاش جانم
گرچه مرا سخت عزیز است فدایش می‌شد
خونی به زمین ریخته شد که در خوشبوئی
نافه آهوی ختن به گردش نمی‌رسد
دل در عزایش شراره می‌زند
ودیده سیلاب اشک می‌بارد.

حدیثدان و راوی مورد اطمینان

ابوالحسن احمد کندی جر جرائی^۱

ابوالحسن احمد بن محمد بن احمد بن طرخان کندی جر جرائی
کاتب. نجاشی. متوفای ۴۵۰ هـ - درباره اش چنین می نویسد: وی راوی
مورد اعتماد و «ثقه» ای صحیح السماع^۲ بود و دوست ما. یکی به نام ابن-
ابی العباس با این ادعا و بهانه که او علوی است بقتل رساندش، و سبب آن

۱- جر جرائی بفتح هر دو جیم و سکون راء اول منسوب است به «جر جرایا»
شهری در ناحیه نهروان نزدیک بغداد که بعدها خراب شده است و جمعی از
دانشمندان و شاعران از آن برخاسته اند که یاقوت در «معجم البلدان» نام چند تنشان
را آورده است.

۲- «اتقان المقال» می گوید: صحیح السماع یعنی کسی که فقط از راوی
ثقه یا از کسی که فقط از راوی ثقه نقل می کند روایت کند. و لازمه اش این است
که همه واسطه های روایت موثق باشند، و این در صورتی است که وصف
مزبور به اعتبار اصل خبر سوع باشد - چنانکه همینگونه به نظر می آید -
و گرنه چنین نخواهد بود.

بود که وی یکی از کارهای زشت آن شخص را نکوهش و تنبیح کرده بود. کتابی دارد بنام «ایمان ابوطالب».

در کتاب‌های تلخیص المقال، نقدالرجال، جامع الاقوال، منتهی-
المقال، ایجازالمقال، تنقیحالمقال و دیگر کتاب‌ها از او به عنوان «ثقه»
و صحیح السماع و شهید یاد شده است.

ابو محمد رامهرمزی وزیر

از رجال سیاسی شیعه که در قرن پنجم به شهادت رسیده‌اند ،
 حسن بن مفضل بن سهلان ابو محمد رامهرمزی است از وزیران سلطان
 الدوله دیلمی. بنابر تاریخ ابن کثیر دمشقی هم او است که دیواره حرم
 امام حسین (ع) را بنا کرده است. در سال ۴۱۲ هـ شهید شده است.
 دانشمند عالیقدر سید حسن صدر در «الشیعه و فنون الاسلام» او را از
 نویسندگان شیعه می‌شمارد.

علمای شهید قرن ششم

علامه ابوالمحاسن رویانی^۱ طبری

عبدالواحد بن اسماعیل بن احمد بن محمد رویانی طبری، از دانشمندان برجسته و حدیثدانان شیعه است که در ۱۶ - ۴۱۵ هـ به دنیا آمد و در ۲ - ۵۰۱ هـ به شهادت رسید. چون به شدت پایبند «تقیه» بود ماهیت مذهبش برای برخی ناشناخته ماند، چنانکه اهل سنت وی را از خود و شافعی مذهب پنداشته‌اند^۱.

نویسنده «ریاض العلماء» او را چنین به وصف درآورده است:
شیخ امام ابوالمحاسن قاضی شهید فخر الاسلام عبدالواحد...

- ۱- رویانی بضم راء و سکون واو منسوب است به «رویان» که شهر بزرگی بوده است در کوهستان طبرستان و بزرگترین شهر منطقه کوهستانی آن. گفته‌اند: بزرگترین شهر جلگه طبرستان آمل است و بزرگترین شهر منطقه کوهستانی آن رویان. بعضی جغرافیایان نویسان گفته‌اند: رویان جزء طبرستان نیست، بلکه ولایتی است بر فراز کوهستان آن، و کوهستان رویان متصل به کوهستان ری (تهران) است.
- ۲- نگاه کنید به کامل ابن اثیر، وفیات الاعیان، و معجم البلدان.

آنگاه مطالبی نوشته که خلاصه‌اش این است: از علمای حلب بود. تقیه می‌کرد، در نتیجه گمان بردند شافعی است. در آغاز فعالیت باطنیان زبان به انتقاد و حمله به آنان گشود، به همین سبب او را کشتند. وی از مشایخ و استادان سید فضل‌الله راوندی و همطر ازان وی بود. برخی فاضلان گفته‌اند که شیخ ابوالمحاسن نخستین کسی بود که فتوای الحاد فرقه باطنیه را صادر کرد، زیرا می‌گفتند: چاره‌ای نیست جز وجود معلمی که راه خداشناسی به خلق بیاموزد. و آن معلم می‌گفت: شما وظیفه‌ای جز فرمانبری من ندارید. دیگر تکالیف و واجبات را خواستید عمل کنید خواستید نه. تا آنکه این شیخ به قزوین آمد و فتوا داد که آنها ملحدند، و به مردم دستور داد از باطنیان دوری کنند حال آنکه با ایشان معاشرت و معامله داشتند. و گفت: اگر با آنها رفت و آمد و معاشرت کنید چون بعضی از آنها حيله پردازند شما را خواهند فریفت و اگر فریب خوردید میاتنان اختلاف و آشوب خواهد افتاد. و چنان شد که وی می‌گفت. همچنین گفت: اگر از سوی منطقه آنها پرنده‌ای آمد بکشیدش. چون شیخ به دهکده رویان آمد باطنیان چنانکه شیوه‌شان بود یکی از جانبازانشان را فرستادند تا او را غافلگیرانه کشت. نیکبخت زیست و خوشنام درگذشت.

نویسنده در پنج جای «ریاض العلماء» گوشزد می‌نماید که وی از علمای شیعه بود که به خاطر پایبندی‌ش به تقیه منسوب به شافعیان گشت. خوئساری در شرح حال فضل‌الله راوندی می‌گوید: وی استادانی بزرگ داشت. بیش از بیست تن از علمای عالی مقام شیعه امامیه. و از آن میان نام علامه ابوالمحاسن رویانی را می‌آورد و بر همه آن عده

رحمت می فرستد.

علامه نوری در بیان اساتید سید فضل الله راوندی می نویسد :
این سید جلیل القدر از جمع کثیری از مشایخ بزرگ حدیث روایت
می کرد که نام آنهایی که شناخته ایم می بریم، نخست پیشوای شهید
ابوالمحاسن عبدالواحد ... امام راوندی در آغاز کتاب « النوادر »
می گوید: پیشوای شهید ابوالمحاسن عبدالواحد رویانی بنابر شنیده
و اجازه نقل خویش چنین روایت کرد ...

این سخنان و اظهار نظرهای صریح علمای رجال است که وی
پیشوائی شیعی مذهب و دوازده امامی است. با وجود این دیگر اعتنائی
به حرف دیگران که وی شافعی مذهب است نمیکنیم، و می دانیم که این
نسبت نتیجه تقیه وی بوده است.

راجع به شهادتش چندین مورخ نوشته اند. سمعانی^۱ در « انساب »
می نویسد: وی از برجسته ترین پیشوایان دینی و از سخنوران بود و در
منطقه طبرستان از نفوذ وسیع سیاسی و طرفداری مردم برخوردار بود
رفتاری پسندیده داشت و آثاری از جمند بجا گذاشت. به مذهبش سخت
پایبندی نشان می داد و در کشورهای آوازه اش پیچیده بود. کسانی را که
به خدمتش می آمدند سخت می نواخت ... در ذیحجه ۴۱۶ هجری به دنیا آمد و
ظهر جمعه ۱۱ محرم ۵۰۲ هجری در مسجد جامع شهر آمل شهید شد.

یا قوت حموی می نویسد: به « رویان » جمعی از دانشمندان منسوبند
از جمله ابوالمحاسن عبدالواحد رویانی طبری که قاضی و پیشوای مذهبی
بود و از پیشوایان شافعی است و در خشنا ترین چهره های زمانش و از

۱- قاضی ابوسعید عبدالکریم تیمی مروزی سمعانی.

فقیهان طراز اول عصرش بلحاظ استادی و دقت فقهی و حسن بیان.... میلادش به سال ۴۱۵ هـ بود و در محرم ۵۰۱ هـ - یا بگفته‌ای ۵۰۲ هـ در مسجد جامع آمل در طبرستان بدست عنصر متعصبی شهید شد.

ابن خلکان می‌نویسد: در آن دیار - یعنی طبرستان - مقامی شامخ و نفوذ و احترامی فوق‌العاده داشت. نظام‌الملک وزیر او را به خاطر کمال و فضل و دانشش بسی بزرگ می‌دانست و احترام می‌نمود.

وی به بخارا سفر کرد و مدتی در آنجا بماند و به غزنه و نیشابور رفت و به دیدار دانشمندان، و به محضر درس ناصر مروزی حضور یافت، و حدیث آموخت و در آمل طبرستان مدرسه‌ای ساخت. سپس به‌ری رفت و در آنجا تدریس کرد، و به اصفهان رفته در مسجد جامع آن به تفریر و نگارش پرداخت. کتاب‌های سودمند تألیف کرد از جمله «بحر المذهب» که مفصل‌ترین کتاب شافعیان است، کتاب «مناصیح الامام الشافعی»، «کافی»، و «حلیة المؤمن». در اصول فقه، و مسائل خلافی هم کتاب نوشت می‌گویند گفته است: اگر همه کتاب‌های شافعی بسوزد آنها را از بر - خواهم نوشت.

قاضی ابو محمد عبدالله بن یوسف - که از حافظان قرآن است - نام وی را در طبقات پیشوایان شافعی آورده و می‌گوید: ابوالمحسن رویانی نادره روزگار و استاد مسلم فقه بود. حافظ ابوزکریا یحیی بن منده هم از او یاد کرده است. وی از جمع کثیری از حدیثدانان کشورهای مختلف حدیث روایت کرده است. در ذیحجه ۴۱۵ هـ دنیا آمد، و به گفته «سلفی» در محرم ۵۰۲ هـ در شهر آمل کشته شد. رافعی می‌گوید: کتاب «جمع - الجوامع» و «التلخیص» از تألیفات او است و در روز عاشورا شهید شده است.

کتابی به فارسی دارد به نام «تکملة السعادات فی تکملة العبادات المسنونات»^۱.

این شهر آشوب می نویسد: ابوالمحاسن شهید در باب احکام می گوید: در زمان خلیفه دوم دو بچه متصل بهم به دنیا آمد یکی مرده بود و دیگری زنده. عمر چنین رأی داد که باید با آهن از هم جداشان کرد. اما امیر المؤمنین رایش این بود که مرده بخاک سپرده شود و زنده را شیر دهند. چنین کردند، بر اثر آن، پس از چند روز مرده از زنده بگسست و جدا گشت. یکبار عمر تصمیم گرفت زیورهای کعبه را تصرف کند علی (ع) گفتش: وقتی قرآن بر پیامبر (ص) نازل می گشت اموال بر چهار نوع بود: یکی اموال خصوصی مسلمانان که آنها را به موجب احکام میان میراث بران تقسیم می کردند، دوم اموال دوباره بدست آمده عمومی^۲ که میان مستحقانش تقسیم می شد، سوم خمس که خدا موارد مصرفش را مشخص گردانیده است، چهارم صدقات که خدا مواردش را روشن ساخته است. زیورهای کعبه در آن هنگام موجود بود و (خدا و پیامبر) آن را به حال خود گذاشت نه بدان سبب که از یاد برده یا از او پنهان مانده باشد. بنابراین آن را به دست خدا و پیامبرش وا گذاشته اند و گذارد. عمر به او گفت: اگر تو نبودی رسوا شده بودیم. و آن زیورها را به حال خود وا گذاشت.^۳

۱- رک: ریاض العلماء.

۲- فیئی

۳- «مناقب آل ابیطالب».

ابوعلی فتال واعظ نیشابوری

محمد بن الحسن بن علی بن احمد بن علی الفتال واعظ نیشابوری نویسنده کتاب مشهور «روضة الواعظین» و «التنویر فی التفسیر» و از استادان ابن شهر آشوب است. وی پرچمدار دانش و ادب قرن ششم به شمار می رود. در فقه و حدیث استادی مبرز و توانا بود. دانش و زهد و پارسائی را یکجا در وجودش گرد آورده. سخنرانی بود با منطقی رسا و کوبنده، و واعظی که پند با سخن و با سر - باد تا جائی که خلق شیفته او گشتند و سر از اعتماد بشیمنتش سودند و بانگ ثنا و تجلیل برداشتند.

شیخ منتجب الدین در «فهرست» می نویسد: شیخ شهید محمد بن احمد فارسی مؤلف کتاب «روضة الواعظین» است. و پس از شرح مفصلی چنین ادامه می دهد: شیخ محمد بن علی فتال نیشابوری مؤلف کتاب تفسیر، راوی بی مورد اعتماد است و چه مورد اعتمادی هم. جمعی از راویان موثوق برایم تفسیرش را نقل کرده اند.

ابوعلی فتال واعظ نیشابوری/ ۷۹

از سخنش بنظر میرسد که این دو نام، از آن يك تن باشد، چنانکه خونساری هم در «روضات» می گوید. و از سخن ابن شهر آشوب در مقدمات کتاب «مناقب» همین بر می آید آنجا که می گوید: فتال برایم کتاب «التنوير فی معانی التفسیر» و کتاب «روضة الواعظین» را بر خواند و پیاموخت. ابن داود در کتاب «رجال» از او بدین عبارت یاد می کند: محمد بن احمد بن علی فتال نیشابوری معروف به ابن الفارسی عقیده شناسی جلیل القدر و فقیهی دانشمند و زاهد و پارسا بود که ابوالمحاسن عبدالرزاق ملقب به شهاب الاسلام رئیس نیشابور او را بکشت.

مشعری، علامه مجلسی، نوری و دیگر نویسندگان از او به عنوان شهید یاد کرده و تجلیل نموده اند، اما من ماجرای شهادتش را در کتابی ندیدم جز در فهرست کتابخانه رضوی که می گوید: به خاطر شیعی بودن به قتل رسید.

«فتال» از نامهایی است که به بلبل داده اند و بمعنی چپ‌چیز است. شاید این لقب بدان سبب یافته باشد که در وعظ و خطابه شیواگو بوده و نغمه سرا، و بیانی شیرین داشته و کلماتی زیبا و لطیف، می آورده است. جزاوتنم، چند، دیگر از عنای ما بدین لقب خوانده شده اند: دانشمند نامی جمال الدین حسن بن عبدالکریم فتال، استاد ابن ابی جمهور احسائی دانشمند توانا سید حسن بن عبدالله فتال حسینی نجفی در قرن دهم. فقیه تفسیر دان شاگرد شهید ثانی سید رحمة الله فتال نجفی که شیخ بهائی در سال ۱۰۰۱ هـ از قزوین برایش قصیده راییه خویش را فرستاد.

دانشمند بلند پایه

نصیر الدین حسین راوندی

نصیر الدین ابو عبد الله بن الامام قطب الدین سعید بن هبة الله بن الحسن راوندی به بزرگواری نسبی و عظمت خانوادگی خویش کمالات اکتسابی بیفزود و از بزرگان و معتبران گشت، شیخ منتجب الدین در «فهرست» می نویسد: دانشمندی صالح و درستکار بود و شهید گشت. دیگر علمای رجال و محدثان، مع وفای او به عنوان دانشمندی نیکو فتا و شهید نام بردمانند.

پرچمدار دانش و استاد ادب

مؤیدالدین حسین اصفهانی طغرایی

مؤیدالدین ابواسماعیل بن علی بن محمد بن عبدالصمد اصفهانی منشی، مشهور به طغرایی از اولاد ابواسود دثلی معروف است. قصیده لامیه اش شهرت بسزا دارد و خود شاعر دانشمندان شیعه مذهب شمرده می شود. شهرت این مرد بزرگ و درخشندگی فضلش به حدی است که از وصف تجلیل آمیزش بی نیازی گرداند. کمتر دانشمند و ادیبی پس از وی آمده که از فیض سرشار ادب وی بهره برنگرفته است. همه سخن از دانش فراوان و پیشقدمی وی در فرهنگ و ادب رانده اند تا آوازه سخن سنجی و شعر و کلمات حکیمانه اش همه جا طنین افکنده و قصیده لامیه مشهورش در میان ادیبان مقام شایسته یافته و به دل های خلق نفوذ کرده است.

در «امل الامل» می خوانیم: «وی فاضلی دانشمند و درست عقیده و شاعری ادیب بود و در سن بالای شصت سالگی مظلومانه کشته شد. شعرش

در نهایت زیبایی است از جمله قصیده لامیه اش که مشتمل بر مضامین ادبی و حکیمانه است و معروفتر از آن که سخنی درباره اش بگوئیم. دیوان شعر نغزی دارد، و از اشعارش یکی این است:

اگر پادشاهی که از تو اطاعت کنند نیستی
بنده آفریدگار او باش و مطیع خدا
اگر همه دنیا مال تو نیست چنانکه دلت
می خواهد که مال تو باشد همه دنیا را رها کن
این دو روش پارسایانه و دلیرانه
به مرد مقامی بلند و افتخاری ارجمند می بخشد

در «ریاض العلماء» از او چنین یاد می شود: وزیر، شیخ مؤیدالدین ابواسماعیل حسین بن علی اصفهانی که افتخار منشیان و سرآمد ایشان است و مشهور به طغرائی است. شیعی بود و او را ستمگرانه به قتل رسانده شهید کردند. شاعری فاضل و بزرگوار و مشهور است. سراینده قصیده لامیه ای است که «صفدی» بر آن شرح مفصل معروفی نگاشته است. شهرت داشت که در علم کیمیا-شیمی- دست دارد و معتقد به صحت و امکان تحقق آن است و در این زمینه کتابی تألیف کرده است. از آن جهت «طغرائی» لقب یافت که منشی رسمی بود و در دیوان حکومت به نگارش «طغرا» یا فرمان های رسمی حکومتی می پرداخت چنانکه امروز در کشور روم متداول است.

مؤلف «المصباح فی علم المفتاح» می گردید که وی در علم اکسیر و «میار امثال آن کتابی به عنوان «مفاتیح الحکمة و مصابیح الرحمة»

ابن خلکان می گوید: دانشی سرشار و طبعی لطیف و گهربار داشت و در فن شعر و نثر بر همه شاعران و نویسندگان عصرش پیشی جست. ابوسعید سمعانی در کتاب «انساب» در نسبت منشی، از او نام برده و تجلیل کرده و قطعه شعری از وی که در وصف شمع است آورده و می گوید: در سال ۵۱۵ هـ کشته شد. و دیوان شعری نفزدارد و از زیباترین اشعارش قصیده ای است معروف به «لامیه العجم» که در ۵۰۵ هـ در بغداد ساخته و به وصف حال خویش و شکایت از روزگار پرداخته است... عماد کاتب در کتاب «نصرة الفطرة وعصرة القطرة» - که تاریخ دولت سلجوقی است - می نویسد: این طغرایی که او را استاد می خواندند وزیر سلطان مسعود بن محمد سلجوقی بود در موصل. چون میان سلطان مسعود با برادرش سلطان محمود در نزدیکی همدان جنگ در گرفت و سلطان محمود پیروز گشت اولین کسی که به اسارت گرفته شد استاد ابواسماعیل طغرایی وزیر مسعود بود. خبر دستگیری او را به وزیر سلطان محمود دادند که نامش کمال سمیرمی بود. شهاب اسعد که در آنوقت طغرایی بود و بجای نصیر کاتب فرمان حکومتی مینوشت گفت: این مرد - یعنی استاد ابواسماعیل طغرایی - ملحد است.

وزیر سلطان محمود گفت: هر که ملحد بود بکشیدش. در نتیجه، او را ظالمانه و بناحق کشتند. و در حقیقت از آن جهت که سلطان محمود به حاکم فضل وی به او نظر داشت نگران بودند و او را عمداً کشتند به بهانه الحاد. این واقعه در ۵۱۳ هـ اتفاق افتاد، و گفته اند که در ۵۱۴ و ۵۱۸ هـ عمرش در هنگام شهادت بالای شصت بود، و از شعرش چنین بر می آید که

به پنجاه و هفت سالگی رسیده بوده است، زیرا وقتی خدا به او پسری میدهد چنین می‌سراید:

این کودک که به هنگام پیری در رسید
چشمم را روشن گردانید و اندیشه‌ام بیفزود
پنجاه و هفت سال اگر بر سنگ بگذرد
بر صفحه‌اش اثر می‌گذارد تا چه رسد به انسان

خدای داند پس از سرودن این ابیات چقدر زیسته، خدایا مرا ز دشمن
کمال سمیر می‌این وزیر دانشمند را در سه‌شنبه‌ای از ماه صفر سال ۵۱۶ هـ
در بازار بغداد و کنار مدرسه نظامیه به قتل رسانید. گفته‌اند: او را برده
سیاهی که متعلق به وی بود به خاطر این که وی استاد او را کشته بود به
قتل رسانید.

از اشعار زیبایش این است:

با دشمن تا میتوانی چرب‌زبانی کن
زیرا با نرمش می‌توان امید بست که فاسد اصلاح شود
از حسود تا می‌توانی بر حذر باش
زیرا اگر توبه‌او کار نداشته باشی و نیندیشی او راحت نخواهد نشست
حسود اگر بخواهد محبتی کند محبتش
از دشمنی دشمن کینه تو ز خطر ناگهانی خواهد بود
دشمن هرگاه از تو احسان و نیکی می‌بیند
خیلی احتمال می‌رود که دست از دشمنی بردارد و خشنود گردد.
اما حسود تا همه نعمت‌های تازه و قدیمی است
— سرمایه و درآمدت — از بین نرود راضی نخواهد گشت

کینه ورزی حسود را تحمل کن چون آتش حسدش
درویش را تا ابد می سوزاند
مگر ندیده ای که آتش خودش را آتقدرمی خورد
تا به خاکستری سرد تبدیل شود؟
هر چه بیشتر به انسان حسد برند خدا بر نعمتش خواهد افزود
و هر چه حسود بیشتر حسد برد دلش بیشتر آب خواهد شد.
در باره دانش چنین می سزاید:
کسی که دانش را با دارائی مقایسه کند
با مقایسه و قضاوتش کوردلی خود را ثابت کرده است
دانش را تو همیشه خود می پروری و به خدمت می گیری،
حال آنکه مالت را دیگری می تواند به خدمت گیرد
دارائی را می دزدند یا در حادثه ای از بین می رود،
اما دانش دزد بردنی و از بین رفتنی نیست
دانش در دلت نقش می بندد نقشی ابدی
دارائی سایه وار از کنارت می گذرد و می رود
این با بکار بستن و مصرف بیشتر و سرشارتر میشود
آن تا مصرفش کردی تمام می شود
معین الملک را که به بدبختی در افتاده چنین دل داری می دهد:
چون پیشامد ناگواری رخ داد شکیب باش معین الملک
که شکیب نیکو ورزیدن نیکو عاقبت است
مگر نمی بینی شب چون قیرگون گردد،
نشانه دمیدن سپیده صبح است

مگر ندیدی خورشید پس از کسوف
 چون صفحه درخنده‌ای رخ می‌نماید
 وهلال نازك كم سوي رنگ پریده
 دیری نمی‌گذرد که ماه شب چهارده می‌گردد
 روزگار سرکش ناراهوار گاهی
 مهربان می‌شود و بیمار شفا می‌یابد و تشنه سیراب می‌گردد
 و پرنده‌ای که بال‌هایش را قیچی کرده‌اند
 پس از ریختن پرهایش پروبال درمی‌آورد
 تو آن قدر به روزگار بدگفتی و با اوستیزه نمودی
 که به انتقامگیری کشاندیش و کینه‌ورزی با خودت
 با حوادث روزگار به کشمکش برخاستی و آن را
 جلوگرفتی و اگر غیر تو بود روزگار بر او خروشیده و چیره گشته بود
 تو شمشیری را می‌مانی که در نیام جا گرفته باشد
 تا روز نبرد دمار از روزگار خصم برآرد
 مگر یوسف صدیق سر مشق و امام تونیست
 که پیشامدهای سخت و سنگین روزگار را بر دبارانه تحمل کرد؟
 زندان در حالی که نام تو و آوازه‌ات
 در جهان روان و طنین انداز است. چیزی از تو نمی‌کاهد
 و می‌سراید:
 از علم گوناگون با اندازه کفایت و مطلوب
 بهره‌گرفتم و محتاج این نیستم که کسی به من بیاموزد
 سراز اسرار حقیقت به تمامی در آوردم

ودانائی ام شام تاریک زندگی را برایم روشن ساخت
و طلوع خورشید را همراه غروب ماه تمام چنین وصف می کند:
خورشید تابان چون بگاهی دمید
که ماه تمام میرفت غروب کند و غروب نکرده بود
پنداشتی دو جنگجو باهم روبرو گشته اند
این سپری سیمین دارد و آن سپری زرین

زاهد و دانشمند

امیر کیکاوس دیلمی طبری

کیکائوس بن دشمن زیاد بن کیکاوس دیلمی طبری استاد علم حدیث شیخ منتجب الدین مؤلف «الفهرست» است و هم او است که به وی اجازه نقل حدیث داده است. امیر کیکاوس از علمای شهید قرن ششم است. شیخ منتجب الدین در «الفهرست» او را چنین وصف می کند:

«امیر شهید کیکاوس بن دشمن زیاد بن کیکاوس دیلمی طبری ، زاهدی دانشمند است که چندین کتاب درباره «نجوم» دارد و کتابی در اوقات نمازهای پنجگانه. و من از او اجازه نقل حدیث دارم. خدا او را و ما را بیامرزد.» نویسندگان امل الآمل ، ایجاز المقال، ریاض العلماء همچنین علامه مجلسی و علامه نوری از او بعنوان شهید یاد کرده و او را ستوده اند.

شیخ ابوعلی فضل بن الحسن بن الفضل طبرسی، پرچمدار علم و آیت هدایت بود و از برجسته ترین زعمای دین و پیشوایان مذهب شیعه به شمار می آید. تفسیر وی به نام مجمع البیان بتنهایی کافی است که دریای فضل و بحر علمی وی را بنماید، تفسیری که نور حقیقت می بارد و پرتو دانش و بینش وحی الهی می تابد، کتابی که هیچ کس از آن بی نیاز نتواند بود. پس از آن تفسیر مختصرش بنام «جامع الجوامع» می آید. کتاب های دیگرش عبارتند از: اعلام الوری باعلام الهدی، الوسیط فی التفسیر، الوجیز فی التفسیر، الوافی فی التفسیر، تاج الموالید، الآداب الدینیة للخریفة المعینیة، غنیة العابد و منیة الزاهد، الکاف الشاف عن کتاب الکشاف، کنوز النجاح، عدة السفر و عمدة الحضر؛ معارج السؤل، اسرار الائمة، مشکوة الانوار، رسالة حقایق الامور، العمدة فی اصول الدین، العمدة فی الفرائض و النوافل (بزبان فارسی)، الشواهد، الجواهر فی-

النحو ، النورالمبین.

کسانی که از وی حدیث روایت می کنند عبارتند از: پسرش رضی-
الدین، ابن شهر آشوب، شیخ منتجب الدین، قطب راوندی، شاذان بن
جبرئیل، و شیخ عبدالله الدوریستی و برخی دیگر. وی از شیخ ابوعلی
پسر شیخ طوسی، و شیخ عبد الجبار مقری رازی فقیه بزرگ شیعه ددری،
نقل حدیث می کند.

شرح حالش در کتاب های معالم العلماء، رجال سید مصطفی، اللؤلؤة،
ریاض العلماء، امل الامل، روضات الجنات، المقایس تألیف شیخ اسدالله
کاظمی، مستدرک، الحصون المنیعه، و دیگر کتابها آمده است و همگی وی
را ستوده و تجلیل فراوان کرده اند. مؤلفان روضات الجنات و ریاض-
العلماء گفته اند که وی شهید گشته است. مؤلف کتاب اخیر می گوید که
نسخه ای از مجمع البیان را به خط شیخ قطب الدین کیدری دیده که آن را
نزد نصیر الدین طوسی خوانده است و بر پشت آن به خطش چنین نوشته
بوده است: تألیف شیخ فاضل و امام سعید شهید...

علامه نوری در «مستدرک» پس از اظهار این که وی شهید گشته،
می افزاید که در نوشته دانشمندان نیامده که وی چگونه به شهادت رسیده
شاید مسمومش کرده باشند که شهادتش شهرت نیافته است. بهر حال
در گذشتش در سبزواری شب نهم ذیحجه ۵۴۸ هـ اتفاق افتاده است و
جنازه اش را به مشهد علی بن موسی الرضا (ع) برده در محل غسل حضرتش
بخاک سپرده اند و مزارش اینک مشهور است.

نویسنده «ریاض العلماء» برای درگذشت شیخ طبرسی داستانی
آورده منسوب به ملا فتح الله کاشانی مفسر- متوفای ۹۸۸ هـ. اما چون

مسلم نگشت که او چنین داستانی گفته باشد از نوشتنش چشم پوشیدیم. «طبری» منسوب به طبرستان است که برای نسبت به آن «طبری» هم می آورند. یاقوت حموی می گوید: نسبت به طبریه می شود «طبرانی» که برخلاف قیاس است، زیرا چنین می نماید که چون نسبت طبری برای کسانی که از طبرستان بوده اند بکار رفته و زیاد هم بکار رفته است خواسته اند میان نسبت به طبریه با آن فرقی بگذارند و ازینرو منسوبان به طبریه را طبرانی خوانده اند. و طبرستان سرزمین پهناوری است با شهرها و ده های بسیار که از آن دانشمندانی بشمار بر خاسته اند. نمیدانم چه وقت آن خطه را مازندران نامیده اند، زیرا این نام را در کتب قدیمی نیافتم، ولی شك نیست که این دو نام از آن يك سرزمین است.

سید مجدالدین احمد حسینی

سید مجدالدین احمد ابو عبدالله بن ابی الحسن علی بن ابی الفنایم
 المعمر بن محمد بن احمد بن عبیدالله الحسینی، از مشایخ و استادان حدیث
 فقیه بزرگ ابن بطریق یحیی بن حسن اسدی است و در کتاب «العمدة» از
 وی بسیار روایت آورده و در چندین جای کتابش از او تجلیل و تمجید
 نموده و از دانش و جلال و سروری و پاکی و شکوه و عزت و افتخارش یاد
 کرده است. مؤلفان «ریاض العلماء» و مستدرک وی را شهید دانسته‌اند.

سید عزالدین یحیی از ذریه امام زین العابدین (ع)

نسبش چنین است: السید عزالدین. ابوالقاسم یحیی بن شرفالدین ابوالفضل محمد بن ابی القاسم علی بن عزالاسلام محمد بن العلامة ابی-الحسن المطهر بن ذی الحسین علی الزکی بن العلامة السلطان محمد شریف - مدفون در قم- بن السید العلامة ابی القاسم علی بن ابی جعفر محمد بن- حمزه قمی بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن- الامام زین العابدین (ع).

شیخ منتجب الدین در ابتدای کتاب «الفهرست» از وی چنین یاد می‌کند: سرور و مولای ما آن بلند مرتبه بزرگ، پیشوا و سید بزرگوار، درخشانترین و پاکترین و شریفترین سرور، عزت دولت و دین، و مایه افتخار اسلام و مسلمین، شهریار نقیبان و برگزیده روزگاران و شرافت بخش مردمان، قطب دولت و رکن آئین، برجسته‌ترین رهبر، شهریار بازمانندگان خاندان نبوت، پایه استوار شریعت، سرآمد رؤسای شیعه،

و صدر علمای عراق، مقتدای بزرگان، یاوردین، حجت خدا بر خلق، مردی که دو افتخار نسبی را یکجا برده و نسب از جانب پدر و مادر هر دو عالی داشته است، برترین همه اشراف، و سرور امیران سادات در شرق و غرب گیتی، قوام ذریه پیامبر (ص) ابوالقاسم یحیی بن شرف الدین محمد... (تا آخر سلسله نسبش)، که خدا بر مفاخرش بیفزاید و دشمنانش را نابود گرداند، رادمردی که سرور سادات است و سرچشمه سعادت و پناه امت، مشعل دینداری، دریای دانش و هوشمندی، مظهر فضیلت و فیض بخشی، مقتدای عترت، ذریه ای از معدن نبوت، شاخه ای از درخت مروت، عضوی از پیکر رسالت، و پاره ای از تن علی و فاطمه (ع)...

و در حرف یاء از او چنین یاد می کند: سید بزرگوار «المرتضی» عزالدین یحیی بن محمد بن علی بن المطهر ابوالقاسم که «نقیب» و بزرگ خاندان ابوطالب در عراق است دانشمندی سرشناس و فاضلی سترگ که قطب شیعه محسوب میشود و امورشان بر مدار وجود وی میگردد. خدا بر عمرش بیفزاید تا به اسلام و مسلمانان بیشتر خدمت کند و مقدساتشان را پاس دارد. وی از پدرش «المرتضی» سید شرف الدین محمد از استادان حدیثش - آن شادروانان - روایت می کند.

در همین کتاب می گوید که آن را برای وی تألیف کرده است. نویسنده «امل الآمل» نیز از وی یاد می کند. مؤلف «الحصون المنیعه» پس از ستودن وی می گوید: سید عزالدین علی بن السید الامام ضیاء الدین فضل الله حسینی راوندی «الحسیب والنسیب» را به نام پرافتخار وی به نظم در آورده است. بخت همچنان یاروی بود و اقبال

مددکار وی و پیوسته از مراتب عزت و اقتدار فرا میرفت تا آن که روزگار چنانکه عادت او است حال بگر دانید و کارش به شهادت انجامید. بدینسان خیر دنیا و آخرت نصیب برد و نیکبختی این جهان بارسنگاری بازپسین روزگاران قرین داشت. سبب شهادتش آن بود که سلطان خوارزمشاه تکش برری و خطه مجاور آن استیلا یافت و هر چه از اشراف و بزرگان و شخصیت‌های برجسته دید بکشت و این بزرگوار از آنان بود که طمعه شمشیر اوشدند و بیدادگرانه به خون آرمیدند در سال ۵۸۹ هـ. پسرش محمد به بغداد رفت سید ناصر بن مهدی حسینی همراه وی بود، و در شعبان ۵۹۲ هـ به آن شهر درآمد و توسط خلیفه الناصر لدین الله بگر می استقبال شد. سرپرستی و بزرگی دودمان ابوطالب در بغداد به سید ناصر بن مهدی حسینی سپرده شد. اما بعدها که او به مقام وزارت رسید مقام سرپرستی و بزرگی دودمان ابوطالب به محمد بن سید عزالدین واگذار گشت و او چنان که رسم اجداد پاکش بود تقیب طالبیان - یعنی سرپرست و بزرگ دودمان ابوطالب - شد. آنگاه به حج مشرف گشت و سپس به دیار خویش باز آمد. خدا همه‌شان را بیامرزد.

سید حسن صدرالدین در «تأسیس الشیعه» می نویسد: در یکی از کتاب‌های نسب‌شناسی دیدم که سید شرف‌الدین پدر شخصیت مورد بحث ما چند دختر داشت و هیچ پسر نداشت. چون همسرش باردار گشت و یحیی عزالدین را حامله بود، شرف‌الدین می گوید: پیامبر (ص) را به خواب دیدم. به حضرتش عرض کردم: ترا ذریه‌ای به دنیا خواهد آمد نامش را چه بگذارم؟ فرمود: نامش را یحیی بگذار.

وقتی از خواب برخاستم دانستم که فرزندم پسر خواهد بود، و

بعد او را یحیی نامیدم - باوجود این که در سلسلهٔ نسبشان کسی به نام یحیی نبود - بعدها که خوارزمشاه پسر مرا کشت متوجه شدم که پیامبر (ص) بدان سبب او را یحیی نام داد که بدانیم شهید خواهد گشت همانسان که یحیی توسط شاهی کشته شد.

حدیثدان توانا

شیخ حسن قزوینی

حسن بن عبدالکریم بن الحسن -- معروف به ابو زرعة -- بن علی بن ابراهیم بن علی بن احمد قزوینی کرجی، از طائفه معروف به «کرجیان» -- یا کرجیه -- است. سخن ازدانش وی از دیرگاه رفته است و داستان فضل و ادبش تازگی ندارد و فاضلان و ادیبان هر قرن به زبان رانده اند. مکارم اخلاقیش نامش را به جاودانگی پیوست و دانش سرشارش را زنده نگه داشت. خصال نیکوی پدرش به ارث برد و گام از پی او به راه علم و ادب برداشت حتی در استقبال از مرگ فداکارانه در راه حق از او تقلید کرد و چون او شهید گشت. از بزرگان شیعه بشمار می آمد و از برجسته ترین چهره های فرقه رستکارما بود. نیکبخت درگذشت چرا که شهید دلیری و ذلت ناپذیری گشت. او را ملحدان در شهر «ابهر» به سال ۵۲۹ کشتند -- ۳۱ سال پس از شهادت پدرش^۱.

۱- تاریخ شهادتش در کتاب «ضیافة الاخوان» اینطور آمده است.

دانشمند نیکرفتار

شیخ خلیفه قزوینی

«خلیفة بن ابی اللجیم قزوینی برادر علامه شیخ امیر کیا بن ابی اللجیم است که در سال ۵۱۴ هـ درگذشته است. وی از استادان و مشایخ بزرگ و ازارکان مذهب شیعه در قرن ششم بشمار می آید. از علم نصیبی وافر داشت و دانش را به کمالات اخلاقی پیوسته بود و به پارسائی و زهد و پرهیزگاری نام برداشته و بدین خصال یادش در تاریخ بماند چنانکه در «الفهرست» شیخ منتجب الدین، امل الآمل، ایجاز المقال، ضیافة الاخوان، والحصون المنیعه هست. نویسنده ضیافة الاخوان احتمال می دهد شهادتش به دست ملحدان اسماعیلی صورت گرفته باشد که در آن دوره دست اندرکار خونریزی و کشتن مسلمانان و غارت اموالشان بودند مخصوصاً مسلمانان قزوین و حوالی آن را از هیچ آسیب و تعرض بیرحمانه ای مصون نمی داشتند.

 شیخ حسن کرجی قزوینی

حسن بن عبدالکریم بن الشیخ الشہید الحسن بن الشیخ عبدالکریم الشہید بن الحسن بن علی بن ابراہیم بن علی کرجی قزوینی، سومین شہید سعید طائفہ جلیل القدر کرجیان است و یکی از درخشان ترین چهرہ های این خاندان دانشمند و پرفضیلت، از آن خاندان ها کہ خدا طنین نام و ذکرش را در فضایش در انداختہ و برداشتہ است. خود در دامن فضیلت و دانش پرورش یافت و عمر در عالمش بسر آورد و علم و ادب پرورد. او کہ بزرگمردی و دانش پژوهی و ادب پروری را از پدر و نیا و نیاکان بہ ارث بردہ بود افتخار شہادت را بر آن جملہ مزید گردانید. در عنفوان جوانی برای فرا گرفتن علم و تکمیل معلومات رہسپار ہمدان شد و در آنجا بہ قتل رسید. می رفت کہ دانش اندوزد و دین آموزد تا اسلام را بگستراند و خلق را راہ نماید کہ در آشوبی کہ آن سال - سال ۵۵۹ھ - در ہمدان پیاشد بہ شہادت رسید. او شہید فضیلت است شہیدی در حال ہجرت شہیدی با رسالت. «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون»^۱.

شیخ زین الدین قزوینی

محمد بن ابی جعفر بن الفقیه امیر کیا بن ابی اللجیم المصدری۔ از نواحی قزوین۔ از مردان نامی سلسله سادات معروف قزوین موسوم به «آل ابی اللجیم» است۔ شرح حال عمومی شهیدش شیخ خلیفه بن ابی اللجیم را خواندیم و به جدش علامه فقیه اشاره کردیم۔ پدرش ابو جعفر ملقب به معین الدین المصدری در قریه «جنیده» می زیست، و شیخ منتجب الدین از او بعنوان مردی دانشمند و نیک رفتار یاد نموده و از مشایخ و استادان حدیث و مؤلفان شهر شمرده است۔

شیخ زین الدین قزوینی دومین شهیدی است که این خاندان و الامقام در قرن ششم به عالم فضیلت تقدیم کرده است۔ وی از آن استادان علم حدیث بود که همه محدثان قبولش داشتند۔ تاریخ حیاتش درخشنده است و همواره از او به نیکی یاد گشته و افتخاراتش بزبان رفته است۔ زندگی را در راه علم و دین شناسی بسر آورده و باصلاح و پرهیزگاری

شیخ زین الدین قزوینی/ ۱۰۱

گذرانده و سرانجام تاج شهادت بر فرق سر نهاده است. به احتمال قوی،
اورا هم مثل بیشتر علمای فضیلت پرور قرن ششم همان اسماعیلیان
تبهکار کشته باشند.

نویسندگان «الفهرست»، امل الآمل، مستدرک، تنقیح المقال، سخن
از فقه و صلاح و پاکیش گفته و شهیدش خوانده‌اند.

قاضی ادیب

ابوالحسن الرشید غسانی

احمد بن القاضی الرشید ابی الحسن علی بن القاضی ابی اسحاق ابراهیم بن محمد بن الحسین بن الزبیر غسانی آسوانی^۱، از مشاهیر عصر خویش بود. جامع هنرها و امتیازات علمی و ادبی بود. در علوم گوناگون استادی زبردست بود. از هنر شیواگوئی بهره وافر داشت. کتاب‌ها نوشت و شعر زیبا سرود. ابن خلکان می‌نویسد: دانشمند، هوشیار، و صاحب مقام سیاسی بود. کتاب «جنان الجنان و ریاض الاذهان» را تألیف کرد و در آن جمعی از مشهورترین ادیبان و فاضلان را به بحث کشید.

دیوان شعری هم دارد. برادرش «مذهب» ابو محمد الحسن نیز دیوان شعری دارد و هر دو شعر نیکومی سرودند و نثر زیبا می‌نوشتند... مذهب در شعر استادتر از رشید بود و رشید در زمینه‌های مختلف علمی دانشمندتر از او. وی در رجب ۵۶۱ هـ در قاهره درگذشت، اما قاضی الرشید،

۱- در جنوب مصر کنونی و محل سد معروف آسوان.

ابوالحسن الرشید غسانی/ ۱۰۳

حافظ ابوطاهر سلفی در یکی از شرحهایش از او یاد کرده می‌گوید:
در سال ۵۵۹ هجری بناچار در اسکندریه به شغل دیوانی پرداخت، سپس در
محرم ۵۶۳ هجری ستمگران به قتل رسید. «عماد» نیز در کتاب «السیل والذیل»
که حاشیه‌ای بر کتاب «الخریده» است به شرح حال وی پرداخته می‌گوید:
دریای بی‌پایان و خروشان بود و در کتاب «الخریده» از او و برادرش نام
آوردیم. او را «شاور» در ۵۶۳ هجری بیدادگران کشت چون هوادار اسدالدین
شیرکوه شده بود. شیرمردی بود و سروری زبده و یگانه روزگارش در
همه رشته‌های علمی: در هندسه و ریاضیات و علوم فقهی و اخلاق اسلامی.
این شعر او را امیر عضدالدین ابوالفوارس مرفه بن اسامة بن منقذ برایم
خواند و گفت خودش از او شنیده است:

مصیبت‌های سهمگین بر سرم آمد، اما بجای فرسودنم اراده‌ام را
صیقل داد و قاطع تر ساخت.

صیقل، شمشیر پولادین خوش نهاد را چه زیان!

دیگران و غیر مرا دگرگونی‌های روزگار

و تغییر حال از جا بدر می‌کند تا خصال نیکشان را از دست می‌دهند

اگر آتش یاقوت را می‌سوزانید

یاقوت و سنگ از هم باز شناخته نمی‌شدند

جامه کهنه‌ام و کم ارزشی‌اش ترا نفریب

که آن پوسته صدفی بیش نیست که گوهری در بر دارد

کمسویی ستاره را دلیل کوچکی آن مگیر،

خطای این تصور از دیده تو است

یاقوت حیوی در «معجم الادباء» می‌نویسد: کنیه‌اش ابوالحسن بود.

در ۵۶۲ هـ درگذشت و چنین به یادم هست که به دار آویخته شده است. نویسنده‌ای زبردست و شاعر و فقیه و نحوی و لغت‌شناس و چیره در فنون شعر و عروضدان و مورخ و منطق‌دان و مهندس بود و بهره‌مند از علم طب و موسیقی و نجوم، و در علوم گوناگون دست داشت. «سلفی» می‌گوید: قاضی ابوالحسین احمد بن علی بن ابراهیم غسانی آسوانی در منطقه کناره (شاید اسکندریه) این ابیات را که خود سروده بود برایم خواند:

به‌نیای خویش چیزها که از ما دریغ داشته است

ارزانی داشتیم و به‌بیشتر کارها و پیشامدهایش، اعتنائی نداریم

ای کاش وقتی از شادی‌هایش محروم گشتیم

از آفت‌ها و حادثه‌های بدش هم در امان می‌ماندیم

... تألیفاتی هم دارد. اشعار و نوشته‌هایی به‌نثر، که در هر دو زمینه

به‌پای شاعران پرافتخار و نویسندگان گهربار دوره قدیم و عصر طلایی

ادب رسیده است و به‌پایه آنان. در محرم ۶۵۲ هـ ظالمانه کشتندش. آثاری

دارد که در خارج مصر مشهور است، از آن میان کتاب «منیة الالمعی و بلغة

المدعی» حاوی علوم فراوان، «المقامات»، «جنان الجنان و روضة الازهان»

در چهار جلد مشتمل بر شعر شاعران مصری و شاعرانی که در مصر زیسته‌اند،

«الهدایا و الطرف»، «شفاء الغلة فی سمت القبلة»، کتابی شامل رسائلش در

پنججاه صفحه، دیوان شعرش در یکصد صفحه. وی در آسوان که منطقه‌ای

در فلات جنوبی مصر واقع است به دنیا آمد و به مصر (مقصود بخش ساحلی

آن است) هجرت کرد و در آنجا اقامت گزید... علت قتلش این بود که

وقتی به مصر آمد هواخواه اسدالدین شیرکوه گشته و بنای مکاتبه با

وی را گذاشته بود تا گزارش به «شاور» وزیر العاضد - حکمران مصر -

رسید و او را احضار کرد، وی در اسکندریه پنهان گشت. بعدها، سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب به اسکندریه آمد و آن را به محاصره درآورد. قاضی رشید - که در آن شهر پنهان بود - از فرصت استفاده کرده شمشیر به کمر بست و بر اسب نشست و زیر پرچم سلطان صلاح الدین جنگید و تا وی در اسکندریه بود با او همراه بود. وقتی سلطان صلاح الدین از اسکندریه برفت «شاور» سخت به تکاپو افتاد تا وی را دستگیر کند و سرانجام دستگیرش کرد بطرزی که بر ما پوشیده است. آنگاه دستور داد تا کلاه زنانه بر سرش نهاده بر شتر نشاندند در شهر گردانند در حالی که پلیسی پشت سروی نشسته بود و او را می زد و شکنجه می داد.

الشریف الادریسی از زبان ابوالفضل بن ابی الفضل برایم حکایت کرد که وی او را به چشم خود در آن حال زننده دیده که این بیت را بر زبان داشته است:

ای روزگار! اگر باز هم چیزی برای اهانت به

بزرگمردان داری پیش آر!

و آنگاه به خواندن آیات قرآن پرداخته است. پس از این که او را

در مصر و در شهر قاهره بدان وضع گردانند دستور داد به داریا ویزندش. درپای دار به افسر مأمور اعدام گفت: زود باش! زود باش! که انسان بزرگ بعد از این وضع رغبتی به ادامه زندگی نخواهد داشت. او را به دار آویختند. همین شریف که نام بردم به من گفت: حجاج بن مسیح آسوانی که شخص راستگو و موثوقی بود به من گفت که قاضی رشید را در همانجا که به دار آویختند دفن کردند، و چند روزی پیش نگذشت که «شاور» بقتل رسید و نعشش را در خیابان ها کشیدند و آورده چاله ای کردند تا دفنش کنند

دیدند قاضی رشید در آن مدفون است، او را با وی یکجا نهادند. بعدها
هریک را برده در گوری خاص در «قرافه» مصر و قاهره دفن کردند.
این بیت از او است:

گلزار را چه می شود که مستانه درخرا میدان است،
مکرا بر بر آن شراب باریده است؟
و این بیت:

آیا کربلائی در عراق است، و کربلائی دیگر در مصر؟
و این ابیات:

ای خاندان محمد! سپیده فردای رستخیز
که پاهای همه می لغزد دستم را بگیرد.
دلم جز به عشق و علاقه شما نگر وید
و این گرایش از پاکزادی من است.

امام جمال الدین احمد حمدانی

شیخ احمد بن الحسین بن حمدان حمدانی، از علمای شهیدمان در قرن ششم است. نویسندگان امل الآمل و تلخیص المقال و ایجاز المقال و مستدرک؛ و دیگر علمای رجال و شرح حال نویسان از وی یاد کرده‌اند همه بنقل از شیخ منتجب الدین، و در توصیف و تعریف وی همان گفته‌اند که او در «الفهرست» نوشته است که امام مردم بود و دانشمند و پارسا، و شهید گشت.

وی درختی ثمر بخش از بوستانی پر درخت بود و ستاره‌ای از آسمان خاندانی پر ستاره. خاندان «آل حمدان» باغی بود که گونه‌گونه درخت و گل داشت، درخت علم و گل‌های فضیلت و هنر. خاک پاکش پرورشگاه لاله‌ها بود و برپهنه‌اش خرمن‌ها شکوفه. او چنین خاک پاک است که خدا گل‌های زیبای هنرور می‌رویاند.

مردان پر شکوه این خاندان گهر آفرین، دیر زمانی به خدمت

فرهنگ و دین و دانش همت گماشتند. پدر شخصیت مورد بحث، امام ناصرالدین حسین بن محمد بن حمدان بن محمد قزوینی است که فقیه و حدیثدانی موثق بود. جدوی، امام ناصرالدین ابواسماعیل محمد بن حمدان بن محمد قزوینی است که واعظی دانشمند بود و کتاب «الفصول فی ذم اعداء الاصول» را نوشته و مناظره هائی با ملحدان اسماعیلی داشته است. برادر وی امام ناصرالدین محمد بن الحسین بن محمد بن محمد بن حمدان، دانشمندی پارسا و پرهیزکار بود که از امام سیدراوندی روایت می نمود. برادر دیگرش نجم الدین ابوخلیفه الحسن بن الحسین بن محمد بن حمدان، مردی صالح و راسترو بود. عموی شیخ وجیه الدین ابوطالب علی بن ناصرالدین محمد بن حمدان، فقیهی پرهیزگار بود. عموی دیگرش امام عزالدین عماد بن ناصرالدین محمد بن حمدان، فقیهی پارسا بود. امام الدین علی بن ناصرالدین ابی طالب علی بن محمد بن حمدان، فقیه دانشمند از همین خاندان بلندپایه پربرکت است، همچنین شیخ نظام الدین ابوالمعالی ناصر بن ابی طالب علی بن محمد بن حمدان، آن فقیه و راوی موثق، و امام ابوالبرکات هبة الله بن حمدان بن محمد، فقیه نیکرو، و شیخ مظفر بن هبة الله بن حمدان بن محمد، فقیه دیندار، و شیخ ناصح الدین ابو جعفر محمد بن المظفر بن هبة الله بن حمدان، فقیه صالح. همه ایشان نامشان در بسیاری از فرهنگ های رجال هست، و مابه نوشته «الفهرست» اثر شیخ منتجب الدین اکتفا نمودیم.

شهریار نیکرفتار و جنگی سوار اسلام

نصیرالدین طایع بن رزیک

طایع بن رزیک که به علت حملات دلیرانه و پیروزمندش به دشمنان «ابوالغارات» لقب گرفته از جمله مردانی است که خدا به ایشان دین و دنیا را باهم داده است تا خوشبختی دنیا را با رستگاری عقبی گرد آرند. دانشمندی زاهد و عبادتگر بود و فرماندهی ستیزه گر و پیروز، دینشناسی دقیق و متبحر، و شاعری با ذوق و قریحه ای سرشار، و پیش از همه اینها امامی مذهبی مرده ولای علی (ع). با جماعتی از درویشان به زیارت حرم امیرالمؤمنین (ع) رفت و شب را هم در آنجا بسر بردند. آن شب سید بزرگوار ابوالحسن المعصوم بن ابی الطیب احمد،

۱- در «تحفة الازهار» چنین آمده است: ابوالحسن المعصوم سیدی شریف و بزرگوار و عظیم الشأن و بلند پایه بود و در نجف اشرف مقامی عظیم و حشمت و عزت و احترامی بسیار داشت و مردی متین و باوقار بود. وی جد خانواده علوی محترمی است که در نجف اشرف و معروف به خانواده «خرسان» که از دانشمندان و ادیبان برجسته ای برخاسته است.

امام را در خواب دید که به او می‌فرماید: امشب هیبتی از درویشان شیعه ما به میهمانی تو آمده است که در میانش مردی به نام طلایع بن رزیک هست از بزرگترین دوستان ما. به او بگو: برو که ما ترا والی مصر گردانیدیم. صبحگاهان دستور داد تا بانگ زدند چه کسی در میان شما نامش طلایع بن رزیک است. طلایع پیش سید ابوالحسن آمده سلام کرد. او ماجرای خوابش را برای وی داستان کرد. طلایع بن رزیک به مصر رفت، و کارش رفته رفته بالا گرفت. وقتی نصر بن العباس، خلیفه اسماعیل الظافر را بکشت زنان دربار با فرستادن نامه‌ای به طلایع که موی خویش در آن پیچیده بودند او را به خونخواهی خلیفه برانگیختند. طلایع مردم را گرد آورد تا وزیر قاتل را به کیفر رساند. چون به نزدیک قاهره رسید وزیر بگریخت، و او بی‌جنگ و با آرامش تمام وارد شهر شد و خلعت وزارت بر او پوشیدند و «شهریار صالح جنگی سوار اسلام نصیرالدین» لقب یافت. امنیت و آرامش برقرار کرد و خوشرفتاری نمود، و چون خلیفه الفایز کوچک بود به تنهایی عهده‌دار امور حکومت گشت و العاضد لدین الله بن محمد که نابالغ بود به ظاهر فرمان می‌راند. اقتدار طلایع افزون گشت و شکوهش بلندی یافت و دولت در قبضه وی شد. درباریان که از آن حال ناراضی بودند بر آشفتند و تنی چند از آنها در دهلیز کاخ بکمین نشستند و او را به شمشیر زدند تا بروی درغلتید و مجروح به خانه‌اش بردند تا در دوشنبه ۱۹ رمضان سال ۵۵۶ هـ درگذشت و در قاهره در ساختمان وزارت به خاک سپرده شد، بعدپسرش عادل را از آنجا به «قراه» بزرگ منتقل ساخت.

آورده‌اند: در شبی که صبح فردایش به قتل رسید، گفت: در چنین

شب‌ی امام امیرالمؤمنین (ع) را به شمشیر زدند. آنگاه دستور داد داستان ضربت خوردن امام (ع) را خوانند. سپس غسل کرد و یکصد ریست رکعت نماز گزارد و شب را به عبادت بسر آورد. صبح برخاست تا سوار اسب شود بلغزید و عمامه‌اش در افتاد، و از آن پیشامد به تشویش افتاد، و در دهلیز ساختمان وزارت بنشست. ابن الصیف را که عمامه خلیفه‌ها و وزیران را می‌پیچید و مواجی برای این کار داشت احضار کرد تا عمامه‌اش را درست کند. او به وی گفت: این پیشامد بد شگونی است. اگر سرورمان صلاح می‌داند سوار شدنش را به تأخیر اندازد. گفت: فال بد زدن و عقیده به بد شگونی از شیطان است، و دلیلی برای تأخیر انداختن نیست. این بگفت و سوار اسب شد. و آن حادثه برایش اتفاق افتاد. این خلاصه داستانی است که مقریزی در چگونگی کشته شدنش نوشته است.

ابن خلکان می‌نویسد: چون به وزارت العاضد رسید همه امور را به قبضه خود درآورد و اداره حکومت به اراده وی تعلق گرفت، و العاضد با وجود وی به منزله اسیری بود. به همین سبب به توطئه قتل وی پرداخت و با عده‌ای از سربازان دولتی که به چوپانیان موسوم بودند، همدست شد و در کاخ جائی برای آنها معین ساخت تا در آن پنهان شوند و وقتی «شهریار صالح» از آنجا گذشت بر سر او ریخته او را بکشند.

شب‌ی در آنجا بکمین نشستند، اما فرصت این کار نیافتند، زیرا یکی از آنها خواست درب را بگشاید بیست. دیگر روز بکمین وی نشستند و همینکه به کاخ درآمد، بر او ریخته ضرباتی بر پیکرش و یکی بر سرش وارد ساختند، یاران وی در رسیدند و آن عده را کشتند و طلائع

راکه مجروح بود به خانه‌اش بردند، تا پاره‌ای از روز زنده بود و بعد درگذشت.^۱

فقیه ابو محمد عماره یمنی^۲، در رثای وی قصیده‌ای سروده است، می‌گوید:

آیا در آن انجمن آرام مطلبی هست تا از او پیرسم،
 زیرا من از این غم مدهوشم و عقل از سرم پریده‌است
 خبری شنیده‌ام که کاش کر بودم و نشنیده بودم
 خبری که هوش از سرم می‌پراند و آورنده‌اش لال باد!
 آنچه مرا بیشتر نگران و حیران گردانیده این است که
 بچشم دیدم تخت‌وی برپا است و کسی بر آن نشسته نیست
 مگر از آن برخاسته و فرزندش را به جایش نشانده
 یا به سفری رفته که امید بازگشتش نیست؟
 من بر آن چهره‌ها غبار غم می‌بینم
 که نشان می‌دهد بر او عزادارند
 دست بردارید که این آغاز گریه‌تان نیست
 هنگام اشک افشاندن و سیل سرشک روان کردن خواهد آمد

۱- نقل باختصار.

۲- ابو محمد عماره بن ابی‌الحسین علی بن زیدان نجم‌الدین الحکمی الیمنی مقیم مصر. ابن خلکان در تاریخش و مؤلف «نسمه السحر» و دیگر مورخان از او نام برده‌اند. از نوشته «تأسیس الشیعه» چنین برمی‌آید که وی دوازده امامی و از دوستان طالع بن رزیک بوده و صلاح‌الدین ایوبی او را به خاطر شیعی بودن در شب ۲۷ رمضان ۵۶۹ هـ به قتل رسانده‌است. دو کتاب «تاریخ وزراء مصر» و «المفید فی اخبار الملوك بزید» تألیف اوست.

عیم مکنید که چرا بر مرگش اندوهبارم،
زیرا باران خیر آفرینی از دست داده‌ام که آرزوها به‌او بسته‌بودم
چرا در عزایش نگریم و بر فقدانش نوحه نمائیم،
حال آنکه فرزندانمان یتیمان و بیوه‌زنان اویند
کاش می‌دانستم پس از درگذشتش و آن خوبی‌ها
که به‌ما می‌کرد خدا برای ما چه‌پیش خواهد آورد.
کتاب «الاعتماد فی الرد علی اهل العناد» از او است و در آن امامت
امیر المؤمنین (ع) را ثابت نموده و احادیثی را که در امامت حضرتش
هست به بحث درآورده است. دیوان شعرش در دو جلد است و حاوی
انواع شعر. شب‌ها انجمنی داشت که ادیبان از هر سو در آن گرد
می‌آمدند و اشعارش را می‌نوشتند. دانشمندان از هر دیار به میهمانی وی
می‌آمدند و هیچ‌یک بی‌نوازش یا نومید بر نمی‌گشتند. هر ساله مبالغ
هنگفتی برای سادات علوی‌یی که در عتبات مقدسه بودند می‌فرستاد و
برای ساداتی که در مکه و مدینه می‌زیستند هر چه از جامه و دیگر
چیزها که مورد احتیاجشان بود، هر ساله می‌فرستاد حتی برای
کودکانشان لوح برای نوشتن و قلم و کاغذ و وسائل نوشتن روانه می‌کرد.
مسجد جامعی را که در «قرافه» بزرگ - قاهره - بود تجدید بنا
کرد و دهکده «المقس» را وقف کرد که ثلث آن را برای سادات حسنی
و حسینی و نه قیراط آن را به سادات مدینه و یک قیراط را به مسجد
امین الدوله اختصاص داد. در طول عمرش هرگز حملات نظامی به -
فرنگستان را ترک نکرد و از دریا و صحرا برای جنگشان لشکر کشید،

و هر ساله دسته‌های جنگی روانه می‌کرد.^۱
این ابیات از سروده‌های اوست:
ای قومی که راه گمراهی آشکار پیمودید،
تا در حق ناشناسی ثابت قدم شدید!
می‌گوئید: هر گناهی که مرتکب می‌شویم
به تقدیر الهی صورت می‌گیرد و بخواست خدا به وقوع می‌پیوندد
اگر این حرف راست باشد معنایش این است
که خدا نمی‌خواهد احکام شریعت به عمل درآید
هرگز چنین نیست و خدا برتر از آن است
که از فحشاء و زشتی منع نماید و بعد خود آن را اراده فرماید
و اینها:
پیری رنک و رونق جوانی ببرد
و باز در لانه کلاغ نشیمن گزیند
چگونه انتظار دوام عمر می‌بری
حال آنکه عمرت گنج است و تو بی حساب صرفش می‌کنی
تو می‌خواهی ولی دیده شب و روز بیدار است
و حوادث روزگار وجودت را می‌فرساید

۱- شرح آن را در «وفیات الاعیان» و «نسمة السحر» ملاحظه کنید.

علمای شهید قرن هفتم

شیخ شهاب الدین میکالی

شهاب الدین حسین بن محمد بن علی میکالی در قرن هفتم شهید گشت. قرین فضائل و جامع محاسن علم و عمل بود، و از برجسته ترین فقیهان شیعه، و به نائل آمده به سعادت شهادت. نویسنده «ریاض العلماء» پس از وصف وی، به عنوان يك شهید نیکبخت چنین می گوید: دانشمندی فاضل بود و فقهی بزرگ، و از معاصرین سیدین طاووس و از اقراش، حتی بزرگسال تر از وی. من در چندین کتاب دیده ام که مطالبی از وی نقل کرده اند. از تألیفاتش یکی کتاب «العمدة فی الدعوات» است که در سال ۱۰۶۰ هجری داخه و یکی از دانشمندان آن را اثر وی دانسته و پاره ای ادعیه از آن نقل کرده است. همچنین پاره ای از دعاها و اعمال عبادی را که در آن کتاب هست به خط یکی از فاضلان دیدم، و چنین به نظر می آید که آن فاضل آنها را از روی نوشته ای به خط شهید معروف نقل نموده و شهید آن را از روی آن کتاب نوشته باشد. بعلاوه من، نسخه ای از کتاب «المصباح الصغير»

تألیف شیخ طوسی دارم که در حاشیه اش بخط یکی از دانشمندان دعاها و اعمال عبادی بی نوشته است همه به نقل از همان کتاب میکالی. نویسنده در جای دیگر کتابش هم از او نام می برد و می گوید: وی از علمای شهید ما است.

خاندان میکالی از خاندان های معروف خراسان است و در آن خطه شهرتی بسزا دارند. رجال آن در فضل و ادب شهره اند و دانشمندان و فرماندهان و ادیبانی از میان شان برخاسته که نام شان در گنجینه های ادبی ثبت است؛ در یتیمه الدهر، دمیة القصر، و دیگر کتاب ها. ابو نصر، احمد ابن علی میکالی، و پسرش امیر ابو ابراهیم نصر بن احمد میکالی، و امیر- عبیدالله بن احمد میکالی - متوفای ۴۳۶هـ - از همین خاندانند. شخصیت اخیر، تألیفات و رساله های بسیار دارد و اشعاری زیبا.

این ابیات از او است:

آز و اگذار و به ثروتی بقدر کفایت قانع شو،
روزی مرد تا زنده است، به دست آمدنی است
گاه ثروت هنگفت انسان را به مرگ و گمراهی می کشاند،
چنانکه طاووس را به خاطر پر دلفریزش سر می برند
در باره معجزه رد الشمس امیر المؤمنین علی (ع) می گوید:
کیست آن که خورشید پس از تابش روزانه
و غروب کردن، برگشت و تابد
تا او نمازش را در وقتش خواند
و سپس غروب کرد و ستارگان نیمه شب نمودار گشتند

شیخ شهاب الدین میکالی/ ۱۱۹

کاری کمتر از این برای مردم روشنند
کافی است که پی به عظمت و افتخاراتش برند و سرسپارند.
دیگر، امیر ابو محمد عبدالله بن اسماعیل، و امیر عبدالرحمن بن
احمد که تألیفات و اشعار نیکوئی دارد.

محمد بن یوسف بن موسی بن ابی بکر مهلبی عرباضی مکی که در مکه می زیست و همانجا شهید و به خاک سپرده شد، از علمای بزرگ و حافظان برجسته قرن هفتم است. مقام علمی و ادبی او و خدماتش در این زمینه در تاریخ ثبت است و نامش را جاوید گردانیده و در دلها زنده نگهداشته است. در حرم امن مکه نیکبخت زیست و به راه کسب خشنودی ایزد شهید گشت.

ذهبی در «میزان الاعتدال» درباره اش می نویسد: دریای علم بود و از بزرگترین حافظان قرآن. او هابی داشت (در روایت حدیث) و اثری از تشیع در او آشکار بود. جمعی (از دانشمندان و علمای رجال) رامی شناسم که او را راوی ضعیفی می شمارند. فرهنگی در سه جلد بزرگ دارد که مطالعه اش کرده و از آن بسیار بهره گرفته ام. در سال ۶۳۳ هـ در مکه کشته شد^۱.

شیخ صفی بن محاسن

از رجال سیاسی شیعه که در قرن هفتم به شهادت رسیده‌اند شیخ صفی بن محاسن است، دایی شاعر معروف شیخ صفی الدین حلی. او را ناجو نمر دانه و غافلگیرانه در مسجدش کشتند. این را صفی الدین حلی در دیوانش گفته و قصائدی شیوا در رثایش سروده است از جمله قصیده‌ای بدین مطلع:

از نیرزه‌های بلند درباره‌ی بزرگی‌های ما پیرس!
 از تیغ‌های درخشان پیرس که آیا شده امیدی که به مردانگی و
 حمایت ما بسته باشند به یأس انجامد؟
 و این ابیات از همان قصیده است:

ما جماعتی هستیم که شرافتمندی اخلاقی ما اجازه نمی‌دهد،
 کسانی را که دست به آزارمان دراز کرده‌اند بی مقدمه بیازاریم
 شمشیرهامان درخشنده است، نبردهامان برای خصم سیاهی آوراست.

زمین هامان سبزه زار است و ضرب بهامان خونین
درواه دست یافتن به مقصود و تحقیق آرمان خویش، ناتوانی از
ما سر نمی زند

گر چه مرگ را در راه آرمان بچشم بینم.
در مرثیه دیگرش چنین می گوید:
او هنوز هم صدر نشین انجمن حکومت است و تخت نشین
و فرمانده سپاه و بالاترین مقام حکومت
اگر باز ماندگانش بخواهند حق وی را چنانکه بایست
و به انصاف بگذارند، باید بگاه راه رفتن سر بجای پافرود آورند.
و در قصیده ای بدین مطلع:
از مردم بعد از این که راجع به خودتان پرسیدید، درباره من
سؤال کنید

آیا آنچه از شما ندیده اند از من دیده اند؟
چنین می گوید:
در ظلمت شب همدمی جز تیغ بران ندارم
تیغی نازک با لبه ای تیز و راست بی انحنا
که رنگ بدنه پولادینش تیره و مات است
و مردم بزرگ زاده بخشنده را و گردان اژدشن و فراری ندیده اند.
نویسند: «ریاض العلماء» همین مطالب را نوشته است، و ما
داستان شهادتش را درجائی ندیدیم.

این صفی الدین شاعر، از استادان علم و ادب است و شرح حالش
در بیشتر فرهنگ ها مذکور است و شعرش بر سر زبان ها، چنانکه کمتر

شیخ صفی بن محاسن/ ۱۲۳

کسی که باشعر و ادب سروکار دارد و اییاتی از وی از بر ندارد. دیوانش به چاپ رسیده است و در حق ائمه اطهار (ع) شهرهای زیبا و آبدار دارد. می گوید:

ای خاندان برگزیده! ای که هر پرستنده دوستارتان
به وسیله شما رستگار خواهد گشت
من بگاہ رستاخیز که مردمان از چهره شان باز شناخته می شوند
بنشانه عشقی که به شما دارم باز شناخته خواهم شد.
درباره امیر المؤمنین (ع) چنین سروده است:
امیر مؤمنان! می بینم هر گاه پیش آدم با اصل و نسب
از تو یاد و تجلیل می نمایم با من دوست می شود و ره صفا می پوید
و چون نامت را پیش عنصر بی خانواده ای می برم
روی درهم می کشد و می خواهد مرا بکشد
از این تجربه استفاده کردم و هر وقت در اصل و نسب کسی شک می برم
در حضورش ثنای تو می گویم
و می دانم اگر پاک نژاد و پاک زاد
و خوش سیرت نیست تاب شنیدنش را نمی آرد.
اینک من به وسیله تو افراد بشر را می آزمایم،
زیرا تو میزان آدم شناسی و محک حلال زاده شناسی هستی.

دیگر از کسانی که در قرن هفتم شهید گشتند کمال الدین اسماعیل ابن جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی متخلص به «کمال» است. نویسنده «الحصون المنيعه» می گوید: از شاعران و ادیبان بزرگ و از شیواگویان

سترگ بود و از مشهورترین رساگویان اصفهان که «خلاق المعانی» لقب گرفته بود. بلندپایگی و استواری سخن و معانی تازه آوردن او را در میان شاعران مقامی ارجمند بخشیده است. دیوان بزرگی دارد که در آن همه گونه شعر هست در همه فنون شعر. و من سابقاً دیوانش را داشتم، اما به یکی از دوستانم که از وزیران بغداد بود هدیه نمودم. اگر مضامین ابتکاری دیوانش گلچین شود خود دیوانی بی نظیر تشکیل خواهد داد. اینها از خرمین شعری است:

ای روی تو هم چو مشک و زلف تو چو خون
می گویم و می آیمش از عهده برون
مشک است، ولی نرفته در نافه هنوز
خونست، ولی آمده از نافه برون

وقت است که باز بلبل آشوب کند
فراش، چمن ز باد جاروب کند
گل پیرهن دریده خون آلود
از دست رخ تو بر سر چوب کند

تورا در دیده من جاست گفتم
که جوyst و تو سروی راست گفتم
در یورش دیوانه وار مغول همراه مردم اصفهان در ۶۳۵ هـ کشته شد
و همانجا به خاک آرامید.
نویسنده در جای دیگر می گوید: از مشاهیر شاعران عصر خویش

شیخ صفی بن محاسن/ ۱۲۵

بود. در اواسط عمر، دست از وابستگی‌ها و دلبستگی‌ها بشت و عزلت اختیار کرد، و بر طریقه شیخ شهاب‌الدین سهروردی بود. در بیرون شهر اصفهان به چنگ سپاهیان مغول افتاد، پس از شکنجه بسیار به دست آنها به شهادت رسید به سال ۶۳۵ هـ. اینها سروده او است:

جائی که نشان بی نشانست آنجا
انگشت خیال برده‌انست آنجا
از غمزه خدنگ بر کمانست آنجا
زنهار مرو که بیم جانست آنجا

شد دیده به عشق رهنمون دل من
تا کرد پراز غصه درون دل من
زنهار که گر دلم نماند روزی
از دیده طلب کنید خون دل من

در دیده روزگار نم بایستی
یا باغم اوصبر بهم بایستی
یا مایه غم چو عمر کم بایستی
یا عمر به اندازه غم بایستی

علمای شهید قرن هشتم

علامه سید تاج‌الدین محمد آوی

نسبش چنین است: تاج‌الدین ابوالفضل محمد بن مجدالدین
الحسین بن علی بن زید بن الداعی بن زید بن علی بن الحسین بن الحسن
التج بن ابی‌الحسن علی بن ابی‌محمد النقیب‌الرئیس بن علی بن محمد بن
علی بن علی‌الشاعر - که معروف به «حوری» است و رشید او را کشت -
ابن الحسن الافطس بن علی‌الصغر بن الامام زین‌العابدین (ع).
وی جد امام سید رضی‌الدین محمد آوی صاحب مقامات و کرامات
است.

خاندان «آوی» از خاندان‌های سادات علوی شیعی است که،
دانشمندان رجال سیاسی بزرگ از آن برخاسته‌اند، و بنیادش را خدا
بر تقوی و پرهیزگاری نهاده است.

بیشتر مردان بزرگ این خاندان جلیل‌القدر به مقام سرپرستی
سادات نجف رسیده‌اند.

سید تاج‌الدین محمد آوی از شخصیت‌های بارز این خاندان است، مردی دیندار و پیشوای مذهبی و ادیبی دانشمند بود. در عصر خویش مقتدا و زعیم شیعه بشمار میرفت و در منطقه خویش احترام و اقتدار کامل داشت. علاوه بر نسب پاک و نثراد والایش دانش فراوان اندوخت و در فقه استاد گشت و در زمینه‌های مختلف علم و ادب پیش رفت و مقام پیشوائی و امامت و نقابت یافت و گوهر پازسائی و پرهیزگاری را بر آن جمله افتخارات افزود، و سرانجام تاج شکوهمند و با عظمت شهادت بر سر نهاد.

نویسنده «ریاض العلماء» وی را از علمای عظیم‌الشان شیعه امامیه می‌شمارد. نویسنده «تاریخ گزیده» مطالبی درباره‌اش آورده بدین مضمون: سید تاج‌الدین آوی که مقتدا و رهبر شیعه بود و بدین مذهب جلوه می‌آراست، در سوم ذیحجه سال ۷۱۱ هکشته شد. او را باپسرش و جمعی دیگر کشتند بدان سبب که باخواجه سعدالدین هم‌رأی بود و مخالف رشیدالدین وزیر.

نویسنده «عمدة الطالب»^۱ می‌گوید: از اولاد زید بن الداعی، یکی سید بزرگوار و شهید تاج‌الدین ابوالفضل محمد بن مجدالدین الحسین بن علی بن زید بن الداعی است. در آغاز کارش واعظ بود، سلطان محمد اولجایتو به او عقیده بست و مقام ریاست نقیبان همه کشورهای را از عراق

۱- نویسنده «المجالس» می‌گوید: وی پس از وفات سلطان محمد خدا بنده

- متوفای ۷۱۶ ه- کشته شده است. نویسنده «اعیان الشیعه» می‌گوید: در ۷۱۷ ه به شهادت رسیده است.

۲- نسب شناس بزرگ سید جمال‌الدین احمد بن مهنا، متوفای ۸۲۸ ه.

وری و خراسان و فارس گرفته تا دیگر بلاد به وی سپرد. رشید الدین الطیب وزیر به دشمنی وی برخاست، و سببش این بود که مزار و مشهد «ذی الکفل» نبی در دهی بر شط تاجیه میان حله و کوفه است، و یهودیان به زیارت آن می روند و بدانجا رفت و آمد دارند و نذر و نیاز می برند. سید تاج الدین، یهودیان را از رفتن به آن ده منع کرد، و صبحگاهان گفت تا منبری در آن ده بپا داشتند و نماز جمعه و جماعت بگزارد. رشید الدین الطیب با آنکه می دانست وی مقامی بلند دارد و از نزدیکان سلطان محمد است، کینه وی را بدل گرفت.

اتفاقاً سید شمس الدین حسین پسر سید تاج الدین، سرپرست و متولی سادات عراق بود و در کارش ستم می نمود و خشونت بخرج می داد و سادات عراق بدخواهش شده بودند. رشید طیب این حال را فرصت جست و به نوازش عده ای از آن سادات پرداخت تا با وی همراه گشتند و نزد سلطان محمد از سید تاج الدین بدگوئی ها کردند. وقتی شیطانی ها و بدگوئی ها بسیار گشت، سلطان محمد درباره کار او بارشید طیب که از نزدیکانش بود به مشورت پرداخت، رشید پیشنهاد کرد که مقام نقابت و سرپرستی سادات عراق را به علویان واگذارد، چه در آن صورت دهانشان بسته خواهد شد و نمی توانند شکایت یا بدگوئی نمایند، ضمناً سید تاج الدین چندان ضرری نخواهد کرد. آنگاه رشید وزیر، طاهر جلال الدین بن فقیه را - که آدم خونخوار و گستاخی بود - احضار کرد به او پیشنهاد کرد اگر سید تاج الدین و دوپسرش را بکشد حکمرانی عراق را اعم از سرپرستی سادات و مقام قضا و صدارت به او خواهد داد. وی نپذیرفت و گفت: من هرگز يك سید علوی را نخواهم کشت.

این بگفت و شبانه به شهر حله رفت. رشید همان شب سید بن ابی الفائز موسوی حائری را بخواست و او را تطمیع کرده گفت اگر سید تاج الدین و دو پسرش را بکشد مقام سرپرستی سادات عراق را به وی خواهد سپرد. نپذیرفت و شبانه به حرم گریخت. تنها کسی که به دام رشید وزیر افتاد سید جلال الدین ابراهیم بن مختار بود که رشید وی را پس از درگذشت پدرش - نقیب عمید الدین - به خود نزدیک کرده و گرامی می داشت و به او خوبی ها می کرد به طوری که شایع بود رشید هر کاری بخواهد انجام دهد به وسیله سید جلال الدین انجام می دهد. رشید او را با مقام سرپرستی سادات عراق به طمع انداخت، و سید تاج الدین و دو پسرش - شمس الدین حسین، و شرف الدین علی - را تسلیم او کرد تا آنان را به کناره دجله برد و به همدستانش دستور داد تا ایشان را بکشند. و برای تبعیت از فرمان رشید وزیر - که اثری از رشد و خردمندی در او نبود - گفت تا ناجوانمردانه و بیرحمانه دو پسر وی را پیش از او بکشند.

این واقعه در ذی قعدۀ ۷۱۱ هـ اتفاق افتاد. حنبلیان عامی بغداد از قتل سید تاج الدین شادی کردند و گوشت و خورش ها مایه شفاى خویش شمردند و پیکرش را پاره پاره کرده از گوشتش خوردند و موهای سرو ریشش را برکنند و هر قطعه موی ریشش تا یک دینار بفروش رفت. سلطان محمد از این تظاهرات به شدت خشمگین شد و بر قتل سید تاج الدین و دو پسرش اندوه خورد و پشیمانی برد. رشید وزیر او را چنین گمراه کرد که سادات عراق در کشتن وی همدست شدند، سلطان محمد فرمان داد قاضی حنبلیان را بدار آویزند، اما عده ای از مقامات دولتی

به شفاعت برخاستند تا از اعدامش درگذشت، اما گفت تا او را چپه بر خر کوری نشانده در بازار بغداد و خیابان هایش گردانند و منصب قضای حنبلیان را برچید.^۱

خلاصه آنچه در «مجالس المؤمنین» آمده این است: سیدی دانشمند و بافضل و بلند همت و با اقتدار بود. وقتی سلطان محمد خدا بنده به مذهب تشیع در آمد، این سید را به دربار خواست و او را از مقرران خاص خویش ساخت. وی دست به کارهای سهمگین زد که آثار عشق مفرط به تشیع از آن هویدا بود و همین عده ای از رجال دولت را که مخالف وی و تشیع بودند ناراحت کرد تا چون سلطان محمد درگذشت فرصت را غنیمت شمرده سید را متهم به مخالفت با دولت و همدستی با مخالفانش نمودند و او را شهید کردند.

علامه نوری هم از او یاد و تجلیل فراوان می کند و شهیدش می خواند.

«آوی» منسوب به «آوه» - بر وزن ساه - است که به آن «آبه» هم گفته اند، و به نام اخیرش شیخ فقیه موفق الدین الحسن بن محمد بن الحسن آبی - مشهور به خواجه - و برخی دیگر منسوبند. «آوه» یا «آبه» شهرکی است در عراق عجم که مثل ساه از توابع قم شمرده می شود. اهالی آوه در قرن های متمادی شیعه بودند و مردم ساه سنی، و به همین جهت بینشان خصومت و کشمکش بود. در همین زمینه است که یکی چنین سروده:

یکی گفت، تو دشمن اهل آبه ای

در حالی که همگی استاد شعر ند و نگارش؟
گفتم: گمشو که من وامثال
هر که را دشمن اصحاب پیامبرم باشد دشمنیم.
اکنون اهالی این دوشهر ك همگی شیعه اند.

جمال الدین اعرجی

جمال الدین ابوطالب، محمد بن السید علامه عمید الدین عبدالمطلب بن السید مجد الدین ابی الفوارس محمد بن علی بن محمد بن احمد بن علی الاعرج، یکی از دو شهید این خاندان جلیل القدر است. در علم و ادب دستی داشت و از همت و اراده‌ای آهنین برخوردار بود، و از نیاکان عالیقدرش خصال ستوده‌شان را به میراث برده بود و به فرزندان بزرگوارش به میراث داد. روحشان شاد باد.

نویسنده «عمدة الطالب» می‌گوید: سیدی دانشمند و بزرگوار و بلند همت و عالی‌مقام بود که به دار آویخته شد و به شهادت نائل آمد، و جنازه‌اش را به نجف اشرف بردند.^۱

نویسنده «تحفة الازهار» می‌گوید: سیدی بزرگوار و نجیب‌زاده‌ای عالم‌مقدار بود، از دانش و فضل و ادب بهره‌داشت و همتی بلند. او را در نجف ظالمانه آتش زدند. از او فرزندی ماند به نام ابوالفضل محمد اسعد الدین که سیدی بزرگوار و عظیم‌الشان و باریاست و دانشمند و فاضل و جامع کمالات بود.

سید بزرگوار

بدرالدین حسن، نقیب سادات در حلب

نسبش چنین است:

حسن بن محمد بن علی بن الحسن بن زهرة بن ابی علی الحسن بن ابی
المحسن زهرة بن علی بن محمد بن احمد بن محمد بن الحسن بن
اسحاق المؤمن بن الامام جعفر الصادق علیه السلام.

«آل زهره» به لحاظ نسب و مذهب و رفتار از ارجمندترین
خاندان‌های شیعی علوی بشمار می‌آید. شاخه‌های این خاندان از
درخت پاک‌طینتی سر بر آورده که ریشه بزرگش ثابت است و شاخارانش
سرکشیده به آسمان، و خوشه‌های گهر بارش تا امروز در سوریه و عراق
و آذربایجان جلوه‌گرند. در طول قرن‌ها جمع کثیری دانشمند از آن
برخاسته که ناشر فقه و حدیث بوده‌اند و آموزنده فضیلت و ادب. هر که
سراندر مطالعه کتاب‌ها داشته باشد دم بدم با گوهر خاطره‌شان روبرو
می‌شود و ستاره‌ها و ماه‌های تابانشان را در صفحه آسمانش می‌بیند. از

آن میان، سید عالمقام ابوالمحاسن زهره بن الحسن بن زهره، محدث بزرگ سید علی بن ابی المحاسن، فقیه عالیقدر ابوالمکارم حمزه بن علی بن الحسن بن زهره - مؤلف «قبس الانوار فی نصره العترة الاطهار» و دیگر کتاب‌ها - متوفای ۵۸۵هـ، سید ابوالقاسم عبدالله بن علی نوینسند «التجريد» و کتاب‌های دیگر، امام محی الدین ابوحامد سید محمد بن عبدالله بن علی که استاد «محقق» بوده و شاگرد پدر «محقق» و ابن شهر آشوب و دیگر بزرگان و کتاب «اربعین» را نوشته است، علامه عظیم الشأن علاء الدین ابوالحسن سید علی بن ابراهیم بن محمد بن علی بن الحسن بن زهره که در هفتاد و چند سالگی در سال ۷۷۵هـ درگذشته و همان است که «علامه» اجازه بزرگ و معروفی را که به اجازه «بنی زهره» موسوم است برای او و پسرش سید شرف الدین ابوعبدالله الحسین و برادر بزرگش سید بدرالدین ابوعبدالله محمد متوفای ۷۳۳هـ در شصت و چند سالگی - صادر کرده است، سید بزرگوار ابوطالب شهاب الدین احمد بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن الحسن بن زهره از مشایخ و استادان «شهید اول» و متوفای ۷۹۵هـ که اجازه نامه‌ای از «علامه» داشته است، سید عزالدین ابومحمد الحسن ابن السید بدرالدین ابی عبدالله محمد بن ابراهیم که او نیز اجازه نامه‌ای از «علامه» داشته است، بالاخره شخصیت مورد بحث ماکه عالمی بزرگ و از معاریف عصرش و از مشایخ و استادان حدیث بود و شاگردانی در علم حدیث تربیت کرده است از جمله نواده اش شمس الدین الحسن بن محمد چنانکه عسقلانی در «الدرر الكامنة» نوشته است.^۱ وی در میان رجال

۱ - در جلد دوم به این مضمون: شمس الدین حسن بن محمد بن بدرالدین -

الحسن در حدود ۷۱۰هـ به دنیا آمد و از جدش حدیث آموخت و در مدرسه -

۱۳۸/ شهیدان راه فضیلت

خانواده‌اش امتیاز نائل آمدن به افتخار شهادت را یافته است. عسقلانی در همان کتاب می‌گوید: وی بدرالدین رئیس و نقیب سادات در حلب است و ناظر بیمارستان آن شهر در محرم ۷۳۳۲ هـ در همان شهر غافلگیرانه کشته شد.

در «ریاض العلماء» و کتاب‌های دیگر از وی تجلیل گشته و بنام شهید یاد شده است.

۲- «الجوزية» بتدریس و درس حدیث پرداخت، و در ربیع الاول ۷۷۰ هـ سن شصت سالگی درگذشت.

شیخ بزرگوار

حسن همدانی سکا کینی

حسن بن محمد بن ابی بکر بن ابی القاسم همدانی دمشقی سکا کینی، از دانشمندان و معاریف شیعه است. در فرهنگ‌های علم رجال از او به نیکی یاد شده و ستایش‌های بدیع و جالب بعمل آمده است. اگر او را کشتند یاد پرافتخارش را نتوانستند بکشند و اگر به خاک سپرده گشت مجد و شکوه و مقام پر آوازه‌اش بر جاماند و خود دوره زندگی پایدار و رستگارش را در سایه رحمت پروردگار می‌گذراند.

عسقلانی در «الدرر الکامنه» می‌نویسد: پدرش در چندین رشته علمی زبردست بود و از دشنام دادن به اصحاب یا غلو در حق بعضی از آنان منزه بود، اما این پسرش در دشنام دادن به اصحاب افراط می‌کرد، و این حقیقت در محضر قاضی شرف الدین مالکی در دمشق ثابت شد و این اتهامش به ثبوت رسید که ابوبکر و عمر را کافر می‌شمارد و دو دخترشان را متهم می‌سازد و می‌گوید فرشته وحی در ادای پیام الهی دچار اشتباه گشت، و

امثال اینها، بر اثر آن حکم زندیق بودنش و حکم گردن زدنش را صادر کرد تا در یازدهم جمادی الاول ۷۴۴ هـ او را در بازار اسب فروشان گردن زدند.

مؤلف «ریاض العلماء» می نویسد: از علمای بزرگ شیعه بود و به خاطر شیعه بودنش شهید گشت. در «المستدرک» مورد ستایش قرار گرفته و شهید خوانده شده است.

اتهام وی به این که فرشته وحی را خطاکار می دانسته از افتراءات کسانی است که علیه او شهادت داده اند، و این را مؤلفان «ریاض العلماء» و «المستدرک» تذکر داده اند. همچنین تکفیر ابوبکر و عمر و متهم کردن دودختر آنان از همین گونه است و خیلی اشخاص را به همین چیزها متهم کرده و افترا زده و محکوم کرده اند.

نصرة^۱ بن کمال‌الدین صادق بن نظام‌الدین المجتبی بن شرف‌الدین
ابی‌الحسن محمد بن فخر‌الدین المرتضی بن القاسم بن علی بن محمد بن
الحسین - فقیه قمی - بن اسماعیل بن احمد بن الحسین الجدوعی بن احمد بن
الحسن بن احمد الشعرانی بن ابی‌الحسن علی العریضی بن الامام جعفر
الصادق (ع).

در کتاب خطی «عمدة الطالب» کوچک از او چنین یاد می‌شود: سیدی
بزرگوار و فاضل و خوشنام که غلام سیاهش به نام «ظفر» او را به قتل
رساند. دچار عارضه جنون شده و عده‌ای را به قتل رساند که سید تاج‌الدین
نفر ششم بود. بعد او را گرفته کشتند و آتش زدند. شهادتش در ۱۷ محرم
۷۸۴ هـ اتفاق افتاد. پسرش سید قوام‌الدین المجتبی مردی نجیب و شجاع

۱- در کتاب «عمدة الطالب» بزرگ و بعضی کتاب‌های دیگر «نصرة»

بود که به مقام وزارت رسید و او و پسرش فخرالدین یعقوب روزی که شاه وقت منصور بن المظفر یزدی در جنگ کشته شد آن دو نیز که ملازمش بودند بگشتن رفتند.

در «عمدة الطالب» بزرگ که بچاپ رسیده، در ذکر اولاد علی العریضی، میگوید: از جمله سیه بزرگواری که سرپرست و رئیس آن خاندان بود تاج الدین نصره بن کمال الدین صادق... و پسرش قوام الدین المجتبی و پسر او فخرالدین یعقوب المجتبی، که او و پدرش در همان جنگ که شاه منصور بن المظفر یزدی کشته شد کشته شدند. از تاج الدین جز دختر بجا نماند. وی در «ابرقوه»^۱ به دست غلام سیاهش به نام ظفر کشته شد. کمال الدین بعد از آمدن به «ابرقوه» در حادثه الملك الاشرف به قتل رسید.

تاج الدین برادری داشت بنام مبارك شاه و ملقب به جلال الدین که مرد خوبی بود و دوپسر داشت: حسین، و حسن کمال الدین.

۱- «ابرقوه» ی نزدیک یزد - ۳ یا ۴ فرسنگی آن - که مردم آن سامان

«ورکوه» یعنی برکوه و بالای کوه می خوانند.

محقق توانا

سید جلال الدین علی باغی

علی بن السید العلامة فخر الدین عبدالوهاب بن السید الفاضل ضیاء الدین عبدالله بن ابی الفوارس محمد بن علی بن محمد بن احمد بن علی الاعرج، ملقب به ابوالقاسم ومشهور به «باغی»، دومین شهید این خاندان عالیمقام است. در گردنبند خاندان گهربارش گوهر میانه را تشکیل می دهد که از دوسویش گوهران رنگارنگ گرانبهاصف بسته اند. از شرافت نسبی گران ترین نصیب را گرفته بود و از علم سرشارترین بهره را. آوازه فضل و دانشش در گیتی پیچیده و افتخارات دودمانش بر زبان ها دویده است. مؤلف «عمدة الطالب» می گوید: محقق دانشمند سید جلال الدین ابوالقاسم علی ملقب به «باغی» در واقعه اخیری که در بغداد اتفاق افتاد کشته شد.

نویسنده «تحفة الازهار» می گوید: در زمینه تحقیق و بررسی کنجکاوانه استادی دانشمند بود. در حادثه سال ۷۵۶ هجری بغداد به قتل رسید.

عبدالکریم بن شمس الدین ابی طالب محمد - نسب شناس معروف -
 بن جلال الدین عبدالحمید - سرپرست سادات مشهد و کوفه و نسب شناس
 متوفای ۶۶۶ھ - بن ابی طالب محمد بن جلال الدین عبدالحمید الاول بن -
 النقی عبدالله بن اسامة - سرپرست سادات عراق - بن احمد بن علی بن
 محمد بن عمر - که رئیس عالیمقامی از سادات بود - بن یحیی - که در
 کوفه قیام کرد - بن الحسین النقیب الطاهر بن ابی عاتقة احمد - شاعر و
 حدیث دان - بن ابی علی عمر بن ابی الحسین یحیی - که در ۲۵۰ھ شهید شد -
 ابن ابی عاتقة الزاهد الحسین - ملقب به ذی الدمعة - بن زید الشہید بن علی
 ابن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

مؤلف «عمدة الطالب»، اورا شهید خوانده اما چگونگی شهادتش
 را ننوشتہ است. علامہ صفی الدین حلی شاعر معاصر وی جریان شهادتش
 را چنین بیان داشته است: از اعراب در کنار شط «سوراء» در عراق براو

تاخته خواستند جامه از تنش برکنند مقاومت کرد، یکی از آنها او را شمشیر زده کشت.^۱

علامه نوری این ماجرای شهادت را که مربوط به غیاث الدین عبدالکریم بن شمس الدین است به اشتباه در شرح حال عموی وی غیاث الدین علی بن عبدالحمید الاول آورده و او را شهید خوانده است.^۲ چند تن از معاصران به پیروی از او همین ماجرا را برای مرگ غیاث الدین علی بن عبدالحمید الاول آورده اند حال آنکه این شخص به شهادت نرسیده و تنها شهید این خاندان دو نفرند: یکی همین شخصیت مورد بحث ما، و دیگری سید لطف الله بن عبدالرحیم بن غیاث الدین عبدالکریم بن تاج الدین علی بن مجد الدین محمد بن ابی الفتح علی بن عبدالحمید الاول که مؤلف «عمدة الطالب»^۳ پس از ذکر نامش می گوید: او را سلطان احمد بن السلطان اویس در بغداد کشت.

صفی الدین حلّی ایبائی در رثای شخصیت مورد بحث مامی سراید و در آن «نقیب» الطاهر شمس الدین آوی را به خونخواهی وی برمی انگیزد، می گوید:

روزگار است که تحریک می کند تا مر د بزرگ را بکشند و لخت کنند
اگر در این شکی داری از روزگار پیرس
روزگاری که به ما نشان داد چگونه کمر انسانی واجد عالیتین
کمالات می شکند

۱- دیوان صفی الدین عبدالعزیز بن السرایا الحلّی، ۲۲۶.

۲- رک: «المستدرک» راخر.

۳- ص ۲۴۷.

و چگونه از میان همه روشنان آسمان فقط ماه افول می نماید
 پس از مرگ «غیاث الدین» روزگاران انتظار دارند
 مردم زبان از بدگوئی وی و حوادثش بر بندند؟
 از ماکه مرگش را به «عبدالکریم» تسلیم می گوئیم
 می خواهد که از گناهش در گذریم
 ذریه پیامبر برگزیده، و پسر عموی وی
 پسر وصی هاشمی پسری از نسل مستقیم وی
 رادمردی که از آسایش چون آسیب باران ریزان نگران بودند
 و آنان که در جستجوی قطره شبنمی می گشتند امید ریزش و بخشش
 رحمت بی کرائش را داشتند
 بر روز آشتی خان نعمتش برای همگان گسترده بود
 و بر روز نبرد سپاهی انبوه به گردش می جنگید
 با ضربه های دشمن نه با سپر بلکه با رویش روبرو می شد
 و با میهمانان با قلبش و با آغوش گشاده
 به اشیاء و امور بدیده خرد می نگریست
 و خبرها را بگوش جان می شنید و به تحلیل درمی آورد
 چون به میدان نبرد جلوه می آراست هم آورد می طلبید
 و بگاه بخشندگی و نعمت ریزی نیازمند می طلبید
 آیا پس از آنکه ماه کمالاتش بدر و تمام گشت
 و جنگ جوئیش بر همگان روشن گشت
 مرگ - که خود زاده تیغ بران وی بود -
 باید گریبانگیرش شود و روزگارش بسر آید؟

پنداری این همان ناطق زبردست نبود که گوش شنوندگان را
می لرزاند

یا آن سلحشور نبود که ضربات سهمناکش را بر زمین نبرد ثبت کرد
یا آن نیست که در انجمن حکام بصدر می نشست

و بروز معرکه در مرکز قلب سپاه جا می گرفت

آیا باید او را بروز بازی، دشمن بر باید؟

این دشمنان چرا بروز نبردش به صورت قافله ای جنگجو نیامدند؟

من تاکنون ندیده بودم شیرمیدان نبرد را

سگش گاز بگیرد و بکشد

اگر او را در میان چکاچاک شمشیر و نیزه

و سوار بر اسب کشته بودند

کشنده اش بدین کار نامی نیک می داشت

و تا حدودی از مصیبت مرگ وی می کاست

مرد ذلت ناپذیر و خویشتن پائی که مرگ را ترجیح داد

و هرگز پهلوی عریان به دشمن ننمود

مردان عشیره اش از فقدانش

کوهی را می مانند که صخره هایش شکسته و یکباره درهم ریخته

باشد

آیا می شود که دشمن او را از میان همراهانش بر باید

و روزگار او را در میان یارانش غافلگیرانه بکشد

آنهم در سایه دولت ظاهریه ای که در آن

گرگ در میان گله بدون آزار و با وقار راه میرود

در حکومت پادشاهی که شیر از قدرتش خشم می خورد
 و هر که با آن روبرو شود از ترس قالب تهی می کند
 اگر «شمس الدین» که بحق خورشید اسلام و دین است
 می دید که آن ابر مرد چگونگی می میرد
 بر او با شمشیر و نیزه می گریست
 و به جای اشک، دل و سر بر محل شهادتش می ریخت
 و چنان حمله ای بر اعراب آن منطقه می برد
 که عرصه روزگار بر ایشان تنگ آید
 و بوته های صحرائی از ضرباتش انگشت بدهان گیرند
 و سرهای مدافعان چون تگرگ بریزد
 نقطه ای جز زخم نیزه وی نباشد
 و خطی جز شکاف حاصل از ضرب تیغ وی نماند
 هان ای جنگ آفرین! به جنگ انتقامجویانه ای برخیز
 که نکوهش مردم را در حق خانواده ات به ستایش بدل کند
 میدانی «غیاث الدین» چه حق بزرگی برگردن دوستانش دارد
 حق نعمتهائی که چون طوق برگردن آنان نهاده است
 در حالی مرده که نامش بنکوئی یاد می شود و جاودانه است
 و نام نکویش هرگز نمرده است
 وقتی دخترانش پس از دفنش به خانه برگشتند
 رحمت پروردگارش او را بیر گرفت
 و بارانی ریزان از ستایش و تمجید و بخشندگیش

غیاث الدین / ۱۴۹

بر مزارش بارید که خرمی آفرید و سبزه دمانید
شگفتا که ابر رحمت بر خاک آرمیده است
و خاکش را سیل باران فرا گرفته است

سید نصیر الدین حسن بن معیه

از سادات عظیم الشان خاندان «بنی معیه» که در قرن هشتم به شهادت رسید. «عمدة الطالب» می گوید: از «بنی معیه» یکی سید نصیر الدین حسن است از رجال سادات علوی و از معارفشان که در عراق بودند. وی از طرف استاد بزرگ سید تاج الدین محمد^۱ مقامی داشت، و مردم طرفدار او گشتند و خاص و عام بفرمان او در آمدند.

در یکی از ایام زیارتی به زیارت نجف اشرف می رفت، در راه

۱- سید محمد بن القاسم بن معیه حلی استاد «شهید اول» و همپرازان وی. خونساری در «روضات الجنات» می نویسد: در زمینه اجازه نامه های علمی کمتر کسی اسم و رسمی چون این مرد بزرگ سترگ و عظیم الشان یافته است، و در میان علمای متقدم و متأخر هیچ کس باندازه وی از کثرت استاد و مدرس و مشایخ بهره مند نگشته و بدین مقدار کسب فیوضات ننموده است. مؤلفان «امل الامل» و «اللؤلؤة» و دیگر علمای رجال نیز وی را بسی ستوده اند و تألیفات و کتاب های بسیار دارد و شعری نغز و دلکش.

سید نصیر الدین حسن بن معیه / ۱۵۱

کوفه در شب دسته‌ای راهزن راه بر او گرفته او را به تیر زدند که از آن تیری به او اصابت کرد و مجروح به نجف برده شد، در آنجا بدروزدی گفت. از او جز دو دختر باقی نماند.

از وصف وی برمی آید که این شخصیت از مقام رفیعی برخوردار گشته است، در طراز پیشوائی وزعامت و کرامت و علم سرشار و فضل بسیار.

حکیم دریادل

سید شاه فضل مشهدی متخلص به «نعیمی»

شرح حالش در «ریاض العارفین» آمده است. نویسنده «الحصون المنیعه» درباره اش می گوید: جامع علوم معقول و منقول بود، و از سادات صحیح النسب. در علوم عربی، علم جفر، و علم حروف و اسماء تبهری داشت. حکیمی توانا بود. هم او است که سید نسیمی شیرازی را سرپرستی کرد و دانش آموخت. کراماتی به وی نسبت می دهند. مصنفاتی دارد، از جمله «جاودان بزرگ» و «جاودان کوچک». وی معاصر شاهرخ میرزا و امیر تیمور بود، و عارفی سالک که ۲۰ شیروان اقامت داشت. میران شاه او را از شیروان بخواست. در سال ۷۹۶ هـ به فتوای عالم نمایان بشهادت رسید. شاعر هم بود، و این ابیات از او است:

وجود زمانی که پیدا نبود	به جز مظهر حق تعالی نبود
به مصر وجود آن زمان آمدم	که بایوسف جان زلیخا نبود
فرشته مرا سجده آن روز کرد	که با آدم ای خواجه حوا نبود

سیدشاه فضل مشهدی/۱۵۳

من آندم دم از زندگی می زدم	که در نفس مریم مسیحا نبود
سخن گفت موسای ما با خدا	زمانی که گوینده پیدا نمود
چرا دیده ام نقش اشیا دراو	چو در ذات او نقش اشیا نبود
خدارا از آن می پرستد خدا	که علم پرستیدن از ما نبود

شیخ عالیمقام

ابن محسد شیرازی

محمود بن ابراهیم بن محسد شیرازی که دردمشق اقامت گزیده بود از معارف و علمای نامی قرن هشتم است. عسقلانی در «الدرر الکامن» می نویسد: در مدرسه ابو عمر از خلق کناره گرفته بود، و بعد به اتهام رافضی بودن در جمادی الآخر ۷۶۶ ه دردمشق به قتل رسید.

امام و پیشوای بزرگ شمس‌الملک والدین

شیخ محمد بن مکی عاملی^۱ نبطی^۲ جزینی^۳ مشهور
به «شهید اول»

محمد بن الشیخ جمال‌الدین مکی بن محمد بن حامد بن احمد
عاملی نبطی جزینی که در ۷۸۶ هـ به شهادت نائل گشت. در نوشته و اصطلاح
علمای ما «شهید اول» و «شهید» - به طور مطلق - خوانده می‌شود. زی
اولین شخصیتی است که در میان شیعه بدین لقب نامیده شده است. او

۱- جبل عامل منطقه‌ای کوهستانی در جنوب لبنان کنونی است که «جباع»
ونبطیه و جزین و دیگر شهرک‌های لبنانی در آن واقع است و از قدیم مسکن
شیعیان بوده است.

۲- منسوب به «نبطیه».

۳- منسوب به «جزین» که قرن‌ها شیعه‌نشین بود و هفتاد سال پیش
مسیحیان آن را اشغال کرده آثار اسلامی آن را محو نمودند و اینک جز یکی
دو خانه مسلمان‌نشین در آن نیست. این شهرک باشهرک «جباع» که شهید اول و
چند تن دیگر از بزرگان شیعه در آن بکنار هم مدفونند چند کیلومتریش فاصله ندارد.

ملجاً شیعه و پرچمدار شریعت بود، و هنوز نظریات فقهی وی سرچشمه آراء فقهی دانشمندان ما است و کتاب‌هایش مرجع فقیهان ما، و آراء علمی او نقطه استناد آرائشان. آوازه‌اش در زمینه فقه و اصول و سهم بزرگش در پیشرفت علوم روشن‌تر از آن است که نیازی به شرح و بیان داشته باشد و ستودن وی به ستودن خورشید می‌ماند که خودمایه ستایش واصل آن است.

در «المقابیس» از او چنین ستایش می‌شود: استاد با اراده پرکار و گوهر یگانه روزگار، مقتدای سترگ و علامه دانشمندان بزرگ، مفتی مسلمانان و پناه پرمایه‌ترین ادیبان، مرد میدان تحقیق و صاحب نظری دقیق، فقیهی که هدف‌های نظام حقوقی اسلام بازشناخت، و عارفی که در پهنه پهناور الهیات پرواز گرفت تا بلندترین قله‌های دین‌شناسی و خدا شناسی را فتح کرد و عالی‌ترین مرتبه فقیهان دانشمند متبحران را بگرفت و به برترین منزل شهیدان نیکبخت برآمد، شیخ شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن مکی عاملی - که خدا بهترین جایگاه‌های قدسی را جایش گرداند و با اولیائش همنشین و همدم سازد. آثاری درخشان و تألیفاتی فاخر دارد که بیشترش در فقه است.

در «الؤلؤه» چنین: دانش و فضلش مشهورتر از آن است که به بیان درآوریم و سرشارتر از آن که نشناخته ماند. دانشمندی توانا و چیره دست بود و فقیهی دریا آسا و کوشا و صاحب نظر در علوم عقلانی و روایی، زاهدی پارسا و پرستنده که در روزگاران کمتر نظیری یافته است. پدرش شیخ مکی بن محمد بن حامد نیز مردی فاضل بود.

و در «المستدرک» چنین: «تاج شریعت و مایه افتخار شیعه خورشید

دین و آئین ابو عبدالله محمد بن الشیخ جمال الدین مکی، بعقیده جمعی از اساتید فن دانشمندترین فقیه است، جامع رشته های گوناگون علم و ادب، و دارای انواع فضائل و مکارم، و صاحب روحی پاک و نیرومند و ملکوتی که آنچه سید بزرگوار سید حسین قزوینی در مقدمه شرحش بر کتاب «شرایع» گفته از آن حکایت می کند. می گوید: من به خط سید عالیقدر مؤلف «حدائق الابرار» - از نواده های شرح نویس دانشمند «شهید ثانی» - دیدم که نوشته است من به خط شیخ ناصر بویه - که از علمای پرهیزگار و فقه های متبحر است - چنین نوشته دیدم: من در سال ۹۵۵ به خواب دیدم در قریه «جزین» هستم همان ده شیخ شمس الدین محمد بن مکی مشهور به «شهید اول»، به در خانه شیخ رفتم و در کوفتم، شیخ به دم درب آمد، از او خواستم کتابی را که شیخ جمال الدین بن المطهر درباره اجتهاد تألیف کرده برایم بیاورد. به درون رفته آن کتاب را با کتاب دیگری - که به گمانم در زمینه روایات بود - آورده به من داد. چون از خواب برخاستم دیدم آن دو کتاب در کنار من است.

وی در ۷۳۴ هـ دیده به دنیا گشود و در ۷۸۶ هـ به سن پنجاه و دو سالگی شهید شد. در کتاب «اربعین» می گوید که فخر المحققین به سال ۷۵۱ هـ در خانه اش در «حله» به او اجازه نامه داده است همچنین سید عمید الدین در حرم مطهر امیر المؤمنین (ع) - یا در نجف اشرف، و یک سال بعد «ابن نما» به وی اجازه نامه داده و یک سال پس از او «ابن معید» و یک سال پس از وی «مطار آبادی». از این نوشته برمی آید که وی در اوایل بلوغ به عراق سفر کرده و به درس شاگردان «علامه» - که جمعی کثیرند - نشسته است.

در اجازه نامه‌ای که برای ابن خازن نوشته می‌گوید: در مورد تألیفات حدیثی و روایات اهل سنت باید بگویم که من از تقریباً چهل تن از اساتید و مشایخ علم حدیث ایشان روایت می‌کنم از علمائی که در مکه و مدینه و بغداد و مصر و دمشق و بیت المقدس و مقام الخلیل ابراهیم - علیه السلام - دارند.

باتوجه به مدت زندگانی وی و مسافرت‌هایی که در طول عمر خویش کرده به کشورهای مختلف و تألیفات ارزنده‌ای که در رشته‌های علوم دینی به وجود آورده و آراء دقیق و نظریات صائبش و تبحری که در رشته‌های ادب عربی و شعر و داستان‌های آموزنده‌ای که در لابلاي مجموعه‌هایش نهاده پی‌توان برد که از شخصیت‌های نادری است که خدا برای تکامل بندگان و ترقی جهان پدید آورده است، و هر چه در حقش گفته شود باز حقش بجا آورده نشده و هر چه ستایش گردد به گرد مقام و مرتبه‌اش نرسیده باشد».

چگونگی شهادتش

خونساری در «روضات الجنات» می‌نویسد: پسر «شهید» بر اجازه نامه‌ای که «شهید» برای ابن خازن نوشته بخط خود چنین نوشته است: پدرم، امام علامه که این خط مبارك وی است، شمس‌الدین ابو عبد الله محمد بن مکی روز پنجشنبه نهم جمادی الاول سال ۷۸۶ هـ در داخل قلعه دمشق اعدام و سپس همانجا آتش زده شد.

۱- اول بازار «حمیدیه» دست‌چپ واقع است و اکنون زندان شهربانی و پاره‌ای دوائرش در آن قرار دارد. مترجم.

مؤلف «اللؤلؤة» می‌گوید: در دوره سلطنت برقوق^۱ به فتوای برهان‌الدین مالکی و عباد بن جماعه شافعی و تعصب ورزیدن جمعیت کثیری نخست یکسال در قلعه دمشق زندانی شد. سپس او را بضرب شمشیر اعدام کردند آنگاه بدار آویختند و بعد سنگسار کردند و بالاخره آتش زدند. علت زندانی شدنش این بود که تقی‌الدین جبلی و یوسف ابن یحیی گزارشاتی علیه او دادند و یوسف بن یحیی صورت جلسه‌ای تهیه کرده در آن تهمت‌های ناروایی دائر برداشتن عقاید ناپسند و سخن‌های زشت به این دانشمند عالیمقام زده شده بود و هفتاد نفر از اهالی کوهستان از طوائفی که نسبت به وی کینه داشتند در آن جلسه علیه وی شهادت دادند، و در همین زمینه حدود هزار نفر از اهالی سواحل ازعوام و عناصر چیز نفهم مطالبی نوشته و در محضر قاضی بیروت و قاضی صیدا به شهادت گذراندند؛ و آن صورت جلسه و شهادتنامه را به دمشق پیش قاضی عباد ابن جماعه بردند. او آن را نزد قاضی مالکی فرستاده گفت: در این قضیه بموجب مذهب حکم بده و گر نه ترا برکنار خواهم کرد. شاه از فرماندهان و والیان و قضات و مشایخ انجمنی تشکیل داده و پیشوایمان را احضار کرد تا آن صورت جلسه و شهادتنامه را برایش خواندند. آن را تکذیب کرد. تکذیبش را نپذیرفت و گفت: این برای ما ثابت شده و حکم قاضی را نمی‌توان نقض کرد. پیشوا گفت: شخصی که در غیابش علیه وی شهادتی دهند هر گاه دلائلی بیاورد که مستوجب نقض حکم باشد حکم

۱- سیف‌الدین برقوق که در ۸۰۱ ه. به قتل رسید. سرسلسله پادشاهان

چرکسی است که بر مصر و شام فرمان رانده‌اند. تأسیس دولشان در ۷۸۴ ه. و انقراضش در ۹۲۲ ه. است و شماره پادشاهانش ۲۳.

را باید نقض کرد، و در صورتی که نتوانست چنان دلائلی ارائه دهد نه. و اینک من با دلائل ردی و خدشه وارد آوردن بر شهادت شهود آنها را ابطال می‌نمایم و علیه هر یک از آنها برهانی قاطع دارم. شاه سخنش را نشنید و دلائلش را نپذیرفت و حکم را به قاضی مالکی ارجاع کرد، و او بر خاسته و وضو ساخت و دو رکعت نماز خواند و بعد گفت: حکم من این است که خویش باید ریخته شود. او را لباس اعدام پیوشانید. آنگاه او را چنانکه گفتیم کشتند و بدار آویختند و سنگسار کردند و آتش زدند. از جمله کسانی که برای آتش زدنش تعصب نشان داده و تلاش کردند تاجری بود به نام محمد ترمذی که به پیشوای شهیدمان خیلی کینه داشت.^۱ مؤرخ، ابو الفلاح عبدالحی بن عماد خلیلی - که در ۱۰۸۹ هـ مرده - در «شذرات الذهب»^۲ حرف‌های شکفت‌انگیزی دارد که «ممکن است آسمان از شنیدنش بشکافد و زمین دوپاره گردد و کوه درهمشکند و فروریزد». می‌گوید: در آن سال (یعنی سال ۷۸۶ هـ) محمد بن مکی عراقی رافضی اعدام شد. در اصول و علوم عربی دستی داشت. در دمشق علیه او شهادت دادند که فاسدالعقیده است و معتقد به مذهب نصیری^۳، و شراب را مطلقاً حلال می‌داند و از این گونه کارهای زشت. بر اثر آن در جمادی الاول ۷۸۶ هـ او را در دمشق گردن زدند و گردن رفیقش «عرفه»

۱- نقل باختصار.

۲- ۲۹۴/۶.

۳- مذهب علویان که در حق مولای متقیان مبالغه و غلوی مفرط دارند، ویش از یک میلیون در سوریه ساکنند از قدیم و چند میلون در ترکیه و چند هزار در لبنان، و حکومت و ارتش و حزب حاکم سوریه اکنون در قبضه ایشان است. (مترجم)

را که با او هم عقیده بود در طرابلس زدند.

خدا شاهد است و حقیقت گواه و کتاب‌های آن فقید شهید عالی مقام گواهی زنده و گویا بر این که از آن نسبت‌های ناروا و آن تهمت‌های ناجوانمردانه و نابخردانه منزّه است و پاک است و بسی دور و یز از آن، اما این تاریخ‌نویس می‌خواهد برای جنایت بیرحمانه و خائنانه پیشینیا نش عذرو بهانه‌ای بترشد چنین حرف‌هایی سروهم‌بندی می‌کند. این خلاصه آن تبهکاری‌ها که در کشتن وی مرتکب شدند و بهانه‌های مسخره که همدستانشان در ادوار بعد ساخته و پرداخته‌اند. اما واقعیت این است که «ابن جماعه» بعد از مناظره‌ای که با «شهید» داشت کینه او را بدل گرفت و آن معرکه گیرها را درست کرد و عوام را شورانید و شاه را بکار کشید تا انتقام گرفت. خونساری در «روضات الجنات» می‌گوید: در یکی از تألیفات نویسنده «مقامع الفضل»^۱ خواندم که روزی میان شهید اول و ابن جماعه بر سر مسأله‌ای بحثی در گرفت. روبروی هم نشسته بودند و در برابر شهید دواتی بر میز نهاده بود. و ابن جماعه تنومند و چاق بود، اما شهید جثه‌ای کوچک داشت. در اثنای مناظره و بحث، ابن جماعه بقصد تحقیر به او گفت: من فقط صدائی از پشت دوات می‌شنوم که معنای آن را نمی‌فهمم! شهید بی‌درنگ گفت: آری «ابن الواحد»^۲ - فرزندی یکنفر - بزرگتر از این نمی‌تواند باشد! ابن جماعه از این سخن خیلی خجالت زده شد و از خشم و کینه پرگشت تا آنکه آن توطئه را

۱- دانشمند فاضل آقا محمد علی پسر وحید مجدد بهبهانی.

۲- کنایه به «ابن جماعه» که بمعنی پسر چندن است!

چید و آن بساط را راه انداخت^۱.

شرح حال نویسان در این موضوع مطالب مفصلی آورده اند که ما بهمین قدر اکتفا نمودیم. آثار علمی وی که تا ابد برجبین تاریخ دانش و فرهنگ خواهد درخشید بسیارند. از آن میان کتاب «الذکری»، کتاب «الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه»، «غایة المراد فی شرح نکت الارشاد»، «جامع العین من فواید الشرعین» که در آن دوشرحی را که سید عمیدالدین و سید ضیاءالدین بر «تهذیب الاصول» نگاشته اند تلفیق داده است، «البيان» در فقه، رساله فی الباقيات الصالحات، «اللمعة الدمشقیة» در فقه «اربعین» در حدیث، رساله «الفیه» در فقه نمازهای یومیة، «رسالة التقليد» رساله فی قصر من سافر لقصد الافطار والتقصیر، خلاصة الاعتبار فی الحج والاعمار، «القواعد»، «رسالة التکلیف»، «المزار».

وی حدیث از سید تاج الدین بن معیه - متوفای ۷۷۶ هـ - روایت می کند و از شیخ رضی الدین علی بن احمد حلی - متوفای ۷۵۷ هـ - و شیخ زین الدین علی بن احمد مکارآبادی - متوفای ۷۶۲ هـ - و سید علاء الدین علی بن زهره حلبی - درگذشته ۷۷۵ هـ - و سید ابوطالب احمد بن زهره حلبی - متوفای ۷۹۵ هـ - و سید شمس الدین محمد بن احمد - متوفای ۷۹۶ هـ - و شیخ قطب الدین محمد بن محمد رازی بویه - درگذشته ۷۷۶ هـ - و سید عمیدالدین عبدالمطلب بن ابی الفوارس - متوفای ۷۵۴ هـ - و شیخ فخرالدین محمد بن الامام علامه حلی - درگذشته ۷۷۱ هـ . اشعاری نیکو و آبدار سروده است. بنابر نقل مؤلف «خزاین الدرر»^۱ و

۱- نقل باختصار.

۲- حاج شیخ جعفر نقدی نویسنده کتاب های مفید.

«المجموع الرائق»^۱ از قول یکی از نواده‌های «شهید»، ایاتی چند از قصیده «هذلی» - شاعر توانای جاهلی - را تضمین کرده است. ایات «هذلی» این است:

هان! سو گند به آنکه به گریه می اندازد و به خنده می آورد
و آن که می میراند و زندگی می بخشد و فرمان او راست
که وقتی دیدم حیوانات وحشی با او انس دارند
و از او نمی رمند به آنها رشک بردم
آه! ای عشقش! هر شب برشیدائی و سوز دلم بیفزای
و ای روزهای آرامش! جز بقیامت نخواهمت دید
از گردش ایام در مورد رابطه‌ام با او در شکستم
که تا کارمن و او پایان یافت روزگار هم از گردش بازماند
یادت چنان لرزش و تپشی بر من می آورد
که گنجشک باران دیده‌ای خود را بتکاند
و تضمین وی چنین:

بر ما گذشت در حالی که پرده شب میان ما حایل بود.
در حالی که ماه چهارده بر آسمان بود خورشیدی نایید
گفتمس: کیستی؟ با تعجب گفت:

از ماه چهارده می پرسند: تو ای ماه تمام کیستی؟
من آن سیم درخنده‌ام که بوجد آمده است
من ستاره رخشانم، من دوشیزه‌ای نوخاسته‌ام.

آنگاه بکوری چشم حسود شب را بکنار هم گذراندیم

۱- محقق فاضل سید محمد صادق نواده آیه الله بحر العلوم.

و از هر درس سخن را ندیم مشک آسای باده آلوده
 سخن ها که اگر به گوش مرده در گور خفته
 می رسید جان می یافت و بر می خاست
 دست زیر سرش نهادم و تن به آغوش سپردم
 و شب را گفتم دیر پای که ماه تمام آرمیده است
 سپیده صبح چون سر زرد میان ما بر هم زد
 و کدام نعمت خرمی است که روزگار بر هم نزده است؟!
 ابیات زیر هم از او است:
 از میان خلق، مصیبت بنده بیچاره ات
 بیش از همه شده است
 خدا دوستان در ظلمت شب با پرستش
 و ورد و ذکر و خشوع کام از تو برگرفتند
 اما از آن میان تو مرا از در خانه ات راندی
 آیا به خاطر سنگینی گناهانم از من پیش افتادند؟
 یا چون دیدی گناه نمی کنند به آغوش رحمت گرفتیشان؟
 یا گناه می کردند، اما آنها و نه مرا آمرزیدی؟
 اگر به درگاهت برای گنه کاران جای عفو نیست،
 پس این خوش گمانی های من در حقت چه می شود؟!
 این ابیات را نیز به او نسبت می دهند:
 باخوشتن توانگریم و بی نیاز از هر که دوستان، نمی دارد
 گر چه القاب و اوصافش دراز باشد
 هر که راه حقمان بیست همان رهنمائی و کینه اش برایش کافی است

شیخ محمد بن مکی عاملی/ ۱۶۵

وهر که ما را از دست داد همین از دست دادن ما اورا بس
علامه مجلسی از روی نوشته محمد بن علی جباعی - جد شیخ
بهائی- نقل می کند که وی چنین نوشته است: استاد، امام، علامه محمد
ابن مکی می گوید: سید ابو محمد عبدالله بن محمد حسینی این ابیات را
که سروده ابن جوزی است برایم بر خواند:
بخدا سوگند می خورم و به نعمت هایش
سوگندی که مسئولیتش را در قیامت در برابر پروردگارم تحمل
می نمایم

سوگند بر این که علی بن ابی طالب
امام مردم شرق و غرب گیتی است
هر که مذهب مرا ندارد
ازسک نجس تر است
و من آن را چنین تکمیل کردم:
زیرا او برادر پیامبر هدایتگر است
و مردی که در جنگ شمشیری بران و تعیین کننده داشت
و اورا با جان خویش در شرایط
سخت و آسان از همه گزیندها حمایت کرد
و آیه های صریح قرآن و این آیت که
«در واقع، سرپرست شما...»^۱ برای خردمند کافی است
هر که این مذهب ندارد
ازسک نجس تر است.

به گفته سید محمد حسینی عاملی در کتاب «الائنی عشریه» این
ابیات از او است:

به مدد شوق و ذوق به شکوه برتری و شرافت نائل آمدند
نه بپا ورچین راه رفتن و نه با خود بینی و خود خواهی
شیوه و مذهب ایشان خوی و کردار پاکیزه است
خوی و کرداری که از هنگام نطفه بودن در خویش پرورده اند
پایمردی، سیاسگزاری، ایثار، و گرسنگی خوردن
و آه های اندوهگسارانهای که رگ جان می برد
و زهد و چشم پوشیدن از هر چه پایدار نیست
درست به شیوه نیکان و نیکوکاران پیشین
جمعی که در راه پیراستن و تعالی روان کوشیدند
و چیزهای نمایاندنی را به توفان فنا سپردند
کهنگی و پارگی جامه زیبائی ندهدشان
چو مروارید که صدفی چرکین و سنگین پوشانده اش
به اخلاق ستوده شان باز می شناسیمشان
نه با چیزهای تصنعی و بافته های زورکی
دریغا که آنان برفتند و جای شان کسانی
پیدا شدند که بسیار عقب مانده و منحط اند
او هام و خرافاتی را با دروغ و بهتان و
گمراهگری و مبالغه های اسرافکارانه آب و رنگ حقیقت می زنند
تصوف تبرزین و تسبیح نیست
هرگز، و نه فقر بخواب دیدن آن افتخار است

شیخ محمد بن مکی عاملی/ ۱۶۷

یا این که بالباس پینه زده ای راه بیفتی و بگردی
در حالی که زیرش منجلا بی از خود پسندی و افراط نهان کرده باشی
خود را در مورد ثروت و دنیا زاهد بنمائی
و در همان حال بآن چنان چسبیده باشی که سگ به لاشه
«فقر» رازی است که نفس تو از تو پوشیده میدارد
حجاب نفس بدران تا گمراهی سیاهت را ببینی
ترک شهوت گوی و جان به دم بر بند
و از دائره حس بدر آی و اشک پر سوز افشان
قرآن بخوان، و چون آهنگ یاد معشوق کردی
تنهائی و توحید گزین و او را بوصف در آروم بوصف و او در آی
و چون بدعا می خوانی اش در برابرش خاضع شو و خواری نما
و مقام خویش در برابر پدران بشناس و حقشان بگزار و بزبان آرز
بر «عرفات» خاکساری سر شکسته بایست
و به گرد کعبه با چنان عرفان و معرفتی که «صفا» به کعبه دارد باش
و سپس طواف کن

به «خلوت» افکار بحال ابتکار و ابداع در آی
و به سراچه ذکر و ورد در حالی که قرآن بدست داری
اگر پیر می کنده بادست خویش از جام «تجلی»
نوشانیدت جام از اوستان و پیایی باده بر گیر
و بنوش و بنوشان و از هیچ تشنه ای دریغ موز
که اگر ننوشیده و ننوشانده باز آمدی مایه تأسف خواهد بود
از دل انگیز ترین ایباتش این است:

دنیا به تمامی را اگر بایک منت همراه باشد نمی خواهم
و نعمتهای گران را باذلت نمی خرم
به دلبری که سیه چشم به دنیا آمده باشد عشق می ورزم
از ترس آنکه در چشم نگارم منت سورمه نبینم
به گفته نویسنده «العرفان»، سلطان علی بن مؤید که در عصر شهید
اول بر خراسان حکمرانی می کرد نامه ای از خراسان برایش نوشته
به متن زیر:

سلامی چون عطر فشانی عنبری عطر فشان
که بهر جا گذرد بوی خوشش بجا گذارد
سلامی که باماه شب چهارده در هر حال و هر منزل همچشمی نماید
سلامی که با خورشید در هر بامداد برابری نماید
بر خورشید دین راستین تا هر زمان که با کوشش نیکبختانه اش
از نعمت دانش پژوهی و دانش آموزی برخوردار است
محضر مبارک مولای ما آن پیشوای بلند همت با اراده، دانشمند
وظیفه گزار، فاضل کامل، رهرو پارسا، ستوده خصال، پاک دوده، علامه
روزگار، رهبر ملت ها، سرمشق دانشمندان ژرف بین^۱، مقتدای محققان
فاضل، روشنگر فرقه ها و فرق ها، فیصله گر راستینی که باموازین اسلام
حل و فصل می نماید و رأی می دهد، دارنده انواع فضائل و دانش ها و هنرها،
پیشبرده از همه بزرگان، میراث برده پیامبران، احیا کننده رسم امامان،
راز نهاده خدا در زمین، پیشوای ما خورشید راستی و دین و آئین که خدا
سایه اش را بر دولتی خوش بنیان و بر نعمتی بیکران بی پایان بگستراند

۱- العلماء الراسخون که اشاره به «الراسخون فی العلم» است. مترجم

بحق محمد و دودمانش.

من، دوستدار شیفته شما به دیدارتان بی نهایت مشتاقم و در آرزوی این که پس از دوری به زیارتتان مشرف گردم.

به عرض آن جناب که پیوسته قبله صاحب نظران است می رسانیم که شیعه خراسان که خدا در پناه خویش گیرد - تشنه دیدار شماست و فیض بردن از دریای فضل و دانشتان. بزرگان علمی این دیار، از بدروزگار پراکنده گشته و بیشتر یا همه شان تارومار شده اند، و امیر مؤمنان - سلام - الله علیه - می فرماید: شکست برداشتن دین مرگ دانشمندان است. مادر میان خویش کسی را که به فتوایش به لحاظ علمی بتوان اعتماد کرد، یا مردم بتوانند عقاید درست را از وی فراگیرند نمی یابیم، و از خدای متعال مسئلت چنین داریم که حضرت به ما افتخار حضور و افشاندن نور بخشد، تا از علمش پیروی کنیم و از راه و رسمش رفتار آموزیم.

و چون ایمان داریم که بزرگواری و بخشندگی عالمگیر است و کرمش دامن گستر، امیدواریم که خواهش مان بجای آرد و آرزومان بر آرد که خواهش چون خیر خواهانه به درگاه کریم برده شود بی اجابت نماند به حکم فرموده الهی که «کسانی که پاس بستگی آنچه را که خدا دستور داده بستگی را پاس دارند می دارند»، و شک نیست که ما با هم بستگی خویشاوندی داریم و آن بستگی معنوی اسلامی است و واجب ترین پاسداری های بستگی، پاسداری بستگی و نزدیکی ایمانی است و بعد از آن پاسداری بستگی جسمانی و خویشاوندی جسمی می آید، و این دو پیوند و بستگی را، گردش روزگار و تحولات آن نمی گسندد و دو صخره اند که وزش توفان را بر سینه هموار می دارند.

ما از این نگرانیم که سرزمین ما به خاطر رهبر نداشتن و راهنمایی نشدن، دستخوش خشم الهی گردد. هرگاه لطف فرمائید و با توکل به خدا و پرهیز از عذر آوردن به اینجا تشریف بیاورید، مزید احسان خواهد بود، زیرا ما الحمد لله قدرت‌ان را می‌دانیم و انشاء الله حقتان را می‌شناسیم و بزرگتان می‌داریم. از خصال پسندیده و طینت پاکت چنین امید می‌بریم که بر اصرار و ورزیدن ما قلم عفو بکشد و سخن درازی مارا ببخشد. و سلام بر ملت اسلام.

دوستدار شیفته‌ات علی بن مؤید

انجام این تقاضا بر آوردن خواهش ایشان برای وی میسر نگشت، از رفتن به خراسان عذر خواست، و کتاب «اللمعة الدمشقیه» را در دمشق برایش تألیف کرده همراه نماینده‌ای بفرستاد.

فرزندان و نوادگان وی

از او چهار فرزند بجا ماند که در فرهنگ‌های رجال به نیکی و با ستایش بسیار یاد می‌شوند. بزرگترینشان شیخ رضی الدین ابوطالب محمد است که از پدرش حدیث روایت می‌کند. دومی شیخ ضیاء الدین ابوالقاسم - یا ابوالحسن - علی است که استاد حدیث پسر عموی پدرش شمس الدین محمد بن محمد بن داود مشهور به «ابن مؤذن» است. سومی شیخ جمال الدین ابومنصور الحسن است. و چهارمی فاطمه که زنی دین‌شناس و فقیه و عابد بود و او را خانم استاد حدیث می‌خوانند و حدیث از پدرش و به استناد و اجازه نامه‌ای که از سید تاج الدین بن معیه دارد از وی روایت می‌کند، و پدرش او را بسیار می‌ستود و به زنان دستور

شیخ محمد بن مکی عاملی/ ۱۷۱

می‌داد در مسائل فقهی به او رجوع کنند. فاطمه در دینشناسی و فضل همتای مادرش «ام‌علی» بود. نویسندۀ «امل‌الآمل» در حقش می‌گوید: زنی فاضل و پرهیزگار و فقیه و عابد بود، و «شهید» او را می‌ستود و به زنان دستور می‌داد برای دریافت تکالیف شرعی به وی مراجعه کنند.

از نسل «شهید اول» دانشمندان و بزرگان و ادیبانی پاکیزه خوی برخاسته است که نام آن‌هایی را که مطلبی درباره‌شان دیده‌ایم می‌آوریم: شیخ فخرالدین احمد بن شمس‌الدین علی بن جمال‌الدین الحسن بن زین‌الدین بن محمد بن علی بن شهاب‌الدین محمد بن احمد بن محمد بن شمس‌الدین محمد بن بهاء‌الدین علی بن ضیاء‌الدین بن الشهید محمد بن مکی. برادرش شیخ محمد مکی در اجازه نامه‌ای او را چنین وصف می‌کند: «استاد و پیشوای بزرگ و مرد بلند همت با اراده معظم پرچم دین و ابر رحمت آفرین نجاتبخش پیروان آئین...»

دیگر، شیخ ابراهیم بن ضیاء‌الدین محمد بن شمس‌الدین علی بن جمال‌الدین حسن بن زین‌الدین از دانشمندان برجسته ما است که برادرش شیخ محمد مکی از او حدیث روایت می‌کند.

شیخ شرف‌الدین محمد مکی بن ضیاء‌الدین محمد بن شمس‌الدین علی بن جمال‌الدین الحسن بن زین‌الدین... که از برادرش شیخ ابراهیم نامبرده و از شیخ حسین ماحوزی حدیث روایت می‌کند و کتاب «سفینه نوح» تألیف او است که گلچین مطالب نیکو است، و «الروضة العلیه» و «الدرة المضيئه» که کتاب دعا است. بعضی از علمای معاصرش به او اجازه نامه داده‌اند.

از جمله علامه شیخ محمد رضا و دو برادر دانشمندش شیخ محمد

ابراهیم و شیخ محمد اسماعیل فرزندان علامه ملاعبدالمطلب تبریزی مؤلف « الشفا فی اخبار آل المصطفی » که برای آنان در سال ۱۱۷۸ هـ اجازه نامه صادر کرده است.

دیگر، شیخ احمد شرف الدین محمد مکی - که نامش آمد - ابن ضیاء الدین محمد که « امل الآمل » درباره اش می نویسد: دانشمندی ادیب و شاعری زبردست بود. مدتی در هند اقامت کرد، سپس چند سالی در مکه مقیم گشت، و از معاصران است...

دیگر شیخ جواد بن شرف الدین محمد مکی بن ضیاء الدین محمد که فاضل بزرگوار محمد بن فلاح کاظمی او را ستوده و می گوید: دانشمندی فاضل و کامل بود و سرآمد اقرائش. هم به فنون شعر وارد بود و هم در علوم دینی. عالمی ربانی و « محقق » ثانی. چون قصیده « کراویه » را برایش که در نجف اشرف بود فرستادم در جواب چنین برایم سرود:

(نامه یا قصیده) در رسید و ظلمت قیرگون ببرد

رخ نمود و همه پرتوهای روشنی را به خاموشی سپرد

بوی عطرش برآمد و از هنرمندی سرشاری خبر داد

وراز استادی و تردستی و زبر دستی ترا برایم فاش کرد

زبانم نیارد که مدح واقعیت آن کنم

۱- ادیب و شاعر توانائی از سران خاندان سادات بنی هاشم و از سادات صاحب کرامات. قصیده ای معروف به «الکراویه» در مدح امیرالمؤمنین (ع) دارد بالغ بر چهارصدوسی بیت که عده کثیری از دانشمندان و ادبای عصرش تقریظهایی بر آن نوشته اند و نسخه ای از آن پیش ما است و بدین مطلع:

نظرت فازرت بالغزال الاحور وسط فاردت کل لیث قسور

گوهر کلمات فرهنگ برای سرودن تمجیدش می آید
گوئی کاغذ جام باده است
و کلمه، ساقی بی که معانی مست کننده به کامان می ریزد
آن باده را زدم و از نکته ها و معانی بدیع
که در آن بود سرمست شدم و به وجد آمدم
تاحیات دوباره در تنم سراسر دوید
و قلب آزرده ام را موج شادی فرا گرفت
خدایا ! سراینده اش در این سروده
بر همه سرایندگان قدیم و جدید فائق آمده است
سلامت باد و تندرست بیارم از این دم که
عطر آخرین سروده آن مشک ختامینش بر آمده تاابد
دیگر از نسل وی، شیخ ابوالمعالی بهاءالدین محمد - برادر
شیخ جواد نامبرده - بن الشیخ شرف الدین محمد مکی است از علمای
عالی مقام معاصر سید بحر العلوم، که به هند مهاجرت کرد و در آنجا
درگذشت و مزارش مشهور است.
شیخ محسن بن الشیخ زین العابدین بن الشیخ ابی المعالی بهاءالدین
محمد - که شرح حالش گذشت - بن الشیخ شرف الدین محمد مکی،
که دانشمندی فاضل بود.
شیخ بهاءالدین محمد بن الشیخ محسن - نامبرده - بن الشیخ
زین العابدین بن بهاءالدین بن محمد مکی، از علمای بزرگ عصر خویش.
شیخ رضا بن الشیخ زین العابدین بن الشیخ بهاءالدین بن الشیخ
محمد مکی، نواده مؤلف «مفتاح الکرامه» و استاد حدیث حاج ملاعلی

خلیلی رازی نجفی، و شرحی بر «الشرايع» نوشته است.

شیخ جواد بن الشیخ رضا بن الشیخ زین العابدین بن الشیخ بهاء الدین بن الشیخ محمد مکی که درس از پدرش و از آیة الله مؤلف «جواهر» آموخته است.

شیخ علی بن الشیخ جواد نامبرده - بن الشیخ رضا بن زین العابدین شیخ محمد بن الشیخ جواد بن شیخ رضا.

شیخ خیر الدین بن الشیخ عبدالرزاق عاملی مقیم شیراز، از معاصرین شیخ بهائی که وی کتاب «جبل المتین» خود را پس از تألیف نزد او فرستاد، و مؤلف «ریاض العلماء» از او نام برده و تمجید کرده است.

شیخ خیر الدین نواده شیخ خیر الدین نامبرده، از معاصرین مؤلف «ریاض العلماء» که در همین کتاب از او یاد نموده می گوید: مؤمنی نیکو رفتار و دانشمندی نیکو کار بود و کتابها در فقه و ریاضیات و دیگر رشته ها نوشت... سید علامه در «التکمله» می نویسد که «سلسله دودمان ایشان تا کنون در تهران ادامه دارد و دانشمندان و فاضلانی دارند با مقام شیخ الاسلامی».

دیگر شیخ شمس الدین محمد علی بن تقی الدین عاملی مقیم «فوعه» از توابع حلب که از مشاهیر دانشمندان سالخورده و در کمال عظمت و شکوه بود و در حدود ۱۳۳۳ هـ از دنیا رفت.

شیخ محمد امین بن العلامة الشیخ محمد علی - نامبرده - که وی نیز در «فوعه» میزیست و از فاضلان برجسته بود و در سال هزار و سیصد و چند درگذشت.

علامه دانشمند شیخ مهدی بن الشیخ علی آل شمس الدین عاملی

مقیم «مجدل سلیم»^۱ که فقهی جامع و یگانه عصرش و نابغه روزگارش بود و رهبری سیاسی و دینی مردم را در جبل عامل به عهده داشت. ادیب و شاعر بود و علوم دینی را نزد شیخ عبدالله آل نعمه جباعی آموخت. تألیفاتی دارد، از جمله «الرد علی صاحب المنار المصری»، و «البستان و الحدیقه». در آثناى جنگ جهانی در سن بیست و هشتاد و سالگی درگذشت. استاد و دانشمند شهیر شیخ جواد برادرزاده شیخ مهدی نامبرده، که ۲۲ سال نزد علمای نجف درس خواند و کتاب‌های مفید نوشته است، و در حدود جنگ جهانی درگذشت.

شیخ محمد حسین مقیم «مجدل سلیم» که فاضلی ادیب و شاعر بود و اشعار خوش بسیاری دارد، و اخیراً در همان شهر که در سن شصت و سالگی درگذشت. قصیده‌ای درباره «غدير» و درستایش زبده موجودات دارد که در «صیدا» بچاپ رسیده این ابیات در مطلع آن است:

اليوم اكملت فيه دينكم نزلت ونعمة الله في الاسلام قد كملت
والسن الشكر آيات الثنله تلت اذ حجة المرتضى بالنص فيه علت
يوم الغدير فاضحى للورى عيدا

يوم به المصطفى من فوق منبره علا و ادنى اليه صنو عنصره
وظل يتلو عليهم طيب مخبره وحيأ تنزل فيه من مطهره
فيا له من مقام كان مشهودا

يوم به قد اقام المرتضى علما اذ كان من ذاقه العليا يداً وفما
وقال من كنت مولاه فلا جرما فالمرتضى هو مولاه الامين كما
اوحى الى به الرحمن تأييدا

از نسل شهید اول، اکنون دانشمندان و ادیبان و شاعرانی هستند که در حلب و جبل عامل (در لبنان) بسر می‌برند و معروف به خانواده

«شمس الدین» اند یا القاب خانوادگی بی جزاین دارند. از آن جمله، استاد شیخ حسن بن سلیم بن محمد بن محسن بن ابراهیم بن حامد آل-شمس الدین مقیم «حنویه» ازدهات تابع «صور» که هفده سال در نجف زیست و از علمای آن درس آموخت و از کسانی که نزد وی درس خوانده اند حاج میرزا حسین نائینی است. همچنین دانشمند کارگشته شیخ امین مقیم «مرکبه» ازدهای جبل عامل. و شیخ امین بن الشیخ محمد علی بن تقی الدین حلبی - که قبلاً از او یاد شد - وی از علمای نجف درس آموخت و سالها در آن شهر اقامت داشت، سپس به «فوعه» رفت، و مجاهدت‌ها و کوشش‌های قابل تحسین در راه مصالح عمومی مسلمانان بخرج داده که نامش را زنده نگهداشته است. شیخ ابراهیم - برادر شیخ امین حلبی نامبرده - که دانشمندی فاضل و شاعر است و در پیشبرد تعالیم مذهب شیعه و انجام مناظره‌هایی با مخالفین موفقیت‌ها داشته است. فاضل ارجمند شیخ زین العابدین بن شیخ سلیم مقیم نجف اشرف، برادر شیخ حسن نامبرده. شیخ علی فرزند شیخ مهدی نامبرده که مقیم «مجدل سلیم» است و شاعری توانا و ادیب که اشعاری بسیار و رسا و زیبا سروده و هوش و حافظه‌اش فوق‌العاده و مشهور است.

همچنین از این خاندان گرامی و عالیقدر، جمع کثیری پیشاهنگ علوم اسلامی در نجف اشرف هست.

از مشاهیر شیعه قرن هشتم که به افتخار شهادت نائل آمده‌اند، علی ابن ابی الفضل بن محمد حلبی است که در دمشق می‌زیسته، و از مقام علمی وی اطلاعی نداریم. همینقدر می‌دانیم که عسقلانی در «الدرر الكامنة» او را از مشاهیر و اعیان قرن هشتم می‌خواند و می‌گوید: او رافضی بود. به دمشق آمده اظهارات رافضی‌گرانه کرد و چندان تظاهر بدین کار کرد که به مسجد اموی در آمده بانگ برداشت و هر که را به آل محمد ستم کرده دشنام گفت. مردم در آن وقت به نماز ظهر ایستاده بودند. او را گرفته به حضور السبکی پیاداشتند تا از او پرسید: به که دشنام می‌دادی؟ گفت: به ابوبکر صدیق. آنگاه با صدای بلند گفت: خدا لعنت کند... و نام سه نفر اول از خلفای راشدین را برد و اسم معاویه و یزید را ضمیمه کرد، و این لعنت فرستادن را چند بار تکرار کرد. دستور داد او را زندانی کنند. بعد، او را از زندان احضار کرد و پیشنهاد توبه به او نمود. از توبه سر باز زد.

دادگاهی برایش تشکیل داد. قاضی مالکی حکم کرد اورا تازیانه زدند دست از لعنت و دشنام برداشت. چند بار دیگر اورا تازیانه زدند، اما او بر لعنت و دشنام افزوده و دشنام و لعن آشکارا می گفت. در این هنگام قاضی مالکی حکم کشتنش را صادر کرد. روز ۱۹ جمادی الاول ۷۵۵ هـ، او را اعدام کردند و آتش زدند تا بیشتر تنش بسوخت، و سرش را بنمایش گردانند.

عسقلانی در جای دیگر کتابش چنین می گوید: علی بن الحسن بن ابی الفضل بن ابی جعفر بن محمد بن کثیر حلبی رافضی، به دمشق آمد و چند سالی در آن اقامت کرد. روزی صفوف مردمی را که در مسجد بر جنازه ای نماز می گذاردند بشکافت و در همان حال بانکه به لعنت و دشنام بر کسانی برداشت که به آل محمد ستم روا داشتند. عمادالدین بن کثیر به او پر خاش کرد و عوام را بر او شوراند و گفت این اصحاب را دشنام می دهد. پس اورا نزد قاضی تقی السبکی بردند، آنجا اعتراف کرد که به ابوبکر و عمر دشنام می دهد. دادگاهی برایش تشکیل دادند. قاضی مالکی پس از آنکه سه روز پایی به او پیشنهاد توبه داد و نپذیرفت حکم کرد گردنش را بزنند. گردنش را در بازار اسب فروشان زدند و عوام نعش او را به آتش کشیدند. این واقعه در جمادی الاول ۷۵۵ هـ اتفاق افتاد.

علمای شهید قرن نهم

سید عمادالدین شیرازی، متخلص به «نسیمی»

«نسیمی» از سادات جلیل‌القدر شیراز، مردی دانشمند، و فاضلی محقق، و حدیث‌دان و عارف و شاعر بود و در رشته‌های مختلف دست داشت و با شعر دلکش و شیوایش بر شاعران فائق آمد. در «الحصون المنیعه» چنین می‌خوانیم: از دانشمندان محقق و از فاضلان مبرز بود. در عرفان و تصوف بر طریقه سید شاه فضل شیرازی متخلص به نسیمی^۱ می‌رفت. طریق عرفان از او فرا گرفت و در ۸۳۷ هـ در شیراز بدار آویخته و شهید گشت، و مزارش بیرون «زرقان» نزدیک شیراز است.

بعضی مورخان گفته‌اند که در حلب اعدام شده است. وی شاعری توانا و نکته‌سنج بوده و دیوانش بالغ بر سه هزار بیت است. از اشعارش این‌ها:

چه نکته بود که ناگه ز غیب پیدا شد
که هر که واقف آن نکته گشت شیدا شد

چه مجلس است و چه بزم این که از می توحید
محیط، قطره شد آنجا و قطره دریا شد

✱

از مشرق دیدارش آن را که بود دیده
انوار تجلی را پیوسته چوما بیند
ای چشم نسیمی را از روی تو بینائی
آن را که تو منظوری غیر از تو که راییند

✱

در دائره وجود، موجود علی است
و اندر دو جهان مقصد و مقصود علی است
گر خانه اعتقاد ویران نشدی
من فاش بگفتمی که معبود علی است

✱

خواهی که شوی کسی زهستی کم کن
ناخورده شراب وصل مستی کم کن
با زلف بتان دراز دستی کم کن
بت را چه گنه تو بت پرستی کم کن
نویسنده «ریاض العارفین» از او این اشعار را نقل کرده است:

من گنج لامکانم اندر مکان ننگنجم
برتر ز جسم و جانم در جسم و جان ننگنجم
و هم و خیال انسان روسوی من ندارد
در و هم از آن نیایم در عقل از آن ننگنجم

علمای شهید قرن دهم

حکیم بزرگ

ابو المعالی دشتکی شیرازی - «صدرالدین کبیر»

نسب وی چنین است:

امیر محمد بن ابراهیم شرف الملة بن محمد صدرالدین بن اسحاق
عزالدین بن علی ضیاءالدین بن عربشاه فخرالدین بن الامیر عزالدین ابی-
المکارم بن الامیر خطیرالدین بن الحسن شرفالدین ابی علی بن الحسین
ابی جعفر القریری بن علی ابی سعید النصیبینی بن زیاد الاعثم ابی ابراهیم
ابن علی بن ابی شجاع الزاهد بن محمد ابی جعفر بن علی بن الحسین بن
جعفر ابی عبدالله بن احمد نصیرالدین النقیب بن جعفر ابی عبدالله الشاعر بن
محمد ابی جعفر بن محمد بن زید الشہید بن الامام زین العابدین
علیه السلام.

ابوالمعالی محمد دشتکی شیرازی که معروف به «صدرالدین
کبیر» است از اجداد نویسنده کتاب «سلافة العصر» می باشد. وی از
صدرنشینان انجمن دانشمندان است و از مشاهیر موحدان و عارفان

توحیدآموز که همت بلندش جز نیل به برترین کمال و احراز شامخ‌ترین مرتبه را نپذیرفته تا با نبوغ و جلوۀ تابان فضلش، نمونه بارز گذشتگان پاک نهادش گشته است. و این از چنان ابرمردی نستوه بدور نباشد. از نابغه‌ای که ارباب دانش و خرد در برابرش سر تعظیم فرود آورده‌اند و فضالان سترگ در برابر فضلش کرنش نموده‌اند.

قاضی نورالله شهید در «مجالس المؤمنین» می‌گوید: ^۱ کنیه‌اش ابوالمعالی بود و لقبش «صدرالعلما» و «صدرالحقیقه». نیاکانش همگی در شمار حافظان حدیث و سنت و پرچمداران دانش بودند، لکن بیشتر از هر چیز پایبند «نقیه» و پنهانکاری بودند و به همین روی در تألیفاتشان به نقل احادیث اهل سنت قناعت می‌ورزیدند. اما از آن میان این مرد بزرگ ترك آن رسم گفت و بنا کرد به بیان آشکارای عقیده‌اش و تظاهر دلیرانه به عشق ائمه خاندان پیامبر(ص).

شیفته فلسفه بود و در آن تبخیر یافت و از همگنان پیش افتاد، و علوم دینی را نزد پدرش و پسر عمویش امیر نظام‌الدین احمد که عقیده شناس و فقیه بود بیاموخت، و علوم ادبی را از پسر عمه‌اش امیر حبیب‌الله مشهور فراگرفت، و علوم عقلی را نزد سید دانشمند مسلم فارسی‌آموخت. با قوام‌الدین کرمانی که از بزرگترین شاگردان سید شریف جرجانی است، مباحثات و مناظره‌هایی داشته که در آن بطلان سخنان استاد وی - سید شریف جرجانی - را برملا ساخته است. قدرت وی در رد منطقی و آوردن براهین قاطع و دلائل کوبنده به حدی بود که هیچ‌کس بیای او نرسیده است. به همین سبب هر که با او به مناظره می‌نشست شکست

می خورد و برهر که به میدان بحث استدلالی با وی می آمد فائق می گشت تا جائی که دانشمندان باموهبت و نوابغ عصر از رو بروی وی نگران بودند و با او به بحث نمی نشستند، چنانکه محقق دوانی با همه علم سرشارش در خود تاب کشمکش استدلالی با او را نمی دید.

امیر غیاث الدین منصور - فرزند شخصیت مورد بحث ما - در شرحی که بر کتاب «اثبات الواجب» اثر پدرش نوشته می گوید: پدرش بامداد سه شنبه ۲ شعبان ۸۲۸ هـ به دنیا آمده و در بامداد جمعه ۱۲ رمضان ۹۰۳ هـ به دست ترکمان ها شهید گشته است. از آنچه بر جا نهاده یکی مدرسه منصوریه در شیراز است.

کتاب «حاشیه القديم والجديد على شرح التجريد» از او است که تا اواسط مباحث اعراض را دربر گرفته، و «حاشیه القديم» نوشته علامه دوانی است. دیگر کتاب «حاشیه على شرح الشمسية»، حاشیه علی - الحواشی الشریفیه، حاشیه علی شرح مختصر الاصول اثر ابن حاجب، حاشیه بر تفسیر کشاف، رساله ای در علم کشاورزی، رساله ای به زبان فارسی در «معرفة الجواهر وخواصها وقيمتها»، رساله دیگری به فارسی در بیان کیفیت پیدایش قوس و قزح، و کتاب های حاشیه دار دیگر.

نویسندگان «ایجاز المقال» و تاریخ «حبیب السیر»^۱ از او تجلیل بسیار کرده و شهیدش خوانده اند. مزارش در شیراز مشهور است و در کنارش پسرش امیر غیاث الدین منصور مدفون است. مؤلف «مجالس المؤمنین» پس از تمجید وی می گوید: بیست ساله نشده بود که از تحصیل

۱- از او یاد خواهیم کرد.

۲- تألیف غیاث الدین محمد خواندمیر.

علوم فارغ گشت و در چهارده سالگی به مناظره باعلامه دوانی برخاست. در دستگاه سلطان شاه طهماسب صفوی موسوی مقام صدارت داشت. دو پسر عالیقدر از او بجاماند. بزرگترین، امیرشرف الدین علی در عصر خویش به پارسائی و فرزاندگی شهرت داشت، و دومی امیر محمد معروف به صدرالدین دوم است که فیض علمی و اجازه نامه های دینی و سفرها و داستان توبه نصوحش و آثار گرانقدرش در «مجالس المؤمنین» به شرح آمده همچنین در «روضات الجنات».

دانشمند عالیقدر

سید عبدالباقی

وی نواده سید نورالدین نعمة الله کرمانی مشهور به شاه نعمت الله است. نیاکانش همگی از برجسته ترین دانشمندان بوده اند، و خودش عالمی فاضل و آراسته به مکارم اخلاقی و اهل زهد و پارسائی و کوشا در عبادت بود. در دوره شاه اسماعیل صفوی از مقام و احترام تمام برخوردار بود، و محفلش مجمع فاضلان و امیران بود و از شعر بهره ای داشت. این، سروده او است:

مسکن شده کوچه ملامت مارا

ره نیست به وادی سلامت مارا

درویشانیم و ترک دنیا کرده

این است طریق تاقیامت مارا

«از دانشمندان شهیر و شاعران و انشاء نویسان عصر خویش بود. سام میرزا در «تحفة السامی» پاره ای از اشعارش را آورده و می گوید:

غزلیاتی به فارسی دارد. مراتب کمالات اکتسابی را بر شرافت دودمانی افزوده بود. در اشعارش به «باقی» تخلص می نمود... شهرت وی به حدی است که احتیاج به تعریف و توصیفش نیست.

با بلندی مرتبه و مقام سیاسی و اقتدارش در دستگیری ازینوایان و رعایت حال بیچارگان بسی می کوشید و همت می نمود. در اوائل ترقی دولت سلطان شاه اسماعیل صفوی به مقام صدارت وی رسید، و بعد ترقی کرده وکیل الدوله گشت و حل و عقد امور دولتی به اختیار او درآمد تا جائی که هیچ فرمانی در هیچ امر حکومتی و اقتصادی و مالی در پهنه قلمرو فرمانروائی آن سلطان، بی رأی وی صادر نمی شد، و در همین حال و مقام بود تا در جنگی که اوایل رجب ۹۲۰ هـ میان شاه اسماعیل صفوی و پادشاه روم در گرفت بشهادت رسید.^۱

وی در جنگی که میان شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم خان عثمانی در آذربایجان و محل موسوم به «چالدران» - از توابع خوی - به فاصله بیست و نرسه روز پس از رویداد شهید گشت. در همین جنگ بود که جمع کثیری از اشراف و امیران کشته شدند.

 مولی محمد طالب

مرد باذوق و قریح‌دای که از پیشاهنگان علم بود و در فن «الغاز»
 بر همگنان فائق آمده بود. به منصب صدارت سلطان بدیع الزمان میرزا
 رسید. پس از او از نزدیکان سلطان ظهیرالدین محمد بابر گشت، و در
 جنبی که به سال ۹۱۸ هـ میان این پادشاه با عبیدالله خان در ماوراءالنهر
 رخ داد شهید شد. رساله‌ای در فن «الغاز» دارد در نهایت دقت. از اشعار
 وی که در آن رساله آمده و لغزی بنام یحیی است این:

چو روی خوب تو دیدم برفت از دل من
 محبت همه اشیا بغیر وجه حسن^۱

۱- شرح حال وی را از «حیب السیر» نوشته مورخ شهیر خواندمیر گرفتیم.

سید دانشمند

امیر غیاث الدین هروی

نسب وی چنین است:

محمد الهروی الرازمی بن السید عزیزالدین یوسف بن شمس-
الدین بن پادشاه علی بن خسرو بن حبیب بن فرامرز بن نجیب الشکراپی
(که نسبش منتهی می شود به) ابی جعفر احمد بن ابی عبدالله جعفر بن
محمد بن سلیق بن عبدالله بن محمد بن الحسن بن الحسین الاصغر بن علی
ابن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

قاضی شهید در «مجالس المؤمنین» از او تمجید کرده و ابیاتی به
فارسی سروده «لسانی» شاعر توانا در مدح وی آورده است، اینها را:

علی خصال و محمد شعار و یوسف خلق
که این سه نور ز اوضاع او بود شاغل
سپهر قدر محمد که حد نعمت او
چو شکر واجب تکرار میکند قابل

امیر غیاث الدین هروی/ ۱۹۳

بلند مرتبه ذاتی که رای روشن او

چو روح درهمه ماهیتی بود داخل

سیادت از نسب سر بلند او عالی

سعادت از سبب پایبوس او عاجل

خلاصه بدن خاکی خراسان او است

که سینه است خراسان و ذات او چون دل

آنگاه می افزاید: اصلا اهل ری است. پدرش در ایام سلطان حسین

میرزا به هرات رفت و او در آن شهر بزرگ شد و به تحصیل علوم متداول

نزد ملا حسین هروی و شیخ الاسلام تفتازانی پرداخت. در زمان سلطان

صاحبقران به صدارت و امارت خراسان رسید، تا آنکه امیر خان ترکمان

بر اثر سخن چینی بعضی فتنه انگیزان حکم قتلش را رقم زد، و چهارشنبه

۸ رجب ۹۲۷ هجری به شهادت رسید. از ایانی که در آن روزها، برای امیر خان-

همانکه حکم قتلش را صادر کرده بود - نوشت این است:

بناحق ارچه مرا می کشی ولیک بین

که عاقبت چه کند باتو خون ناحق من

«ریاض العلماء» می گوید: سید دانشمند بلند پایه امیر غیاث الدین

محمد بن یوسف رازی در خراسان مقام صدارت شاه طهماسب را داشت، و

امیر جمال الدین عطاء الله که در هرات محدث بود برای شفاعت و آزادیش

به درگاه خان رفت، خواهش و تمنای او سود نداد، و امیر غیاث الدین

اعدام شد.

«روضه الصفا» می گوید که «بر اثر قتل وی، امیرخان از حکومت خراسان برکنارگشت» و وقایع را به شرح آورده است. خلاصه مطالبی که در «حبیب السیر» درباره وی آمده این است که خود به خطش در حاشیه کتاب «عمدة الطالب» نسب خویش را نوشته است:

محمد بن یوسف... در کودکی نزد عمویش امیر فخرالدین بن شمس الدین درس آموخت، و پس از وفات او نزد ملاکمال الدین مسعود شروانی و شیخ الاسلام ملاسیف الدین احمد تفتازانی به تکمیل علوم پرداخت و در مدتی کوتاه سرآمد دانشمندان گشت و به آموزش و تألیف همت گماشت. در دستگاه سلطان حسین میرزا مقام و احترامی فراوان داشت و در مقبره وی به تدریس می نشست. در نشر علم و فضل کوشش بی دریغ بخرج داد. قاضی خراسان گشت و دو منصب صدارت و امارت را با هم بخود تعلق داد. در هرات همه کاره بود و جمله امور شرعی بدست او می گشت. نفوذ و اقتدار بیحدی که در آن خطه بهم بسته بود، آتش حسد و کینه بردل امیر خان افروخت تا آنگاه که هرات توسط عبیدالله خان به محاصره در افتاد. سید غیاث الدین با خود عهد کرد که اگر مهاجمان از دور هرات برفتند به دربار سلطان رفته از امیرخان به وی شکایت نماید. امیر خان از قصد وی خبردار شد و تصمیم به قتلش گرفت. سه شنبه ۶ رجب عده ای از نزدیکانش را همراه پیر احمد بیک و قاسم مهرداد و اسحاق بیک به خانه سید فرستاد تا او را گرفته به قلعه «اختیارالدوله» بردند و خانه اش را تاراج نمودند و بریاران و ملازمانش ریخته جمعی از آنان را دستگیر ساختند. سید غیاث الدین بقیه آن روز و شب چهارشنبه را در آن قلعه

زندانی بود و شعری سروده به امیرخان نوشت که این بیت از آن است:

بتیغ ظلم مرا می‌کشی و خواهی دید

که عاقبت چه کند با تو خون تاحق من

اثری در او ننمود. امیر عطاءالله برای شفاعت به درگاه خان رفت

شفاعتش مفید نیفتاد. چهارشنبه ۷ رجب، قاسم مهرداد را به قلعه فرستاد

برای قتلش، و همان روز به شهادت رسید.

دریغ آن نقابت قبایی که بود

دلش کان علم و کفش بحر جود

دریغ آن صدارت پناهی که مهر

به خاک ره او، همی سود چهر

دریغ آن که بود از علو نسب

سر و دمان رسول عرب

زیغ آن که از فیض انعام عام

دل خلق را شاد کردی مدام

دریغ آن که بود از وفور کمال

عطا بخش اصحاب جاه و جلال

دریغ آن که بودی ز خلق حسن

نوازنده واقفان سخن

دریغ آن که از بهر فکر صواب

عیان ساختی سلك در خوشاب

دریغ آن که در زیر چرخ کبود

به فضل و هنر مثل او کس نبود
دریغ آن که چشم فلک بعد از این
نبیند نظیرش بروی زمین
در فاجعه مرگ وی این ابیات سروده شده است:
گفتم که ز قصه مشکلی بنویسم
وز درد فراق حاصلی بنویسم
کودل که از آن حال غمی شرح دهم
کودست کز آن درد دلی بنویسم
خواجہ شاہ حسین خیابانی و گروهی از مسلمانان پس از گرفتن
اجازہ از امیر خان، او را شب پنجشنبہ در مقبرہ نیاکان بزرگوارش در
کوهستان «مختار» بہ خاک سپردند.
سرو بالای تو در خاک دریغ است دریغ
زیر خاک آن بدن پاک دریغ است دریغ
دامن پیرهن عمر توای یوسف عهد
شدہ چون دامن گل چاک دریغ است دریغ
پنجاہ و شش سال عمر کرد. خواجہ ضیاء الدین تاریخ شہادتش را
چنین تثبیت کرد:
چون میر محمد خلف آل عبا
زین دیر فنا رفت سوی دار بقا
تاریخ شہادتش رقم کرد ضیا
واللہ شہید ہو یحیی الموتی

امیر غیاث الدین هروی / ۱۹۷

وملاشهاب الدین احمد حقیری چنین سروده است:

چون کرد به تیغ جانستان چرخ فلک
ازلوح زمانه نام میرک راحک
گفتم که حساب سال این واقعه چیست
دل گفت که قتل بندگان میرک^۱

۱- برای شرح حال تفصیلی وی رجوع کنید به: «مجالس المؤمنین»، و

امیر سید شریف استرآبادی شیرازی

امیر سید شریف بن الامیر تاج الدین علی بن الامیر مرتضی بن الامیر تاج الدین علی، که اصلاً استرآبادی است و پرورش یافته شیراز. از سادات دانشمند جلیل القدر، و از برترین شخصیت‌های ایشان و از سرآمدان است. از جهت مادر از نواده‌های سید شریف علامه جرجانی معروف، و از جهت پدری از نواده‌های «داعی صغیر» محمد بن زید والی مازندران. در دوره شاه اسماعیل صفوی به سال ۹۱۵ هـ به صدارت رسید. در آن وقت مقام صدارت دولت را فقط به سادات می‌سپردند و پیش از آن چنین نبود و به دیگران هم سپرده می‌شد. وی در گستردن اصول اعتقادی شیعه و نشر و تبلیغ مبادی آن مجاهدت‌ها نمود و سعی مردانه بخرج داد که تاریخ از آن یاد می‌کند. او نیز به سال ۹۲۰ هـ در جنگی که میان شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم پادشاه روم (عثمانی) چون در سپاه شاه اسماعیل بود بشهادت رسید همراه تنی چند دیگر از سادات از جمله امیر عبدالباقی و سید محمد کمونه^۱.

۱- نقل به تلخیص از «ریاض العلماء»، و «احسن التواریخ» نوشته

حسن بیك روملو.

مروج مذهب، و احیا کننده راه و رسم شریعت

محقق عاملی کرکی

نورالدین ابوالحسن علی بن الحسین بن عبدالعالی از اهالی «جبل عامل» و شهرک «کرک» در عصر خویش معروف بود به «شیخ علایی» و «مولای مروج» و «محقق ثانی».

وی بیت القصید خاندان پرافتخار پر دانشمندی است که نیاکان بزرگوار و با فضیلتی را به اولاد دانشمند و فرزانه‌ای می‌پیوندد. پیشوای امت اسلام و رهبر فرخنده آن است، بزرگترین فقیه و دریای علمی بی‌نظیر، خردمندی شهیر، و صاحب فضلی کثیر. بدعوت شاه طهماسب صفوی از جنوب لبنان به ایران آمد و به افاضه علمی و جنبش تبلیغی کمر بست و به نشر عقاید اسلامی و برقراری نظام و راه و رسمش برخاست.

شاه طهماسب در این راه به او کمک بی دریغ می‌نمود تا به تحقق هدف‌های عالی خویش نائل آید، و هر مانعی که بر سر راه وی می‌آمد بر می‌داشت تا کارهای بزرگی را به انجام رساند که کمتر کسی به آن

رسانده و کارهائی که تا آن زمان هیچ کس از عهده اش بر نیامده بود. آن شهریار، وی را بر همه علمای عصرش مقدم می داشت و شایسته آن هم بود، خدا هر دو شان را غرق رحمت فرماید.

حسن بیك روملو که معاصر محقق کرکی بوده در تاریخش چنین می نویسد: پس از خواجه نصیرالدین طوسی هیچ عالمی آن موفقیت را که این استاد بزرگ در خدمات اسلامی کسب کرد نتوانست کسب کند خدماتی چون حاکمیت بخشیدن به تعالیم و احکام دین، اسلام را بر همه عقاید و مذاهب فائق آوردن، راه و رسم تشیع را برقرار ساختن، زیر پا گذارنده های قوانین اسلام رادهانه زدن و آنها را از زشتکاری برحذر داشتن و مانع شدن، بدعت ها و زشتی ها را از بین بردن، انحرافات را زدودن، سنن و واجبات اسلامی را برقرار کردن، نماز جماعت و جمعه پیاداشتن، به وضع پیشنهادان و مؤذنان رسیدن، احکام دین را گستردن، و دشمنان و بدخواهان را سرکوبیدن.^۱

در «نقد الرجال» چنین می خوانیم: پیشوای شیعه و علامه زمان، محقق دقیق و موşkاف، دانشمندی پر معلومات و پاکیزه بیان و خوش تألیف از بزرگترین عالمان شیعه. از تألیفاتش یکی شرح «قواعد» حلی است.

و در «امل الامل» چنین: موثوق بودن وی در حدیث و روایت، و علم و فضل و عالی قدری و عظمت شأن و کثرت تحقیقاتش چندان مشهور است که نیازی به تعریف ندارد. تألیفاتش هم بسیار و معروف است. و در «لؤلؤة البحرین» بدین مفاد: در فضل و تحقیق و حسن تعبیر و

دقت نظر معروفیت تمام دارد. همینقدر کافی است بدانیم به «محقق ثانی» مشهور است. مجتهدی اصولی بود پایبند مطلق اصول و اجتهاد. «شهید ثانی» در اجازه نامه بزرگش از او به عنوان امام محقق و نادره روزگار و نور دیده زمان یاد می کند. وی از علمای دوره شاه طهماسب صفوی است که امور کشور را به وی سپرد و فرمان نوشت و به همه ایالات فرستاد که از دستورات او پیروی نمایند و اعلان کرد که سلطنت و فرمانروائی اساساً و اصلاً متعلق به وی است که نایب امام (ع) می باشد. شیخ دستورها و فرمان های کتبی صادر می کرد و به ایالات می فرستاد. در مورد مالیات بر اراضی (خراج) و چگونگی اداره امور مردم، حتی قبله را در بسیاری شهرهای ایران از آن جهت که مغایر معلومات شخصی وی بود تغییر داد. سید جزائری در شرحش بر «غوالی اللئالی» می گوید که چون وی به اصفهان و قزوین درآمد شهریار صفوی فرمانروائی به وی سپرد و گفت: تو برای سلطنت کردن سزاوارتر از منی چون نایب امام علیه السلامی. من فقط یکی از والیان و کارگزاران تو خواهم بود که به دستور عمل می کنم. من خود فرمان ها و نوشته های او را به والیان مناطق قلمرو صفوی دیده ام که در آن قوانین عادلانه و کیفیت رفتار والیان با مردم در هنگام گرفتن مالیات بر اراضی و مقدار و مدت آن را بیان داشته است و دستور داده در هر شهر و دهی عالم مسئولی برای مردم معین شود تا ضمن پیشنمازی به آنان درس دین بگوید و احکام شریعت را بیاموزد. شهریار صفوی به همین والیان و استانداران فرمان نوشته بود که از دستورات و فرمانهای شیخ پیروی نمایند زیرا که سلطه امر و نهی در مورد امور حکومتی در دست وی است و او اصل و اساس حکومت است.

متن فرمان شهریار طهماسب صفوی در کتاب‌های «ریاض‌العلماء» و «مستدرک» هست که چون مفادش اهمیت بسزا دارد قسمتهایی از آن را که مربوط به استاد بزرگ و شخصیت مورد بحث ما است می‌آوریم:

بسم الله الرحمن الرحيم

یا محمد. یا علی

فرمان‌هایمان، شرف نفاذ یافت. آن‌که چون از بدو طلوع تابشیر صبح دولت ابدیو نند ظهور آیات سعادت آیات شوکت ارجمند که بدون توافق آن رقم سعادت‌مندی دست قضا بر صحنه احوال سعادت‌نمی‌کشید اعلاء اعلام شریعت غرای نبوی را که آثار ظلام جهالت از فضای عالم و عالمیان از ظهور خورشید تأثیر آن زوال‌پذیر شود از مستمدات ارکان سلطنت و قواعد کامکاری می‌دانیم و احیای مراسم سید المرسلین و اظهار طریقه حقه ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - که چون صبح صادق غبار ظلمت آثار بدع مخالفان مرتفع گرداند از جمله مقدمات ظهور آفتاب معدلت گستری و دین‌پروری صاحب الامر (ع) می‌شماریم و بی‌شائبه منشأ حصول این امنیت و مناط وصول بدین نیت متابعت و انقیاد و پیروی علماء دین است که به دستیاری دانشوری و دین گستری صیانت و حفظ شرع سید المرسلین نموده بواسطه هدایت و ارشادشان کافه انام از مضیق ضلالت و گمراهی به ساحات اهتدا توانند رسید و از یمن افادات کثیر البرکات نشان کدورت و تیرگی و جهل از صحایف خواطر اهل تقلید زدوده شود سیما در این زمان کثیر الفیضان عالیشان که بر تبه ائمه هدی - علیهم السلام والثناء - احتضان دارد و متعالی رتبت خاتم المجتهدین، وارث علوم سید المرسلین، حارس دین امیر المؤمنین، قبله الاتقیاء، المخلصین، قدوة العلماء

الراسخین، حجة الاسلام والمسلمین، هادی الخلیق الی الطریق المبین، ناصب اعلام الشرع المتین، متبوع اعظم الولاية فی الاوان، مقتدی كافة اهل الزمان، مبین الحلال والحرام، نایب الامام علیه السلام، لازال کاسمه العالی علیاً عالیاً که بقوة قدسیه ایضاح مشکلات قواعد ملت و شرایع حقه نموده علمای رفیع المكان اقطار وامصار روی عجز بر آستانه علومش نهاده به- استفادة علوم از مقتبسات انوار مشکوة فیض آثارش سرافرازند و اکابر و اشراف روزگار سر اطاعت و انقیاد از او امر و نواهی آن هدایت پناه نییچیده پیروی احکامش را موجب نجات می دانند، همگی همت بلند و نیت ارجمند مصر و فاعلاءشان و ارتقاء مکان و ازدیاد مراتب آن عالیشان است مقرر فرمودیم که سادات عظام و اکابر و اشراف فخام و امراء و وزراء و سایر ارکان دولت قدسی صفات مومی الیه را مقتدا و پیشوای خود دانسته در جمیع امور اطاعت و انقیاد بتقدیم رسانیده آنچه امر نماید بدان مأمور و آنچه نهی نماید منهی نموده هر کس را از متصدیان امور شرعیة ممالک محروسه و عساکر منصوره عزل نماید معزول، و هر که را نصب نماید منصوب دانسته، در عزل و نصب مذکورین به سند دیگری محتاج ندانند، و هر کس را عزل نماید مادام که از جانب آن متعالی منقبت، منصوب نشود نصب نکنند.

و همچنین مقرر فرمودیم که چون مزرعة کبیسه و دوالیب که در اراضی آنجا واقع است در نهر نجف اشرف و نهر جدید موسوم به راقبه از شتوی و صیفی و مزرعة شویحیات و لرمزیب از اعمال دارالریع بدو دها المحدودة فی الوثيقة الملیة مع اراضی مزرعة ام الغر مات و اراضی کاهن- الوعد ما حیه که احیا کرده مومی الیه است بر مشارالیه وقف صحیح شرعی

فرمودیم، و بعد از او بر اولاد او ماتعاقبوا و تناسلوا به موجبی که در وقفیه مسطور است...

(تا آنجا که مینویسد:)

چون هدایت پناه مومی الیه جهت خلایق احیاناً از نجف اشرف متوجه بعضی از ممالک محروسه می شوند سیما «رماحیه» و جوایز در ذهاب و ایاب کمال تعظیم به تقدیم رسانند و سرکار مومی الیه و متعلقان او را در غیبت به دستور حضور بر قرار دانسته از حوالات و مطالبات مستثنی شناسند و چون در پایه سریر فلک مصیر که مجمع اکابر و اشراف و امراء و حکام و اعیان ممالک محروسه است کائناً من کان ملازمت مقتدی الانام مومی الیه نموده مشارالیه به دیدن احدی نرفته، حکام عراق عرب حفظ این قاعده مرعی داشته و وظائف ملازمت به تقدیم رسانیده طمع استقبال و رفتن شیخ الاسلام مومی الیه بدیدن ننمایند فکیف که تکلیف حضور مجلس خود نمایند، و در جمیع ابواب به نوعی رعایت ادب نمایند که مزیدی بر آن متصور نباشد، و مقرر است که آنچه از مقرری سنوات سابقه از دار الضرب باقی مانده باشد، بلا تعلل رسانیده و سکه مدینه المؤمنین «حله» را نزد و کلاء عالی رتبت مومی الیه سپرده بی حضور ایشان سکه ننمایند و از مخالفت محترز باشند...

تاریخ این فرمان ۱۶ ذیحجه ۹۳۹ هـ است، و شهریار طهماسب صفوی در حاشیه آن به خط خود چنین نوشته است: احکام مسطوره را و جمیع احکام که درباره مقتدی الانام مومی الیه صادر شده ممضی و منفذ دانسته خلاف کننده را ملعون و مطرود دانند.

(کتابه طهماسب)

✱

محقق کرکی، تألیفاتی دارد، از آن جمله «جامع المقاصد فی شرح القواعد»، نفحات اللاهوت فی لعن الجبت والطاغوت، رسالة الجعفریه، رسالة الرضاع، رسالة فی الخراج، رسالة فی اقسام الارضین، رسالة صیغ- العقود والایقاعات، شرح الشرایع، رسالة الجمعة، شرح الالفیه، حاشیه الارشاد، حاشیه المختلف، رسالة السجود علی التربة، رسالة السجده، رسالة الجنائز، رسالة احکام السلام، رسالة النجمیه، رسالة المنصوریه، رسالة فی تعریف الطهاره، رسالة فی العداله، رسالة فی الغیبه، حاشیه علی تحریر العلامه، رسالة فی الحج، حاشیه علی الدروس، حاشیه علی الذکری، رسالة فی الکر، رسالة فی التعقیبات.

وی حدیث از شیخ شمس الدین محمد بن داود، شیخ علی بن هلال جزائری، شیخ شمس الدین محمد بن خاتون عاملی روایت می کند، و جمعی کثیر از وی، از آن میان شیخ زین الدین الفقعانی، شیخ احمد بن محمد مشهور به ابن ابی جامع، شیخ نعمه الله بن احمد عاملی، شیخ برهان الدین ابواسحاق ابراهیم بن علی اصفهانی، و شیخ عبدالنبی جزائری. شاگردانش عبارتند از شیخ علی منشار عاملی، شیخ کمال الدین درویش محمد بن شیخ حسن عاملی، سید امیر محمد بن ابی طالب استرآبادی موسوی که برخی از کتاب های استادش را شرح نوشته است، سید شرف الدین علی حسنی استرآبادی نجفی مؤلف «الفوائد الغریبه» در شرح «رسالة الجعفریه» نوشته استادش.

شهادتش:

ابن العودی که معاصروی بوده است در رساله‌ای می‌نویسد: این، شیخ علی بن عبدالعالی کرکی که استاد حدیث ما بدون واسطه از وی روایت می‌کند در ۱۲ ذیحجه ۹۴۵ هـ در نجف اشرف بر اثر مسموم شدن درگذشت.

مؤلف «ریاض العلماء» نیز در چندین جای کتابش بنقل از شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی - پدر شیخ بهائی - سخن از شهادت وی می‌گوید. به شهادتش همچنین در دو جای «روضات الجنات»، و به وسیله علامه نوری در «نفس الرحمان» و «مستدرک» اشاره رفته است. شهید شدن وی را شرایط آن روز که در تاریخ بشرح آمده تأیید می‌کند، چه حکایت از این دارد که بعضی از رجال دولت با این استاد ارجمند دشمنی داشته در پی فرصت کشتنش می‌گشتند و توطئه می‌نمودند.

لقب وی «کرکی» منسوب به «کرک» است بفتح کاف وراء، و آن قلعه مستحکمی است در اطراف شام و از توابع بلقاء و در کوهستان آن، و قریه‌ای نزدیک بعلبک هست به نام «کرک نوح» و این نام را به خاطر آن گرفته که اهالی آن منطقه می‌پندارند قبر نوح علیه السلام در آنجا است. و تا امروز زیارتگاه مردم است و از هر گوشه برای زیارت می‌آیند و تولیت آن بامقولی حرم حضرت زینب - سلام الله علیها - سید عباس آل مرتضی الموسوی است.

مؤلف «ریاض العلماء» پنداشته این همان شهرکی است که امیر شریف الدین شولستانی آن را «کرک» - بسکون راء - ضبط کرده، حال آنکه این يك غير از آن است، و «کرک» دهی در «جبل لبنان» است که

جمعی از فضلاء اهل سنت بدان منسوبند، اما این که محقق کرکی و جمعی از علمای شیعه بدان منسوبند «کرک» بفتح کاف وراء است.^۱ از آنجمله، فرزند همین استاد بزرگ بنام شیخ عبدالعالی بن الشیخ علی بن عبدالعالی که فقیه و محدث و محقق و عقیده‌شناس عابد بوده است و از مشایخ عالیقدر که از پدر و دیگر معاصرانش حدیث روایت می‌کند و از او بنا بر اجازه‌اش امیر محمد باقر حسینی داماد روایت می‌نماید و رساله‌ای در مورد قبله مخصوصاً قبله خراسان دارد. فرزند دیگر محقق کرکی شیخ حسن بن علی بن عبدالعالی مؤلف کتابهای ارزنده، سید حسن بن ایوب مشهور به ابن نجم الدین اعرج حسینی که دانشمندی فاضل و نیکو فتاوا بود و از شهید اول روایت می‌کند و مشایخ بزرگی چون شیخ زین الدین جعفر بن حسام عیناتی^۲ از وی روایت می‌نمایند.

همچنین سید جعفر بن فخر الدین بن السید حسن - نامبرده - بن ایوب الحسینی از سادات بزرگوار و علمای ممتاز دین. سید بدر الدین الحسن بن السید جعفر - نامبرده - بن فخر الدین که دانشمندی عالیقدر و از مشایخ شهید ثانی بود و در «کرک» نزد وی درس آموخت. کتاب «العمدة الجلیة فی الاصول الفقهیه» تألیف او است. و پسر خاله شیخ علی بن عبدالعالی - شخصیت مورد

۱- شرح حال کسانی که از این شهرک برخاسته‌اند در کتاب‌های «نقد الرجال»، امل الآمل، اللؤلؤة، روضات، مستدرک، و دیگر کتاب‌ها نوشته است. *منسوب به شهرک «عیناته» یا «عیناتا» از شهرک‌های جبل عامل که بفاصله ۲ کیلومتری «بنت جبیل» قرار دارد و جمع کثیری از دانشمندان از آن برخاسته‌اند و امروز بعضی معاریف علمی از خاندان «فضل الله» که سادات حسنی هستند در آن اقامت دارند.

بحث ما - است و از وی و از شیخ علی المیسی حدیث روایت می کند، و شهید ثانی در اجازه نامه بزرگش از وی تجلیل فراوان کرده است. وی در سال ۹۳۳ هجری وفات یافته است.^۱

دیگر، سید حسین بن السید بدرالدین الحسن - نامبرده - بن السید جعفر بن فخرالدین که دانشمندی فاضل و عالیمقام بود و کتابی دارد، و در اصفهان می زیست تا درگذشت.

سید میرزا حبیب الله بن الحسین - که از او نام بردیم - بن بدرالدین الحسن الحسینی معاصر شیخ بهائی که عالمی عظیم الشأن و پر دانش و پر کار بود و به اصفهان سفر کرد و مقرب شهریاران گشت تا جائی که به مقام صدارت دانشمندان و امیران رسید.

سید احمد بن السید حسین - نامبرده - بن بدرالدین الحسن - برادر میرزا حبیب الله - که دانشمندی فاضل و فقیهی صالح بود و از معاصران شیخ بهائی که نزدش درس خوانده و از او حدیث روایت می کند.

سید محمد بن الحسین بن بدرالدین الحسن - برادر سید احمد و میرزا حبیب الله که نام بردیم - دانشمندی بزرگ و فقیهی فاضل که در اصفهان می زیست.

سید میرزا علی رضا بن میرزا حبیب الله بن الحسین بن الحسن که فاضلی دانا و فقیهی محقق و عقیده شناسی توانا و در اصفهان شیخ الاسلام بود و در ۱۰۹۱ هجری از دنیا برفت.

سید میرزا محمد مهدی بن میرزا حبیب الله بن الحسین بن بدرالدین که دانشمندی فاضل و ارجمند بود و در اصفهان می زیست.

۱ - ابن العودی در رساله اش از وی نام برده است.

محقق عاملی کرکی/۳۰۹

سید میرزا محمد معصوم بن میرزا محمد مهدی - نامبرده - بن
میرزا حبیب الله که عالمی فاضل و محقق توانا و در اصفهان شیخ الاسلام
بود و در همانجا به سال ۱۰۹۵ هـ درگذشت.

سید حسین بن السید ضیاء الدین ابی تراب حسن بن السید جعفر بن
محمد - معروف به امیر - السید حسین المجتهد - پسر محقق کرکی - علی بن
عبد العالی که بر اثر طاعون سهمگینی که قزوین را در سال ۱۰۰۱ هـ فرا-
گرفت درگذشت و جنازه اش را به عتبات بردند، تألیفات و رساله های
گراقدری در زمینه فقه و کلام، و بیان اصول تشیع و رد عقاید و رسوم
بدعت آمیز دارد.

سید محمد بن ناصر الدین که فقیهی فاضل و صالح و از شاگردان
شهید ثانی بود.

سید بدرالدین بن محمد - نامبرده - بن ناصر الدین، فقیه دانائی
از شاگردان شیخ حسن فرزند شهید ثانی. سید ابو عبدالله حسین بن حیدر بن
قمر الحسینی، معروف به «مجتهد» و «محقق» و «مفتی»، مؤلف کتاب
«الاجازات» و رساله های در علوم مختلف. مؤلف «الذخیره» و مجلسی
اول از او حدیث روایت می کنند، و او نواده دختری شخصیت مورد بحث
ما «محقق ثانی» است.

سید نورالدین عبدالحمید، فاضل عالیقدری که از شهید ثانی
روایت می کند، و از او شیخ محمد بن مکی بن عیسی بن الحسن عاملی.
دیگر، شیخ محمد بن علی بن محمد حرفوشی حریری که در
«امل الآمل» درباره اش چنین نوشته است: عالمی فاضل، و ادیبی ماهر،
و محقق کنجکاو، و شاعری کارگشته، و پر حافظه ای که در علوم عربی از

همه معاصرانش واردتر بود و در مکه نزد سید نورالدین علی بن علی بن الحسن موسوی عاملی کتاب‌هایی از شیعه و اهل سنت آموخت. تألیفاتش بسی ارزنده و مفیدند از جمله کتاب «اللالی السنیة فی شرح الاجرومیه» در دو جلد، کتاب «مختلف النجاة» که ناتمام ماند، شرح الزبده، شرح التهذیب فی النحو، شرح الصمدیه فی النحو، شرح شرح القطر للفاکهی، شرح شرح الکافیجی علی قواعد الاعراب، کتاب «طرائف النظام ولطائف الانسجام فی محاسن الاشعار»، شرح فواعد شهید، و رساله الخال، دیوان شعری هم دارد، و رساله‌هایی. او را در شهر خویش دیدم و مدتی آنجا بود، بعد به اصفهان رفت. چون درگذشت قصیده‌ای طولانی در رثایش سرودم که این ابیات از آن است:

برای شکوه سوگواری‌یی بیا کرد که شکوه درگذشت

ودلم را به آتش غم و درد و ماتم بسوخت

خوبی به تمامی از دنیا برفت

و تاریکی روی او را پیوشاند

ومی پرسد: چه مصیبتی پیش آمد که چنین

هراسان گشتی و کوهها نزدیک است که فرو بیاشد؟

دریا چرا به تلاطم در آمده و با دست موج خویش

بر سینه ساحل می زند و می کوبد؟

گفتم: خبر مرگ «محمد» را برای ما آوردند

خبری که صخره سخت از غمش آب گشت

بر جسته خصال بلند پایه‌ای درگذشت

که در علوم آسمانی یگانه و بی همتا بود

چه قلم‌ها که از غم مرگش زبان بسته‌اند
 و او در جوابشان خاموش است
 چه دانش جویانی که شیفته‌ او بودند
 و وجودش را مغتنم می‌شمردند و اینک باغیابش رو برویند
 طریق تحقیق و بحث که پرتو وجودش
 چون شب چهارده روشن بود تاریک گشت
 دانش پژوهان و فرزندان بر صورت می‌زنند
 و کمتر کسی است که در ماتمش بر صورت بزنند
 بر ماتم «حریری» آسمان به غم نشسته است
 چنان غم سنگینی که کمتر بخود دیده است

در «سلافة العصر» درباره‌اش چنین می‌خوانیم: پرچم بلنددانش،
 آن‌که در کعبه فضل معتکف بود و رکن شامی آن به‌شمار می‌رفت،
 چراغ فضائل و شمع ادب که صبح و شامش به پرتو وی روشن بود، خاتم
 ادب‌ان شرق و غرب، شیرمیدان سخن، حلال مسائل دشوار علمی، رام
 کننده مسائل پیچیده و سرکش دانش که بند از پای اندیشه بر گرفت و
 مجهولات را باز نموده دریای معلوماتش بر خورشید و هزاران هزار
 گوهر ازدل صدف‌ها به ساحل ریخت تا همه دانش پژوهان از آن خرمن
 خرمن برگرفتند، در گنجینه تألیفات گرانبارش از هر رشته‌ای علمی
 گوهرانی گرد آورده و در آثارش خوشه‌های در شاهوار سفته است،
 زهدش باخشوع و خاکساری بی‌که داشت سرآمد زهدها گشته و وقارش
 را هیچ متانتی تاب رقابت نیاورده است، در خداشناسی «ابن ادهم»
 به‌گردش نمی‌رسد و در تقدس «سری» را آن مقدرت نبوده است.

اواستاد استادان من است که برکت انفاسش را بر من ارزانی داشته است و از پرتو مشعل فروزانش بواسطه ایشان راه جسته‌ام. زیرا که وی از شام به بلاد عجم رخت کشید و در آنجا بود تا عمرش بسر آمد و در ربیع الثانی ۱۰۵۹ هـ از دنیا برفت... آثار ادبی وی، گلزار خرمی است و میوه‌های بوستان ادبش کام هر کامجویی را شیرین می‌سازد و عطر دل-انگیزش ذوق و قریحه هر ادب‌پوری را بارور می‌گرداند. از سروده‌های دلکش و نفوذ شعری است که در تمجید شیخ شرف‌الدین دمشقی گفته بسال ۱۰۲۶ هـ بدین مطلع:

اذا ما منحت جفونی القرارا فمرطارق الطیف یدنی المزارا
نویسنده «سلافة العصر» آنگاه تمام این قصیده و چند قصیده دیگر را از وی می‌آورد.

دیگر از علمائی که از «کرك» برخاسته و به آن منسوبند شیخ عالیمقام ابراهیم بن محمد- مشارالیه- بن علی حرفوشی است که فاضلی پاکیزه‌خوی بود و نزد پدرش و دیگر علمای معاصرش درس آموخت و در حدود ۱۰۸۰ هـ در «توس» درگذشت.

شیخ ابراهیم بن جعفر بن عبدالصمد که عالمی فاضل و فقیهی حدیث‌شناس و محقق موثق و عابد بود و کتاب‌ها و رساله‌ها در زمینه‌های علمی مختلف از خود بیادگار نهاده است. در هرات^۱ از شهرهای معتبر خراسان می‌زیست و از معاصران مؤلف «وسائل الشیعه». شیخ عزالدین

۱- از شهرهای بزرگ و مشهور خراسان قدیم که اکنون جزو افغانستان است و در ادوار پیاپی تاریخ آکنده از دانشمندان و اهل فضل و خرد و هنر بود و دست روزگار به خاک خوایش نشاند.

حسین بن محمد بن هلال که فقیه و عالمی بزرگ بود.
شیخ یحیی بن جعفر بن عبدالصمد عاملی که از برجسته ترین
فقیهان عصر مؤلف «امل الامل» بود و در خراسان می زیست.
شیخ حسین بن شهاب الدین بن الحسین بن محمد بن حیدر که نویسنده
«امل الامل» در حقش می گوید: «عالمی فرزانه و زبردست و ادیب و شاعری
کارگشته و از معاصران است. از تألیفاتش یکی شرح مفصلی بر نهج البلاغه
است، و دیگر عقود الدرر فی حل ایات المطول و المختصر، حاشیه المطول،
کتابی بزرگ در طب، کتابی مختصر در طب، حاشیه البیضاوی، چند رساله
در علم پزشکی و دیگر موضوعات، هدایة الابرار فی اصول الدین، مختصر
الآغانی، کتاب الاسعاف، رساله ای در طریقت، دیوان شعر، ارجوزة فی-
النحو، ارجوزة فی المنطق. اشعارش زیبا و عالی است مخصوصاً آنها که
در ستایش و مدح خاندان پیامبر (ص) سروده است. مدتی در اصفهان
می زیست، چند سالی در حیدرآباد (هند) و در همانجا از دنیا رفت. بیانی
شیوا داشت و حاضر الذهن بود و حکیمی عقیده شناس و خوش فکر و پر
حافظه. در ۶۷ سالگی در سال ۱۰۷۹ هـ از دنیا رفت.» نویسنده «سلافة-
العصر» نیز از او یاد کرده و بسیار ستوده است و می گوید. در سال ۱۰۷۶ هـ
در سن تقریباً ۶۴ سالگی از دنیا رفت... از بهترین قصائدش قصیده ای
است که در تمجید پدرم سروده است:

در ظلمت شب، رخ نمود

گفتم: خورشید روز سرزد یا ماه تابید

مژده آوری آمد که خورشید شب هنگام سر برزد.

واقعیت این خبر را همه به چشم دیدیم

به آنکه از سر نادانی مرا به خاطر عشق ورزیدن به او سرزنش
می کرد بگو:

دست از من بدار که من هرگز زبان به معذرت نخواهم گشود.
او معشوق من است خواه لطف نماید و خواه بخل ورزد
هر گناهی که عشق مرتکب شود بخشودنی است
تا مهر او دارم برایم تفاوتی نمیکند که
عیب گویان زیاد حرف بزنند یا کم
تا زنده ام مهر او خواهم ورزید
و مرا خوشبختی عاشق خواهد بود و سرزنشگر را سنگ
ای امید جان! تا وصالمان برقرار است
بود و نبود خلق برایم اهمیتی ندارد
زندگانی لذتی جز آنچه توبه من می دهد ندارد
تو زندگانی منی، تو شنوائی و بینائی من
هیچ مطلوب و خواسته ای مرا از توبه خود سرگرم نخواهد کرد
حتی وطن و همنشین، حتی جام و انتقام
تو از همه نیکویان برتر آمدی و من از همه عاشقان
اگر بکوشند به من برسند هرگز موفق نخواهند گشت
اگر مرا نکوهش می کنند حق دارند
چون چنین عشقی را نه دیده و نه شنیده اند
این عجب حالی است که با آن دختر محله دارم
دختری که همه همسالانش روی از من بتافتند و او دلم بر بود
کمر باریک خوش اندامی

با قامتی موزون و باندازه
سیم‌بری بادو گونه‌گلی که گفتی
شراب ناب سرخ از آن می‌چکد
دیگر برایم صبر و طاقت نمانده است
دیگر دل و دیده و نشانی از من نیست
اگر دلم را ببرد شکفت نیست
اگر سرم در عشقش سپید گشت روزگار چنین است
ای آرزوی من! از این که مرا چنین لاغر و تزار می‌بینی تعجب مکن
آتش عشقت خاکستر می‌سازد و بر باد می‌دهد
از لاغریم مهر اس و همت و اراده‌ام را بین
بساکارها سوزن می‌کند که شمشیر از عهده‌اش بر نتواند آمد
حال که دیدارت نزدیک گشته چون گیاه بیابانی
مباش که نه سایه دارد و نه میوه
نه پیری عیب است و نه چیز دیگری مایه شمانت در من
مپندار که پیری گناهی ناآمر زیدنی است!
اگر از من دوری کنی من به لذت‌های زندگی
به آب و سبزه و درخت سرگرم خواهم گشت
و در سایه کسی خواهم زیست که
فرمائش با حکم قطعی ابدیت هماهنگ است
تا آنجا که می‌گوید:
نه آنکه از سر نادانی مرا سرزنش کرد بگو:

چون بنای افتخار و برتری نمائی شود کسی همپای «معصوم زاده» خواهد بود

همپای آن که از خاندانی است پراز مردان بزرگ
 و پراز مردانی که در معرکه مباهات فائق آمده اند؟
 مردانی که دست از بخشش و احسان نمی کشند
 و چون بر تجاوز کار دست یابند از او درمی گذرند
 دوست و طرفدارشان در امنیت و آرامش است
 و بدخواهشان دلش از ترس و نگرانی آکنده است
 مردم تا هستند خدماتشان را فراموش نخواهند کرد
 و هر که در افتخار جوئی به مجادله با آنان برخیزد شکست می خورد
 چه را در مردان بخشنده ای که دنیائی را یکباره با
 معذرتخواهی می بخشند و بخشش های گران با پوزش می کنند
 عید را و سال نورا با هم به توتبریک می گویم
 زندگانیست به کام باد و روزگارت رام
 جاودان باش به جاودانگی بهشت
 و همچنان فرمانروا و کامکاری رنج و بی مانع
 آنگاه اشعار بسیاری از وی حکایت می کند و می افزاید: این ابیات
 هم از او است:

درباره زمانه و مردم این زمان اندیشه و تأمل نمودم
 و دیدم مشعل فضل و دانش خموده است
 آشوب ها و انحراف ها برپاست و دولتی که
 در قبضه مشت می فرومایه و بداندیش است

محقق عاملی کرکی/۲۱۷

دلشان مثل سنگ سخت است
ودستشان مثل کلوخ بسته است
پس چنین نتیجه گرفتم که به گوشه سلامت
بنشینم و بی طرفی برگزینم

عارف دانشمند

عمادالدین طوسی

شیخ فضل‌الله بن خواجه علاء‌الدین علی بن خواجه کمال‌الدین
نعمه‌الله برزس آبادی طوسی. قاضی نورالله در «مجالس المؤمنین» از او
ستایش بعمل آورده و شرح حال مفصلی نوشته و از تألیفات ارجمندش نام
برده است که یکی از آنها شرح نفیسی است بر رساله «الوایح» اثر
عبدالرحمن جامی، که در آن پس از شرح هر رباعی که در رساله هست
رباعی‌یی برمنوالش سروده است، از آن میان یکی از:

بر درگه دوست تحفه جز جانِ نبری

دردت چو دهند نام درمانِ نبری

بی‌درد ز درد عشق نالان‌گشتی

خاموش که عرض دردمندانِ نبری

قاضی نورالله می‌گوید: وی در سال ۹۱۴ هـ در مشهد شهید گشت
و او را در آستانهٔ قدس رضوی بخاک سپردند. در آن ایام شیبک خان

عمادالدین طوسی/ ۲۱۹

سر بر داشته بود که سرانجام بشمشیر شهر یار اسماعیل صفوی از میان رفت.^۱
شرح حال مبسوط وی رامیتوان در «مجالس المؤمنین» و «الحصون
المنیعه» دید. نویسنده «وفیات الاعیان» هم از او یاد کرده است.

۱- از سیاق مطلبش برمی آید که توسط شیک خان شهید شده است.

خان میرزا صفوی

خان میرزا فرزند وزیر کبیر معصوم بیگ صفوی بود و از مشاهیر علمای عهد شهریاران صفوی اسماعیل و طهماسب. در فضل و بزرگی و سرشاری علم آوازه بلند کرده بود و مورد توجه مردم قرار داشت. پدرش وزیر شاه طهماسب و رئیس دیوانش بود و پیوسته مورد عنایت و الطاف وی قرار می گرفت. چون میان شاه طهماسب و سلطان سلیم پادشاه عثمانی قرارداد صلح بسته شد و ایرانیان آن سال - ۹۷۶ هـ - راهی حج شدند. این وزیر با پسرش - شخصیت مورد بحث - با اجازه هر دو پادشاه به حج رفتند. بین راه مدینه به مکه عده ای - که گفته اند صحرا - نشینان راهزن و غارتگر بوده اند - بر سر ایشان ریخته آنان و همراهانشان را کشتند و اموالشان را به غارت بردند. سلطان سلیم به مجازات این عمل عده ای را که متهم به این کار شده بودند به قتل رساند. شرح این واقعه در کتاب های «ریاض العلماء»، «الحصون المنیعه»، «مستدرک»، «تاریخ عالم آرا»، و دیگر تاریخ های عهد صفوی آمده است.

فرزند استاد محمد بناء خراسانی ، دانشمندی فاضل و شیواگو
 واز علما و شعرای مشهور بود. علامه دوانی گفته است که وی دانشمند
 شاعران است و شاعر دانشمندان. وی در دوره وزیر امیرعلیشیر و اوائل
 دوره صفوی می زیست. چون از آن وزیر دلتنگ شد آهنگ عراق
 کرد و به دستگاه سلطان یعقوب میرزا درآمد. پس از مدتی دلش یاد
 وطن کرد و به خراسان رخت کشید و مدتی در هرات زیست. دوباره تلخی
 روابطش با امیر علیشیر و دلتنگی از او وی را مجبور به ترك هرات
 کرد تا به سمرقند رفت و در آنجا با اکرام و نوازش سلطان علی میرزا
 روبرو گشت و پس از او از لطف پسرش برخوردار بود، تا آنکه در ماوراء
 النهر بدستور امیر نجم الدین ثانی که آن سرزمین را تصرف قهرآمیز
 کرده بود تا به سلطان بابر میرزا - اولین پادشاه هند - کمک کند در جمله پانزده
 هزار نفر به شهادت رسید که بیشترشان شیعه بودند. این واقعه در دوره

شهریاری اسماعیل صفوی اتفاق افتاد.

شرح حال مبسوط وی را کتاب‌های «مصائب النواصب»^۱، حبیب‌السیر، ریاض‌العلماء، الروضة الصفویه نوشته مورخ میرزا بیک منشی جناب‌ذی، می‌توان یافت.

دیوان اشعار وی مشهور است. از سروده‌هایش یکی در تمجید شیخ شمس‌الدین محمد بن یحیی گیلانی است:

ای بی‌گمان نهاده بر اعیان دادودین
هر خشت آستان تو آئینه‌یقین
بر سمت اقتدار تو اقطاب راهبر
باخیمه جلال تو اوتاد همنشین
غوث زمانه شیخ محمد که ذات او
همچون محمد آمده بهر امان امین
نادیده‌ام چو مردم چشمت سیاهپوش
النور فی السواد یقین شد مرا یقین
آنکو محال داشت بشب نور آفتاب
در خلعت سیاه بیا کو ترا بین
ندهد نشان ز ملک ولایت جز آنکه او
شد در ارادت توسیه پوش چون نکین
خصمت چو نافه ارچه کند جامه راسفید
کامد سیاه دل ز خطا همچو مشک چین
قصر جهان ز حوزه علم تو باصدا

گوش فلک زحلقه ذکر تو پرطنین
تصدیق منطق تو بحدی معین است
کز قول او حقائق اشیاست مستبین
نطقت معرفی که بود قول شارحش
قولات قضیه‌ای که بود صدق‌آویقین
ماه مسافر از سرخوان تو توشه‌خواه
وزخرمن عطای تو خورشید خوشه‌چین
منکر نشد زشکر نطق تو کامجوی
تلخ است درمذاق جعل طعم‌انگبین
گردون برای دانه تسبیحت از نجوم
در رشته شهاب کشد گوهر ثمین
پیش رخ تو سجده بوجهی بود که هست
دروی ظهور جبهه مجموع عابدین
سلطان توئی که ملک فقرت میسر است
خاقان توئی که ملک پوگردید ملک دین
روز سفید چهره تو را چاکر مطیع
شام سیاه چرده ترا هندوی کمین
بر حاصل دوکون زنی پشت دست را
گاهی که بر سماع برافشانی آستین
شعر تو در لباس خط آن کس که دید گفت:
آب حیات بین که بظلمت شده قرین
خلد است خانقاه تو گر خوانمش بخلق

ان شاء ادخلوا بسلام و آمنین
شد طرفه تر ز خلد برین خاقاه تو
وین طرفه تر که خلد برین است هم برین
رضوان برای روفتن خاک درگهت
جاروب بسته است ز مژگان حورعین
.....
.....^۱
.....

علامه سید عبدالوهاب حسینی تبریزی

وی که در سیاهچال زندان به افتخار شهادت نائل آمد از بزرگترین دانشمندان و فقیهان شیعه است. نبوغ علمی او بزیورپارسانی آراسته بود و خصال پسندیده بزرگوارانه را از نیاکان پاکش - که از دانشمندان دوره اسماعیل و طهماسب صفوی بودند - به میراث برده بود. در عهد سلطان یعقوب در آذربایجان مقام شیخ الاسلامی داشت، و چون شاه اسماعیل صفوی به اقتدار رسید وی نگران گشته روبه هرات نهاد و به سلطان حسین میرزا بایقرا پیوست تا در دستگاه او و فرزندانش از جاه و نعمت و عزت برخوردار شد تا جائی که او را بر بیشتر سادات خراسان مقدم می داشتند و مواجب و مستمری هائی برایش مقرر بود. پس از مرگ سلطان حسین بایقرا از پسرش سلطان بدیع الزمان اجازه خواست تا به تبریز برود، و چون به تبریز رفت مورد لطف و عنایت شاه اسماعیل قرار گرفت و نگرانی هائی که از طرف او داشت برطرف شد. در سال ۹۲۱ هـ

شاه اسماعیل او را به عنوان سفیر نزد سلطان سلیم عثمانی فرستاد. سلطان سلیم او را گرامی داشت، اما اجازه بازگشت نداد، و در آنجا می زیست. نومیذ از امکان بازگشتش به وطن. اما چنانکه شایع است و در «ریاض العلماء» هم آمده شاه عثمانی نخست او را عزت و احترام کرد، اما بعد به زندان افکند تا در زندان شهید شد. تفصیل شرح حالش را در «ریاض العلماء» و حبیب السیر و دیگر کتاب ها می خوانید.

محقق زبردست

مولی احمد سندی^۱

مولی احمد فرزند نصرالله^۲ دیبلی تنوی سندی است. پدرش مذهب حنفی داشت و در «تنه» قاضی بود و بر سراسر «سند» حکمرانی می کرد، اما احمد از بزرگترین علمای آن خطه بشمار می رفت، و پس از آنکه شهرتی بسزا و مقام و اقتداری همانند پدرش کسب کرد به مذهب تشیع گروید و در ۲۲ سالگی رهسپار خراسان گشت. در آنجا نزد شیخ افضل قائینی علم کلام و حدیث و فقه و ریاضیات آموخت. پس از مدتی آهنگ شیراز کرد و علم پزشکی را نزد کمال الدین شیرازی فرا گرفت، و از بزرگترین استادانش عالم متبحر میرزا جان شیرازی بود. آنگاه به هند رفت و رحل اقامت افکند، و به تألیف و نگارش و افاضه علمی

۱- سندی منسوب به «سند» بکسر اول و سکون دوم از مناطق هند است که

شهرهای «ویل» و «تنه» در آن قرار دارد.

۲- در «امل الامل» نصیرالدین نوشته است.

همت گماشت. از آثارش رساله‌ای است در «تحقیق الفاروق» که در آن مسائل طبی و ریاضی بسیاری را مورد بررسی و تحقیق قرار داده است، رساله‌ای در اخلاق، رساله‌ای بنام «خلاصة الحیة فی تاریخ حیاة الحکماء» رساله دیگری درباره اسرار حروف و رموز اعداد نظیر کتاب «المفاحص»، مؤلف «ریاض العلماء» سیزده رساله بخط وی دیده است. همچنین کتاب «الفی فی التاریخ» که در کتابخانه آستان رضوی هست و تاریخ اسلام را از هجرت تا سال ۹۹۴ هـ برشته تحریر در آورده است.

وی همچنان به تألیف و تدریس و تربیت شاگردان مبرز مشغول بود تا اجلش در لاهور در رسید و شهید گشت، و در مقبره امیر حبیب الله مدفون است. از شرح احوال استادانش که نامبردیم چنین برمی آید که وی از علمای شهید قرن دهم است^۱.

۱- این شرح حال را از کتاب‌های مجالس المؤمنین، امل الامل، ریاض العلماء و نجوم السماء گرفتیم. شرح گرویدنش به تشیع و علل آن را در مجالس المؤمنین ملاحظه می کنید.

سید فاضل

امیر ابو الحسن فراهانی

سید ابو الحسن فراهانی شیرازی از علمای شهید قرن دهم است. در «ریاض العلماء» درباره اش چنین می‌یابیم: از فضایل عصر خویش بود که از بخت بد با وزارت امامقلی خان حاکم فارس روبرو گشت - در دوره شهریاران صفوی شاه عباس کبیر و شاه صفی - و آن خان او را به اتهامی ناروا بکشت. از تألیفاتش شرحی است که بفارسی بردوان انوری شاعر شهیر نگاشته است.

شهید ثانی

زین الدین بن الشیخ الامام نورالدین علی بن احمد^۱ بن محمد بن جمال الدین بن تقی الدین بن صالح - شاگرد علامه - بن شرف^۲ جبّاعی عاملی شامی^۳، معروف به «ابن الحجه» که فقیهان شیعه او را «شهید ثانی» می خوانند، زیرا در پنجاه و چهار سالگی به سال ۹۶۵ هـ شهید گشت. از گوه‌ران نفیس روزگار و دریا‌های بیکران دانش، زیور دین و آئین، استاد فقیهان بزرگ، دانشمندی که در فلسفه و عقیده شناسی و فقه و اصول و شعر و ادب و علوم طبیعی و ریاضیات دست داشت. شهرت عالمگیرش کافی است که مقامش را بنمایاند و ما را از هر گونه تعریف و

۱- در «الدر المنثور» احمد بن جمال الدین نوشته است.

۲- در «الدر المنثور» مشرف نوشته است.

۳- «جبّاع» ده کوهستانی شیعه نشینی است در جبل عامل که منطقه کوهستانی جنوب لبنان است و از قدیم اقامتگاه شیعه بوده است و چون لبنان تا چند ده سال پیش جزئی از شام بود علمای لبنانی به شامی موسومند.

توصیف بی‌نیاز سازد. خاصه آنکه هر تمجید که از وی به زبان آید کوچکتر از مقام او است و هر توصیف نارسا تر از حد وی. خدا به خاطر خدمات ارزنده‌ای که به امتش نموده و خرمین‌های علمی که ارزانی داشته به او پاداش نیکو دهد. درود فراوان بر او.

در سیزدهم شوال ۹۱۱ هـ دیده به دنیا گشود. مقدمات علوم را از پدرش فرا گرفت و بعد از درگذشت او بسال ۹۲۵ هـ به «میس»^۱ هجرت کرد و پس از مدتی به «کرك نوح» رفت به سال ۹۳۳ هـ، و در ۹۳۴ هـ به «جباع» برگشت. در ۹۳۷ هـ به دمشق رفت و سال بعد به «جباع» باز آمد و در آنجا بود تا در ۹۴۲ هـ به مصر رفت و در ۹۴۴ هـ به «جباع» برگشت. در ۹۴۸ هـ به بیت المقدس رفت و تا ۹۵۱ هـ در فلسطین می‌گشت و در این سال به جبل-عامل باز آمد.

استادانش:

در هجرت علمی و به دنبال گمشده و مطلوبش و در راه احیای بشریت به درس دانشمندان بسیار نشست و از هر گلزاری خرمنی چید، و در این راه به دانشمندان شیعه اکتفا نورزید، بلکه از علمای سنت هم استفاده برد که نام عده‌ای از آنها را که نواده‌اش شیخ علی در کتاب «الدر المنثور» نام برده می‌آوریم:

در دهکده «میس» از درس شیخ علی بن عبدالعالی میسی - متوفای ۹۳۸ هـ - فارغ التحصیل گشت. در «کرك نوح» از درس سید بدرالدین حسن ابن السید جعفر اعرجی - متوفای ۹۳۳ هـ که از او یاد شد. در دمشق از

۱- از دهکده‌های جنوب لبنان.

درس فیلسوف محقق شمس الدین محمد بن مکی. در همان شهر علم قرائت را نزد شیخ احمد بن جابر الشاطبیه آموخت، و علم حدیث از شیخ شمس الدین بن طولون دمشقی حنفی. در مصر نزد استادان متعددی از جمله شیخ شهاب الدین احمد رملی شافعی که چندین رشته علمی را نزد او تحصیل کرد و در ۹۴۳ هـ از او اجازه نامه گرفت. همچنین ملاحسین جرجانی که هیئت و هندسه و دیگر علوم را نزد وی آموخت. ملا محمد استرآبادی که نزدش نحو و ادب فراگرفت. ملا محمد علی گیلانی که دو علم معانی و منطق از او آموخت. شیخ شهاب الدین بن نجار حنبلی که حدیث و چیزهای دیگر آموخت و از او اجازه نامه دریافت داشت.

شیخ ابوالحسن بکری که از او تفسیر و فقه آموخت. شیخ زین الدین حرّی مالکی که «الفیه ابن مالک» را نزد او فراگرفت. شیخ محقق ناصر الدین لقانی مالکی که از او تفسیر و دیگر چیزها آموخت. شیخ نصر الدین طلاوی شافعی که علم قرائت نزدش خواند. شیخ شمس الدین محمد بن ابی النحاس که هم علم قرائت از وی آموخت. شیخ عبدالحمید سمنه‌وری که چندین رشته علمی را نزدش خواند. شیخ شمس الدین محمد بن عبدالقادر فرضی شافعی که علم حساب از او آموخت. شیخ عمیره، شیخ شهاب الدین بن عبدالحق، شیخ شهاب الدین تلفنی، و شیخ شمس الدین دیروطی، هم از استادان مصری اویند. در بیت المقدس از شیخ شمس الدین بن اللطف مقدسی علم حدیث آموخت.

ستایش دانشمندان در حق وی:

در «امل الآمل» می‌خوانیم: مقامش در وثوق و دانش و فضیلت و

زهد و عبادت و پارسائی و تحقیق و تبحر علمی، چندان والا است و بزرگی قدر و عظمت منزلت بدان پایه که به وصف در نمی آید و اوصاف ستوده اش چندان بسیار که شمرده نمی شود، و آثارش فراوان و مشهور... فقیه بود و حدیثدان و نحوی و معلم قرآن و عقیده شناس و فیلسوف و جامع رشته های مختلف علمی، و نخستین شیعی بی است که در حدیث شناسی و «درایت حدیث» کتاب نوشت.

در «المقابس» می خوانیم: وی برجسته ترین شخصیت علمی در میان متأخران است و کاملترین متبحران، ادامه علمای پیشین، و نادره دانشمندان بازپسین، مجتهد اعظم و پیروان همه مذاهب اسلامی، و راهبری که به پسندیده ترین مذهب می خواند، مقتدای شیعه و مشعل شریعت، رادمردی که فرزندگان دهر از عهده شرح مکارمش بر نیایند و فاضلان گیتی در شمارش فضائلش درمانند، ابرمردی که در علم و عمل - هر دو - توانا و کوشا بود و نسب و دوده بزرگ را با رفتار بزرگمردانه و افتخار شهادت یکجا نصیب خویش گردانید، و تا بود بالطف آشکار و نهان الهی تأیید می شد.

در «روضات الجنات» چنین می خوانیم: تا این زمان که سال ۱۲۶۳ هـ است از دانشمندان بزرگ کسی را به عظمت شأن و علو مقام و ظرفیت اخلاقی و خوش فهمی و قدرت اراده و حسن سلیقه و راستروی و نظم تحصیلی و کثرت استاد و ظرافت طبع و لطافت هنر و معنویت سخن و کمال تألیف وی نیافته ام، حتی در تخلق به اخلاق الهی چیزی نمانده که به پای معصه مان برسد...

شرح حال نویسان درستایش وی و بیان مقامات بلند و علوم عالی و فضائل و کمالاتش سخن گفته و داستانها آورده اند که مجال شرح آن نیست، و از آن همه به داستان شهادت وی که شاه بیت کتاب ما است قناعت می نمائیم.

داستان شهادتش:

« امل الامل » : چنانکه از بعضی استادان شنیده و بخطشان خوانده ام دو نفر باهم اختلاف پیدا کرده برای حل و فصل نزد وی می آیند. حکم به نفع یکی و علیه دیگری صادر می شود. آن که رأی علیه وی بوده بخشم می آید و پیش قاضی صیدا - که نامش معلوم است - می رود. وی در آن ایام سرگرم نوشتن شرح لمعه بوده است و هر روز جزوای از آن می نوشته، و از نسخه اصلی چنین برمی آید که آن را در ششماه و شش روز پایان برده است. قاضی صیدا کسی را برای احضار وی به جباع می فرستد، چه در آن روزها خارج از شهرک در تاجکستان خودش یکسره به تألیف مشغول بوده است. اهالی شهرک جباع به فرستاده قاضی می گویند مدتی است از پیش ما رفته. شیخ برائش آن تصمیم می گیرد با این که چندبار به حج رفته دیگر بار بقصد پنهان شدن به حج برود، و به همین منظور بر محملی پوشیده نشسته سفر می رود. قاضی صیدا به شاه عثمانی گزارش می دهد : در منطقه شام مردی بدعتگزار پیدا شده که به هیچ يك از مذاهب چهارگانه پایبند نیست.

شاه یکی را مأمور دستگیری شیخ کرد و به او گفت : وی را زنده می آوری تا او را در انجمنی از علمای کشور به بحث و گفتگو

بنشانم و در جریان آن از ماهیت مذهب و عقیده وی مطلع شوم و در پرتو آن حکم خویش در حقش صادر نمایم. آن مأمور به جباغ آمد. به او گفتند: شیخ به مکه رفته است. از پی او به مکه رفت. در راه مکه به وی برخورد. شیخ به او گفت: با من باش تا حج را به پایان بریم، آنگاه مأموریت خود را انجام بده. پذیرفت. پس از برگزاری حج با او به کشور عثمانی رفت. در آنجا مردی از مأمور راجع به شیخ پرسید که کیست. گفت: از علمای شیعه امامیه است. می خواهم او را به شاه برسانم. گفت: از این نمی ترسی که از تو، به شاه شکایت برده بگوید که در خدمت به وی کوتاهی نموده و آزارش رسانده ای. و چون دوستانی در دربار دارد به وی کمک کرده ترا بکشند؟ به مصلحت تو این است که او را کشته سرش را نزد شاه ببری. مأمور شیخ را به محلی در ساحل دریا برد و او را کشت. در آن محل جماعتی از ترکمن ها ساکن بودند. آن شب دیدند ستون هایی نور از آسمان فرو می تابد و فرا می رود.

او را همانجا به خاک سپردند و بر مزارش گنبدی بپا داشتند. مأمور سرش را به دربار شاه برد. شاه عثمانی کار او را تقبیح کرده گفت: بتو دستور دادم وی را زنده بیاوری. تو او را کشتی؟! سید عبدالرحیم عباسی^۱ همت نمود و کوشید تا شاه عثمانی آن مأمور را اعدام کرد. «لؤلؤة البحرین»: در یکی از مآخذ تاریخی مورد اعتماد دیدم که در ماجرای قتل وی چنین نوشته است: شهید ثانی به حکم سلطان

۱- از فضلی ممتاز و نویسنده کتاب «معاهد التتصیص فی شرح آیات التلخیص» که در مصر بچاپ رسیده است و چندین کتاب دیگر.

سلیم دوم^۱ روز پنجم ربیع الاول ۹۶۵ هـ در مکه معظمه دستگیر شد، او را پس از خواندن نماز عصر در مسجد الحرام گرفته به یکی از خانه‌های مکه برده محبوس ساختند و یکماه و ده روز در آنجا زندانی بود، بعد او را از راه دریا به قسطنطنیه برده همان سال او را کشتند، و جنازه‌اش سه روز افتاده بود، آنگاه آن را به دریا انداختند. خدا روحش را پاك دارد چنانکه پايانش را پرافتخار گردانید. این مطلب از نوشته‌ای است که از روی نوشته‌ای به خط استاد عالیقدر محمد عاملی نقل شده است.

شگفتی‌ها که از وی بظهور رسیده است:

وی را حالات عجیب و شگفتی‌های خاص بوده است، از آن میان این پدیده خارق‌العاده که در رساله «مسائل سیدبدرالدین»^۲ آمده است که من از شیخ حسین بن عبدالصمد - پدر شیخ بهائی - پرسیدم: پیشوای ما درباره این داستان که درباره شهید ثانی هست چه می‌گوید که وی با حضر تعالی در استانبول از جایی می‌گذشتید. وی به حضر تعالی گفت: در همین جا کسی کشته خواهد شد که مقامی دارد - یا سخنی نزدیک به همین معنی. و بعد خودش همانجا شهید شد؟ و این بدون شك از کرامات وی است. شیخ حسن بن عبدالصمد در جوابم فرمود: آری،

۱- پادشاه عثمانی متولد ۹۳۰ هـ و متوفای ۹۸۲ هـ. از زنی روسی به نام روکلان زاده شد و در ۹۷۴ هـ به سلطنت نشست. بنابراین، شهادت «شهید ثانی» در دوره سلطان سلیمان قانونی رخ داده است نه در دوره سلطان سلیم.

۲- سیدبدرالدین الحسن بن شوق حسن بن مدنی، و آن رساله حاوی سؤالاتی است که او از پدر شیخ بهائی کرده است. من این رساله را پیش یکی از نواده‌های سید نعمت‌الله جزائری در نجف دیدم.

همین گونه اتفاق افتاد. و آن شادروان بسن چنین گفت. بعد اطلاع پیدا کردیم که وی در همان محل شهادت رسیده است. او آن واقعه را پیش از وقوع در روح پاکش بدید و درک کرد، خدایش با ائمه پاک نهاد برانگیزد. نویسنده «الدر المنثور» می گوید: این واقعه در منطقه ما و دیگر بلاد شهرت دارد و همه از آن پیشگوئی شکفت انگیز با خبرند.

شیخ بهائی در یکی از تألیفاتش می گوید: پدرم به من اطلاع داد که صبح روزی به خانه شهید ثانی رفت و دید سر بگریبان تفکر فرو برده است. پرسید: به چه و چرا می اندیشی؟ گفت: برادر! گمان می کنم من شهید دوم باشم (یا بروایتی: دومین پیشوای شهید باشم)، زیرا دیشب به خواب دیدم سیدمرتضی علم الهدی میهمانی بی برپا کرده و همه علمای شیعه را در خانه ای گرد آورده است. وقتی من وارد خانه شدم سیدمرتضی برخاست و به من خوشامد گفت و افزود که فلانی، پهلوی شیخ «شهید» بنشین. من پهلوی شهید نشستم. چون مجلس قرار یافت از خواب برخاستم. این خواب دلیل روشنی است بر این که من بلحاظ شهادت پس از وی خواهم بود.

آثار شهید ثانی:

آثار و تألیفات پرازشش از هفتاد بیشتر است. نویسنده «امل»- الامل» بنقل از یک شخص مورد اعتماد می گوید که وی دوهزار کتاب از خود بیادگار نهاد که دوست کتاب از مؤلفات خودش و دیگران به خط مبارکش بود.

از آثارش اينهاست:

- ١- رسالة في عشرة مباحث مشككة من عشرة علوم.
- ٢- منار القاصدين في اسرار معالم احكام الدين.
- ٣- رسالة في الولاية وان الصلوة لا تقبل الا بها.
- ٤- روض الجنان في شرح ارشاد الازهان.
- ٥- رسالة الاسطنبوليه في الواجبات العينية.
- ٦- رسالة في دعوى الاجماع في مسائل من الشيخ ومخالفة نفسه.
- ٧- التنبيهات العلية في وظائف الصلوة القلبية.
- ٨- جواهر الكلمات في صيغ العقود والایقاعات.
- ٩- رسالة في نجاسة البئر بالملاقات وعدمها.
- ١٠- المسالك (درهفت جلد).
- ١١- جواب المسائل الشامية.
- ١٢- رسالة اعمال يوم الجمعة.
- ١٣- جواب المسائل الخراسانية.
- ١٤- مختصر منية المريد.
- ١٥- جواب المسائل النجفيه.
- ١٦- رسالة في طلاق الغائب.
- ١٧- جواب المسائل الهندية.
- ١٨- رسالة في آداب الجمعة.
- ١٩- البداية في سبيل الهداية.
- ٢٠- منسك الحج الكبير.
- ٢١- اجازة الشيخ حسين (پدر شيخ بهائي).

- ۲۲۔ منسك الحج الصغير.
- ۲۳۔ رسالة في وجوب صلوة الجمعة.
- ۲۴۔ رسالة في الاجتهاد.
- ۲۵۔ حاشية على خلافيات الشرايع.
- ۲۶۔ الرجال والنسب.
- ۲۷۔ حاشية القواعد وتمهيد القواعد.
- ۲۸۔ رسالة في النية.
- ۲۹۔ رسالة في الحج والعمرة.
- ۳۰۔ الدراية وشرحها.
- ۳۱۔ رسالة في احكام الحبة.
- ۳۲۔ رسالة في الاجماع.
- ۳۳۔ رسالة في ميراث الزوجه.
- ۳۴۔ شرح النفليه.
- ۳۵۔ العقود في اسرار معالم الدين.
- ۳۶۔ رسالة في البسملة.
- ۳۷۔ تحقيق الاسلام والايمان.
- ۳۸۔ رسالة في العدالة.
- ۳۹۔ حاشية على عقود الارشاد.
- ۴۰۔ رسالة في احواله.
- ۴۱۔ منظومة في النحو وشرحها.
- ۴۲۔ الروضة البهية.
- ۴۳۔ فتاوى الشرايع والارشاد.

- ٤٤- حاشية على الشرايع.
- ٤٥- فوائد خلاصة الرجال.
- ٤٦- شرح الالفيد.
- ٤٧- تفسير قوله تعالى «والسابقون الاولون...»
- ٤٨- اسرار الصلوة.
- ٤٩- غاية المراد في شرح الارشاد.
- ٥٠- مسكن الفؤاد.
- ٥١- رسالة في من احدث في اثناء الغسل.
- ٥٢- رسالة الغيبة.
- ٥٣- رسالة في فتوى الخلاف من اللمعة.
- ٥٤- تمهيد القواعد.
- ٥٥- رسالة في عدم جواز تقليد الميت.
- ٥٦- شرح اللمعة.
- ٥٧- عيبة القاصدين في اصطلاحات المحدثين.
- ٥٨- مختصر الخلاصة.
- ٥٩- شرح حديث «الدنيا مزرعة الآخرة».
- ٦٠- فتاوى المختصر.
- ٦١- مبرد الأكباد في مختصر مسكن الفؤاد.
- ٦٢- منية المرید.
- ٦٣- رسالة في حكم المقيمين في الاسفار.
- ٦٤- الاجازات.
- ٦٥- سؤالات الشيخ احمد واجوبتها.

۶۶۔ رسالۃ فی تیقن الطهارة والحدث والشك فی السابق منهما.
 ۶۷۔ رسالۃ فی تحریم طلاق الحایض الحاضر زوجها المدخول لها.
 وی حدیث از جمع کثیری از علمای شیعه و سنت روایت می کند،
 و از شاگردان شیخ احمد بن محمد بن خاتون عاملی، و سید بدرالدین
 حسن بن جعفر اعرجی حسینی کرکی، و شیخ علی بن عبدالعالی میسی. و
 گروهی از بزرگان از وی حدیث روایت می کنند، از جمله سید نورالدین
 علی بن الحسین بن ابی الحسن موسوی - پدر مؤلف «المدارک» - و سید علی
 ابن ابی الحسن موسوی جباعی، و سید علی بن الحسین بن محمد - معروف به
 صائغ- عاملی جزینی که بر «شرایع» و «ارشاد» شرح نوشته است، و شیخ
 حسن بن عبدالصمد حارثی - پدر شیخ بهائی - و شیخ علی بن زهره جباعی -
 پسر عموی شیخ حسین حارثی - و شیخ محمد بن الحسین الحر عاملی -
 مشغری که پدر زن او است، و سید نورالدین بن السید فخرالدین عبدالحمید
 کرکی، و شیخ بهاءالدین محمد بن علی عودی جزینی که رساله ای در
 احوال استاد خویش نوشته به نام «بغیة المرید فی احوال الشیخ زین-
 الدین الشهید».

شهید ثانی اشعار زیبا و دلکشی هم سروده است. ابن عودی در
 رساله اش می نویسد: وی در مصر پیامبر (ص) را به خواب دید که به او
 مرده می دهد - و من اکنون داستان آن خواب را درست بیاد ندارم -
 چون به زیارت حرم پیامبر (ص) رفت (یعنی در سفر حجش به سال ۹۴۳ هـ)
 و چشمش به آن افتاد خطاب به حضرتش چنین سرود:

سلام و درود بر برترین انسان

همان که افتخارات و امتیازاتش بر تراحد شمارش و حساب است
 آن که پا بر هفت گنبد گردون نهاد
 و خدا بجای اسب «براق» به او داد
 و خدای بلند پایه با او سخن گفت
 و هیچ کس تا کنون بدان افتخار نائل نیامده است
 از مردن افتخارات همان به که دست کشم.
 زیرا زبانم از بیانش چه به شعر و چه به نثر عاجز است
 آدمی در مدح و ستایش کسی که ستایشش
 در قرآن مجید آمده، چه تواند گفت؟
 بارگران گناه بردوش، به سویش روانه شدم
 عاجزانه و لنگ لنگان

با وجود ناتوانی روحی و بینوائی ام، نسیم شوقش
 و روح امید اراده ام را به تکاپو در آورد تا روانه کویش شد
 اعراب میهمان نواز عادتشان چنین است
 که هر که را به میهمانی شان در آید، مرثده نعمت می دهند
 اگر میهمان ناخوانده را بنوازند مرا که
 در مصر مرثده نعمت و نوازش دادی چگونه خواهی نواخت؟
 سرور من! اینک که بدیدار و میهمانی ات شتافته ام،
 امیدم بر آرزای این امید را که در رستخیز شفیع باشی.

پس از این زیارت و حج در ۱۴ صفر ۹۴۴ هـ به دیار خویش بازگشت
 و رسیدنش به منزله باران رحمتی بود و ابری پر برکت که با دانشش
 جان هائی را که جهل کشته بودند زنده گردانید و مردگان را جان تازه بخشید.

فاضلان و دانشمندان به گردش جمع شدند... و در همین ایام بود که
خانه‌اش را در «جباع» بنیان نهاد و بساخت. و من در تمجید دولتش رایش
چنین سرودم:

بد! چه بارگهی که آبادان گشت
و خدایش افتخار چنین ساکنان بخشید
تا «زین الدین» در برت نشست
زبان به مباهات گشودی
چرا مباهات نمائی حال آنکه
جامی گشته‌ای که چشمه دانش در دهانش نهاده‌است
و همه تشنه لبان در آرزوی این اند
که بر جای يك خشت تو جاگیرند
تا شگفتی‌های رشته علمی را بگیرند
از هر گوشه و کنار گرد آمده‌اند
شادمانی هر روز به آیندگان
در گاهت سلام گوید و سلامتی آرد

مرثیه‌هایی که در درگذشتش سروده‌اند:

در ماتمش مرثیه‌های نغز سرودند. شاگردش، علامه ابن عودی
چنین سرود:

این خانه‌ها خرابه‌ها و تپه‌ها
حکایت از این می‌کنند که آن جماعت رخت کشیده‌اند
رفته‌اند و جایی دور خانه گرفتند

واینک هیچ کس نیست که جایشان را بگیرد و نظیرشان باشد
 از پی آنان به شرق و غرب گیتی سفر کردم
 به هر جا رسیدم به من گفتند: رخت بر بسته و رفته اند
 وقتی یقین کردم که هیچ کس خبر از آنان ندارد
 و ردشان گم گشت دانستم که امیدی به یافتنشان نیست
 پس بادیده گریان و دل سوزان برگشتم
 اندوهگین و بی شکیب و یقرا
 تا چشم به یارانم افتاد دیدم غمزه اند
 و بردیده سر مه ای از شام ماتم دارند
 پرسیدم: چه تان شده است. بدحالتان بدور!
 روزتان سیاه می بینم و مصیبت راهمه گیر
 آیا پس از آرمیدن بر پهنه وطن، آواره گشته اید؟
 گفتند: چه می گوئی! به ماتم «زین الدین» نشسته ایم
 از ترکیه اجل برگشته ای آمده خبر داد
 که او در گذشته است. و آتش غم درد لمان شعله کشید
 از آن دم همدم اندوهم و نشسته در دریای اشک
 و پیوسته نوحه می کنم و از دیده سیلاب روان می سازم
 آه! دریغا! که او دور از وطن
 بر خاک افتاده و غبار آلود است
 با خدای خویش از مصیبتی مینالم که
 ماندی جز مصیبت شهدای کربلا ندارد
 علامه سید رحمت الله نجفی معروف به «فتال» از شاگردان وی که

از او نام بردیم نیز این مرثیه را سرود:
خبری به گوش رسید که هرگز نرسد
خبری که دل از شنیدنش به درد می آید
وروح، تاب شنیدنش نیاورده از تن پرواز می گیرد
وجگر از شنیدنش پاره پاره می شود
خبر شهادت امامی عالم و علامه ای سترگ
که آئین اسلام از دانشش زنده گشت
خداوند پرهیزگاری و گنج خرد و پرچم
رهنمونی برای هر رهرو دین خواه، و سرمشق هر یار سا.
تا آنجا که می گوید:
آه از این درد که ترا به بند کشیدند
و بر بستند و هیچ کس نبود که از تو حمایت یا شفاعت نماید
ترا که نزد خردمندان شکوهمندترین
و برترین شهریاری با خواری می کشیدند و می بردند
از کوهستان عجب این که از سرخشم
بر زمین نمی غرد و نمی لرزد و از ستارگان که فرو نمی پاشند!
بر درگذشت «زین الدین» عجبی نیست اگر
کوه ها بلرزه در آیند، بلکه عجیب آرامش آنها است
ای دانای بزرگ! ای آن که دریای دهشت
بیکران است و نوازش بی پایان
ای پرچمی که در سایه اهتزازت
دانش پژوهان و خردمندان راه می جویند و پیروی می نمایند!

ومی گوید:

شاد زی که تو بلطف خدا در نعمتی وشادی

وزنده وبر خوردار از الطافش

نمی دانم از این که به فضیلت شهادت نائل آمدی

شادی نمایم یا بر این که ترا از دست داده ایم بی تابی نمایم

خدایا! که چه بزرگی را حقیر شمردند و خواورداشتند

و چه گرانقدری را ضایع نمودند و از دست دادند

من گمان نمی بردم - و گمان بسیار است -

که به این زودی مرگ گریبانت را بگیرد

چقدر از پیشامد مرگت نگران و درهراس بودم،

اما اینك دلم آرام و بی دغدغه است

در این امید بسر می بردم که روزگار پس از سرکشی رام شود

و آرزو بر کام و بدورت متحد گردیم

ولی اینك امیدمان به یأس بدل شد

و با از دست رفتن آن آرزو، زندگی بی لذت گشت

ومی گوید:

اگر مقبره ای داشتی که می توان به زیارت آن رفت

گرچه موانع و خطر ها در راهش بود

حتماً آهنگ آن می کردم و غبار ضریحش بر سر و رویم می افشاندم

و بیابان های ناپیمودنی را برای رسیدنش می پیمودم.

و این کار از پروردگان عشقت اندکی بیش نیست.

و آزادمردی چون تو به هدیه ای اندك خشنود و قانع است

سید عید نجفی در قصیده‌ای چنین سرود:
ستارهٔ رهنمون از آسمان حکمت و دانائی فروغلتید
دیگر در تیرگی‌های شب راه از چه توان جست؟!
پیشوائی رخ در پردهٔ خاک کشید که دانش بدانگونه می‌افشاند
که بروزبخشندگی و دهش نعمت می‌پراکند
او کعبهٔ فضل بود و دانش پژوهان چنان بگردش گردان
که حاجیان به گرد حرم کعبه در طواف
بگاہ رزم چون دل به مرگ می‌سپرد
می‌دید که شیران بیشه چگونه به لانه می‌خزند
آن سرخی که در جنک بر سر نیزه می‌بینی
از شرمساری آن در برابر قلم روان و چالاک اوست
هان! ای روزگار پست! چه مردان جاویدان که از میان بردی
و چه بناهای ویران ناشدنی که ویران کردی!
چه فرومایگان خوار که بلندی و عزت دادی
و در همان حال هر خردمند یگانه بلند آوازه دیدی به خواری کشتی.
تاریخ شهادتش را شیخ بهائی بدین بیت رقم زده است:
تاریخ وفات ذلك الاواه الجنة مستقره والله

بازماندگانش:

از شهید ثانی فرزندان نیکرو و پاکنهادی بجا ماند که دودمانی
گرامی و عالیقدر و دانشمندانی نامی از پی‌شان آمد. فرزندان عبارتند
از: علامه ابومنصور جمال‌الدین حسن بن زین‌الدین نویسندهٔ «معالم»

آن کتاب عظیم و معروف. پایه دانش و فضل و تبحر و دقت نظرش تا بدانجاست که همه می شناسند و نیازی به بیانش نیست. مؤلف « سلافة العصر » از او بدین عبارت یاد می نماید:

استاد مشایخ بزرگ، رئیس مذهب و دین، دارای شیوه متین، روشنگر راه آئین، دریای علمی که فیض می بخشد و سرشاری می نماید، چشمه فضلی که خشکیدن نمی شناسد، محقق که هیچ محقق پیایه اش نمی رسد، پژوهشگری دقیق که تار و پود هر مطلبی باز می نماید، دانائی که در هر رشته علمی دست دارد، نیاکان و هم بازماندگانش بوجودش افتخار می کنند، بجای پدر نشست و به تحکیم مبانی شریعت ادامه داد، با آثارش دلها را زنده کرد و هنر و دانش را به جلوه گری آورد، و دانشجویان را غرق احسان و بخشندگی ساخت و حقوق و مستمریشان را برقرار گردانید...

تألیفاتش گرانبهاست، از آن جمله: « منتقى الجمان فی احادیث الصحاح و الحسان »، کتاب « المعالم »، حاشیه بر « مختلف » اثر علامه، مشکوة العقول السدید فی تحقیق معنی الاجتهاد و التقليد، الاجازات، التحریر الطاووسی فی الرجال، الاثنی عشریة فی الطهارة و الصلوة. دیوان شعری هم دارد، و این از او است:

دوری طولانی از وطنم و فرط اشتیاقم به آن تنم را بکاست
فراق وطن و سوختن در عشقش
ای آنکه از سوی یار و دیارم می آئی و رخ می نمائی
از من دور شو که آتش به خرم هستی ام زدی
تا چشمم از آن دور و در کرانه آسمان به تو افتاد

یاد یار و خویشاوندان و میهنم کردم
هر گاه نوای سوزناک قمری را بر شاخساران
می شنوم آتش عشق و وطنم در دلم شعله می کشد
چند شب ها که در دوریش بسر آوردم و
تا صبح به ستارگان نگرستم و ستارگان به من
گوئی تا دیده از وطن دور ساخته ام
خواب از آن پریده است
هان! ای نسیمی که سحرگاهان از سوی یار و دیارم میوزی
و با خود از عطر آن گیاهان و درختان عطر بیزی آری
مرده ای را که جان و دلش در شام است
و پیکر تنش در عراق زنده می گردانی
چه مرده ها که تو زنده کردی و چه سوز و وجدها
به دل آوردی و این اولین بار نیست که جان می بخشی
موی دوطرف سرم سپید گشت از سوز عشق و غم جدائی
آه! دریغا جوانیم! پیش از وقت پیر گشتم
ای ملامتگر من! که با ملامت مرا می آزاری
دست بردار که بخدا هر چه ملامت کنی مرا شیفته تر می گردانی
تا از آن دورم در سوز و گداز خواهم بود
و تا به لبنان نرسیده ام آب خوش از گلویم فرو نخواهد رفت
به آن سرزمین که مکان انس من است
و نور چشم هایم و یارانم و دوستانم آنجا
در مدرسه هایش با چه دوستانی آشنا گشتم

چه دوستان باوفائی بجان خودم
 چه روزهای خوشی با آنها بسر آوردم
 در باغ‌ها و در تاکستان‌ها
 از حال دوری از وطن هیچ خبر نداشتم تا گرفتارش شدم
 پیش از آنکه بدانم دوری از وطن یعنی چه مبتلایش شدم
 ای روزگار! تا به کی مرا به بند خواری نکهمیداری
 آیا نمی‌شود مرا از ره احسان رها کنی
 سوگند می‌خورم که اگر امید بازگشتم نبود و این امید
 هر بار که می‌میردم مرا باشوقش زنده نمی‌ساخت
 از غم دوریش جان می‌سپردم و شکفت نیست،
 زیرا سوز غم و اشتیاق بسا پیران و جوانان را کشته است
 آی همسایگان و یاران هم‌میهن! دلم پس از
 جدائیتان میان بیماری و اندوه و افسردگی در تار و تار است
 هر چه زمان بگذرد همچنان پایبند می‌مانم
 و دلبسته عشقتان و وفادارتان
 بر عهد خویش پایدارم
 و هرگز روزی آن را به فراموشی نمی‌سپارم
 اگر بیماری‌ها مرا از پا در آورد یا هوش از سرم برفت
 یا سوز عشق یار و دیار مرا به خاک نشاند
 و اگر در فراقتان دیده‌ام خون گریست
 آی هموطنان! ای بهترین یاران! چه کسی به شما خبر خواهد آورد

او که در عراق می زیست چون قافله‌ای را دید روانه شام - و
وطنش لبنان که جزئی از شام است - چنین سرود:
دلم از پی این شتران روان است
در حالی که تنم مقیم عراق است
از عجایب روزگار یکی این که آدمی
که قسمتی از وجودش رفته و قسمتی دیگر باقی است زنده می ماند
بیمار گشتم و شبم در فراق وطن
تار گشت و ظلمانی چون شب‌های آخر ماه
از شدت سوز دلم و از شعله اشتیاقی
که در آن زبانه می کشد چیزی نمانده که صبر از کف بدهم
سوز غم هجران در من جا گرفته
و نمی خواهد مرا واگذارد
گاه آتش ته جانم می زند
و مرا به لب یرتگاه مرگ می کشاند
دوری، مرا تشنه می گرداند و اشک از دیده ام روان می سازد
نه اشک‌هایم تشنگی مرا می زداید و نه خود پایان می گیرد
مرا در بند حالی سخت گرفتار آورده
که هیچ وسیله‌ای بلاگردان آن نیست
خدای قهار چنین اراده فرموده است
که مردم مرا از بند نبینند
پیوسته از آتش سوز هجران
بر آتشکده‌ای بر می برم که بر سوزم می افزاید

زندگی آدمی که در دریای غم بصر می برد و
 بدبختی اش به گرفتاری چهارپایان می ماند چه ارزشی دارد!
 آدمی که در آرزوی روزی بسر می برد
 که در سایه اش رنج های گذشته را از یاد ببرد
 ساقی دهر از کوزه هجران شرابی تلخ
 به جام ریخته که کام آدم را می گدازد
 من از فرط نادانی هرگز
 بخیالم نرسیده بود که دهر ساقی است
 پس از دوریم از وطن جانم را چندان پرکرد
 که بجان خودم چیزی نمانده قالب از آن تهی کنم
 دردی که من می کشم دوائی ندارد
 که درمانش کند جز یکی و آنهم وصال است
 قصیده «لامیه» ای دارد در نهایت استواری و شیوائی که شیخ بهائی
 در «کشکول» آورده است:

هر دم که برقی از ظلمت شب می زند
 لشکر غمی در دلم بر می انگیزد و دردم را تشدید می نماید
 آنگاه که زندگی خوشی را که سال های گذشته داشتم
 بیاد می آورم، آتش سوز دلم زبانه می کشد
 آن سال ها که از بدروزگار درمان بودم
 و شاید آرزو در آغوش می فشردم
 خدایا! چه شبها گذراندم که در سایه اش
 زندگیم شیرین تر و با صفا تر از شهد برد

شب‌ها که می‌دیدم چشم روزگار از من پوشیده است
و تحولات ایام در غفلت بسر می‌برد و مرا نمی‌بیند
و دنیا بر کام من است، اما دیری نپائید که
روزگار از غفلت بدر آمد و به من چشم غره رفت
و تیر خیانت بسویم پرتاب کرد
تا حالم بگردانید و خوشی‌هایم بر باد داد
روزهایش ریشه‌ام بر کند
و تیرگی آورد و خرابی پراکند
تا در امواج ناراحتی فرو رفتم
و هر چه می‌زدم که بدر آیم نمی‌توانستم
چون شب در می‌آید آتش اندوه در دلم شعله می‌کشد
و یکدم خاموش نمی‌شود و فکرم را بخود مشغول می‌دارد
چه چاره آورم که روزگارم از سر نادانی
قدر و قیمت آزادگان را نمی‌شناسد
از بدر روزگار نگران و بر حذر بودم،
اما بر حذر بودن فائده‌ای نبخشید و تدبیرم بی‌نتیجه ماند
هوشیار با اراده آن است در یک لحظه عسرت
هرگز از تغییر وضع خویشتن را در امان نپندارد
و می‌رود آن ده در طول روزگار
از بد ایام ترسان نباشد
زمانه سایه‌ای است گسترده بر سر مردم
و ما تا بحال سایه پایداری ننشیده‌ایم

چه مردمان را تاکنون فریفته است و به غفلت در انداخته
تا ناگهان دیده‌اند اجلشان در رسید
بارها دولت آزاد مردان را از سر دیوانگی
به خطر ولرزه در انداخته و سرنگون ساخته است
و با تلاش بیدریغ به تبهکاران کمک کرده
تا دولتی از قویترین دولت‌ها بر پا کرده‌اند
چنین است خوی و سنت دنیا
از قدیم دوستدار و پشتیبان فرومایگان و پست‌هاست
بر تن آزاده لباس‌های بلا و گرفتاری
و بیماری و درد ورنج می‌پوشاند
تا شب و روز در رنجوری بسر برد
و عمر را تا مراد بسر آرد و چاره‌ای نداشته باشد
بر تلخی بیشامدها شکیبائی ورز و در همان حال
از حملات ناجوانمردانه و ناگهانی دنیا بر حذر باش که سخت
فریبکار است

در دنیا به سلاح پرهیزکاری مجهز شو
که آدمی را جز کار پسندیده سود ندهد
جان و روان را به دقت مواظبت کن
و مگذار روانت با سرگردان‌ها و بی‌راه‌ها بگردد
شمشیر اراده قوی را برکش و به جان تنبلی و خمودی بیافت
تا روانت از پستی نقص و کاهش بر آید و تعالی پذیرد
برای رسیدن به عظمت و تعالی باید خود را به امواج دریای

تعالی و کارهای بزرگ در اندازی نه اینکه به تر کردن تن قناعت
ورزی

دیرا به نظر من هیچ کس به قلۀ عظمت نمی رسد
مگر آن که از پیچ و خم های گردن های دشوارش بالا رود و در گذرد
ذلت ناپذیر و تسلیم نشدنی باش،
زیرا همت مردانه تن به ذلت و تسلیم نمی سپارد
اگر در کشوری رنج و خواری و تحقیر دیدی
بی درنگ آن را ترك كن و رخت به کشوری دیگر کش
تا در آنجا عروس آرزو به برکشی که روشن است
که با حرکت و جنبش و سیر و سفر، توان به مقصود رسید
از جایی که نتوانستی در آن خوشبخت باشی
چشم پیوش که خوشبختی؛ همواره با اندیشه و تدبیر و کار بدست
نمی آید

این سرزمین که در آنیم از قدیم
هوشمندان و دانشمندان را به خاک تیره روزی نشانده است
بنابر این از مردمش تا می توانی کناره بگیر
که آرامش جان، به سراغ گوشه گیر می رود
هرگاه مردم را بیازمائی خواهی دید که بیشترشان
راه نارا است را دوست می دارند و ترجیح می دهند
اگر پیمان ببندند به آن وفا نخواهند کرد
و اگر وعده ای بدهند، احتمال انجامش کم است
برای این که به دیگران محبتی نمایند اراده شان سستی می نماید

اما برای پیروی هوای نفس هیچ سستی بخرج نمی‌دهند
 در ستایش پیامبر (ص) و خاندان پاکش چنین سروده است:
 ای بلند آوا! برخیز بر فراز سر دوستانم
 و خبرشان بده که من بر سر وعده خویشم
 بگو: آن که در هجراتان اندوهگین است
 وقتی از نزدش آمدم مثل مرده‌ای در میان انجمن افتاده بود
 بر پلک‌هایش پس از جدائیتان
 سورمه بی‌خوابی کشیده بود
 و از شدت تشنگی می‌داد می‌زد:
 جگرم سوخت، آخر کی جام وصال‌تان را به کام می‌ریزم
 از دیار یارانم خیلی دور گشته‌ام
 و دوریشان هر دم اخگر بر جگرم می‌زند
 نذر کرده‌ایم روزی را که به دیدارشان نائل گردیم
 روزه بگیریم باینکه بزرگترین عیدها است
 جانم فدای آن یاران که روزگار بسر آمد
 و من هنوز به آرزوی وصالشان نرسیده‌ام
 از زمانه و مردمش چنان در شکوه‌ام
 که پنداری زمانه و مردمش برای دشمنی من آفریده شده‌اند
 اما من در برابر آن دشمنی‌ها چنگ به عقیده و عشقم
 به فرخندگان «نشسته در آن چادر» آویخته‌ام
 ۱- ترجمه «اصحاب الکساء».

خاندان پیامبری و رسالت، خاندانی که مردم مشرک و بی‌دین را
راه راست نمود.

منظورم آن پیامبر برگزیده‌ای است که
از مکه همراه دین راستین برای ارشاد خلق برانگیخته شد
و آن دانای پاک آن امام ستوده
همسر فاطمه و برادر پیامبر راهنما
ویارۀ جگر پیامبر (ص) فاطمۀ زهرا و حسن و حسین
که سرور خلقند و به واسطۀ ایشان و امام سجاد
و محمد باقر و جعفر صادق و کاظم
و رضا و محمد تقی و علی نقی
و امام عسکری و فرزندش مهدی
که هر کس ظهورش را امیدبرد روحش سیراب می‌گردد
آن‌گاه که دیوان محاسبه برقرار گردد
و داری و ثروت و اولاد سودی ندهد، نجات توانیم یافت
ای خاندان احمد! عشقتان شیوۀ من است،
شیوۀ من که از پدران و نیاکانم به ارث برده‌ام
این عشق آن‌دم که به‌گور درمی‌آیم
همدم و مایه آرامشم خواهد بود و شما، ذخیرۀ آخرتم.
دیگر از سروده‌هایش شعری است که در رثای پسر دخترش
مؤلف «مدارک» - سروده و بر مزارش نوشته است:
بربندی ضریحی گریانم که مظهر بخشندگی
و شکوه و نیکوکاری و جوانمردی گشت

دین را خورشید تابانی بود که از او نور می گرفتند
 «محمد» آن برجسته خصال پاکیزه خوی
 آفریدگار بر مزارش رحمت
 و گل و شکوفه بارد و گرامیش دارد.
 نویسندۀ «امل الامل» این ابیات را از سروده های وی نقل کرده است:
 در شکفتم از آدمی که دیده به راحتی بر هم نهاده است
 در حالی که دوره سهمگین را در پیش دارد که در آن باطن و
 کارنامه پنهانش بر ملا خواهد گشت
 اگر آدمیزاد بداند که در گور چه بر سرش خواهد آمد
 از وحشت آن تمام مدت کوتاه عمرش را خون خواهد گریست
 بنابراین برای رستگاری و نجات خویش بکوش که در غیر این
 صورت وضع دشواری برایت پیش خواهد آمد.
 شعر زیبایی هم در رثای علامه شیخ محمد پسر شیخ محمد حر
 عاملی - متوفای ۹۸۰ هـ - سروده که در «امل الامل» آمده و مطلع آن
 چنین است:

بجان خودم بر تو گرید بیان
 چو بودی مرا ورا بدیع الزمان
 بر کتاب «فرقدا الغرباء و سراج الادباء» نوشته شیخ حسن عاملی
 حائینی^۱ تقریظی به نثر نوشته^۲ که نمودار نثر نویسی او است. می نویسد:

۲۵۱ - علامه و شاعر توانا و نویسنده با ابتکار شیخ جمال الدین حسن بن علی
 ابن احمد عاملی حائینی - منسوب به «حائین» از دهکده های جبل عامل بر سه میلی
 «بنت جبیل» - که نزد پدرش و جمعی از استادان از آن جمله نویسنده همین تقریظ، -

سپاس تنها خدای یگانه‌است. معانی نهفته در این صفحات را دریافتم آنچه را که جز به مهارت نتوان به حقیقتش رسید، و دیدم در جویبار عبارت‌هایش زیباترین مضامین ادبی روان است و در گلزار معانی‌اش عطر فضلی شکفت آورپر اکنده است، گنجینه فوایدش هر خردمندی را که در این فن دستی داشته باشد توانگر می‌سازد، و تعبیرات رمزگونه‌اش نشان می‌دهد که هنرمند سازنده‌اش به مرتبه بلند در میان نویسندگان وادیبان رسیده است. خدای متعال به برکت پدید آورنده‌اش آنچه از آثار فضل‌مرد واز میان رفته بود احیا کند و وی را از خزانه بیکران نعمت و دریای پهناور رحمتش نیکوترین دستمزدها ارزانی دارد.

وی به سال ۹۵۹ هجری دیده به دنیا گشود و در ۱۰۱۱ هجری در «جباع» درگذشت و مزارش آنجا معروف است.^۱

«درس خواند و وی به او اجازه نامه داد، همچنین نزد مؤلف «مدارک» که از او اجازه نامه هم گرفته است، و نزد شیخ ابراهیم میسی، شیخ نعمه الله بن احمد بن خاتون، و شیخ احمد بن سلیمان. تألیفاتی پر ارزش دارد، از جمله «نظم الجمان فی تاریخ الاکابر والاعیان»، فرقد الغریاء و سراج الادباء، رساله‌ای درباره شفاعت، کتابی در تاریخ، رساله‌ای در علم نحو، دیوان شعری در حدود هفتاد هزار بیت از آن میان قصیده‌ای که در رثای استادش مؤلف «مدارک» سروده است.

این تقریظ را در کتاب خطی‌بی که متعلق به یکی از دانشمندان غیر عرب است دیدم و مؤلف «امل الامل» به آن اشاره نموده و گفته که آن را به خط شیخ حسن صاحب تقریظ دیده است.

۱- در گورستان «جباع» بر مزارش بنائی هست که زائران بدان رومی آورند و بر آن صخره کهنی است برویش نام وی و پدرش نوشته و ایاتی که به علت فرسودگی نتوانستیم بخوانیم. در کنار این مزار سید بزرگوار سید محمد مؤلف «مدارک» است و بر آن هم بنائی و صخره‌ای که برویش ایاتی نوشته است.

از شیخ حسن بن زین الدین پسری دانشمند بجا ماند که فقیه عالقدر شیخ فخر الدین محمد بن الحسن است. مؤلف «لؤلؤة البحرین» در وصفش می گوید: فاضلی محقق و کنجکاو و پارسا و فقیهی دریا آسا. نخست نزد پدرش رسید محمد مؤلف «مدارک» درس خواند و حدیث و علم اصول و دیگر علوم را آموخت و تألیفات ایشان را به صورت درس فراگرفت یعنی کتاب های «منتقی» و «معالم» و «مدارک» و آنچه را آن سید عالقدر بصورت حاشیه بر «مختصر النافع» نوشته بود. و چون این بزرگوار ازدنیارفت. وی مدتی را به مطالعه گذراند و سپس به مکّه مشرف شد و آنجا با میرزا محمد استرآبادی مؤلف کتاب «رجال» همسازگشت و از او علم حدیث آموخت. آنگاه به دیار خویش برگشت و پس از مدتی اقامت در آنجا رهسپار عراق گشت و در کر بلا به تدریس پرداخت. دیگر بار به مکّه مشرف شد و برگشت به عراق و مدتی بود تا به علی ترک آن خطه گفت و به مکّه رفت و در آنجا بود تا درگذشت.

تألیفاتی دارد که فرزندش شیخ علی در «الدر المنثور» نام برده است. شرح استبصار که سه جلدش تمام شده است، حاشیه بر شرح لمعه

→ که به علت فرسودگی و کهنگی خوانده نشد و شاید همان ایات باشد که شیخ حسن مؤلف «معالم» سروده است. مایه تأسف بسیار است که این دوزار چنین ویران مانده اند و از آن جز آثار اندکی باقی نیست، و این جز بدان علت نیست که در این زمانه به رجال دین و قهرمانان دانش اعتنا و توجهی نمی شود. چنانکه در «جباغ» مسجد ویرانه ای هم هست منسوب به شهید ثانی که دست روزگار برخاکش خوابانده و جز پاره سنگ هائی از آن باقی نمانده است. چه خوب بود مردم نیکو کار به تجدید بنای این آثار همت می گماشتند و این از همت چنان مردمی بدور نیست. (محمد صادق آل بحر العلوم)

در دو جلد کہ بہ کتاب صلح رسیدہ است، حاشیہ ای بر اصول معالم الدین اثر پدرش در یک جلد متوسط، حاشیہ بر عبادات «من لایحضرہ الفقیہ»، شرح «اثنی عشریہ» اثر پدرش، حاشیہ بر «مختلف الشیعہ»، حاشیہ بر «مدارک» و این غیر از تعلیقاتی است کہ بر آن نوشتہ، حاشیہ بر موطول، کتاب «روضۃ الخواطر و نزہۃ النواظر» کہ شامل مطالب و مسائل و اشعار خودش و دیگران و کلمات حکیمانہ و دیگر چیزها است گردآورده از کتاب ہای رنگارنگ، رسالہ ای در افتخار جوئی توانگر و بینوا، رسالہ ای در «تزکیۃ الراوی»، رسالہ ای در سلام نماز کہ در آن پس از بررسی نظر خویش را ارائہ داده است، رسالہ ای در بارہ این کہ در رکعت ہای سوم و چہارم نماز باید سورۃ فاتحہ را خواند یا سبحان اللہ... گفت، و باز نمودہ کہ سبحان اللہ گفتن بہ صواب نزدیک تر است، کتابی حاوی اشعار خودش و دیگران و مکاتباتی کہ با معاصرانش داشتہ است، کتابی حاوی بیشتر اشعارش مشتمل بر اندرز و نصیحت و موعظہ و مرثیہ و مدیحہ و مراسلہ شعری کہ با شعرای معاصرش داشتہ و جواب ہائی کہ فرستادہ اند، کتاب شرح «تہذیب الاحکام» کہ از آن نسخہ ای داشتہ، رسالہ ای در طہارت. در کتاب «امل الامل» از او تمجید شدہ است. از اشعارش مرثیہ ای

است برای سیدالشہداء (ع) می گوید:

در حالی کہ «حسین» در کر بلا شہید شدہ است

چگونہ ممکن است عاشقان و دوستان خاندان پیامبر (ص) از

گریہ دست بردارند

نیایش مصطفی است خاتم پیامبران

آنکہ از طرف خدا امین وحی بود

و پدرش برادر پیامبر (ص) است علی
 آن آیت الهی و سرور اوصیاء
 و مادرش فاطمه زهرا جگر گوشه پیامبر (ص)
 و برادری زبده اولیاء و برگزیدگان الهی
 آه از این مصیبت که بر اثرش
 دین به خاک ذلت و تیره روزی نشست
 نمی دانم آن بنده دوستداری که نه می گرید
 و نه دلش می سوزد چه عذر تواند آورد؟
 حال آنکه می بیند پسر دختر پیامبر (ص) را
 سر بریده و خون آلوده بر خاک رها کرده اند
 و زنان خاندان علی اسیر و خوارند
 و پدر و فرزند از دست داده اند
 و علی آن بهترین خداپرست عبادتگر اسیر است
 و در بند دشمن و در رنج و عذاب
 سزای خیرخواهی و ارشاد پیامبری که
 زبان در ثنائش زبون است همین است؟!
 پیشینیان اساس بیعت خیانت را نهادند
 و آیندگان بر آن اساس بنای تبهکاری بالا بردند
 تفسیر انحرافی و نادرست کردند و سنت پیامبر (ص) تغییر دادند
 دین را تباه گردانیدند و از سر کینه و بدخواهی بدعت ها بر فرار
 ساختند
 دیگر از اشعارش مرثیه ای است که برای پسر عمه اش علامه بزرگ

سید محمد مؤلف «مدارک» - متوفای ۱۰۰۹ هـ در جباع - سروده است
و پسرش در «الدر المنثور» آورده:

تا زنده‌ام همدم غم خواهم بود
روزها و شب‌های خوش را از دست داده‌ام
تیغ اندو، پیوند شکیبائیم ببرید
شادی‌ام بسر آمد و آرزویم جز مردن نیست
زندگی خوش از من دور گشت
و ابرها با من مسابقه گریستن گذاشتند
خواب از چشمم از آن دم که شروع
به باریدن اشک کرد پرید
بیماری و بدحالی جز نفسی برایم باقی نگذاشت
که آن را هم پیشامدهای ناگوار قطع خواهد کرد
من بدحالی ایوب و غم‌های آدم را یکجا دارم
و سوز دلی که تنم بفرسوده است
نیش‌های اندیشه‌هایم بر دلم
آن را جریحه دار کرده جریحه‌ای که درمانش نمی‌یابم
اینک ماتم را دمردی که
دین و دانش را عزادار ساخته قلبم را می‌فشارد
مرد بزرگی که آقائی و فضیلتش به جائی رسید
که به فراز آسمان تعالی یافت
بر دبار بخشنده‌ای که خورشید وجودش
گیتی را روشن ساخت

سید و مولائی که ماه شخصیتش تمام گشت
و به شیوه کرامات رهنمون شد
او در گذشت و شب‌های عشر تمان را
به سیاهی اندوه در پیچید
خورشید بر مرگش گریبان درید و زاری گرفت
و ماه چین بر پیشانی آورد و رخ در پرده کشید
کوه‌ها چیزی نمانده بود که درهم بشکنند
و دریا از سر شکوه و درد خروشیدن گرفت
«معانی» نادیدند جلگه‌ها و گلزارهاشان
خشکیده چه عزائی گرفتند!
«فقه» چنان نوحه می‌کند که دل سنگ آب می‌شود
و حقیقت اشک می‌ریزد و از بدبختی می‌نالد
وای بر مرگ که قدرش نشناخت
دست پیشامد قطع باد که تیراجل به سویش افکند
خدایا! این چه مصیبت سهمگینی است
که هر غم‌زده‌ای غم و درد خویش فراموش کرد
بمرگش مشعلی را از کف دادیم
که فراراه خلق افروخته بود
پیشوائی که ابر چون دید برادر و همتایش در رحمت پراکنی
بخاک آرمیدگر یستن گرفت و دریا خشکیدن
او بر آستی شمس دین بود و ماه تمام آئین
و چشمه‌ای که فضل و دانائی گوارائی از آن می‌جوشید

ملکوتیان را که تسلیت خواهد گفت بر فقدان
بر رگمردی که به تنهایی هر تنگدستی را سرپرستی می کرد
پس از او چه کسی از یتیمان دستگیری خواهد کرد
چه کسی از زشتی بر حذر خواهد داشت
دنیا فایده ای ندارد اگر شادی نماند
و اگر گذشته باز نیاید
تا روزگار مصیبت هائی پیش می آورد که موی سر سپید می شود
هیچ کس زندگی با صفا و راحتی نخواهد دید
و تنها چیزی که برای انسان سودمند و مایه تسلی تواند بود
راضی بودن از حوادث فحری و حتمی بی است که بشر محکوم آن
است
تولدش دوشنبه ۱۲ شعبان ۹۸۰ هـ بود و در گذشتش ۱۰۳۰ هـ در
مکه معظمه، و به هنگام مردن پنجاه سال و سه ماه داشت، و همانجا بخاک
سپرده شد.

از وی دانشمندی عالیمقام بجا ماند، شیخ زین الدین بن محمد
استاد مؤلف «وسائل». در «امل الامل» درباره اش چنین می خوانیم: این
استاد پیشوای یگانه، دانشمندی پر فضل و متبحر بود و محقق کنجکار،
و موثق، و صالح و عابد، و شاعری کارگشته، و ادیبی جامع، و حافظ علوم
معقول و منقول، جلیل القدر، عظیم الشان، که در روزگار خویش همتا
نداشت. نزد پدرش و شیخ بهاء الدین عاملی، و پیشوای ما محمد امین.
استرآبادی و جمعی از علمای عرب و ایرانی درس خواند، در مکه اقامت
گزید و همانجا در گذشت و به کنار حضرت خدیجه کبری دفن شد. من

پاره‌ای از کتاب‌های عربی و ریاضیات و حدیث و فقه و دیگر رشته‌ها را نزد وی خواندم. شعری دلکش و روان داشت. حاشیه‌ها نوشت. دیوان شعر کوچکی دارد که من بخط خودش دیدم. از شدت احتیاط و از ترس شهرت یافتن کتابی تألیف نکرد.

در «الدر المنثور» از او تجلیل فراوان شده و شعرهای بسیاری از او آمده است. نویسنده «سلافة العصر» در حقش می‌گوید: وی زیور پیشوایان بود و با فضل‌ترین شخصیت امت اسلام. خدا به او استعداد پذیرش دانش‌های گوناگون بخشیده بود و آوازه‌اش بلند گردانید. بنای پارسائیش بر پرهیزگاری نهاده بود. در صلاح و نیکی‌روی پابرجا بود. ادبیات زیبایش گل را از شرمساری غرق غرق می‌ساخت. کمالات اخلاقیش پیچیده‌ترین مکارم را باز می‌نمود و نمونه به‌دست می‌داد. او را درمکه زیارت کردم و دیدم که چهره‌اش از رستگاری می‌درخشد و عطر پاک‌نهادی از وجودش می‌پراکند. مجاورتش درمکه دیر نپائید و دست اجل او را از جوار حرم خدا به جوار رحمتش برد، و در ۱۰۶۲ هـ درگذشت، خدایش بیامرزد. شعری سحرانگیز دارد که عقل و هوش به‌شیدائی می‌کشاند و دم نسیم سحر را به‌رشک می‌شوراند.

برادرش در «الدر المنثور» بسیاری از اشعار وی را آورده، از آن میان قصیده‌ای طولانی است در رثای امام حسین بن علی (ع) که به یکصد

وسی بیت می‌رسد بدین مطلع:

سلخت لوعتی لذیذ الرقاد و کستنی ثوب الضنا والسهاد

۱- برادرش شیخ علی در «الدر المنثور» درگذشتش را سال ۱۰۶۴ و

تولدش را ۱۰۰۹ هـ می‌داند.

ورمانی دهری بهم العناد و غرامی ما ان له من نفاد
کل يوم و ليلة فی ازدیاد

شیخ زین الدین، دویسر دانشمند داردیکی شیخ علی که در اصفهان می زیست و از برجسته ترین فضلاء عصر مؤلف «وسائل الشیعه» بود، و حاشیه ای بر «تمهید القواعد» نوشته و حاشیه ای بر فصل توحید از کتاب کافی، و اجازه نامه ای از علامه شیخ حسن بن عباس بلاغی نویسنده «تنقیح المقال» دارد بتاریخ ۱۱۰۲ هـ. دیگری شیخ حسن که هم در اصفهان می زیست و نزد عمویش و دیگر استادان درس خواند و در «امل الامل» از او تمجید بعمل آمده و صاحب علم و فضل و صلاح خوانده شده است. وی در سال ۱۱۰۴ هـ در گذشته، و از او پسری دانشمند بر جا مانده است به نام شیخ محمد بن الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین بن محمد بن الحسن الشهید الثانی.

شیخ زین الدین که به او اشارت رفت برادری داشت که در فضائل و دانش همتایش بود به نام شیخ علی بن محمد که در اصفهان می زیست و متولد ۱۰۱۳ هـ یا ۱۰۱۴ هـ است^۱ و متوفای ۱۱۰۳ هـ در اصفهان. دانش و بلند پایگی او در علم فقه به حدی است که احتیاج به معرفی ندارد. نزد برادرش شیخ زین الدین، و شیخ نجیب الدین و سید نور الدین و شیخ محمد حرفوشی درس خواند. تألیفات گران بها و سودمندی دارد: حاشیه ای بر «شرح لمعه» در چند جلد، شرحی بر کتاب «کافی» که فصل عقل و علم را به پایان برده، کتاب «الدر المنثور»، رساله ای در رد صوفیان به نام «السهام

۱ - خود در کتاب «الدر المنثور» از تاریخ میلادش همینگونه به تردید یاد کرده است.

المارقة من اغراض الزنادقه»، رویه‌ای بر کسان‌ی که آوازه‌خوانی رادوا می‌دانند، چند حاشیه بر کتاب «معالم» اثر جدش، حاشیه بر «من لایحضره الفقیه»، کتابی در موضوعات گوناگون که چهل هزار بیت است. شعرش بس نیکو است. ایات زیر رادر رثای برادرش شیخ زین الدین سروده است:

هان! ای نسیمی که بر سر زمین لبنان می‌گذری
 خدا نگهدارت باشد پاره‌ای از درد دل‌هایم راهمراه ببر
 و میان قوم و خویشان و هموطنانم بایست
 میان برادران و همسر و سالان و دوستانم
 و سوزهای دل و اندوه و غم‌هایم را
 به حضورشان نثار کن و به هر که نور دیده‌ام بود و مرا از یاد ببرد
 به آنها بگو: آن دو برادر غریب
 بزرگ‌تری مرد و دومی به اسارت غم در افتاد
 تنها و اندوه‌گین مانده است و هیچ یار غم‌گساری ندارد
 که دانه اشکی سوزان بر حال زارش بریزد
 به دیاری که خشکیده است و به خانه‌هایی
 که بهترین مقیمانش را از دست داده و خالی شده است بگو:
 صاحب آن دریای علم و فضل و پرهیز درگذشت
 آن پایه خانه ایمان در هم شکست و بریخت
 رادمردی که خدا را در آشکار و نهان می‌هراسید
 و او را از روی دانائی و عرفان می‌پرستید

قصیده‌ای در رثای پسر خردسالش محمد اول^۱ که در چهار سالگی
مرد سروده است بدین مطلع:

عرفت اللیالی غنثها و سمینها فیان غندی سهلها و حزونها
قوافل احزان فؤادی مناخها و آنهار اشجان عیونی عیونها

از شیخ علی دوفرزند عالمقام بوجود آمد یکی شیخ حسین بن
علی که فاضلی نیکرو بود و نزد پدرش درس خواند، متولد ۱۰۵۶ هـ و متوفای
۱۰۷۸ هـ در اصفهان که در مشهد مدفون است و پدرش در «الدر المنثور» از
او نام برده و ستوده است. دیگری شیخ زین الدین بن علی که نویسنده
«امل الامل» از او چنین یاد می‌کند: دانشمندی فاضل و نیکرو و از
معاصران است. در اصفهان و زمان اقامت پدرش در آن سامان به دنیا آمد
و نزد پدرش و دیگر استادان وقت درس خواند. علامه سید صدر در «تکمله»
می‌نویسد: این شیخ علی پسری دیگر دارد به نام شیخ محی الدین که از
علمای پرهیزگار بود و از شیخ محی الدین پسری به نام شیخ علی بر جا
ماند که داماد علامه سید صالح بن السید محمد بن ابراهیم شرف الدین عاملی
شد و از این ازدواج فرخنده دو عالم نامدار پدید آمد:

یکی سید صدر الدین مقیم اصفهان و متوفای ۱۲۶۳ هـ در نجف
اشرف، و دیگری سید محمد علی مقیم کاظمین که در سال ۱۲۳۷ هـ به زیارت
امام علی بن موسی الرضا (ع) رفت و در اصفهان بدرود زندگی گفت و
جنازه‌اش را به نجف بردند. اوجد آیة الله صدر مؤلف «تکمله» است.

۱- محمد اول نامیده شده تا از برادر کوچکش محمد ثانی که او هم در
خردی و هشت سالگی در گذشته متعایز باشد، در رثای دومی عمویش شیخ زین الدین
ایاتنی سروده که پدرش در «الدر المنثور» نوشته است.

بنابراین، جمعی از خاندان شرف‌الدین - ونه همه آنان - از ذریه شهید ثانی هستند از طرف مادر. و در همین حال از ذریه علامه کبیر شیخ حر عاملی مؤلف «وسائل الشیعه»، زیرا مادر سید صالح سابق الذکر دختر شیخ حر عاملی بوده است.

گروهی از خاندان حر عاملی هم از ذریه شهید ثانی هستند، زیرا استاد شهید شیخ علی بن محمد حر پدر بزرگ مؤلف «امل الآمل» دختر شیخ حسن مؤلف «معالم» را به همسری گرفته بود.

ذریه شهید ثانی همگی از خاندان حر هستند، زیرا زین‌الدین شهید ثانی دختر شیخ محمد بن الحسین حر - که شرح حالش در فصل علمای شهید قرن یازدهم خواهد آمد - را به همسری داشت.

فقیه بزرگ مؤلف «مدارک» و ذریه وی همگی نواده‌های شهید ثانی‌اند، زیرا دختر فاضله شهید ثانی همسر علامه سادات هاشمی سید نورالدین علی بن الحسین موسوی عاملی جباعی - پدر بزرگ مؤلف «مدارک» - بود و از همین ازدواج با میمنت مؤلف «مدارک» به سال ۹۴۶ هـ بدنیا آمد.

بازماندگان شهید ثانی امروز در سوریه به خاندان «ظاهر» موسومند و در میانشان مردانی قابل اهمیت از لحاظ علم و ادب یافت می‌شود مانند شیخ سلیمان ظاهر که در «نبطیه» - قسمت پائین آن - بسر می‌برد و دانشمندی مصلح و شاعری توانا و ادیبی پر کار است و زندگینامه‌اش درخشان دارد که پرشوش را در صفحات مجله «العرفان» و کتابش «الذخیره» - چاپ صیدا - توان دید و همین کتاب گویاترین شاهد است برای مقام بلندش در علم و ادب عربی. وی خدمات پر ارزشی به جامعه

شهید ثانی/ ۲۷۱

مسلمانان آنسامان کرده و مجاهداتی در راه نشر فرهنگ تشیع نموده است. در محرم ۱۲۹۰ هـ در «النبطیة التحتا» بدینا آمد و بیشتر تحصیلاتش نزد علامه سید حسن یوسف عاملی - متوفای ۱۳۲۴ هـ بود. از نگارشهای ارجمندش یکی تاریخ جبل عامل است و دیگری دیوان «الشعر العاملی المنسی». از اشعارش قصیده شیوائی است تحت عنوان «انسان در کشاکش عقل و نفس و دین» بالغ بر هفتاد بیت.

شهید ثانی برادری داشت که در علوم و فضائل همتا و همپرازش بود به نام شیخ عبدالنبی بن علی بن احمد، فقیه نیکرفتار و پارسائی، ادیب و شاعر توانائی که حدیث از برادرش شهید و از شیخ علی بن عبدالعالی میسی روایت می کند و از او پرسش علامه فقیه شیخ حسن شاگرد پسر عمویش شیخ حسن مؤلف «معالم».

سید دانشمند، قاضی جهان قزوینی

سید قاضی جهان حسینی سیفی قزوینی از دانشمندان بزرگی است که از میان سادات سیفی قزوینی برخاسته‌اند. او دردستگاه شاه طهماسب صفوی عزت و مقام و احترامی وافر داشت تاجائی که پس از جلال‌الدین محمدوزیر به سال ۹۳۰ هـ وزارت دیوان اعلی به‌وی سپرده شد. در علوم دستی داشت، و در دولت صفوی هیچ وزیر آنمقدار کمال و هنرمندی و هوشیاری و شیواگوئی که وی گردآورده بود نیافت. پیوسته در بر آوردن نیاز نیازمندان می‌کوشید و تقاضای خلق اجابت می‌نمود و داد و حق می‌گسترده را برای رضای خدا و نه هیچ قصد دیگر. چنین میبود تا بسال ۹۶۰ هـ و اواخر شهریاری طهماسب، کشته شد.^۱

۱- نقل باختصار از کتاب‌های ریاض‌العلماء، احسن التواریخ، و

روضه‌الصفا.

فقیه پاکدل

سید عزالدین حسین عاملی

سلسله نسب وی چنین است:

سید عزالدین حسین عاملی بن محمد بن الحسین بن علی بن محمد
بن ابی الحسن تاج الدین بن محمد بن عبدالله بن احمد بن حمزه بن
سعد الله بن حمزه بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن محمد بن
طاهر بن الحسین بن موسی بن ابراهیم بن الامام موسی بن جعفر
علیهما السلام.

او از خاندانی است که ریشه به اعمال سرزمین مجد و شرف و بزرگی
دوانیده و طی قرون و اعصار موقعیت مهمی داشته و به جامه دانش و تقوی
آراسته بوده است و ستارگان آسمانش روشنائی بهم داده و قهرمانانش
پرچم افتخار دست به دست گردانده و در ادوار پیایی تاریخ خدمات
درخشانی به عالم علم و ادب داده اند که در تاریخ ثبت است. گل های این
گلزار در هر گوشه و کنار سوریه و در پهنه عراق و در خطه ایران روئیده

و جلوه‌ها نموده‌اند. همواره در این کشورها پرچمدار دین و راستی و فضیلت بوده‌اند، چنانکه هیچ‌گاه رشته علم و دانائی فرو نگذاشته و از نسلی به دیگر نسل منتقل کرده‌اند. خاطرات و سرگذشتشان را در کتاب « بغية الراغبين في احوال آل شرف الدين » اثر علامه سادات هاشمی حجة الاسلام سيد عبدالحسين شرف الدين عاملی^۱ می‌توان دید.

سيد عزالدین نخستین دانشمند و فقیهی است که از این خاندان شهید می‌شود. در « بغية الراغبين » می‌خوانیم: آن مرحوم از خردمندترین مردان و بزرگترین شخصیت‌ها بود، فقیهی اصولی و محققى که به معارف الهی کاملاً وارد بود و استادی که در جمیع رشته‌های مطالعات اسلامی دست داشت، مرد بزرگی که از هر چه خدا نمی‌پسندد رو بر تافته و همه وجود و نیرو و کارش را به خدا سپرده بود. به سال ۹۰۶ هـ در «جباع» دیده به دنیا گشود. نخست به درس پدر شهید ثانی می‌رفت، بعد به «میس» رفته نزد شیخ بزرگوار علی بن عبد العالی میسی درس خواند و در «کرك نوح» نزد سيد حسن بن السيد جعفر کرکی موسوی و شیخ شمس الدین محمد بن

۱- سيد عبدالحسين شرف الدين عاملی بن السيد يوسف بن السيد جواد بن اسماعیل بن محمد بن محمد الکبير بن ابراهيم - ملقب بشرف الدين - بن زين العابدين ابن علی نور الدين بن نور الدين علی - معروف به ابن ابی الحسن - بن الحسين عز الدين شهيد - شخصیت مورد بحث ما. وی از ارکان شیعه و از پرچمداران دین و نماینده جامعه سادات هاشمی در عصر حاضر است. شیعه بر اوستی بایستی به شخصیت وی و به دانش سرشار و شرافت ذاتی و پارسائی و منطق بران و خدمات فکری و تبلیغاتی او بی‌الد و مباهات نماید. ایشان اکنون در صور از شهرهای جبل عامل - در جنوب لبنان - ساکن است و آثارش بسیار و گران بها و بالغ بر سی کتاب است. مشهورترینش «الفصول المهمة» که در صیدابه سال ۱۳۴۷ هـ بچاپ رسیده است.

سید عزالدین حسین عاملی/۲۷۵

مکی عاملی شامی از اساتید شهید ثانی، همچنین از محضر جمیع دیگرى از فقیهان و علمای اصول استفاده برد. او معاصر شهید ثانی و داماد وی بود و شهید او را مقدم می داشت و احترام می کرد. شب نهم رجب سال ۹۶۳ هـ در شهر صیدا بر اثر مسمومیت شهید شد و در «جباع» به خاک سپرده گشت.

دانشمند پارسا

شیخ فضل الله خراسانی

از بهترین دانشمندان دوره شاه طهماسب صفوی، و از نیکان و پرهیزکاران که در خراسان می زیست و مستمری هائی از موقوفات آستانه در اختیار داشت. بسی پارسا و پرهیزکار بود. در مسجد جامع خراسان بنماز جماعت می ایستاد و خلقی بسیار پشت سرش نماز می خواندند تا در فتنه و یورش از بیکان به آن ایالت در ۹۹۷ هـ شهید گشت که در جریان آن وی تنها نبود، بلکه گروه کثیری از نیکوکاران و پارسایان و خداترسان مقیم مشهد مقدس به کشتن رفتند.

در کتاب های ریاض العلماء، مستدرک، و فیات الاعلام، و تاریخ عالم آرای عباسی و دیگر کتاب ها از وی نام برده و تجلیل شده است و او را بزرگ و شریف و صالح و دانا و فاضل و متقی و زاهد و شهید خوانده اند. در یکی از کتاب های تاریخ دیدم که وی عربی ولی مقیم خراسان بوده است، لکن نمی دانم از کدامیک از کشورهای عربی است.

شیخ فضل الله خراسانی/ ۲۷۷

فاجعه یورش ازبکان در سال ۹۹۷ ه به مشهد مقدس و خطه خراسان بنابنوشته تاریخ‌های معتبر و به اختصار چنین است: عبدالؤمن خان رئیس ازبکان در سال ۹۹۷ ه به خراسان حمله ور می شود و مشهد مقدس را چهارماه محاصره می کند. مردم محاصره شده چون از پیروزی و دفع محاصره نومید می شوند و ازبکان بسر آن شهر مقدس استیلا می یابند به حرم مطهر پناه می برند. خان فرمان می دهد مردم را قتل عام کنند. سادات، علما، زاهدان، پرهیزگاران، خادمان حرم، حافظان قرآن و زائران جملگی را از دم تیغ می گذرانند و به هیچ کس رحم نمی آرند حتی بر سالخورده و کودک. از هیچ بی حرمتی و زشتکاری فروگذار نمی کنند، احترام امام (ع) و حرمت حرفش را نگاه نمی دارند و هیچ از مقامات مؤمن و حقوقش پایمال نشده نمی گذارند. حافظان، قرآن به دست به تلاوت آیات می پردازند، اما ازبکان قرآن از دستشان ربوده آنها را کشان کشان از « دارالسیاده » و « دارالحفاظ » بیرون می آورند و در مسجد جامع به خون می کشند. از جمله کسانی که به حرم مطهر پناه می برند سید عالمقام امیر محمد حسین است که چنگ به ضریح می آویزد، ولی آن تبهکاران دستش را به ضرب شمشیر قطع کرده او را از حرم بیرون می کشند و می کشند. دیگر از شهیدان دانشمند و پرهیزگار آن واقعه همین شخصیت مورد بحث ما است.

وقتی از کشتن و خونریزی فراغت پیدا می کنند دست به غارت می برند، گنجینه های حرم و جواهرات و قندیل ها و ظرف ها و بلورها و قالی ها و هر چیز با ارزش و موقوفات قابل حمل را چپاول می کنند حتی کتاب ها و قرآن های خطی را که به خط ائمه علیهم السلام بوده به نیما

می‌برند. چند صباحی بیش نمی‌گذرد که شاه عباس صفوی خراسان را از چنگ ازبکان بیرون می‌آورد و به تلافی جنایاتشان در این خطه پاک و غارتگریشان گوشمالی تمام می‌دهد و بسیاری از اموال چپاول شده را از آنها می‌ستاند و بازمی‌آورد. شرح این واقعه در تواریخ عهد صفوی مانند تاریخ عالم‌آرای عباسی آمده است.

فقیه عالی‌مقام

شهاب‌الدین تستری خراسانی ملقب به شهید ثالث

شهاب‌الدین عبدالله فرزند ملامحمود بن سعید، تستری خراسانی که دانشمندان و شرح‌حال نویسان - به استثنای شیخ بهائی^۱ - او را «شهید ثالث» خوانده‌اند از ارکان عظیم دین و دانش در دوره شاه طهماسب صفوی است و به سال ۹۹۷ هجری در بخارا شهید گشت و جسدش را در میدان آن شهر سوزاندند.

بنوشته تاریخ عالم‌آرای عباسی، وی در «تستر» به دنیا آمد. در آغاز زندگی در شیراز به تحصیل علوم عقلی پرداخت. سپس رخت به کشور های عربی کشید و نزد عده‌ای از علما و فقهای جبل‌عامل و دیگر بلاد درس خواند تا علوم دینی را به پایان برد. آنگاه رو به لشکرگاه شهربار صفوی آورد و با او ملاقات کرد و قرار گذاشتند که این استاد در خراسان

۱- وی لقب شهید ثالث را به محقق کرکی - که شرح حالش را دیدیم -

بسربرد. سال‌ها در آن خطه به تدریس و تعلیم و هدایت و ارشاد خلق سرگرم بود همچنان نیکرفتار و پسندیده خصال، و ستوده کردار، و در اوائل هر چندگاه یکبار از همان دیار مقدس به نصیحت و اندرز شهریار صفوی می‌پرداخت و مورد عنایت و احترام وی بود. تا آنکه در سال ۹۹۷هـ از بکان بر مشهد مقدس چیره گشتند و او را گرفته به ماوراءالنهر بردند تا میان وی و علمای سنی آن منطقه مناظره‌ها ترتیب یافت که منجر به قتل وی گشت، او را به خاطر شیعی بودن و دوستی با خاندان ولایت باکارد و خنجر کشتند و جسد پاکش را در میدان بخارا به آتش کشیدند.

به گفته «الروضه الصفویه» چون عبدالمؤمن خان پسر عبدالله خان، شاه ازبکان رو به مشهد مقدس رضوی نهاد و آن شهر را بزور تصرف کرد و هر که را در آن سرزمین مقدس بود بکشت فرمان داد تا درب حرم را شکستند و هر که را در حرم پناهنده بود از دم تیغ گذراندند. ازبکان در اطراف حرم به دانشمند بزرگوار و خاتم مجتهدان عبدالله تستری دست یافتند و او را نزد عبدالمؤمن خان برده گفتند: این رئیس رافضیان است. خان او را امان داد و پیش پدرش عبدالله خان به بخارا فرستاد. چون به آن شهر رسید با علمای آنجا به بحث پرداخت، و از مقابله با او درماندند، و به عبدالله خان گفتند: شما که در دوستی و صحت مذهب‌تان شك ندارید چرا به مناظره با این مرد برمی‌انگیزید، و هر که مخالف مذهب ما باشد چاره‌ای جز کشتنش نیست و باید از مباحثه و گفتگو با او دوری کرد مبادا عامه مردم فریب‌خورند و برشورند. بر اثر آن، او را - رضی الله عنه - بکشتند ... همچنین بنا به گفته‌ای وی از

شهاب‌الدین تستری خراسانی/ ۲۸۱

مناظره با آنها خودداری نمود وبا وجود این از مرگ نجات نیافت .
کشته و سوزانده شد.

شهاب‌الدین خراسانی حدیث از شیخ ابراهیم بن الشیخ نورالدین
علی بن عبدالعالی میسی روایت می‌کند، واز او امیر سیدحسین بن حیدر
کرکی حدیث روایت می‌کند. کتابی دارد در موضوع « امامت » که
به شیوه شیعه تألیف کرده و برای علمای ماوراءالنهر فرستاده است،
کتاب دیگری به نام « اربعین » در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام.
شرح حال مفصل وی در تاریخ عالم آرای عباسی، الروضة الصفویه،
روضات الجنات، و نجوم السماء، هست.

احمد هندی تهتهنی

مولی احمد از علمای نامی شیعه هند در قرن دهم است. او به دست «فولاد برلاس» از فرماندهان دوره اکبر شاه^۱ شهید شد. به خاطر شیعی بودن شبانه او را به حیلۀ از خانه اش بیرون آورده و ناگهانی به ضربۀ خنجر از پا در آوردند. چند روز بعد بر اثر زخم هایی که برداشته بود درگذشت، در اوائل سال ۹۹۷ هـ. اما پیش از آن که وی از دنیا برود خدا انتقام او را از قاتلش گرفت. اکبر شاه دستور داد همین فرمانده نظامی را گرفته به پای فیلی بسته در کوچه های شهر لاهور کشاندند تا مرد. سه روز پیش تر از شهادت آن را دمرد خردمند. شیخ ابوالفضل مورخ شهید - که از او یاد خواهیم کرد - و برادرش شیخ فیضی بر مزار این شهید پیاسداری ایستادند مبدا تبهکاران جسد وی را از خاک بیرون کشند، اما چون سپاه اکبر شاه از لاهور روانه کشمیر شد او باش تبهکار پیکر وی را از مزارش بیرون آورده آتش زدند^۲.

۱- جلال الدین محمد اکبر شاه که نسب به امیر تیمور گورگانی می رساند. تاریخ این خانواده شاهی در کتاب آئین اکبری نگارش شیخ ابوالفضل شهید - که نامش خواهد آمد - نوشته است.

۲- بنقل از نامه دانشوران اثر مورخ بزرگ میرزا علیخان امین الدوله وزیر.

علمای شیعه قرن یازدهم

قاضی نورالله مرعشی

نسب وی بدین ترتیب است:

سید ضیاءالدین القاضی نورالله بن السید شریف بن نورالله بن محمد شاه بن مبارزالدین منده بن الحسین بن نجم الدین محمود بن احمد ابن الحسین بن محمد بن ابی المفاخر بن علی بن احمد بن ابی طالب بن ابراهیم بن یحیی بن الحسین بن محمد بن ابی علی بن حمزة بن علی بن حمزة بن علی المرعش بن عبدالله بن محمد - ملقب به سیاق - بن الحسن بن الحسین الاصغر بن الامام علی زین العابدین بن الامام الحسین بن امیر المؤمنین علی علیهم السلام.

قاضی نورالله تستری مرعشی مؤلف کتاب های معروف «احقاق الحق» و «مجالس المؤمنین» است. در ۹۵۶ هـ به دنیا آمد و در ۱۰۱۹ شهید شد. تاریخ شهادتش در این عبارت فارسی تضمین شده است: سید نورالله شهید شد.

مشعل دین بود و دریای دانش، پرچمدار تشیع بود و شمشیر آخته و زبان شیوایش. مبلغ توانا و دلیری که خدا برای رهبری و ارشاد خلق برانگیخته بود و چندان به جهاد پیگیر و سرسختانه‌اش ادامه داد تا جان در راهش بیاخت و خونس سرزمین هند را گلگون ساخت. او در آن خطه به جنبشی دامن‌دار دست زد و به برقراری نظم و احکام اسلام همت گماشت و جهل سیاهی را که مردم آن‌سامان را آلوده بود بزود و نور معرفت پراکند تا از غفلت و گمراهی بدرآمدند و چهره حقیقی اسلام را در مبادی و شیوه تشیع بدیدند. شاید وی از نخستین مبلغان بزرگی باشد که در هند به نشر و توضیح تشیع و عشق پاک به خاندان رسالت برخاسته‌اند. در کتابهای امل‌الآمل، ریاض‌العلماء، روضات‌الجنان، اجازه نامه بزرگ متعلق به نوۀ سید جزائری، نجوم‌السماء، مستدرک، الحصون المنیعه، و دیگر فرهنگهای رجال تمجیدهای بسیار از او بعمل آمده‌است. وی از علمای عظیم‌الشان دوره صفوی بشمار می‌آید و معاصر شیخ بهائی است. در «تستر» شاگرد مولی‌عبدالوحید تستری بوده است. از اساتید دیگرش اطلاعی نداریم. از آثار گرانبهایش همینقدر توان فهمید که دریای علمی بوده‌است و نابغه‌ای زبردست در تمام رشته‌های علمی. فهرست کتاب‌هایش را ملاحظه کنید:

- ۱- احقاق‌الحق که باعث قتلش شد. کتاب بزرگی است که گوهر دانائی و خرد و هوش از آن می‌جوشد و بر می‌ریزد. ردی را که قاضی فضل‌بن روزبهان بر علامه حلی در کتاب «نهج‌الحق و کشف‌الصدق» نوشته بیاد حمله انتقادی گرفته است و با بیانی شیوا و همه‌کس فهم
-
- ۱- به نقل از ریاض‌العلماء نوشته محقق توانا میرزا عبدالله تبریزی اصفندی.

- حرف‌هایش را رد منطقی نموده‌است. ۲- مجالس المؤمنین، شرح حال رجال نامدار شیعه از دانشمندان، پادشاهان، شاعران، و عارفان.
- ۳- شرح دعای صباح و مساء متعلق به علی (ع)، بزبان فارسی
- ۴- النظر السليم ۵- انس الوحید در تفسیر آیه عدل و توحید ۶- خیرات الحسان ۷- شرح مبحث حدوث عالم ازا نمودج دوانی ۸- شرح الجواهر
- ۹- حاشیه بر مبحث اعراض کتاب «شرح التجرید» ۱۰- نور العین ۱۱- حاشیه بر حاشیه تهذیب المنطق اثر جلال دوانی ۱۲- ذکر الالقمی ۱۳- شرح بر اثبات الواجب قدیم اثر جلال دوانی ۱۴- کشف العوار ۱۵- حاشیه بر اثبات الواجب جدید اثر جلال دوانی ۱۶- دافعة الشقاق ۱۷- رساله فی ان الوجود لامسئله له (بهمین صورت نوشته است) ۱۸- نهایة الاقدام
- ۱۹- رساله در اثبات تشیع سید محمد نوربخش ۲۰- دفع القدر ۲۱- رساله در رد مقدمات ترجمه کتاب «الصواعق المحرقة» ۲۲- حل العقال
- ۲۳- حاشیه بحث عذاب قبر از کتاب «شرح القواعد» ۲۴- البحر الغزیر
- ۲۵- رساله در رد رساله‌ای که برای اثبات صحت ایمان فرعون نوشته‌اند
- ۲۶- عدة الامراء ۲۷- حاشیه علی شرح خطبة المواقف ۲۸- تحفة العقول ۲۹- شرحی بر رباعی شیخ ابوسعید ابی‌الخیر ۳۰- موائد الانعام
- ۳۱- رساله در رد شبهة تحقیق علم الهی ۳۲- حاشیه علی رساله ۳۳- رساله فی المسح علی الرلین وغسلهما ۳۴- اجوبة فاخرة ۳۵- الصوارم المهرقة فی نقد «الصواعق المحرقة» ۳۶- عشرة كاملة ۳۷- حاشیه بر شرح الشمسیه در منطق ۳۸- سبعة سیارة ۳۹- حاشیه بر شرح تهذیب الاصول
- ۴۰- رساله فی الادعیه ۴۱- حاشیه بر جواهر شرح التجرید ۴۲- الرسالة الجلالیة ۴۳- رساله فی الاسطرلاب ۴۴- دیوان القصائد ۴۵- حاشیه بر

شرح الهدایة در حکمت ۴۶- سحاب المطر ۴۷- ردی بر حاشیة چلبی
 بر شرح تجرید اثر اصفهانی ۴۸- کتابی حاوی نگارشاتش ۴۹- رساله‌ای
 بزبان فارسی ۵۰- شرحی بر تهذیب الحدیث ۵۱- حاشیه‌ای بر تفسیر
 بیضاوی ۵۲- حاشیه‌ای دیگر بر تفسیر بیضاوی ۵۳- حاشیه‌ای بر کتاب
 مطول ۵۴- حاشیه‌ای بر الهیات شرح التجرید ۵۵- حاشیه‌ای بر حاشیة
 قدیم ۵۶- حاشیه‌ای بر حاشیة شرح تجرید ۵۷- تفسیر آیه «رؤیا»
 ۵۸- حاشیه‌ای بر شرح چغمینی ۵۹- حاشیه بر «قواعد» علامه ۶۰-
 حاشیه بر «مختلف» علامه ۶۱- اللمعة فی صلوة الجمعة ۶۲- تفسیر آیه
 «انما المشرکون نجس...» ۶۳- رساله فی بحث التجدید ۶۴- رساله فی
 بیان انواع کم ۶۵- رساله فی امر العصمة ۶۶- جواب اسئلة السيد حسن
 ۶۷- رساله فی رد الشیطان ۶۸- حاشیه بر تحریر اقلیدس ۶۹- شرح خطبة
 عضدی قزوینی ۷۰- رساله فی رد ایرادات ۷۱- حاشیه‌ای بر حاشیة
 خطائی ۷۲- گوهر شاهوار (بفارسی) ۷۳- رساله فی نجاسة الخمر ۷۴-
 رساله فی مسئلة الفارة ۷۵- رساله فی غسل الجمعة ۷۶- رساله شرح
 مختصر العضدی ۷۷- رساله فی رکنیة السجدة ۷۸- رساله فی تعریف
 الماضي ۷۹- مصائب النواصب ۸۰- رساله فی مسئلة لبس الحریر ۸۱-
 رساله گل و سنبل ۸۲- تراجم و ضاعی الحدیث ۸۳- رساله الانموذج ۸۴-
 حاشیة علی «الخلاصة» (که ممکن است کتاب رجال علامه باشد یا خلاصة
 الحساب شیخ بهائی) ۸۵- مجموعه‌ای که شبیه دایرة المعارف است و
 نویسنده «ریاض العلماء» آن را به خط وی دیده است. ۸۶- حاشیة قدیم
 ۸۷- حاشیه بر شرح جامی بر کافیة ابن حاجب ۸۸- دیوان شعر ۸۹-
 حاشیه بر تحقیق کلام بدخشی.

۹۰- «النور الانور فی مسألة القضاء والقدر»، یکی از هندیهای معاصرش ردیه‌ای بر رساله «استقصاء النظر» اثر علامه حلی نوشته بود، وی این را در رد آن ردیه نگاشت.

۹۱- حاشیه‌ای بر تهذیب (که تهذیب شیخ طوسی باشد یا تهذیب علامه)

۹۲- رد ما الف تلمیذ ابن همام فی اقتداء الجمعه بالشفعویه (که ممکن است کلمه اخیر بمعنی الشافعیه آمده باشد)

۹۳- رساله‌ای درباره گفته علامه حلی در آخر فصل «شهادات» از کتاب «قواعد» وی بدین عبادت: «اذا زاد الشاهد فی شهادته او نقص قبل الحكم»

۹۴- رساله در تفسیر فرمایش الهی «فمن یرد الله ان یردیه یشرح صدره للإسلام» که در آن سخن نیشابوری را در تفسیرش رد مینماید.

۹۵- رساله‌ای در رد آنچه بعضی نوشته و پیامبران (ع) را غیر- معصوم دانسته‌اند.

۹۶- شرحی بر حاشیه تشکیک که از حمله حواشی قدیم است.

۹۷- رساله‌ای در رد رساله کاشی (شاید رساله‌ای بوده باشد که

یکی از علمای سنی کاشان در رد شیعه نوشته است) وی در عهد شهریاری اکبر شاه به هند رفت و فضل و کاردانی او اکبر شاه را بشگفت آورد تا مقام قضاوت را به وی پیشنهاد نموده او را قاضی القضاة کشور ساخت. سید نورالله آن مقام بلند را بدین شرط پذیرفت که در کار قضاة بنا بر اجتهاد خویش رأی دهد و عمل نماید منتهی از دائرة مذاهب چهارگانه سنت بیرون نرود. البته او جز طبق استنباط و اجتهاد خویش رأی نمی‌داد زیرا به

مسدود بودن باب اجتهاد عقیده نداشت و خود از بزرگترین مجتهدان و دارای استعداد استنباط و صاحب رأی بود، فقط برای این که در آن شرایط و محیط اختلافی و تشتمی پیش نیاید و ظواهر امور حفظ شود رضایت داده تا در محدوده مذاهب چهارگانه عمل نماید، ولی در عمل به رأی خویش که آن را با آنچه در یکی از مذاهب چهارگانه می یافت تطابق می داد. بدین ترتیب، کارش استوار گشت و جریان قضاوتش برقرار بود تا آن شهریار درگذشت و پسرش جهانگیر شاه به مقام پدر نشست. بدخواهان بنای سخن چینی و گزارشات مغرضانه را گذاشتند تا موقعیت سید را نزد شاه تازه بلرزانند، و گفتند که او یک مذهب پایبند نمی ماند. جواب داد که وی این ناپایبندی یک مذهب و عمل کردن در حدود چهار مذهب را آن روز که منصب قضا را عهده دار گشته شرط کرده است، و این دلیل شیعه بودن وی تواند شد.

بدان دیشان حیلۀ ای ترتیب دادند تا شیعه بودنش را ثابت نموده حکم قتلش را از شاه بگیرند. پس کسی را نزدش به شاگردی فرستادند تا رازوی را کشف و بر ملا نماید. شاگرد تا مدتی به کارش ادامه داد و ملازم وی بود تا پی برد کتابی به نام «مجالس المؤمنین» دارد، پس آن را با اصرار از وی بگیرفت و نسخه ای از رویش برداشت و به همدستانش نمود تا به شاه گزارش کردند. هر روز گزارشی به شاه می دادند تا وجهه او را خراب کنند و سرانجام شاه را بر او به خشم آوردند و به دروغ واقف را چنان نمودند که مستوجب حد است و باید ضربه ای چند تازیانه بخورد. شاه به آنها اجازه داد تا تعداد معینی تازیانه بر او بزنند. علمای زشتکار بر او چندان تازیانه زدند که شهید گشت در راه تشیع، برای فضیلت در

«اکبر آباد» از شهرهای معتبر همد. نیز آورده اند که آن بدخواهان کینه ورز
 او را در راه عریان ساخته با چوبهای شاخه دار چندان زدند تا گوشت های
 تنش پاره پاره گشت و خونسش بریخت و به نیایش پیامبر امین (ص) پیوست
 گلگون بدن مزارش در اکبر آباد همد از زیارتگاه های معروف است که
 بدان تبرک می جویند و در سال های اخیر تجدید بنا شده است. شعری
 زیبا و دل انگیز دارد و به شیوه شاعران پارسی «نوری» تخلص می ورزد.
 در رد قصیده سید حسن غزنوی بفارسی چنین می سراید:

شکر خدا که نور الهی است رهبرم
 و ز نارشوق اوست فروزنده گوهرم
 اندر حسب خلاصه معنی و صورتم
 و اندر نسب سلاله زهرا وحیدرم
 دارای دهر، سبط رسولم پدر بود
 بانوی شهر دختر کسری است مادرم
 هان ای فلک چو این پدرانم یکی بیار
 یا سر به بندگی نه و از آذری برم
 شکر خدا که چون حسن غزنوی نیام
 یعنی نه عاق والد و نه ننگ مادرم
 بادم زبان بریده چو آن ناخلف اگر
 مدح مخالفان علی بر زبان برم
 داند جهان که او بدروغش گواه ساخت
 در آنکه گفت قره عین پیمبرم
 شایسته نیست آنهم از آن ناخلف که گفت

شایسته میوه دل زهرا و حدرم
 فرزند را که طبع پدر در نهاد نیست
 پاکی ذیل مادر او نیست باورم
 ایات زیر دو نمونه دیگر از شعر او است:
 عشق تو نهالی است که خاری ثمر اوست
 من خاری از آن بادیه ام کاین شجر او است
 بر مائده عشق اگر روزه گشائی
 هشدار که صد گونه بلاما حاضر اوست
 ده کاین شب هجران تو بر ما چه دراز است
 گوئی که مگر صبح قیامت سحر اوست
 فرهاد صفت این همه جان کندن «نوری»
 در کوه ملامت بهوای کمر اوست

✱

ای در سر زلف تو صد فتنه بخواب اندر
 در عشق تو خواب من نقشی است به آب اندر
 در شرع محبت زان فضل است تیمم را
 کز دامن پاکان هست گردی بتراب اندر

«مرعشی» منسوب به «مرعش» است. یاقوت در «معجم البلدان» می نویسد: مرعش شهری است در مرز شام و سرزمین روم (یعنی ترکیه) که دودیوار و یک خندق دارد و در وسط آن قلعه ای است بادیواره ای که «مروانی» می خوانند چون مروان بن محمد معروف به «مروان حمار» آن را ساخته است و بعدها هارون الرشید دیگر قسمت های شهر را بنا

کرده است و در آن محله‌ای است بنام «هارونیه»... راجع به این شهر در این زمان اطلاعی یافته‌ام که از آن خوشم آمده و در اینجا می‌نگارم و آن این است که سلطان قلیج ارسلان بن سلجوقی آشپزی داشت بنام ابراهیم که از نوجوانی سال‌ها به او خدمت میکرد و فعال بود و مورد احترامش. روزی او را که داشت سفره می‌گسترده دید جامه‌ای آراسته بر تن کرده و کمر بندی بسته است، به او گفت: ابراهیم! تا پایت به لب گور برسد تو آشپز خواهی بود! گفت: این بدست شهریار است. شاه رو به وزیرش کرد گفت: فرمان حکومت مرعش را برایش بنویس، وقاضی و شهود را احضار کن تا گواه باشند که من آن شهر را به تصرف او و بازماندگانش می‌دهم. وزیر آن را ترتیب داد. ابراهیم رفته آن شهر را تحویل گرفت و در آن مدتی بزیست، بعد به بیماری سختی مبتلا شد و برای معالجه به حلب آمد و در این شهر بمرد و حکومت بر آن شهر پس از وی به پسرش رسید، و تا امروز بدست ایشان است.

ممکن است «مرعشی» به عنوان نسبت به آن شهر ك شام بکار رود یا نسبت به سید علی ملقب به «المرعش» نواده امام زین العابدین علیه السلام. و هر که چنین نسبتی دارد و او را «مرعشی» می‌خوانند سید علوی است. شخصیت مورد بحث ما همین نسبت را دارد. گاه نیز معلوم نیست که منسوب به کدامیک است. مردان این خاندان عالیمقام که به سید علی - المرعش منسوبند چهار شاخه‌اند:

۱- سادات مرعشی مازندران

۲- سادات مرعشی تستر.

۳- سادات مرعشی اصفهان

۴- سادات مرعشی قزوین، که سیدعالیقدر پدر قاضی نورالله از جمله ایشان است و از علمای بزرگ و صاحب تألیفات است و در کتاب هایش گاه از تألیفات همین فرزند شهیدش نقل می کند. خدا هر دوشان را قرین رحمت بدارد.

دیگر از سادات مرعشی، سید ابومحمدالحسن بن حمزه بن علی المرعش است. از علمای عالی مقام شیعه در قرن چهارم، متوفای ۳۵۸ هـ نویسنده کتاب «الغیبه». علامه پارسا سید محمد بن حمزه حسینی که حدیث از ابوعبدالله حسین بن بابویه برادر شیخ صدوق روایت می کند و از او شیخ بزرگوار ابراهیم بن ابی نصر جرجانی. دیگر، علامه سیدسلطان حسین بن محمد بن محمود حسینی آملی اصفهانی مشهور به سلطان العلماء که در ۱۰۶۴ هـ در مازندران درگذشت و جنازه اش راه نجف اشرف بردند و کتاب های سودمند بسیار دارد. سید بدرالدین الحسن بن ابی الرضا عبدالله بن الحسن بن علی. فقیه عالیقدر سید میر محمد حسین شهرستانی حائری. سید رضی الدین ابوعبدالله الحسین بن ابی الرضا حسینی فقیه نیکرو. سید شمس الدین ابومحمد الحسن بن علی حسینی معروف به همدانی و مقیم خوارزم. سید ضیاء الدین ابوالرضا فضل بن الحسن بن ابی الرضا عبدالله بن الحسن فقیه و واعظ نیکرو. علامه سید منتهی بن الحسن بن علی حسینی دانشمند زاهد. سید عزالدین الحسن بن المنتهی - نامبردم - بن الحسن فقیه نیکو رفتار. سید کمال الدین المرتضی بن المنتهی - نامبرده - دانشمندی که در فن مناظره استاد بود و خطیبی توانا، و بر کتاب «الذریعه» شرحی نگاشته است. سید عماد الدین الرضی بن المرتضی بن المنتهی. سید ابوالرضا عبدالله بن الحسن بن علی حسینی دانشمندی پارسا که از میان شرح حال.

نویسان فقط مؤلف «ایجازالمقال» اورا شهید دانسته است. سید تاج الدین المنتهی بن المرتضی - که نامش بارها آمد - از برجسته ترین علمای عصرش که مناظره های اصولی با سید الدین محمود حمصی داشته است. سید احمد بن ابی محمد بن المنتهی حسینی عالم نیکخو. سید رضا بن امیر کیا حسینی دانشمند زاهدی که تحصیلاتش نزد فقیه عالیقدر شیخ امیر کیا بن اللجیم و علامه شیخ عبد الجبار رازی^۱ بود. سید قوام الدین علی بن سیف النبی بن المنتهی از علمای پاک و صالح. سید نظام الدین محمد بن سیف النبی بن المنتهی مرد خوش رفتار و دیندار. سید مجد الدین محمد بن الحسن حسینی دانشمند نیکخو. سید احمد بن الحسن حسینی مقیم جبل. سید جلال الدین محمد بن حیدر بن مرعش حسینی عالم توانا. سید علاء - الملك بن عبد القادر حسینی از علمای دوره شاه طهماسب صفوی. همه این مردان در شمار علمای برجسته شیعه و رجال آنند، و شرح حالشان را در کتاب های «فهرست» شیخ منتجب الدین، جامع - الاقوال، ایجازالمقال، امل الامل، اللؤلؤة، ریاض العلماء، روضات الجنات مستدرک، و فیات الاعلام، و غیر آن توان دید.

۱ - شیخ عبد الجبار بن عبد الله بن علی مفری فقیه شیعه درری که عده زیادی از علمای عصرش شاگردی او کرده اند و خود از شاگردان شیخ طوسی - متوفای ۴۶۰ هـ در هفتاد و پنج سالگی - بود و نزد دو استاد نامی شیخ حمزه سالار دیلمی - متوفای ۴۴۸ یا ۴۶۳ هـ در «خسرو شاه» از توابع تبریز - و شیخ عبد العزیز بن البراج - متوفای ۴۸۱ هـ - درس خواند.

علامه امیر زین العابدین حسینی کاشانی

زین العابدین بن نورالدین بن مراد بن علی بن مرتضی حسینی کاشانی که در مکه می زیست و همانجا به شهادت نائل گشت. از چشم و چراغ های شیعه است و در ردیف شهیدان بزرگش. برداشش سرشار و فقه گرانبار و شرافت نسبی و شکوه اجدادی خویش افتخاری جدید بیفزود و آن بر پا کردن یکی از بزرگترین جلوه های اسلام و تحکیم بلند پایه ترین بنائی که دین پاک ما می شناسد یعنی تعمیر خانه کعبه بود، و شرحش خواهد آمد. آوازه این افتخار در پیچید، و همچنان نور فضل و دانشش می تابید و در راه علم پیش می رفت و بر عظمت مقام خویش می افزود تا عده ای بر او حسد برده و از عشق پاکش به خاندان نبوت (ص) کینه به دل گرفته دشمنی ورزیدند تا سرانجام او را بخاطر شیعه بودن در منطقه امام و حرم خدا شهید کردند.

در مقبره ای که خود از پیش ساخته بود نزدیک مزار مولی محمد

امین استرآبادی - دانشمند علم رجال - و شیخ محمدنواده شهید ثانی دفن شد.

علم حدیث از مولی محمد امین استرآبادی آموخت و از وی حدیث روایت می‌کند و سید شهید محمد مؤمن پسر دوست محمد - که از او یاد خواهیم کرد - و به واسطه این شخص علامه مجلسی از او حدیث روایت می‌کند. در ریاض العلماء، مستدرک، نجوم السماء و دارالسلام شرح حال‌های کاملی از او نوشته است و از او بعنوان شهید راه دوستی خاندان پیامبر (ص) یاد می‌شود.

اما داستان شرکت وی در تعمیر و تجدید بنای خانه کعبه. در کتاب «سلافة العصر» در شرح حال فضل بن عبدالله طبری آمده است که صبح چهارشنبه ۱۹ شعبان سال ۱۰۳۹ هـ بر فراز مکه و اطرافش ابرهائی عجیب و بیسابقه متراکم گشت و همچنان مانند ناظر، آنگاه رعد و برقی در گرفت و بارانی سیل آسا ریخت که دو ساعت و چند دقیقه بطول انجامید، و سیل سرازیر گشت و به مسجد الحرام درآمد و تا دوزخ و ربع بالای در کعبه را فرا گرفت. در جریانش کودکان و زنان و مردان به هلاکت رسیدند، سپس باران تا نیمه شبان ادامه یافت، و نزدیک غروب روز پنجشنبه ۲۰ شعبان دود و باره شرقی و شامی خانه کعبه فرو ریخت و به قدری می‌از آن ویران شد. پس از این سیل چیزی شبیه و بای مصری در میان اهالی مکه پیدا شد. در «خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر» در شرح حال سلطان مراد عثمانی^۱ چنین نوشته است: در زمان اوسیل عظیم معروف در مکه

۱- سلطان مراد چهارم پسر سلطان احمد اول که به سال ۱۰۳۲ هـ پس از

خلع سلطان مصطفی از سلطنت بر تخت نشست و در ۱۰۴۹ هـ مرد.

به سال ۱۰۳۹ هجری رویداد و به مسجد الحرام آمد و اطراف کعبه را فرا گرفت و تاریخش چنین تضمین شده است: رقی الی قفل بیت الله.
برائثر آن خانه کعبه فرو ریخت و مردم درباره آن عبارت تاریخی و شعر ساختند. در سال ۱۰۴۰ هجری خانه کعبه تجدید بنا شد و از جمله عبارتهای تاریخی که درباره آن پرداختند یکی این است «رفع الله قواعد البیت». افتخار تجدید بنای کعبه نصیب سلطان مراد گشت. در تاریخ تعمیرات کعبه چنین سروده اند:

کعبه رخشان را ده نفر تجدید بنا کرده اند
که نام و مقامشان را بنا به گفته اشخاص مورد اعتماد می آورم
فرشتگان خدای رحمان، آدم، فرزندش،
آنگاه ابراهیم خلیل سپس عمالقه
بعد «جرهم» پس از آن «قصی» که قرشی است
همچنین ابن زبیر، و بدنبالش حجاج (بن یوسف)
یکی آن آیات را چنین تکمیل کرده است:
و آخرینشان از عثمانیان و ماه تابانشان
«مراد» که خدا نیکبختش بدارد
و دیگری با این بیت تکمیل کرده است:
و پس از آنها از عثمانیان «مراد» بنا کرد
که خدا او را از هر پشامد ناگوار مصون دارد
چهار سال پس از اتمام کار ساختمان کعبه در پشت بام آن رخنه ای
پدید گشت. امیر مکه و متولی حرم آن به وزیر مصر گزارش دادند و او به
عرض سلطان مراد رسانید و فرمان آمد که به انجام رسانند. وزیر مصر

این خدمت را به عهده امیر رضوان فقاری گذاشت که قبلا نیز عهده دار همین کار بود، ویوسف معمار را که مهندس تجدید بناهای سابق بود به معاونت وی گذاشت. این دو در موسم حج سال ۱۰۴۴ هـ به مکه رسیدند. در دهه آخر ذیحجه، مردم را در نمازگاه شریف زید بن محسن گرد آوردند و او قاضی مکه شیخ احمد بکری و قاضی مدینه مولی حنفی و امیر رضوان و دیگران که از علما و اعیان و معاریف بودند حضور یافتند. آنگاه سوره فتح را خواندن گرفتند و چون پایان بردند پیرا کردند، سپس در محرم ۱۰۴۵ هـ امیر رضوان شروع کرد به تهیه ریگ برای مسجد و آن را با ریگ فرش کرد. در ۱۷ ربیع الاول رسیدند به در کعبه. پرده دار آن در بگشود تا آن را از جا برکنند و بجایش دری چوبین کار گذاشتند که هیچ زیور بر آن نبود و تنها پارچه ای سفید و پنبه ای می پوشانیدش. سه شنبه ۱۹ همان ماه نقره ای را که بر آن در برکنده بود بکشیدند همه اش به استثنای آنچه بر آن نصب بود یکصد و چهل و چهار رطل در آمد و آنچه بر در نصب بود هیجده رطل. آنگاه به تهیه دری تازه پرداختند و بساختند و زیورهای در سابق را بر آن کار گذاشتند و نام سلطان مراد بر آن نوشتند و بر دوش کارگران نهاده آوردند و مردم پیشاپیش آن روان بودند تا رسیدند به «حطیم» که شریف زید بن محسن در آن نشسته بود و عده ای را خلعت داد از جمله همان عمر که نام بردیم و امیر رضوان و گشاینده در، و کارگران را. سپس دولنگه در را به درون کعبه بردند و شریف و امیر و جمعی از اعیان به درون کعبه رفتند و به پشت بام ایستادند به نظارت.

بالاخره جمعیت پیرا کردند و امیر پس از پیرا کردن مردم شروع

کرد به کار گذاشتن در، و غروب همان روزیستم رمضان از آن پرداخت. بعد در موسم حج همان سال، درب قدیمی را با خود به مصر برد و وزیر مصر آن را تحویل گرفته نزد سلطان مراد عثمانی فرستاد.

چگونگی بنای کعبه و عملیات مقدماتی آن را علامه نوری در کتاب «دارالسلام» آورده است با نقل باختصار از رساله‌ای که خود علامه سید زین العابدین در همین باره نوشته بنام «مفرحة الانام فی تأسیس بیت الله الحرام». می نویسد: چهارشنبه ۱۹ شعبان سال ۱۰۳۹ هـ سیل عظیمی از درهای مسجد الحرام وارد شد و آن را فرا گرفت و رسید به کعبه و بالا رفت به اندازه يك قد و دو انگشت چسبیده. بر اثر آن در مکه معظمه چهار هزار و دو نفر به هلاکت رسیدند و سی کودک که در مسجد الحرام بودند. روز پنجشنبه تمام دیوار عرض خانه که ناودان در آن قرار دارد فرو ریخت و از دیوار طولی بی که درب در آن واقع است از رکن شمالی تا خود درب، و از دیوار طولی بی که مستجار در آن قرار دارد تقریباً نیمه اش فرو ریخت. من با شریف درباره تجدید بنای کعبه بمذاکره پرداختم و گفتم که این کار باید بخرج مردم مؤمن نیکوکار صورت گیرد و به دست ایشان، ولی به صورت ظاهر به اسم سلطان عثمانی باشد، او هم پذیرفت. اما بعد عده‌ای او را ترساندند تا منصرف گشت. من در آن ایام بدرگاه خدا دعا و زاری می کردم و التماس که مرا از سعادت شرکت در آن خدمت عظیم محروم نگرداند. در همان اوقات بنده خدائی در خواب دید که جنازه سید الشهداء جلو کعبه نهاده است و پیامبر خاتم (ص) همراه پیامبران (ص) بر او نماز می خواند و آنگاه به من می فرماید: این تابوت را بردار و در اندرون کعبه دفن کن. چون خوابش را برایم تعریف

کرد چنین تعبیرش نمودم که امام را فقط امام باید دفن کند و وظیفهٔ پرافتخار دفن امام حسین (ع) را امام زین العابدین (ع) انجام داد، بنابر این آن اشاره به این معنا است که گذاشتن سنگ اساسی خانهٔ کعبه که از اختصاصات حضرتش می باشد به عهدهٔ من واگذار شده است. دلم از آن آرام گرفت و اطمینان یافتم که افتخار آن کار عظیم از کفم بدر نخواهد رفت. روز سه شنبه سوم جمادی الاخر سال ۱۰۴۰ هـ شروع کردند به ریختن باقیمانده کعبه، و من همراه کارگران مشغول کار بودم. از الطاف شگفت آور خداوند متعال این که همه شان از ناظر و مباشری که از طرف سلطان عثمانی بودند تا دیگران همه مرید من شده بودند به طوری که هر چه در مورد کار کعبه به آنان می گفتم سر نمی پیچیدند، تا آنکه همهٔ خانه را فرو ریختند جز رکنی که حجر الاسود در آن است. سنگ روئین و سنگ زیرین آن را دست نزدند. و گفتم باید نگذاریم کسی پا روی آن بگذارد. بر اثر گفته ام از چوب چیزی ساخته برایش نهادند. شب یکشنبه بیست و دوم همان ماه تصمیم گرفته شد که فردا صبحس سنگ اساسی کار گذاشته شود. من آن شب به درگاه خدا التماس کردم و تمنا نمودم که بگذارد سنگ اساسی کعبه به دست من نهاده شود، و می اندیشیدم که با وجود شریف و در حضور او و بزرگتر حرم و قاضی و نماینده دولت عثمانی و علمای مکه و خادمان کعبه من با این ناتوانی ام چگونه می توانم چنین کاری کنم.

سحرگاه غسل کردم و به مسجد الحرام در آمدم. پس از نماز صبح از قضای الهی و از کرامت ائمه (ع) جز مباشر و تنی چند از کارگران هیچ کس نیامد. وقتی مباشر چشمش به من افتاد گفت: ای سید بزرگوار ای

زین العابدین! سوره الحمد را بخوان. من آن را خوانده بعد دعائی را که دعای «سریع الاجابت» نامیده می شود و در «کافی» هست خواندم اولش این است که اللهم انی استلک باسمک العظیم الاعظم... و نام حضرت حجة را به دعا بردم، و سنگ مبارک رکن غربی را برگرفتم و محمد حسین ابرقوئی که از نیکان است اولین طاس ساروج را به دستم داد تا در زاویه رکن غربی ریختم و صافش کردم و گفتم بسم الله الرحمن الرحیم و سنگ را به رویش نهادم در همانجا که ابراهیم (ع) نهاده و بنیان کرده بود. روزنهم رجب، رسیدند به آن سنگ. من شخصاً به اندازه سه ذرع از سمت ارتفاع در سراسر قسمتی که ناودان در آن است بکار برداختم، و خدا را سپاس می برم بر این توفیق. سنگی را که بالای حجر الاسود بود برداشتند و بعد تلاش کردند برای برداشتن حجر الاسود، نتوانستند پنداشتی به نظرشان از دهائی سهمگین می آید. در این روز من سرگرم خواندن دعای سیفی بودم و بحمد الله بیست و هفتبار خواندم، و چون می ترسیدند به آن سنگ صدمه ای برسد از حرکت دادنش نومید گشتند. روز بیست و دوم رجب درب را آوردند. سیزدهم شعبان ستون های سقف کعبه را بدرون بردیم. پانزدهم شعبان شخصاً درب را به درون بردم و به داخل دیوارهای کعبه چهار سنگ نهادم، یکی درست در همان گوشه حجر الاسود، و دیگری در حطیم، و سومی در محل ولادت امیر المؤمنین (ع) که با گوشه حجر الاسود در جهت رکن یمانی تقریباً سه ذرع فاصله دارد، و چهارمی نزدیک گوشه رکن یمانی.

هیجدهم همین ماه، تخته هائی را میان ستون های سقف قرار دادیم و کار گذاشتیم. روز آخر ماه، ناودان رحمت را سوار کردیم. دوم رمضان

شروع کردند به نصب سنگ‌های مرمر بر بام کعبه. روز نهم رمضان، به مرمر کاری رویه درونی دیوارهای کعبه و کف آن پرداختند. چهارشنبه بیست و هفتم رمضان از آن فراغت یافتند. روز جمعه آخر رمضان، عده‌ای به درون کعبه آمدند. در تاریخ تأسیس و تجدید بنیان‌گزاری کعبه چنین گفته‌ام: رفع الله قواعد البیت.

مرحوم سید زین العابدین می‌گوید: طول خانه کعبه از رکن حجر الاسود - که همان رکن عراقی یا روبه عراق باشد - تا رکن شامی بیست و پنج ذرع است و طول روبرویش که عبارت است از رکن غربی تا رکن یمانی به همین اندازه. عرض آن از یمانی تا عراقی بیست و یک ذرع و یک وجب است. ارتفاع خانه سی ذرع است. سقف آن در ارتفاع بیست و هفت ذرعی آن نهاده است بر سه ستون کلفت بر روی دیوار طولی و بر روی سه پایه‌ای که میان دو عرض آن است استوار گشته است. سقف دیگری هم دارد که داخلی است و نقشی جز ربط پرده‌های درونی ندارد. از سه ذرعی که از اول سقف شروع می‌شود تا به بالا، دو ذرع آن ضخامت سقف است و یک ذرع باقیمانده متعلق به ربط پرده‌های بیرونی که ضخامت کمتری دارد و در پشت آن چوب‌هایی است بر آن حلقه‌هایی که پرده‌ها را بهم مربوط می‌سازد.

طول اولی از داخل که همان روبه باشد هفده ذرع است، و طول دومی که پشت باشد هیجده ذرع، عرض روبه شام پانزده و عرض روبه یمین شانزده، و تا سقف اولی بیست و از آن تا سقف دومی دو ذرع است.

ضخامت دیوارهای اصلی بدون مرمر چهار وجب و چهار انگشت چسبیده است. در درون دیوار به فاصله هر قد یک تخته عریض و متین در

پنج نقطه قرار دارد. طول درب هفت ذرع است و بر آن هفت حلقه سیمین. در داخل خانه نردبانی نزدیک رکن شامی نهاده است پوشیده از دیواری مرمرین و دو در دارد، یکی از ابتدای نردبان تا وسطش و دیگری از بالا تا به بام، و عبارت است از پله‌هایی از چوب دایره‌ای شکل چون مناره به تعداد بیست و نه ... حجر اسماعیل، عبارت است از دیواره کوتاه گردی به شکل نیم دایره، روبروی دیوار عرضی روبرو به شام که ارتفاع دیواره اش دو ذرع و نیم است و عرضش به همین اندازه. طول وسعتش از دیوار عرض کعبه تا دیوار طرف حجر روبروی ناودان شانزده و نیم ذرع. و عرض وسعتش از سوی دیگر بیست ذرع. دو منفذ دارد که دو دربش را تشکیل می‌دهد و سعت هر یک دو ذرع و نیم. ناودان عبارت است از قطعه چوبی که بر آن ورقه نقره زرکاری شده بر آن کوبیده است سراسر، طولش چهار ذرع و نیم است و عرضش دو ذرع و ارتفاعش همینقدر. حجر الاسود طول قسمت نمایانش نیم و جب است و عرضش یک و جت و ارتفاعش در داخل دیوار سه ذرع، و طول اصلیش که در داخل دیوار است دو سوم ذرع بر حسب ذرعی که بنایان مقیاس قرار میدهند، و بر عرض آن که در داخل دیوار است سه بست سیمین هست در سه نقطه، و بر طول آن که در دیوار است دایره‌ای سیمین هست برای حفظ ترکی که در آن است، و بر طول و عرض خارجی آن نیز دایره‌ای سیمین هست. «حطیم» میان درب کعبه و حجر الاسود است و آن گرامی‌ترین جزء روی زمین است. «مستجار» روبروی آن در پشت کعبه است از درب مسدود تا رکن یمانی...

آنگاه از مقام ابراهیم و بنیان کردن مسجد الحرام و چگونگی

آن یاد می‌کند و می‌گوید: طول آن چهارصد ذرع و عرضش دویست و هفتاد ذرع است غیر از دو قسمت الحاقی. نوزده درب دارد هر يك با يك ياد و یاسه روزنه، که مجموع آنها سی و نه روزنه است...

کعبه، پس از آنکه ابراهیم خلیل بنیان کرد چندبار فرو ریخت و دوباره بناگشت. بی‌فائده نیست که چندباری را که پس از میلاد پیامبر اکرم (ص) رخ داده به اختصار بیان کنیم:

بار اول، سی و پنج سال پس از میلاد پیامبر (ص) و قبل از بعثتش، برائرسیل پایه‌هایش شکست برداشت و دیوارهایش بریخت. در اندرونش چاهی بود که اموال و هدایائی را که به عنوان نذر و قربانی تقدیم می‌شد در آن نگه می‌داشتند. یکی به نام «دویك» به آن دستبرد زد و همه یا پاره‌ای از آن را بدزدید. قریش دستش را بدین جرم قطع کردند و نشسته به مشورت پرداختند و چنین اتفاق یافتند که آن را دوباره بسازند. امواج دریا کشتی‌یی را در بندر «جده» به ساحل افکنده و خورد شده بود، از چوب‌هایش برگرفته در ساختمان آن بکار بردند. نجاری قبطی درمکه بود که از عهد آن کار برآمد. آن را به ارتفاع هیجده ذرع بنا کردند.

در کتاب کافی^۱ از زبان علی بن ابراهیم و دیگران و با سندهای مختلف چنین روایت است که قریش کعبه را فرو ریختند، زیرا سیل از بالای مکه می‌آمد و می‌رفت به داخلش، و شکاف برداشته بود، و از کعبه غزالی زرین که دو پایش گوه‌ها داشت بسرقت رفت چون دیوار کعبه کوتاه بود. این واقعه سی... ال... پیش از بعثت پیامبر (ص) رخ داد. برائرسیل

۱- تألیف ثقة الاسلام ابو جعفر کلینی، پیشوای شیعه و از بزرگان پیشاهنگش.

آن قریش تصمیم گرفتند کعبه را فرو ریزند و دوباره بسازند و برپهنایش بیفزایند. اما در عمل، ترسیدند کلنگ به آن بزنند مبادا عذابی بر سرشان فرود آید. مغیره بن مغیره به آنها گفت: بگذارید من شروع کنم. اگر مایه خشنودی خدا بود بلائی بر سرم نخواهد آمد، و اگر نبود دست از آن بازمی کشیم. به کعبه فرارفت و سنگی از آن بجنبانید، ماری برآمد و خورشید بگرفت. چون آن بدیدند بنای گریه و زاری و نیایش گذاشته و گفتند: خدایا! منظوری جز اصلاح و خیر نداریم، مار پنهان گشت.

آنگاه سنگ هایش را برگرفته در اطرافش چیدند، تارسیدند به پایه های اساسی که ابراهیم (ع) نهاده بود. چون خواستند برپهنای کعبه بیفزایند و پایه هائی را که ابراهیم (ع) بنیان کرده بود تکان دادند زلزله ای سهمناک در گرفت و روی آسمان سیاه گشت. پس دست از آن کشیدند.

بنای ابراهیم (ع) طولش سی ذرع بود و عرضش بیست و دو و ارتفاعش نه. قریش گفتند: پس بر ارتفاعش بیفزائیم. باین تصمیم به بنای آن پرداختند. چون به محل حجر الاسود رسیدند اختلاف پیدا کردند و مشاجره در گرفت بر سر این که کدام قبیله آن سنگ را کار بگذارد. هر قبیله می گفت او بدین کار سزاوارتر است و ذیحق تر. وقتی مشاجره بالا گرفت و بطول انجامید بدین رضا دادند که به داوری هر کس که از در بنی شیبه به مسجد الحرام در آید تن سپارند. اتفاقاً پیامبر (ص) در آمد، و گفتند: این امین آمد. و او را داور ساختند. او جامه خویش گسترد (یا به گفته ای جامه ای که از خز داشت) و حجر الاسود را بر آن

نهاده گفت از هر عشیره قریش مردی بیاید.

عتبه بن ربیعہ بن عبد شمس ، و اسود بن المطلب از بنی اسد بن عبد العزی ، و ابو حذیفه بن المغیره از بنی مخزوم ، و قیس بن عدی از بنی سهم آمدند و آن را برگرفتند و پیامبر (ص) آن را به جایش نهاد و نصب کرد. پادشاه روم کشتی بی فرستاده بود به حبشه که پوشش سقف و ابزار و چوب و جمعی کارگر حمل می کرد برای ساختن صومعه ای در حبشه. توفان آن را به ساحل در انداخت. خبر به قریش رسید. روبره ساحل دریا نهادند و دیدند چوب و تخته و زیور و دیگر چیزها که مناسب ساختن کعبه است وجود دارد، آنها را خریده به مکّه آوردند و طول آن چوب ها به اندازه ساختمان - به استثنای حجر - است. چون از بنای آن پیرداختند بر آن پرده کشیدند و آویختند.

در کتاب «کافی» از زبان امام صادق (ع) چنین نوشته است : و دوره جاهلیت، قریش خانه کعبه را فرو ریختند. وقتی خواستند دوباره بنایش کنند مانعی بر سر راهشان پیدا شد و به وحشت افتادند ، تا آن که یکی از آنها گفت: باید هر کدامتان پاکترین مالتان را بیاورید و هیچ مالی که در جریان کسب آن احترام پیوند خویشاوندی رعایت نشده یا از راه حرام بدست آمده نباید آورده شود. بر اثر آن ، مانع بر طرف گشت و توانستند به کعبه دسترسی یابند . آن را بساختند تا رسیدند به جای حجر الاسود. اختلاف و مشاجره در گرفت بر سر این که چه کسی حجر الاسود را به مکانش بگذارد. نزدیک بود آشوب و نزاعی درگیرد. در این هنگام قبول کردند نخستین کسی را که از درب مسجد الحرام در آید به داوری بنشانند، و رسول خدا (ص) درآمد. وی دستور داد تا جامه ای گسترند

آنگاه سنگ را به میان آن نهاد و عشاثر مختلف از گوشه های آن جامه گرفته بالا کشیدند تا وی آن را برگرفته بجای خود نهاد. بدینسان آن افتخار بهره وی گشت.

این خلاصه حادثه ای است که ۲۰۷۵ سال پس از ساخته شدن کعبه توسط ابراهیم خلیل (ع) رخ داد.

حادثه دوم، به سال ۶۲هـ در ایام سلطنت یزید بن معاویه و ۸۲ سال پس از حادثه اول به دست حصین بن نمیر رویداد. و آن هنگامی بود که میخواست بر عبدالله بن زبیر دست یابد. عبدالله چون در مکه به مخالفت با یزید برخاست و در این راه جمعی از اهالی مدینه و مکه و گروهی از عراقیان با او بیعت کردند، یزید حصین بن نمیر را در رأس سپاهی جرار به جنگ وی فرستاد تا مکه را به محاصره در آورد و منجنیق گذاشته آن را به سنگ و گلوله های آتشین بست تا مسجد الحرام و کعبه را ویران کرد و کعبه و پرده هایش را به آتش کشید. آتش آن جنگ بر اثر مرگ یزید در ۱۴ ربیع الاول ۶۲هـ خاموش گشت، زیرا وقتی به حصین بن نمیر پیایی خبر رسید که یزید مرده است دست از جنگ برداشت و چون هتک حرمت خانه خدا و کوبیدن مسجد الحرام مردم شام را نیز بخشم آورده بود رو به گریز نهاد، و یازده روز بعد از مرگ یزید او هم مرد.

سوم، آن است که در دوره حکومت عبدالله بن زبیر در مکه به دست او انجام گرفت. چون اطلاع پیدا کرد که قریش در موقع تجدید بنای کعبه از حدود ساخته ابراهیم خلیل (ع) تجاوز کرده و آن را توسعه بخشیده اند و بر اثر آن پیامبر (ص) به عایشه فرموده: اگر قوم توتازه بدر آید، ده از کفر نبودند، خانه کعبه را فرو می ریختم و به حدود پاینده های

ساخته ابراهیم بازش می گرداندم و دودرب برایش تعبیه می کردم یکی شرقی و دیگری غربی.

و این را عایشه به عبدالله بن زبیر اطلاع داد و گفت: من از پیامبر (ص) درباره حجر الاسود پرسیدم که جزو خانه حساب می شود یا نه؟ فرمود: آری. گفتم: چرا آن را جزو خانه و داخل آن نساختند؟ فرمود: قوم تو خرج این کار را نداشتند. پرسیدم: درب کعبه چرا بالا است؟ فرمود: قوم تو چنین ساختند تا هر که رادلشان می خواهد به آن خانه در آورند و هر که را دلشان نمی خواهد در نیاورند. اگر قوم تو تازه مسلمان نبودند و نمی ترسیدم که احساس بدی پیدا کنند، تصمیم می گرفتم حجر الاسود را به درون کعبه در آورم و درب آن را تا پائین بیاورم و به زمین بچسبانم.

عبدالله بن زبیر ده صحابی ریش سفید را به خانه عایشه برد تا آن حدیث از او بشنیدند. سپس دستور داد کعبه را فرو ریزند. مردم بحال اجتماع پیش آورفته اظهار مخالفت نمودند. بر تصمیم خراب کردن آن پافشرد. مردم که این کار را سهمگین و وحشتناک می دانستند از ترس آن که بلائی نازل شود بیک فرسنگی مکه کوچ کردند، اما هیچ پیشامد بدی رخ نداد.

«مجاهد» می گوید: به «منی» کوچ کردیم و سه روز ماندیم به انتظار نزول عذاب. ابن زبیر از دیوار کعبه بالا رفته به خراب کردن آن پرداخت. وقتی دیدند او را هیچ نشد جرات یافتند و آن را فرو ریختند. آنگاه کعبه را مطابق آنچه عایشه روایت کرد بساخت، و مردم به مکه بازگشتند. از سخن بعضی علمای شیعه چنین برمی آید که عبدالله بن زبیر

آن قسمت از کعبه را فرو ریخت که از حمله حصین بن نمیر سالم مانده بود. آنهم به منظور تجدید بنا و اصلاح و کار خیر، و از آن جهت که ویران کننده حصین بن نمیر بود و بر اثر جنگش چنان شده بود. پوشیده نماند که آنچه از قول پاره‌ای مورخان آوردیم که قریش کعبه را برخلاف پایه‌گذاری ابراهیم خلیل (ع) تجدید بنا کردند با آنچه شیخ طوسی در «من لایحضره الفقیه» و کلینی در کافی در این باره روایت کرده‌اند منافات آشکار دارد، و شک نیست که فقط روایت ایشان قابل اعتماد خواهد بود.

چهارم، به دست حجاج بن یوسف به سال ۷۳ هـ و هنگامی که عبدالملک بن مروان او را مأمور دستگیری ابن‌زبیر کرد و ماه رمضان ۷۳ هـ با سپاه خویش بیرون شد تا در طائف با سپاه ابن‌زبیر جنگیدند و ابن‌زبیر شکست یافته به مکه گریخت و در آنجا حصار گشت. حجاج آهنگ مکه کرد و نه ماه در محاصره گرفت، و منجنیق بر کوه ابوقیس کار گذاشته گلوله‌های سنگین بر خانه کعبه افکند. بر اثر آن خوردن بگرفت و فضا تیره گشت چندانکه ستارگان پدیدار شدند و گرد بادی از هرسو برانگیخت و صاعقه بر سرشان گرفت تا دوازده نفر کشته شدند، و دارو دسته حجاج به وحشت افتادند و خواستند برگردند او تشجیع کردشان بدین حرف که اینها اتفاقات نجومی است که در حجاز رخ می‌دهد.

در این اثنا صاعقه بر عده‌ای از شامیان هم زد و کشتشان. حجاج همین‌را دلیل درستی حرفش گرفت و از آن برهان تراشید تا دلشان قوی و سخت شد و دست به جنگ زدند و بر اهالی مکه سخت گرفتند تا دچار فحطی شده بتنگ آمدند و سستی نمودند و طرفداران ابن‌زبیر پیرا کردند.

بالاخره شامیان روز سه‌شنبه ۱۳ جمادی الاول ۷۳ هـ به مسجد الحرام درآمدند

اورا کشتند.

حجاج چون بر مکه تسلط یافت و از کار ابن زبیر پیرداخت و سرش را با سرجمعی از اعیان دولتش به شام فرستاد، تصمیم به تعمیر و تجدید بنای کعبه گرفت.

در «کافی» از زبان ابان بن تغلب چنین نوشته است: وقتی حجاج کعبه را خراب کرد خاکش را میان مردم پخش کرد. چون رفتند تا آن را بسازند ماری بر آمد و مردم را از کار ساختن بازداشت، و بگریخته پیش حجاج رفته خبر دادند. از این نگران شد که مبادا خدا بدین وسیله از تجدید بنایش جلوگیری می نماید، پس به منبر بر آمده مردم را سوگند داد و خواهش کرد که هر کس درباره این گرفتاری که پیش آمده خبر و معرفتی دارد از بیانش دریغ نرزد. پیر مردی برخاسته گفت: اگر کسی باشد با خبر از حقیقت این گرفتاری مردی است که دیدمش به کعبه آمد و مقداری از خاک آن برگرفت و بر رفت.

حجاج پرسید: او کیست؟ گفت: علی بن الحسین علیهما السلام. گفت معدن آن هم او است، و به دنبال علی بن الحسین (ع) فرستاد تا بیامد. حجاج جریان پیدا شدن مانع بر سر راه تجدید بنا را شرح داد. علی ابن الحسین (ع) گفتش: حجاج! تودست به ساختمان ابراهیم و اسماعیل برده آن را بر سر راه پراکندی، و به یغما دادی پنداری میراث پدر تو است. به منبر بالا برو و از مردم بقید سوگند بخواه که هر کس هر چه از کعبه برده یکجا باز آورد و هیچ پیش خود باقی نگذارد.

بر اثر آن، مردم همه را بازگرداندند. وقتی انباشته خاک را دید علی بن الحسین (ع) آمده پایه را بگذارد و دستور داد خاک برداری کنند.

مار از آنجا برفت و ناپدید گشت. کنند تا رسیدند به محل پایه‌های ابراهیمی. علی بن الحسین (ع) به آنها دستور داد تا کنار رفتند. خود نزدیک شد و با جامه‌اش آن را پوشاند و سپس گریست، بعد آن را بدست خویش با خاک پوشاند. آنگاه کارگران را صدا زد و دستور داد به سنگ گذاری مشغول شوند. بگذاشتند تا دیوارها را بالا بردند. در این وقت دستور داد تا خاک برداخل آن ریختند. به همین سبب خانه کعبه مرتفع و بلند گشت به طوری که با نردبان از آن بالا می‌روند.

پنجم، در سال ۳۱۷ هـ به دست قرمطیان^۱. در «معجم البلدان» چنین می‌خوانیم: حجر الاسود در دوره جاهلیت و دوره اسلام همواره محترم و معظم و مکرم بود و بآن تبرک می‌جستند، تا آنکه قرمطیان - خدا لعنتشان کند - به سال ۳۱۷ هـ به مکه درآمدند به زور و به شکل قهرآمیز و آن را بیاد غارت گرفتند. حاجیان را بکشتند و کعبه را چپاول کردند و حجر الاسود را برکنده به کشور خود به «احساء» که در بحرین است بردند. بفرمان آن ترکی که در دوره «الراضی بالله» بر بغداد تسلط یافت هزاران دینار به قرمطیان پیشنهاد شد تا آن را برگردانند، نپذیرفتند، تا به سال ۳۳۹ هـ شریف ابوعلی عمر^۲ بن یحیی علوی بین خلیفه المظیع

۱- خطیب بغدادی در تاریخش ۴۳۴/۵ در وجه تسمیه آنها می‌گوید: پیامبر (ص) جدشان «عامر» را دید راه می‌رود، فرمود: «یقرمط فی مشیت». نویسنده «ایجاز المقال» می‌گوید: «قرمط» مردی از منطقه سرسبز کوفه بود، و پیروانش را «قرمطه» می‌گویند. وجه تسمیه‌های دیگری هم هست.

۲- رهبر بزرگ عمر بن یحیی که در کوفه قیام کرد. وی پسر حسین الطاهر نقیب بود پسر ابو عاتقه احمد حدیثدان و شاعر پسر ابوعلی عمر پسر ابو الحسن یحیی که به سال ۲۵۰ هـ کشته شد پسر ابو عاتقه حسین ملقب به «ذی الدمعة» پسر -

لله وقرمطیان واسطه شد و موافقت کردند آن را برگردانند و آوردند به کوفه و بر هفتمین ستون مسجد کوفه آویختند^۱. بعد آن را برده بجای اصلی خود نصب کردند. قرمطیان در توجیه کار خود چنین استدلال می کردند که به فرمان (کسی که فرمائش شرعاً روا است) آن را بر گرفتیم و بفرمان بازش گردانیدیم. بدینسان مدت بیست و دو سال در کعبه نبود. در کتابی خواندم که یکی از قرمطیان به دانشمندی در کوفه که داشت حجر الاسود آویخته به ستون هفتم را مسح می کرد گفت: از کجایم دانید آن سنگ اصلی را مخفی نکرده و سنگی دیگر نیاورده باشیم؟ گفت: نشانه ای دارد و آن اینست که اگر به آب بیندازیم فرو نمی رود. آنگاه آب آورده آن را به آب انداختند، روی آب ماند.

در «خلاصة الاثر» در حوادث سال ۳۱۷ هـ چنین نوشته است: ابو- طاهر بن ابی سعید قرمطی روز عید قربان با سپاه خویش به مکه درآمد در حالی که مردم اطراف کعبه یا نماز می خواندند یا طواف می کردند یا به زیارت ایستاده بودند. سوار بر اسب به مسجد الحرام درآمد، مست بود و شمشیرش را تکان می داد، او و دارودسته اش شمشیر بر مردم نهادند و به دور کعبه یک هزار و هفتصد نفر را کشته در چاه زمزم افکندند، و بیرون مسجد بیش از سی هزار را کشته به چاه ها و گودال ها انداختند،

→ زید شهید پسر امام زین العابدین علیه السلام. افتخار باز آوردن حجر الاسود به جای اصلیش بهره وی شد و هم او است که از مال پاک و حلالش گنبد بارگاه جدش امیر المؤمنین صلوات الله علیه را ساخت.

۱- این حادثه صحت پیشگوئی امیر المؤمنین علی (ع) را ثابت کرد. استادان حدیث از حضرتش چنین روایت نموده اند که روزی در کوفه فرمود: حتماً حجر الاسود بر این ستون- اشاره به ستون هفتم مسجد کوفه - آویخته خواهد شد.

و آن سامان را غارت کردند و کودکان را به اسارت بردند، خزانه کعبه و هر چه از قندیل و جامه و پرده در آن بود و درب را بر بودند و میان همدستانش قسمت کرد و بر درب ایستاده این بیت را خواندن گرفت:

منم و خدا، خداست و من

اومی آفریند و من از میان می برم

هیچ کس جان بدر نبرد، مگر آنها که در کوهستان پنهان شدند. آن سال جزئی چند در عرفه وقوف نمودند. دستور داد ناودان را بر کنند. مردی بفر از کعبه رفت برای این کار، تیری از ابوقیس بسویش آمده اصابت کرد تا در غلتید مرده. دیگری برفت او هم در غلتید و بمرد. بترسیدند. ابوطاهر گفت: بگذاریدش تا صاحبش بیاید. و مقصودش مهدی بود که عقیده داشت اوازیروان وی است. خواست مقام را بر گیرد بر آن دست نیافت چون پرده داران آن را دریکی از دره ها پنهان کرده بودند. از ره کافری بنا کرد بخواندن این ایات:

این خانه اگر مال خدا، پروردگار ما بود

از بالا بر سرمان آتش می بارید

زیرا ما حجتی چون حج جاهلیت بجا آوردیم

و هیچ چیز بر جا نگذاشتیم

و میان زمزم و صفا نعش ها بر جا گذاشتیم

که معبودی جز پروردگارشان نداشتند.

می گویند: شماره سپاهیان هفتصد بیش نبوده است با وجود

این هیچ کس در برابرش تاب نیاورد. و این خواری از جانب خدا بود.

او حجر الاسود را با خود برد، و میخواست حج را به خانه ای گرداند که

خود در «هجر» (در بحرین) ساخته بود. پس به نام عبدالله المهدی نخستین خلیفه از خلفای عبیدی فاطمی خطبه خواند، و آن خلیفه تازه اعتبار و قدرتی یافته بود. و بهوی گزارش داد که خطبه بنام او خوانده و او را حاکم حقیقی و یگانه شناخته است.

عبدالله در جوابش نوشت: جای شگفتی بسیار است که بهما نامه نوشته‌ای و در آن منت نهاده‌ای که در منطقه امن و حریم الهی دست به ارتکاب جنایت زده و حرمت خانه مقدس او را پایمال نموده‌ای. خانه‌ای که در دوره جاهلیت و اسلام هر دو احترام داشته است، و در آن خون مسلمانان را ریخته و حاجیان و عمره‌گزاران را بیرحمانه کشته‌ای و نسبت به خانه خدا چندان گستاخی و رزیده‌ای که حجر الاسود را برکنده‌ای. آن دست راست خدا به روی زمین را که به واسطه آن بایندگان دست می‌دهد، و برده‌ای به محل خودت، و با این همه تمنا داری که از توبه خاطر آن تشکر کنم. خدا ترا لعنت کند، لعنت خدا بر تو، و سلام بر هر که مسلمانان از زبان و دستش در سلامتند و امروز توشه مایه رستگاری فرمایش را به دستش فراهم می‌سازد.

این نامه چون به دست قرمطی رسید سر از فرمان او برکشید. چند روزی بر رسیدن قرمطی به «هجر» (در بحرین) نگذشته بود که بامر خدا مرضی در بدنش پیدا شد که بند از بندش جدایی کرد و کرم ریزه در گوشش لولیدن گرفت و مدت‌ها عذاب می‌کشید.

حجر الاسود را حدود بیست سال آنجا نگهداشتند به طمع این که مردم بجای رفتن به مکه به شهر آنها بروند به حج. ترکی که مدیر دیوان خلافت بود پنجاه هزار دینار به آنها پیشنهاد کرد تا آن را بر گردانند،

نپذیرفتند. منصور بن القائم بن المهدی عبیدی نیز برای احمد بن سعید برادر طاهر پنجاه هزار دینار فرستاد تا آن را برگرداند نپذیرفت، وقتی قرمطیان از این که حج از مکه به آنجا تغییر جهت و محل دهد نومید شدند آن را برگرداندند. در موقع بردن به شهرشان نخست بر شتری لاغر و سپس بر شتری چاق بار می کردند و می بردند، تا وقتی به «هجر» رساندند چهل شتر زیر بارش مردند. همچنین گفتند: ما آن را به فرمان (فرمان روا و فرمان حاکم شرعی) برگزفتم و فرمان بازگردانیدیم. جریانات تاریخی آینده از قدرت و تسلطی که قرمطیان بر شهرها و از کوفه تا بصره و بحرین یافته بودند بکاست و در سال ۳۷۲ هـ از تبهکاریشان چندان چیزی نماند.

در «مجمع البحرین» به نقل از شیخ بهائی نوشته است که از جمله کسانی که به دست قرمطیان در مکه بقتل رسیدند علی بن بابویه بود که طواف می کرد و طوافش را قطع نکرد: اورا به شمشیر زدند تا به خاک در غلتید، و این بیت بسرود:

عاشقان را می بینی که در دیارشان در غلتیده اند

و سرگشته اند چون «جوانان غار نشین»^۱ نمی دانند چقدر درنگ داشته اند

البته نباید گمان برد که او علی بن بابویه قمی - پدر شیخ صدوق - است، زیرا وی در سال ۳۲۹ هـ یعنی دوازده سال پس از هجوم قرمطیان به مکه در شهر قم در گذشته و آنجا گنبد و مزار وی معروف دارد.

ششم، در سال ۱۰۵۵ هـ در دوره شریف زید بن محسن روز چهارشنبه

۱- اصحاب کهف که سرگذشتشان در قرآن آمده است. (مترجم)

۱۷ شوال سیل مکه را فراگرفت و خانه‌ها و ساختمان‌هایی را ویران کرد و به مسجد الحرام در آمد و تا يك ذرعی آستانه در کعبه بالا رفت و آنچه را در رقبه فراشان حرم از قرآن و کتاب بود ضایع ساخت و مسجد الحرام را از خاک و زباله بیاکند. شریف زید بن محسن دست بکار شد و مردم را بخواند تا مسجد را پاکیزه سازند و شخصاً حضور یافت و ریش سفید حرم امیر مصطفی فرماندار «جده» کمک کرد و مالی بسیار از خود خرج نمود و کار تمیز کردن تا نیمه ذیقعه بطول انجامید.

هفتم، در سال ۱۰۷۴ هـ، روز شنبه ۷ شعبان بعد از ظهر باران شدیدی بارید و از دره‌های مکه سیلی عظیم جاری شد و بسیاری ساختمان‌ها و کلبه‌ها و خانه‌ها را فراگرفت و مردم سطح آب بالا آمد و هر چه حیوان و لانه جلو خویش یافت با خود آورد و هر چه خیمه و خانه بود بر کند و از دره‌های مسجد الحرام سر ازیر گشت و صحن آن را پر کرد. باران تا نیمساعت ادامه پیدا کرد و ارتفاع آب تا قفل در کعبه رسید و هر چه در خانه فراشان حرم و خانه‌های نزدیک مسجد از قرآن و کتاب بود ضایع ساخت، و مسجد را از خاک و زباله بیاکند، و اموال بسیار از خانه‌های نزدیک به مسیل نابود ساخت و بسیار خانه ویران کرد و شش نفر در آن و نذاذان و از آن ظهر تا پنج نوبت مردم نتوانستند در مسجد نماز بگزارد و غرق شدند، گفته شد. شریف زید بن محسن عهده دار پاک کردن مسجد شد و خود حضور یافت و مردم را بدان کار بخواند، همچنین فرماندار جده امیر سلیمان که در آن وقت ریش سفید حرم مکه بود دست بکار شد و علما و مدرسان و خطیبان و اشراف به دست خود کار می کردند و شریف زید بن محسن و امیر سلیمان پول زیادی خرج کردند و همت نمودند تا کار را هفت روز به پایان بردند.

سید محمد مؤمن استرآبادی

فرزند دوست محمد حسینی استرآبادی. در مکه می زیست و به سال ۱۰۸۸ در حرم خدا و منطقه امن او به شهادت رسید. جامع فضائل و کمالات اخلاقی بود. امتیازی نماند که کسب نکند و افتخاری نبود که به دست نیاورد. شرافت ذاتی و بلند مرتبگی دودمانی را کافی ندید، و در میدان علم گوی سبقت از همگنان بر بود تا یرچمدار دانش و دریای علم گشت، و در پرهیزگاری و پارسائی بجائی رسید که هر چه گفته شود کم گفته شده است.

رساله ای در اثبات رجعت دارد، و رساله ای در علم عروض. شیخ احمد بن محمد بن یوسف بحرانی و علامه مجلسی به استناد اجازه - نامه ای که از او دارند حدیث از او روایت می کنند. علامه مجلسی از وی اجازه نامه ای دارد. او خود از سید نورالدین علی بن الحسین عاملی موسوی وسید شهید زین العابدین - که شرح حالش آمد - حدیث روایت می کند.

وی داماد مولی محمد امین استرآبادی است.

به سال ۱۰۸۸ هـ در مکه شهید شد. جریان شهادتش بدین قرار بود که پرده داران کعبه خبر یافتند آن خانه مقدس توسط شخص مجهولی آلوده شده است. خبر شایع گشت و به اندازه شایسته اهمیت پیدا کرد و عامه مردم به شدت ناراحت شدند و حق هم داشتند. جلساتی برای مذاکره در این موضوع تشکیل شد و در جستجوی کافری برآمدند که دست به چنین تبهکاری آلوده بود. متصدیان امور حرم از جمله شریف برکات وقاضی مکه محمد میرزا انجمن کردند و پس از گفتگوی بسیار فکرشان از یافتن مرتکب عاجز آمد و چنین توطئه چیدند که شیعه مقیم مکه را متهم بدین کار نمایند و چنان وانمود کردند که ایشان مرتکب آن گشته اند و تصمیم گرفته شود پس از بیرون رفتن از جلسه هر شیعی را که دیدند بکشند.

عده ای ترك بایکی از اهل مکه وارد مسجد الحرام شدند و پنج تن شیعی یافتند از آن میان همین شخصیت مورد بحث، و آنان را کشتند، سپس هر شیعی که در اطراف مکه یافتند به قتل رساندند. شیخ حر عاملی مؤلف «وسائل الشیعه» آن زمان در مکه میزیست. وقتی از سوءنیت و قصد تبهکارانه آنها پیش از تشکیل آن انجمن خبر یافته بود به یارانش دستور داد آنقدر در خانه بمانند تا آشوب فرو نشیند، و چون آن جنایت رخ داد به سید موسی بن سلیمان از اشراف مکه و سادات حسنی پناه جست تا همراه یکی از مردان تحت فرمانش به یمن رسانند.

شرح حال مبسوط وی را در فرهنگ های رجال توانید یافت مانند «ریاض العلماء، اهل الامل، خلاصة الاثر، نجوم السماء، مستدرک،

الحصون المنیعه، قصص العلماء، وفيات الاعلام.

عجیب آنکه در کتاب «نجوم السماء» پس از این شرح حال، نام دیگری آورده که مشخصات و شرح حالش با شرح حال وی مطابقت کامل دارد، ولی می گوید او محمد بن دوست محمد حسینی استرآبادی است، و از استادان حدیث علامه مجلسی است، و حدیث از سید نورالدین عاملی روایت می کند، و در مسجد الحرام به شهادت رسیده است.

چنانکه ملاحظه کردید اینها مشخصات سید محمد مؤمن استرآبادی است، و ما هیچ کس دیگر را با این مشخصات سراغ نداریم، و جز يك احتمال نمی توان داد و آن اینست که وی برادری داشته باشد، لکن برادری که او نیز تمام این مشخصات را داشته و در مسجد الحرام هم شهید شده باشد بعید است. علامه مجلسی در «بحار الانوار» گاه از شخصیت مورد بحث ما به نام سید محمد یاد می کند.

پدروی، امیر دوست محمد دانشمندی با فضل و بزرگ بود که در دوره صفوی متولی کتابخانه آستان قدس رضوی در خراسان بود و بعد از او تازمان مؤلف «ریاض العلماء» بیشتر اوقات بازماندگان وی تولیت آن کتابخانه را به عهده داشتند. کتابی به زبان فارسی دارد به نام «عمل السنه» که بعدها یکی، کارهای عبادی سه ماه مخصوص ادعیه را از آن کتاب برداشته و برگرفته است.

خطیب دانشمند

سلطان حسین استرآبادی

مولی سلطان حسین پسر مولی سلطان محمد، واعظ استرآبادی دانشمندی با فضل و فرزانه، و خطیبی سخنور بود. در «ریاض العلماء» آمده است که وی فقیهی حدیثدان و عقیده شناس بود و از شاگردان شیخ بهائی. کتابی به زبان فارسی دارد به نام «تحفة المؤمنین» در زمینه اصول دین و عبادات و مواعظ که در زمان حیات استادش به سال ۱۰۲۷ هـ و در حالی که سی و دو یا سه ساله بود تألیف کرد. و از روی آن پیدا است که تولدش در ۹۹۵ هـ یا ۹۹۴ هـ بوده است. در جریان حمله انوشه خان به استرآباد و غارت آن منطقه در اوائل دوره شاه سلیمان صفوی به سال ۱۰۷۸ هـ به شهادت رسیده است، و او را به خاطر مقام علمی و الایش و عشقش به خاندان پیامبر (ص) و به جرم شیعه بودن سر بریدند.^۱ شرح این حمله یغماگرانه و وقایع سبزوار در تاریخ «عالم آرای عباسی» نوشته است.

۱- نقل به اختصار از ریاض العلماء.

شیخ حسین بن ابراهیم گیلانی تنکابنی چنانکه در «ریاض العلماء» آمده حکیمی دانشمند از شاگردان ملا صدرا - مولی صدرالدین محمد شیرازی - بود، و بیشتر علمش در حکمت اشراق بود و شاید فلسفه‌ای جز آن نمی‌شناخت.

معروف است که این دانشمند وقتی شنید فاضل قزوینی فلاسفه و پیروان عقایدشان را تکفیر می‌کند از رفتن به قزوین خودداری نمود و می‌گفت من دوستدار فاضل قزوینی‌ام و چون عقیده‌اش اینجور است می‌ترسم از رفتنم به آنجا ناراحت شود.

فاضل قزوینی به‌وی پیغام داد که من کسانی را کافر می‌دانم که سخن حکما را درک کرده، سپس به آن معتقد می‌شوند، اما بر توایرادی نیست! شیخ حسین تنکابنی می‌گفت: این حرف که به من زد از تکفیرم گران‌تر آمد. بعد که باهم ملاقات نمودند و دوست شدند از فاضل قزوینی

خواهش کرد که هرگاه خبر مرگ او را دریافت کرد دو رکعت نماز بر او بخواند به منزله هدیه ای برای او. آنگاه سفر کرد و به مکه رفت و مدتی آنجا بزیست. روزی سنی ها او را دیدند که بدو رکعبه و درپناه «مستجار» ایستاده و به استلام حجر الاسود مشغول است. دشنامش دادند و به شدت کتکش زدند تا چیزی نمانده بود بمیرد.

آنگاه به همان حال بیماری ترسان از مکه رهسپار مدینه گشت، لکن بر اثر آن ضربات در میان راه شهید شد و او را در ربنده که مرابن می خوانند نزدیک آرامگاه ابوذر رضی الله عنه به خاک سپردند. فاضل قزوینی چون خبر شهادتش را شنید بی درنگ دو رکعت نماز خواند نثار وی.

شرحی نوشته بر الهیات شرح تجرید، رساله ای در اثبات حدوث عالم، اما نه به شیوه فلاسفه، رساله ای در تحقیق وجود به شیوه فکری استادش و در آن تصوف را باد و حکمت اشراق و مشائی در آویخته است، تعلیقاتی بر کتاب شفا اثر شیخ الرئيس ابوعلی سینا، و رساله ها و تعلیقات دیگر.

پسرش شیخ ابراهیم نیز از پیشاهنگان دانش بود و همدرس ما؛ و در زمان مادر اصفهان درگذشت.^۱

شیخ ابو الفضل هندی

پسر شیخ مبارک پسر شیخ خضر، از علمای شهیر هند در دوره جلال-الدین محمد اکبر شاه است. نیاکانش از پیشروان علم و کمال و از مشایخ صوفیه بودند و یمنی. پدرش شیخ خضر از یمن به هند هجرت کرد و آنجا شهرت و مقامی بلند یافت. شیخ ابو الفضل پس از تحصیلات ممتد علوم عقلی و نقلی به پیشوائی مردم و مقام مرجعیت رسید و در دستگاه پادشاه نامبرده بر همه بستگان و خاصان و کسانی که به آن تقرب می جستند پیشی گرفت حتی بر افراد خانواده سلطنتی برتری یافت. تفسیری بر آیه-الکرسی نوشت و بنام این پادشاه کرد، و نیز کتاب «آئین اکبری» را در

۱- در کتابخانه آستان قدس رضوی وجود دارد، و در آن تاریخ پادشاهان هند را از اولاد امیر تیمور گورکانی که قبلانام بردیم تا پادشاه معاصرش جلال-الدین محمد اکبر شاه بن همایون شاه نوشته است و از عادات و رسوم هندیان یاد کرده و قضایای عجیب تاریخی آورده است. تألیفش بسال ۹۱۰۰۴ هجری بوده است

تاریخ نوشت که از لحاظ روانی قلم و حسن ترتیب و برشته کشیدن مطالب ممتاز است و در آن از زندگی این پادشاه و احوال پیشینیان وی سخن میراند.

بیشتر فرهنگ نویسان معلومات خود را درباره آن دوره از تاریخ هند، از این کتاب گرفته اند. از همین کتاب فهمیده می شود که معتقد به تشیع بوده و به خاندان پیامبر (ص) عشق می ورزیده است، پدرش شیخ مبارک نیز همین گونه بوده است. به همین جهت، متعصبانی که مذهب و عقیده او را نداشتند با او بد بودند و دشمنی می ورزیدند. اما وی همواره پادشاه را به وحدت اعتقادی و فشردن صفوف مسلمانان می خواند. و در نتیجه همین سیاست توانست مذهب خاندان پیامبر (ص) را پیش ببرد و نفوذ دهد، و توطئه بدخواهانه مخالفان را نقش بر آب سازد. از آثارش يك کتاب چهار جلدی است معروف به «دفتر ابوالفضل» که در هند چاپ رسیده و رواج بسزا دارد.

در سال ۹۵۷ هـ به دنیا آمد و درست تربیت شد، و در همان اوان جوانی معلومات فراوان اندوخت، نخست از پدرش که کتابچه هایی در رشته های مختلف علمی برایش می نوشت و می آموخت. و او که زندگی رابیکسره وقف دانش پژوهی و خدمت علمی کرد توانست به سرعت پیشرفت کند و به مقامی شامخ برسد و سپس نفوذی دامن دار در میان توده مردم و احترامی نزد پادشاه کسب کند. پیش از او دغلکاران عالم نما و هواپرستان متظاهر به دین پروری چون عرصه را از دانشمندان حقیقی خالی دیده بودند فرصت را غنیمت شمرده نفوذ قدرتی بهم بسته بودند. با ظهور شوکت وی، به گوشه ای خزیدند و بنای توطئه و گزارشات راست

ودروغ گذاشتند تا شاه را که دستخوش غرور جوانی بود علیه مردم پاکدین درست‌رای تحریک کردند تا خون بیگناهان ریخته شد و مقدمات و حرمت‌های انسانی بر باد رفت و فتواهای نابکارانه به هر سو پرت و شایع شد. اما این شخصیت باتدبیر توانست با سیاستی حکیمانه و با استفاده از نفوذش در دستگاه شاه، آن عالم نمایان‌بدکار را شکست دهد و به این سو و آن سو پرت کند و آزادی عقیده و مذهب را تضمین نماید.

طبعاً متعصبان تبه‌کار بی‌کار نشستند و به تحریکات خود ادامه دادند تا در ربیع‌الاول ۱۰۱۱ هـ یکی از راجه‌های هند بنام «راجه نرسکنه دیو» به دستور شاهزاده جهانگیر، وی را نزدیک دهکنه «اتری» بقتل رساند، به این ترتیب که با عده‌ای به وی حمله کرد و پس از مبارزه‌ای سخت توانست وی را بضرب نیزه بکشد و نیز دوستانش را که همراه وی بودند. قاتل سپس سر آن شهید را از پیکرش جدا ساخت و نزد شاهزاده در «اله‌یاس» برد. شاه از کشته شدن وی سخت ناراحت شد و بر صورت خویش زد و فرمان داد قاتل و کس و کارش را اعدام کنند و خانه‌ها و مزرعه‌هایش را منهدم سازند.

این خلاصه مطالبی است که در نامه دانشوران آمده است.^۱ در مجله هندی «حقائق»^۲ مطلبی بدین مفاد نوشته است: در دوره سلطان اکبر شاه، نخست وزیر هند با علم و تدبیر سرشارش توانست هزاران شیعه هندی را احیا کند و هزاران راه‌راه راست هدایت نماید. حال و کاروی بر عده‌ای پوشیده مانده و او را متهم به تصوف و دیگر چیزها کرده‌اند،

۱- ۶۳۹-۶۶۲/۲-۱

۲- سال ۱۳۵۳ هـ

لکن از تألیفات پرارزشش برمی آید که مردی دیندار و با معنویت از فرقه رستگار شیعه دوازده امامی بوده است. شب‌های جمعه در حضور شاه انجمنی برای مناظره درباره مذاهب مختلف تشکیل می داد و دانشمندان هند و پیشوایان فرقه‌ها و آئین‌های مختلف گرد می آمدند و هر يك دلائلی را که بر صحت مذهب و عقیده خویش داشتند عرضه می نمودند.

این استاد توانا و برادرش شیخ فیضی در آن مناظرات بر مخالفان فائق می آمدند و پیروز می گشتند. مورخان بسیاری از آن مناظرات را به شرح نوشته اند. وی چون به «تقیه» پایبند بود و جداً به آن عمل می کرد، برخی پنداشته اند که شیعی نبوده است. چنانکه این مطلب را شمس العلماء محمد حسین معروف به «آزاد» در کتاب «دربار اکبری»^۱ نوشته و گفته است که آنچه درباره مذهبش به وی نسبت می دهند از ساحت وی دور است و با علم سرشارش منافات دارد. بر صحت مذهب وی همانچه به «خانخان» به مناسبت تعلیم علوم دینی و به پسرش «ایرج» نوشته گواه است. همچنین این واقعه که روزی سلیم پسر محمد اکبر شاه به خانه این شخصیت وارد شد به طور ناگهانی و ناخوانده، و دید چهل نویسنده دارند تفسیرهای قرآن مجید را نسخه برداری و رونویسی می کنند. خشمگین شد و دستور داد تا نویسندگان و نوشته و وسائل نگارش را پیش شاه ببرند. و از او به شاه شکایت برد و جریان را گزارش داد و گفت: شیخ ابوالفضل چیزهایی را که برخلاف اظهارات او است پنهان می دارد و نزد ما چیزهایی به زبان می آورد که با مذهب و عقیده اش مطابقت نمی نماید. این واقعه نیز دلیل است بر صحت اعتقاد وی.^۲

بعضی از برادران وی نیز در علم و ادب و فضل، نام بردار بودند. یکی از ایشان دانشمند عالیقدر شیخ ابوالفیض است که در شعر «فیضی» تخلص می نمود و از دانشمندان برجسته و مشهور هند به شمار می رفت و بر علمای معاصرش تفوقی نمایان داشت، و در شعر سنجی و نگارش معانی بدیع و ابتکاری نصیبی وافر، چنانکه در صفحات تفسیر چند جلدی بزرگش که در هند چاپ شده بنام «سواطع الالهام» توان دید. و از ابتکارات جالبش در آن تفسیر یکی این است که از آغاز تا پایان هیچ واژه غیر تازی بکار نبرده است. او متولد ۹۵۸ هـ بود.

دیگر، شیخ ابوالمکارم متولد ۹۷۶ هـ که برادرش - شخصیت مورد بحث - در تاریخ خود از او به عنوان دانشمندی جامع علوم عقلی و روایی یاد کرده و تجلیل نموده است. شیخ ابوالبرکات، متولد ۹۷۰ هـ، و شیخ ابو - الخیر متولد ۹۶۷ هـ، و شیخ ابوتراب متولد ۹۸۸ هـ، و شیخ ابوحامد و شیخ ابوراشد متولدین ۱۰۰۲ هـ برادران دیگر اویند.

علامه شیخ علی حر عاملی

نسب وی بدینقرار است:

علی بن محمد بن الحسین بن عبدالسلام بن عبدالمطلب بن علی بن
عبدالرسول بن جعفر بن عبدربه بن عبدالله بن مرتضی بن صدرالدین بن
نورالدین بن صادق بن حجازی بن عبدالواحد بن المیرزا شمس الدین بن
المیرزا حبیب الله بن علی بن معصوم بن موسی بن جعفر بن الحسن بن
فخرالدین بن عبدالسلام بن الحسین بن نورالدین بن محمد بن علی بن
یوسف بن مرتضی بن حجازی بن محمد بن باکیر بن الحر الریاحی که روز
عاشورا تحت فرمان امام حسین بن علی (ع) جنگید و شهید شد.

خاندان حر

از این خاندان گوهر خیز مردانی برخاسته اند که دیر زمانی بر مسند
دانش و تقوی نشسته اند، و مشعل هدایت، دین آموز و دنیا ساز، پیشوا
و رهبر، و دانشمند و پرهیزکار بوده اند. بنیانگذار این خاندان نجیب و

گرامی حربن یزید ریاحی است که روز عاشورا چون خویشتن رامیان بهشت و دوزخ مخیر یافت آخرت را بر دنیا ترجیح داد و دین را بجای گمراهی پذیرفت و روی از کسانی که رو از دین و راستی بر تافته و به عسرت ناروای دنیوی چسبیده بودند بر تافت.

شخصیت مورد بحث ما، نیای مؤلف «وسائل الشیعه» است و داماد شیخ حسن نویسنده «معالم» فرزند شهید ثانی. به همین لحاظ جمعی از فرزندان این خاندان نواده های شهید ثانی شمرده می شوند. نواده اش در کتاب «امل الامل» از وی یاد کرده می گوید: عالمی فاضل بود و عابدی ستوده کردار و عظیم الشأن و شاعری کارگشته و ادیب. تخصیلاتش نزد شیخ حسن مؤلف «معالم» و سید محمد مؤلف «مدارک» و دیگر استادان صورت گرفت. من حدیث بواسطه پدرم از قول وی روایت می کنم. اشعاری دارد که اکنون حفظ نیستم. در نجف بر اثر زهردادگی درگذشت.

نویسندگان ریاض العلماء، روضات الجنات، و نجوم السماء و دیگر فرهنگ های رجال از او تجلیل کرده و نوشته اند که بر اثر مسمومیت شهید گشت.

از وی چند فرزند بجاماند. شیخ حسین که مادرش دختر مؤلف «معالم» بود، و حدیث از شیخ بهائی روایت می کند و از او برادرش شیخ حسن - پدر مؤلف «امل الامل». مؤلف «امل الامل» که برادرزاده وی است فضل و دانش و شیواگوئی و شاعری و صلاح وی را می ستاید. مدت کوتاهی پس از وفات شیخ بهائی در ۱۰۳۰ هـ درگذشته است. شیخ حسین برادری دارد به نام شیخ محمد که او هم از دختر مؤلف «معالم» است، و نویسنده

«سلافة العصر» از او یاد کرده و برادرزاده اش در «امل الامل» او را ستوده می گوید: شیخ محمد فاضلی دانشمند و محقق دقیق و حافظ قرآن و عابد و شاعری کارگشته و ادیب و شخصیتی مورد اعتماد بود، من چندین کتاب عربی و فقهی و دیگر درس ها را نزد وی خواندم، به سال ۱۰۸۱ هـ درگذشت. رساله ای به نام «رحله» دارد که شرح وقایع و خاطرات سفرهای او است. حاشیه ها و مطالب سودمندی هم دارد، و دیوانی شعر عالی که در آن حتی يك بیت بی ارزش نیافتم...

این شعر از او است:

هشدار که چند روزه جوانی ساعتی بیش نیست و دیری نمی گذرد
که آن را بزور از تو می ربایند.

آدم فقط میهمانی است که در عالم خواب نزد خویشاوندان برود
اندکی می ماند، سپس به صورت خاطره ای درمی آید.

مردم دنیا هر چند دیر بپایند در دنیا یا از لحاظ قدر و مقام به فراز
ستارگان رسند،

کاروانی بیش نیستند که چند لحظه ای درنگ می کند. و سپس
اسبش را به سوی منزلی دیگر می کند.

و این:

اگر عشقم به علی - آن وصی پیامبر (ص) - و گروه او چنانکه
دشمن نادان ادعا می نماید رد و «رفض» باشد.

خدا و فرشته وحی و محمد و همه فرشتگان آسمان رافضی اند.
از شیخ محمد فرزندی به نام شیخ حسن بجاماند. پسر عمویش در

«امل الامل» درباره اش می گوید: فاضلی صالح و فقیهی وارد به علوم عربی بود، نزد پدرش و دیگر استادان درس خواند.

این شیخ حسن فرزند بزرگوار و بلند مرتبه ای دارد به نام شیخ احمد که مادرش خواهر مؤلف «وسائل الشیعه» است. دائی اش در «امل الامل» از او چنین یاد می کند: دانشمندی فاضل و زبردست و محقق و وارد به علوم عقلی و روائی مخصوصاً استاد ریاضیات است.

شیخ علی حر عاملی فرزند دیگری دارد بنام شیخ حسن که پدر مؤلف «وسائل الشیعه» است. پسر وی در «امل الامل» از او چنین توصیف بعمل آورده است: عالی فاضل و زبردست و صالح و ادیب و فقیه و مورد اعتماد، و حافظ قرآن و وارد به رشته های علوم عربی و فقه و ادب بود و در مسائل فقهی مخصوصاً مسائل ارث به وی رجوع می کردند. من چندین کتاب عربی و فقهی و دیگر درس ها را نزدش خواندم. در راه زیارت حضرت رضا (ع) در خراسان بدرود حیات گفت و در مشهد به سال ۱۰۶۲ هـ دفن شد. تولدش در سال ۱۰۰۰ بود.

از این شیخ حسن فرزند شیخ علی حر عاملی چهار پسر بجا ماند:

۱- شیخ زین العابدین. برادرش در «امل الامل» می نویسد: مردی فاضل و محقق و صالح بود و ادیب و شاعری کارگشته و وارد به رشته های علوم عربی و فقه و حدیث و ریاضیات و دیگر رشته ها. شرحی بر «رساله حج» شیخ بهائی نگاشته و «المناسک المرویه فی شرح الاثنی عشریه الحجیه» نامیده است، و رساله ای در هیئت بنام «متوسط الفتوح بین المتون و الشروح»، رساله ای در فقه، و تاریخی بزبان فارسی. دیوان شعرش به پنج هزار بیت میرسد. پس از برگشتن از حج به سال ۱۰۷۸ هـ در شهر صنعا درگذشت.

علامه شیخ علی حر عاملی/ ۳۳۳

۲- شیخ علی، که برادرش در «امل الامل» فضل و صلاح و زهدوی را ستوده است. به سال ۱۰۷۸ هجری راه مکه درگذشت. نزد پدرش و برادرش - نویسنده «امل الامل» - درس خوانده است.

۳- شیخ احمد. برادرش در «امل الامل» می گوید: فاضلی صالح بود و مطالعات تاریخی داشت. تألیفاتش عبارتند از: تفسیر قرآن، تاریخ کبیر، تاریخ صغیر، حاشیه بر مختصر النافع، و «جواهر الکلام فی الخصال المحموده فی الانام».

۴- شیخ محمد نویسنده «امل الامل»، که افتخارات خاندان اصیلش را تجدید و احیا کرد. چه، از پرچمداران تشیع و پیشوایان شیعه بشمار می رفت. در دوره صفوی مقام شیخ الاسلامی یافت. از توفیقات الهی بی- نظیری بهره برد تا توانست در نشر احادیث ائمه (ع) بکوشد و مقامشان را بشناساند. بزرگترین افتخارش تألیف کتاب «وسائل الشیعه» است، دائرة المعارفی که بارها چاپ شده و رونق بسزا دارد و محور کار و مطالعات علمای شیعه را تشکیل می دهد. برادرش علامه شیخ زین العابدین در تفریطش بر این کتاب چه خوش سروده است:

این کتاب در عالم دین مقامی بلند یافت تا همه کتاب ها و مجموعه های حدیث تحت الشعاعش قرار گرفتند.

خورشیدوار در دلها پر توهدایت می تابد و پرده های جهل را از برابر دیدگانمان می دزد

این راه راست است و پیونده اش ره گم نخواهد کرد و به سر منزل مقصود و بالاتر به بلندترین مرتبه دانشمندی خواهد رسید

همانگونه که اسلام راست است این کتاب هم قابل پیروی است

و به منزلگاه‌های خوش آخرت تواند برد .

شهرت و رونق و گرانباری این کتاب به حدی است که ما را از هر گونه تعریف و تمجیدی بی‌نیاز می‌سازد. من آن را به خط خودش دیدم. کتاب‌های بیشماری دارد که از آنها در کتابش «امل الامل» نام برده است. دیوان شعرش را نیز به خط خودش دیدم. تولدش به سال ۱۰۳۳ هجری و وفاتش در ۲۱ رمضان ۱۱۰۴ هجری است. حدیث از علامه مجلسی روایت می‌کند و علامه مجلسی از وی. سروده‌های بسیاری درباره پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) دارد.

نویسنده «سلافة العصر» پس از ستودن وی می‌گوید: از اشعارش اکنون در اختیار ندارم جز این که در معنی يك حدیث قدسی سروده است: مایه امتیاز و افتخار انسان نیکوکاری و بخشندگی است، بخشنده بهترین وصفی است که می‌توان برای انسان آورد

مگر نه این است که ابراهیم وقتی همه دارائی‌اش را برای میهمانانش خرج کرد

تا چیزی در دستش نماند پسرش را از ره بخشندگی برای قربان کردن حاضر ساخت

بعد که «نمرود» خواست او را به آتش بسوزاند جان به آتش فروزان بخشید

پول بخشید، پسر بخشید، و جان بخشید، و دل به یک‌تامع بود داد تا بر اثر آن یار خدای بزرگ و متعال گشت، یار خدای رحمان شدن بالاترین افتخاری است که به تصور توان آورد.

حدیث حاکی از این واقعه، راست است، و چه مرتبه بلندی است این که پا بر تارك همه تاجها و دیهیم ها نهاده است.

این حدیث قدسی را ابوالحسن مسعودی در کتاب «اخبار الزمان» نوشته است که فرمود: خداوند، متعال به ابراهیم چنین الهام فرستاد که تو وقتی دارائیات را به خرج میهمان دادی و پسرت را به قربان، و جانت را به شعله فروزان، و دلت را به خدای رحمان، ترا یار خویش ساختم. شیخ علی حر عاملی دو برادر دانشمند نامی داشت به نام شیخ عبدالسلام بن محمد بن الحسین که مؤلف «وسائل الشیعه» از او حدیث روایت می کند، و در «امل الامل» در حقش می گوید: دانشمندی عظیم الشأن و بلند پایه و زاهدی عابد و پارسا و فقیهی حدیثدان و مورد اعتماد بود که در زهد و عبادت هیچ کس بیای او نمی رسید. نزد پدرش و برادرش شیخ علی و شیخ حسن پسر شهید ثانی عاملی و سید محمد بن ابی-الحسن عاملی و دیگران درس خواند. رساله ای نوشته بنام «ارشاد المنصف البصیر الی طریق الجمع بین اخبار التقصیر»، و رساله ای در «مفطرات» و رساله ای در «جمعه» و دیگر رساله ها و مطالب سودمند بی نظیر. در فقه و ادبیات عرب استادی زبردست بود. من در ده سالگی نزد وی درس خواندم، بسیار خوش بیان بود و معلمی هنرمند و پر حافظه و نکته دان. در هشتاد سالگی دیده اش ناپینا گشت و در آن هنگام به حفظ قرآن همت گماشت و حافظ شد، و به نود و چند سالگی رسید. وقتی بدرود حیات گفت دو قصیده در ثنایش سرودم.

برادر دیگرش شیخ محمد بن محمد بن الحسین نام دارد. مؤلف «امل الامل» از دانائی و فضل و تحقیقات دقیق و مهارت وی در علوم عربی

و دیگر رشته‌ها تمجید کرده است. تحصیلانش نزد پدرش و شیخ بهائی و مؤلف «معالم» و سید محمد مؤلف «مدارک» صورت گرفته است. در رشته‌های گوناگون علمی و ادبی کتاب نوشته، و اشعاری دارد. شیخ بهائی دو قصیده در مدح وی سروده است. در سال ۹۸۰ هـ درگذشت و مؤلف «معالم» شعری در رثایش بسروده که در «امل‌الامل» هست.

پدر شیخ علی حر عاملی، محمد بن الحسین است از علمای عالیمقام که دخترش را شهید ثانی به همسری گرفت، ولی در حیات وی درگذشت. نزد همین دامادش درس خوانده و از او اجازه نامه دریافت داشته است. نویسندگان «امل‌الامل» و «روضات الجنات» و دیگران از وی تجلیل کرده‌اند. نویسنده «امل‌الامل» میگوید: دانشمندی فاضل و فقیهی بلند مرتبه و عالیمقام بود، در شرعیات بر همه معاصرانش تفوق داشت. در میان بازماندگان شیخ علی حر عاملی شهید، امر و زدنشندان، فاضلان و ادیبانی چند یافت می‌شود.

علمای شهید قرن دوازدهم

دانشمند بلند پایه

سید نصر الله حائری

سید نصر الله فرزند حسین بن علی بن اسماعیل حسینی موسوی حائری^۱ که به «سید شهید» معروف است از مردانی است که خدا سعادت دانائی و پرهیزکاری را با افتخار شهادت در راه خشنودی ایزد یکجا نصیبشان کرده است، چنانکه دو امتیاز: شرافت ذاتی و دودمانی، و کمالات اخلاقی اکتسابی را با هم برده است. عالمی فقیه و حدیثدانی ادیب و شاعری وارد به علوم گوناگون بود و صاحب معارفی که کمتر کسی بر همه اش دست تواند یافت.

در اجازه بزرگ متعلق به سید عبدالله نواده سید نعمت الله جزائری چنین آمده است: سید بزرگوار و شرافتمند محقق حدیثدان نصر الله بن حسین موسوی حائری که در شهر آرامگاه پاک حسین (ع) مدرس بود و

۱- در چند فرهنگ دجال، نسب وی را به امام موسی بن جعفر (ع) رسانده اند اما چون در نسب نامه اش اشتباه بود از آن صرف نظر کردیم.

آیت‌فهم وهوش وخوش بیانی و رسائی تعبیر و شاعری ادیب. دیوان شعری نیکودارد، و در تاریخ استاد و مقتدر بود. دوست و دشمن از وی خشنود بودند و تعریف می‌کردند. چندبار به ایران سفر کرد و مردمش از او به نیکی استقبال نمودند و احترام بسزا کردند. در سال ۱۱۴۲ هـ به خطه ما آمد که سپاهیان خراسان در آن بودند، و با فرمانده آن سپاه تماس گرفت، او را تجلیل و احترام کرد و با ایشان به منطقه عراق و خراسان رفت.

بعدها او را در شهر قم دیدم - همان روزها که آهنگ زیارت حضرت رضا (ع) کرده بودم - کتاب «استبصار» را تدریس می‌کرد و در محضر درسش جمع کثیری از دانشجویان و دیگر مردم نشسته بودند به سبب حسن بیان و استدلال شکفت آورش شیفته گردآوری کتاب بود و در این کار موفق هم بود. برایم صحبت کرد که در اصفهان در یک معامله بیش از هزار کتاب خریده است فقط به چند پول. نزدش کتاب‌های عجیبی دیدم که هیچ کس نداشت. از آن میان دوره کامل «بحار الانوار»، زیرا از این دوره کتاب فقط کتاب‌های «عقل و علم» و «توحید»، عدل، معاد، نبوت، امامت، احتجاج، فتن، السماء و العالم، طهارت، صلوة، و مزار، در دسترس و رایج است و دیگر مجلدات آن مانند کتاب «دعاء و قرآن»، کتاب «الزی والتجمیل»، کتاب «العشرة»، و کتاب «الاجازات»، و تتمه فروع، می‌گویند همچنان به صورت چرک‌نویس مانده و پاک‌نویس نشده است. از او پرسیدم اینها را از کجا به دست آوردی؟ گفت: «میرزا عبدالله پسر عیسی افندی بایکی از ورثه علامه مجلسی دوستی داشت که این مجلدات در موقع تقسیم ارث جزو سهم او شد. میرزا عبدالله آن مجلدات را از او

به عاریت گرفته شخصاً پاکنویس کرد، زیرا خیلی درهم و ناخوانا بود و هر نویسنده‌ای نمی‌توانست آن را درست رونویسی کند. او تا آخر عمرش آنها را پنهان نگه‌داشت و هیچ‌کس از روی آن نسخه‌برداری نکرد و در نتیجه بی‌آوازه ماند. بعد، وقتی کتاب‌های میرزا عبدالله را میان ورثه‌اش تقسیم کردند و من با آن شخص از ورثه‌اش که این کتاب‌ها در سهم او قرار گرفت دوست شدم نخست با او صحبت کردم که به من بفروشد، راضی نشد، ناچار آنها را از او عاریه گرفتم و نسخه‌برداری نمودم.

آن روزها من حتی يك درهم نداشتم. خدا يك آدم نیکوکار را با من آشنا کرد که هزینه نسخه‌برداری آنها را عهده‌دار شد تا این‌کار به انجام رسید. این کتاب‌های نفیس نزد ورثه سید نصرالله در انبار ماند، نه از آنها استفاده می‌نمودند و نه از بهایش فایده می‌بردند و گمان می‌کنم تا به حال از بین رفته و چیزی از آن باقی نمانده باشد. وقتی سید نصرالله به مشهد رفت میان او و رفیع‌الدین گیلانی که در مقیم ساکن بود بهم خورد و کارشان به جدائی و دوری کشید به عللی که جای شرحش نیست. سید نصرالله به شهر خویش برگشت و سالی که به زیارت رفتم یعنی ۱۱۵۳ هـ او را آنجا دیدم. بعد، وقتی شهریار ایران یعنی - نادرشاه - برای دومین بار به عتبات مقدسه آمد، سید نزد وی احترام و موقعیتی پیدا کرد از طرف نادرشاه با هدایائی روانه کعبه شد از طریق بصره و سپس نجد، و چون هدایا را به کعبه رساند دستور آمد که باز آید، و بنا به مصالحی مربوط به امور دولت و دین به عنوان سفیر ایران به دربار سلطان

عثمانی^۱ فرستاده شد.

چون به قسطنطنیه رسید به شاه گزارش دادند که عقیده وی خراب است و او را به چیزهای دیگر هم متهم ساختند. نادر او را احضار کرد و به قتل رساند. بدینسان درحالی که عمرش از پنجاه می گذشت شهید گشت. از آثارش یکی کتاب «الروضات الزاهرات فی المعجزات بعد الوفاة» است که یک جلد از آن به من داد، و کتاب «سلاسل الذهب المربوطة بقنادیل العصمة الشامخة الرتب»، و رساله ای در تحریم توتون و استعمال دخانیات ... روزی از من درباره نماز نافله ای که انسان نذر می کند بخواند، پرسید که آیا در حکم امور هفده گانه ای است که مایه تمایز نماز واجب و نماز نافله است و مانند نمازهای واجب اصلی، یا این که حکم قبلی خود را دارد ولی بموجب نذر باید بجا آورده شود؟ من اختلاف نظرهایی را که در این مورد هست و دلائل طرفین آن نظریات را تا آنجا که به خاطر داشتم برایش شرح دادم. گفت: همه اینها را می دانم و مورد دقت و نظر قرار داده ام لکن نظر خود شما چیست و به کدام اعتماد و عمل می کنی؟ گفتم: نظر دوم را ترجیح می دهم. گفت: عقیده من هم اینست، اما چون گرفتار این مسأله ام اعتمادم بر این ترجیح کم شده است. این از بزرگواری عظمت اخلاقی وی بود، روحش شادباد. در کتاب های روض النضر، روضات الجنات، مستدرک، الحصون - المنیعه، و فیات الاعلام، و غیر آن عباراتی در تمجید وی هست و نیز شرح حالش. در یکی از آنها نوشته شده است که وی را نادر شاه به عنوان سفیر

۱ - سلطان محمود اول پسر سلطان مصطفی دوم، متولد ۱۱۰۸ ه و متوفای

۱۱۶۸ ه، و در ۱۱۴۳ ه به تخت نشست.

نزد سلطان محمود عثمانی فرستاد به سال ۱۱۵۴هـ و کشته شد.

استادان و مشایخ حدیثش بسیارند که از آنها به استناد اجازه‌ای که دارد روایت می‌کند. در «وفیات الاعلام» آمده که من بسیاری از اجازه نامه‌هایش را دیده‌ام، از آن میان اجازه مولی ابوالحسن شریف عاملی است مورخ ۱۱۲۷هـ، و اجازه شیخ احمد بن اسماعیل جزائری به تاریخ ۱۱۲۶هـ، اجازه مولی محمد حسین بن ابی محمد نعمتی به سال ۱۱۲۵هـ، اجازه شیخ محمد باقر پسر علامه محمد حسین نیشابوری مکی به سال ۱۱۳۰هـ، اجازه مولی محمد صالح هروی، اجازه شریف احمد بن محمد مهدی خواتون آبادی به سال ۱۱۴۴هـ، اجازه میر محمد حسین پسر امیر محمد صالح خواتون آبادی به سال ۱۱۴۵هـ، اجازه شیخ عبدالله بن علی بن احمد بلادی به سال ۱۱۴۵هـ، اجازه شیخ یاسین بن صلاح الدین به سال ۱۱۴۵هـ، و اجازه سید رضی الدین بن محمد بن علی بن حیدر عاملی مکی به سال ۱۱۵۵هـ.

وی همچنین از سید عبدالله بن نورالدین پسر سید نعمه الله جزائری و از شیخ علی بن جعفر بن علی بحرانی حدیث روایت می‌کند، و از او سید حسین قزوینی مؤلف «معارج الاحکام» و سید عبدالله جزائری که شخصیت مورد بحث ما نیز همان طور که گفتیم از شخص اخیر روایت می‌کند. دیوان شعری دلکش دارد که سر آغازش چنین است:

به نام آنکه بوسیله قلم به ما آموخت آدمی را آنچه نمی دانست
آموخت

این فقیر نیازمند به «توانگر توانا» نصرالله پسر حسین بن علی
حائری موسوی

که در کربلا بلند جاه تدریس می‌کند چنین می‌گوید:
 پروردگارم رامی‌ستایم ستایشی از روی معرفت کامل به نعمت‌هایش
 این نعمت که ستارگان معانی را در فلک بیان نمودار گردانید
 مدیحه‌های بدیع و زیبا را به ذهن الهام کرد
 ناگوه‌ران حکمت را به رشته شعر عرب توانستند کشید
 و درود بر آن که پرندگان ملکوت یک آهنگ نغمه‌نایش سردادند
 «طه» آنکه خدا او را سپاس گفت شاعران در عظمت وی چه توانند
 گفت!

و بر دودمانش که واسطه آمرزش گنهکارند و رکن دین خدا و اهل
 خرد و اخلاق

و بر اصحابش آنان که احسانشان پیوسته است و ریزان.
 شعر بوستانی خرم و سرسبز است که فرزندگان از آن میوه‌بر-
 توانند چید

و صف‌های زیبا پرندگان آن بوستان است و شبنمش اندیشه‌های
 پاک و باصفا و لطیف

در پهنه‌اش هر سختی به آسانی بدل میشود و به وسیله‌اش هر مورد
 تحقیر سر بلند می‌گردد

آبادانی این بوستان تا وقتی است که اندیشه پیش از لفظ به معنا
 پردازد

شعر است که هر دل سنگ را نرم می‌سازد و سنگر گرفتگان را از
 قلعه‌های کوه به زیر می‌آورد

بویژه آن اشعار که در مدح شایستگان بلند پایه‌ای سروده شود

که خدا تمجیدشان کرده است
یعنی خاندان پیامبر (ص) که سرچشمه امتیاز و شرف است و
مردانش مرد وفایند
زبان چکونه پیوسته بمدحشان نگشایم که به مدحشان تشویق
شده ایم بدین گفته:
هر که بیت شعری درباره مابسازد خدا خانه‌ای از بهشت برایش
خواهد ساخت
به همین سبب چه قصیده‌های نغز و بی نظیر در زیبایی درحقشان
سرودم!
قصیده‌های زیبا و عطر آگین که به لاله و نسرین و باد صبا و مروارید
لبخند تمسخر می‌زند.
در زیبایی نظیر ندارد پنداری طراوت بادخوش صبا دارد
بویژه آنها که به دم ملکوت آمیخته است آنها که در مدح زبده
کائنات سروده‌ام
که تار و زگار هست بر او در و باد و بر دودمان پاکش خاندان قرآن

✱

قصیده شاعر نامی و بلند پایه فرزدق^۱ را که در مدح امام زین-

۱- از شعرای نامی شیعه، و نامش ابو فراس هماد بن غالب تمیمی است. از اصحاب امام زین العابدین (ع) بود. بیشتر فرهنگ‌های رجال و شرح حال از او نجلیل فراوان به عمل آورده‌اند. شهرتش ما را از بیان حالش بی‌نیاز می‌سازد. همین قصیده‌اش افتخاری برایش ثبت کرد که هیچ شاعری بدان نائل نیامده است. آن را بیشتر علمای رجال در کتابشان نوشته‌اند، و ما آنچه را در کتاب «رجال» کشی به

العابدین (ع) است به صورت مخمس در آورده که از دیوان خطی او در

→ نوشته است (ص ۸۶) با حذف سند می آوریم: هشام بن عبد الملك در حکومت عبد الملك و ولید به حج رفت. بدور کعبه طواف کرد. بعد خواست دست به حجر الاسود بمالد، نتوانست از بس جمعیت بود. کرسی یی برایش نهادند تا بر آن نشست و شامیان او را بدو و کعبه گردانند. در این حال علی بن الحسین (ع) که پیراهن وردائی پوشیده بود وارد شد و از خوش چهره ترین و عطر آگین ترین اشخاص بود و اثر ضمیمی از سجده بر پیشانیش دیده می شد. شروع کرد به طواف کعبه. وقتی به مقابل حجر الاسود رسید مردم به کنار رفته به وی مجال دادند تا دست به آن بساید از احترام و شکوهی که در دلشان داشت.

این منظره هشام را بخشم آورد. یکی از شامیان از او پرسید: هشام! این که مردم از شکوه و عظمتش چنین به یکسو شدند و احترامش کردند و به او مجال دادند که بود؟ هشام برای اینکه شامیان به او علاقه پیدا نکنند گفت: نمی شناسم! فرزدق که آنجا بود گفت: امان او را می شناسم. مردشامی پرسید: ابو فراس! که بود؟ گفت:

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته	والبيت يعرفه والحل والحرم
این همان است که مکه بشناسد ز قدم	کعبه بشناسد و دنیا و همه خلق حرم

(تا آخر قصیده)

هشام خشمگین شد و دستور داد تا فرزدق را در عسفان - که میان مکه و مدینه است - زندانی کردند. خبر به علی بن الحسین (ع) رسید، دوازده هزار درهم برایش هدیه فرستاد با این پیام که ابو فراس ا معذرت می خواهم که بیش از این نداشتم، فرزدق آن هدیه را پس فرستاد که ای فرزند پیامبر خدا امن آن قصیده را در دفاع خشم آمیز از خدا و پیامبرش گفتم و هیچ چیز دیگر منظورم نبود.

امام دوباره آن را برایش فرستاد و پیام داد که ترا بحقی که بر تو دارم سوگند می دهم که پذیری، زیرا خدا مقام ترا شناخت و از نیت تو با خبر گشت. فرزدق پذیرفت. و در همان زندان زبان به انتقاد و نکوهش هشام گشوده داشت همه به شعر.

اینجا نقل می‌کنم:

این همان است که قرآن تمجید وی در برگرفته است همان که
شیران از حرکت شکوهمندش می‌هراسند

این همان است که باران به بخشش ریزش وارش رشک می‌برد
این همان است که مکه بشناسد ز قدم

کعبه بشناسد و دنیا و همه خلق حرم

این فرزند خاندانی است که گیتی را با افتخاراتشان بیاراسته‌اند
ودین ما را درسپیده دانششان توضیح نموده‌اند

زندگی‌مان را با باران سخاوتمند خرمی بخشیده‌اند، این پسر
بهترین آفریده خدا است

این آن پرهیزگار پاکدامن پاکیزه خوی شهیر است

این همان است که هر که بدرگهش رود نوید نگردها را
که هر که هر چه در ستایشش مبالغه ورزد دروغ نگفته باشد

آن که در هنگامه نبرد بازویش سستی نگیرد، همان که پدرش
«احمد» آن برگزیده است

او پسر وصی پیامبر است وصی‌بی که شمشیرش خیلی کارگر بود

این همان است که هر که از دستش چیزی بستاند با دریا هرگز
سخنی نخواهد گفت، همان که آفریدگار فضائلش را سخت تجلیل کرده
است

و اندامش به شکوفه تازه و رخساره می‌ماند، این پسر فاطمه است،
اگر نمی‌شناسیش

پدر بزرگش خاتم پیامبران است

این همان است که دشمنان را داغدار می‌سازد همان است که بازوی
دوستان می‌گیرد

این همان مردی است که شیر تاختن‌وی نمی‌بارد. این پسر «حیدر»
آن پیوسته هجومگر است

و کسی در دنیا نیست که رهین فضل و کرم این نباشد
این همان است که چون بنماز ایستد خدایش یاور است آن که
چون زبان بگشاید قرآن گواهی سر می‌دهد

این آن است که هر که حق وی نشناسد حق خدای رحمان را
انکار کند. این «علی» است که امین خدا پدر بزرگ او است

همان که ملت‌ها و اقوام در روشنائی تعالیمش ره راست می‌جویند
این آن است که از قلمش گوهر می‌بارد و هر فرزانه‌ای از
استادیش سرانگشت حیرت می‌گزد

و هر که بدخواه او شود کارش به زیان کشد. این آن امامی است
که شفاعتش پذیرفته آید

بروز جزا آنکه که شعله دوزخ برافروزد
این آن است که قلب حسودش بگدازد آن که هرگز از وعده‌اش
تخلف نکند

این آن است که دریای بخشندگی از کف، وی سر چشمه گرفته و
هیچ گاه «نه» نمی‌گوید مگر در تشهد

اگر تشهد نمی‌بود «نه» بر زبانش نمی‌آمد
این آن است که شمشیر خدا در وجودش مصداق یافته است، آن
که هر کس از او رو بتابد زیبایی به او نرساند

وهر که با اودشمنی ورزد در آتش بسوزد و هر که خدا را بشناسد
برتری وی را خواهد شناخت
زیرا که دین را ملت‌ها از خاندان این بدست آورده‌اند
در تیرگی ظلمت مثل ماه تابان می‌درخشد وقتی باد ثنائش بوزد
چون شاخسار به لرزه درمی‌آید
وقتی نیزه‌ها بهم آویزد چون کوه پابر جامیمانند، سر به قله عزتی
بر آورده که

مسلمانان عرب و غیر عرب به دامن‌هایش نرسیده‌اند
این زاده خاندانی است که فضائلشان در پرده نمی‌ماند که می-
تواند در برابرشان خود نماید! که می‌تواند دم از افتخارات بزند؟!
این فرزند خاندانی است که جمله خلق از خوانشان روزی
خورده‌اند اگر چشم قریش به وی افتد یکی بنمایند گیشان خواهد گفت:
بزرگمردی نسب به بزرگواری‌های این می‌رساند و به وی ختم می‌شود
این آن است که چهره‌اش در تابش بر ماه فائق آمده‌است، آن است
که زبان وحی به تمجیدش گشوده شده است

کسی که از ترس خدا یکدم از اشکریزی باز نمی‌ایستد و جویبار
وجودش از شخصیت پیامبر (ص) سرچشمه گرفته است

عنصرش پاکیزه است خلقش پاک و خوی‌اش تابناک
این آن است که در شیواگوئی از «قس» پیشی گرفته و در بخشندگی
دست حاتم طائی را از پشت بسته

کعبه آیا می‌داند چه کسی در ساختش روان است که تا آمده دست
بر حجر الاسود بساید

دم خوشش فضای آن را پرازعطر کرده است؟
خرمندان در نکوئی سیرتش حیران مانده اند و از زیبایی چهره اش
دیده واگشوده اند
اگر گمراهی روزی گیتی را یکسره در پرده سیاه کشد نور هدایتی
که از سیمای وی می درخشد آن را خواهد درید
چنانچه خورشید با تابشش پرده شب بدرد
این آن است که نجات وی را هیچ کس ندارد، آن است که هر که
سربفرمانش بسپارد رستگاری یابد
گدائی اگر حاجت پیش وی آرد وی از سر مساری دیده فرو می بندد
و اواز شکوهش دیده فرو می بندد
دم نمی زند تا وی لبخند به لب آرد
در تمجید وی مردم همداستانند گونه اش ماه شب چهارده است
بوی مشک از عطر وی به فضا می پراکند در کفش خیزرانی است
خوشبو
در کف گشاده و دلپذیر مردی بلند نظر
بکوری چشم بدخواستش خدای بخشنده او را به کمال رسانده
است و با تابش و فروزش جمال داده است
و علوم لدنی در وی به ودیعت نهاده است توسط جدش که همه
پیامبران پیش وی کوچکند
و در برابر امتش همه ملت ها ناچیزند
این آن است که قدر و منزلتش به فراز آسمان رفته است، این آن
است که شکوهمندی و جلال دارد

دست فرخنده راستش برای ما نعمت می‌باشد و هر دو دستش
چون ابر رحمت به همه سود می‌رساند

و هر چه نعمت ارزانی میدارند چیزی از آنها نمی‌کاهد
مرد عظیمی که هر که در گیتی است سپاسگزار او است گرامی
مردی که آفریدگار هستی یا او را است
پیراسته مردی که همتا ندارد نرمنخوئی که هیچ کس از آسیبش
نگرانی ندارد

به دو خصلت آراسته است: خوش اخلاقی و بخشندگی
از جمله اشخاصی که از خطاهای فاحش درمی‌گذرند حسودانش
هرگز موفق نمی‌شوند و منفعی نمی‌برند
پیرانش در دریای آمرزش شناورند بارهای گران از دوش خلق
برمی‌دارند

خوش اندام است و موزون
دل‌های اهل محبت یکسره اسیر وی است و چرا اسیر نباشد حال
آنکه او پاک سیرت است
و سیرتش به سیره پیامبر (ص) می‌ماند خلاف وعده نمی‌نماید و
روحی سالم دارد

گشاده رواست و در موقع تصمیم دلیر
افتخارات و امتیازات معنوی دو جهان را در خود جمع کرده
است از چهره اش خورشید فرخندگی می‌تابد
پرچم بخشندگی به دست وی به فراخته و به اهتزاز درآمده است
جهانیان را غرق احساس خویش ساخته است

تا نایبائی ونداری و نیستی از میانشان رخت بر بسته است
 زیبائی درون با زیبائی برونش دست به دست هم داده و او را از
 لحاظ مفاخر یگانه دهر ساخته است
 مایه‌های برتری وی را دانا نتواند به تصور آورد حرف تو که
 این کیه؟ ذره‌ای از قدر وی نمی‌کاهد
 عرب و غیر عرب آن را که تو شناخته گرفتی می‌شناسند
 بزرگمردی از آن گروه که بنده‌شان بزرگ است. زیرا مجد و
 عظمتشان به بلند آسمان رسیده است
 و مدحشان به کرانه‌های آفاق گسترده است از آن گروه که عشق به
 ایشان دینداری است و دشمنیشان
 کفر است و نزدیکیشان مایه توسل و رستگاری
 شمشیر و نیزه و قلم به خدمت ویند و خدا در برابر هر که با او
 دشمنی می‌ورزد نگهبان او است
 قدمش دل «صفا» و حجر الاسود را مالا مال شادی کرده است اگر
 کعبه بداند چه کسی آمده آن را ببوسد
 بوسه بر هر جامیزند که گام نهاده است
 از آن گروه که آفریدگار راهشان روشن داشته است و حجتشان را
 به وسیله قرآن تحکیم کرده است
 و زبان‌شان همواره با راستی دمساز است اگر بنا شود پرهیزکاران
 را بشمارند ایشان پیشوا خواهند بود
 یا اگر پرسند برترین خلق روی زمین کیست؟ جواب خواهد آمد: ایشان
 مؤمنان همه زیر پرچم ایشانند در روشنائی مشعل هدایت ایشان

بصیرت یافته‌اند

ودر مرغزار سرپرستی‌شان روان گشته‌اند هیچ بخشنده نیارد که
به مرتبه ایشان رسد

و هیچ گروه و ملت نتواند هر چه ببخشد به گردشان رسد
کردارشان از پرهیزگاری و خداترسی و بر راه روی نشانه دارد
همیشان چندان بلند است که از ستارگان در گذشته است
در هنگامه جنگ، شیرند چه شیری!

بر راه روی میوه‌ای است که تنها بر شاخسار هدایت ایشان می‌روید
ستاره نیکبختی تنها در آسمان مدح ایشان می‌افروزد
فقر جز بشمشیر سخاوت ایشان بجاخ در نمی‌غلند تنگدستی هیچ
از گشاده دستی دستشان نمی‌کاهد

فرقی نمی‌کند خواه توانگر باشند و خواه تنگدست
خلعت والائی را با افتخار ایشان آراسته‌اند هر مقتدر محترم سردر
برابر اقتدار محترمانه‌شان فرو نهاده است
گروهی که چون پیشامدهای ناگوار بسر اغمان آید بولای ایشان
از آسیب آن توانیم رست

و بر نکوئی و نعمت خویش توانیم افزود
خوشید چاشتگاه هیچ‌گاه با درخشندگی ایشان برابری نیارد
هرگز، و نه دانشمند بدانائی ایشان نائل آید
و نه باران بدرحمت ریزی ایشان رسد، گردنکوهش هرگز به ساحت
ایشان ننشیند

مردمی بزرگوار و قدرتمندانی نعمت بخش و نیکوکارند

شگفتی‌های دانش‌هاشان ما را به حیرت آورده است ابر دست‌هاشان
ما را غرق احسان ساخته است
روشنائی نظرهای تیزشان چشم‌مان را خیره کرده است، خانه‌هاشان
در میان قریش جای نورگیری و رأی‌یابی است
در هنگامه‌های ناگوار و چون قضاوت خواسته شود
روزگاریپروانشان خوش و خرم است، دست دشمنانشان کفی بی-
ساعد است
آفتاب والا ایشان از دیده هیچ کس پنهان نمی‌ماند، «بدر» شاهد
ایشان است و دره کوه «احد»
و خندق، و فتح مکه آن‌گاه که یورش بردند
در نبرد بصیرت‌آور جمل شمشیرشان چه معجزه‌ها آفرید و در
نبردهای «صفین» نیزه‌شان چه خون‌ها ریخت
در نبرد نهر ران چه نهرهای خون جاری گشت و «خیبر» و «حنین»،
دو شاهد دیگرند راست و صادق
و نیز نبردهای دیگر
فرمان مطابق فرمان خدا می‌رانند، افتخاراتشان نزردهمه مردم
ثابت است
قرآن پند با نام ایشان می‌دهد و در آن پس از نام خدا نام ایشان
می‌آید
هر گاه که سخن آغاز میشود یا پایان می‌یابد



وی شاگردانی تربیت کرد که دانشمند و ادیب بودند مانند سید

محمد پسر امیر الحاج که شرحی بر قصیده ابو فراس نوشته است، و شیخ علی بن احمد عادل عاملی، و شیخ احمد بن شیخ حسن نحوی که در ۱۱۷۳ هـ در حله از دنیا رفت و جنازه اش را به نجف اشرف برده به خاک سپردند. دیوان شعر نیکوئی دارد، در آن قصیده‌ای است که قصیده همین استاد شهیدش را در وصف زرنکاری گنبد امیر المؤمنین (ع) به صورت «مخمس» در آورده است.

در آن قصیده، تاریخ سال زرنکاری تضمین شده است. قصیده‌ای بلند است. دیگر از شاگردان ادیب و دانشمندش سید حسین پسر امیر- رشید رضوی است که در نجف اشرف می‌زیست و دانشمندی بزرگ و ادیبی زبردست بود و در سال ۱۱۵۶ هـ از دنیا رفت. دیوان استاد شهیدش را بخط زیبای وی دیدم. خود دیوان شعری دلکش دارد. در میانش مخمسی است که سروده ابونواس^۱. حسن بن هانی- را در مدح خاندان رسالت تخمیس نموده است و بدین صورت در آورده:

۱- شاعر با ابتکار و خلاق و شهیر که آوازه نبوغش در ادب و شعر عربی دنیا را گرفته است و همین ایات که از او بر نوشته‌ایم سند افتخاری جاودانه است
شیخ صدوق از زبان محمد بن یحیی فارسی چنین روایت میکند که ابونواس روزی ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) را دید که سوار استری است و از نزد مأمون بازمی‌گردد. نزدیک وی رفت و سلام کرد و گفت: ای پسر رسول خدا! ایاتی در حقت سروده‌ام. دلم می‌خواهد آنها را برایت بخوانم تا گوش کنی. فرمود: بخوان. ابونواس چنین برخواند: مظهر و نقیات... (تا آخر ایات)
امام رضا (ع) فرمود: حسن بن هانی ایاتی برای ما ساخته‌ای که هیچ کس پیش از تو نساخته است. آنگاه از خدمتگزار خویش پرسید: از پولمان چیزی همراهت هست؟ گفت: سیصد دینار هست. فرمود: آنها را به وی تقدیم کن. و افزود: شاید این هدیه بنظرش کم بیاید. این استر را نیز به وی تسلیم کن.

خاندان پیامبر چنانند که آستانشان اگر درمباهات یاد از انتساب
خود بایشان کند برتری یابد
مورد تکریمند و جایگاهشان مصون است پاکند و پاکیزه دامنند
هرگاه نام ایشان بر زبان رود درود برایشان فرستاده می شود
خدایا که چه شبها از بد حادثه می هراسیدم و تا دعا کرده ایشان
را خواندم فوراً سیاهی خطر ناکش از میان برفت
ای که در پی آنی که شبیه ایشان بیابی بدان که هر کس نسب علوی
نداشته باشد

در تاریخ گذشته اش افتخاری ندارد
آفریننده آسمان نورایشان را بر بهشت افکند و عرش را با آن
بیاراست
بلندی مقامشان را در قرآن باز نمود و چون هستی را پدید کرد
شما را ای نیکمردان!
ياك آفرید و زبده و برگزیده گردانید
نیای شما را وحی داد و قرآن داد و شما را در شمار «خویشاوندان»
شمرد

و از ره الهام شما را به اسرار واقف ساخت به همین سبب اشراف
ملکوت گشته اید
و علم قرآن شناسی و درك محتویات سوره ها همراه شما است
گروهی که دستشان حکایت از نعمت ریزی ابر دارد خورشیدهای
فضلی که در پرتوش ره راست پیموده ایم

در رحلتشان پایه‌های کهن خانه کعبه گریست تا وقتی خاندان
محمد(ص) سرکوبند وزیر فشار رژیمند
اگر لب روزگار به خنده و اشود خدا خنده بر لبش بیفرد!
به پیروی رساندن ایشان کاری است که خدا به عهده گرفته است و
پیمان بسته که برای مصطفی آن رهنما از کسانی که به خاندانش ستم
کرده‌اند انتقام بگیرد
دشمنان چندان تجاوز و ستم کردند که ایشان پس از آن اقتدار
آواره و پراکنده و تبعید شدند
پنداری جرمی نابخشودنی مرتکب شده‌اند!

سید میرزا مهدی شیرازی

یکی از رجال علم و ادب، و دارای نسبی بلند است. شهرتش آفاق را پر کرده و بزرگیش رخ نموده و اخلاق و کمالاتش مرحله‌ها بر رفته بود، و بالاتر از همه اینها خدا به وی افتخار شهادت بخشید. وقتی شورشیان افغانی بر بخشی از جنوب ایران تسلط یافتند در غائله شیراز به سال ۱۱۳۵ هـ کشته شد.

در کتاب‌های لؤلؤة البحرين، نجوم السماء، و تذکره شیخ علی حزین از وی یاد و تجلیل شده است. نویسندگان الحصون المنیعه، و وفیات الاعلام او را شهید خوانده‌اند.

فرزند این شخصیت به نام میرزا محمد صفی همان است که فقیه دانشمند محمد بن ماجد بحرانی رساله «الروضة الصفویه» درباره نماز های یومیه را به نام وی نوشته است. و این مطلب در کتاب‌های لؤلؤة - البحرين و قصص العلماء آمده است. کتاب اخیر در فهرست اسامی شهیدان آشوب افغانیان نام شخصیت مورد بحث ما را آورده و نوشته است: وزیر عظیم الشأن میرزا مهدی.

 میرزا ابراهیم اصفهانی

فرزند میرزا غیاث‌الدین محمد اصفهانی خوزانی که نخست قاضی اصفهان بود و سپس قاضی ارتش نادری. وی از مردان شهر شیعیه و از خدمتگزاران اسلام است. از علم بهره‌ای گران برد و به آن خدمتانی گران کرد. در «تتمیم‌الامل» از او ستایش شده و سخنی فراوان رفته است. شاگردش دانشمند توانا آقا باقر هزار جریبی در اجازه نامه‌ای که برای آیة‌الله بحر العلوم نگاشته او را عالمی فاضل و فقیهی عالیمقام و دین‌پژوهی نجیب خوانده است.

وی حدیث از شیخ الاسلام امیر محمد حسین خاتون آبادی، و فقیه پرهیزگار حاج محمد طاهر پسر حاج مقصود علی اصفهانی، و شیخ حسین ماحوزی، و محمد قاسم پسر محمد رضا هزار جریبی، و شیخ بهاء‌الدین محمد پسر تاج‌الدین حسن پسر محمد اصفهانی - متوفای ۱۱۳۷ هـ - روایت می‌کند، و از او دانشمند عالیقدر آقا باقر هزار جریبی، و سید

نصرالله حائری شهید - که شرح حالش کمی پیش گذشت - روایت می‌کنند. اجازه‌نامه‌ای که برای شاگرد اخیرش نوشته مؤرخ ۱۱۴۵ هجری است. از کتاب‌ها و رساله‌های او، رساله‌ای است در تحریم آوازه‌خوانی که در رد رساله سید ماجد بحرانی دانشمند توانا نوشته است. و دو رساله که در کتابخانه آستان قدس رضوی در خراسان موجود است، یکی در تفسیر آیه «وإذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا».

نویسندگان تتمیم‌الامل، مستدرک، نجم‌السما، الحصون المنیعة، ووفیات الاعلام می‌گویند که او کشته شد و به شهادت رسید، اما از شرح شهادتش چیزی یاد نمی‌کنند.

«خورانی» منسوب به «خوران» است دهکده‌ای در اطراف هرات، و دهکده‌ای در اصفهان. وی از دهکده اخیر است. احمد بن محمد خورانی شاعر نیز منسوب به همین دهکده است.

این که در «نجوم‌السما» نوشته که وی «خوئی» است منسوب به «خوی» از توابع تبریز، حرف درستی نیست، مثل نوشته «مستدرک» که وی «خورانی» است منسوب به «خوران». زیرا من جایی بدین اسم نیافتم. این هم که در «وفیات الاعلام» آمده که او «حویزی» است اشتباه قلمی است.

دانشمند متبحر

سید محمد باقر اصفهانی، معروف به خاتون آبادی

او که ملقب به ملاباشی بود نسبش بدین شرح است:

سید محمد باقر بن السید محمد اسماعیل بن الامیر محمد باقر بن
 السید اسماعیل بن الامیر عمادالدین محمد بن النقیب الامیر حسین بن
 جلال الدین بن مرتضی بن الحسن بن الحسین بن شرف الدین بن مجد الدین
 محمد بن تاج الدین حسن بن شرف الدین حسین بن الامیر الکبیر عماد -
 الشرف بن عباد بن محمد بن الامیر حسین القمی بن الامیر علی بن عمر
 الاکبر بن الحسن الافطس بن علی بن الامام زین العابدین علیه السلام.

این خاندان که بنایش بر پرهیزگاری نهاده شده است از خاندان
 های باشرافت و پرافتخار است، بازمانده شکوه پیامبر (ص) است و پرنوی
 از فروزش هایش، چرا که نامورانی درخشان از آن برخاسته همه شکوهمند
 و عالیقدر، مردانی که دینداری را در زندگی پیروزمند دنیائی تطبیق
 داده اند و پرچم دانش و پرهیز بر افراشته اند و به پیشوائی و ریاست رسیده اند

و در کمالات اخلاقی سرآمد بوده‌اند، تاستاره‌ای از آسمان آن خاندان فرامرد، ستاره‌ای دیگر در کرانه دیگرش پدیدار گشته‌است و ما از آنها نام خواهیم آورد، انشاءالله.

وی دانشمندی فاضل و عالیمقام و دریا آسا بود و در همه رشته‌های علمی دست داشت، کتاب‌های ارزنده‌ای دارد از جمله ترجمه «مکارم - الاخلاق» به زبان فارسی. نزد پدر دانشمندش و در خدمت محقق خراسانی^۱ درس خواند. در مدرسه چهارباغ اصفهان تدریس می‌کرد. به سال ۱۱۲۷ هـ او را زهر دادند تا شهید گشت و در تخت فولاد به کنار پدرش به خاک سپرده شد. آن ایام، وی را «شهید ثالث» می‌نامیدند^۲.

پدر وی، امیر محمد اسماعیل دانشمندی کوشا و درست‌کردار و فاضل و بزرگواری بود و در فقه و حدیث و تفسیر و عقیده‌شناسی و فلسفه استاد بود، در مسجد جامع اصفهان تدریس می‌کرد، و به سال ۱۱۱۶ هـ در سن هشتاد و پنج سالگی درگذشت.

پدر بزرگش، امیر محمد باقر دانشمندی پارسا و پرهیزگار و صاحب مقامات و کرامات بود. عمویش، سید عبدالحسین پسر سید محمد باقر، فقیهی حدیث‌شناس بود و نزد محقق سبزواری و مولی محمد تقی مجلسی فارغ التحصیل شده بود. میلادش به سال ۱۰۳۷ هـ در خاتون آباد

۱- فقیه و عقیده‌شناس بزرگ، محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری نویسنده «ذخیره المعاد فی شرح الارشاد» متوفای ۱۰۹۰ هـ. مقبره‌اش در خراسان، مدرسه میرزا جعفر است.

۲- این مختصر را از کتاب «منتهی الآمال فی تواریخ النبی والآل» برگزفتم.

سید محمد باقر اصفهانی خاتون آبادی/ ۳۶۳

بود. پسر عمویش، سید معصوم بن السید عبدالحسین بن الامیر محمد باقر ابن الامیر اسماعیل بن الامیر عمادالدین محمد، فاضلی بزرگ بود و در ۱۱۵۶ هـ درگذشت.

در میان بازماندگان پاکیزه خوی اش دانشمندانی بزرگ بوجود آمده است مانند پسر دانشمند پارسایش امیر محمد اسماعیل که حدیثدان بود و در علوم مختلف تبحر داشت، و نواده اش سید دانشمند و خوشنام و خداترس که جامع علوم عقلی و روائی بود و استاد دانشمندان عصرش به نام امیر ابوالقاسم مدرس فرزند امیر محمد اسماعیل پسر امیر محمد باقر - شخصیت مورد بحث - که نزد علامه بحر العلوم طباطبائی در رشته های فقه و اصول و حدیث فارغ التحصیل گشت، و استادش سید بحر العلوم در رشته های عقیده شناسی و فلسفه چهار سال نزد وی شاگردی کرد. وفاتش در اصفهان به سال ۱۲۰۲ هـ اتفاق افتاد و در آن هنگام هفتاد و پنج سال داشت، جنازه اش را به نجف اشرف بردند. دیگر، علامه حدیثدان امیر محمد رضا پسر امیر ابوالقاسم - نامبرده - پسر سید امیر محمد اسماعیل، که در رجب ۱۲۳۸ هـ در اصفهان از دنیا رفت و جنازه اش به نجف اشرف برده شد. و علامه توانا امیر محمد صادق پسر امیر محمد رضای نامبرده پسر امیر ابوالقاسم، که فقه را نزد محقق قمی و شیخ محمد تقی - نویسنده حاشیه بر «معالم» - به پایان برد و عقیده - شناسی و فلسفه را نزد مولی علی نوری و مولی محراب و مولی اسماعیل خواجهائی فرا گرفت و چندان در علوم مختلف پیش رفت که استاد علمای معاصرش خوانده شد. در رجب ۱۲۷۰ هـ بسن شصت و سه سالگی از دنیا رفت.

 محمد رضی قزوینی

حاج محمد رضی قزوینی در حدود سال ۱۱۳۵ هـ در آشوب افغانیان به شهادت رسید. قزوینی در «تتمیم الامل» می نویسد: وی از فضایی با اصل و نسب، و از علمای عالیمقام بود. در طریقت مولی خلیل قزوینی استادگشت. باین که در علم فقه تعمقی فراوان داشت به رویه اخباریان گرائیده بود. زاهدی واعظ و مبلغی امرونی کننده بود. در قریه «دیال آباد» از دهکده های قزوین همراه جمع کثیری در برابر افغانیان شورشی که هجوم آورده بودند ایستادگی کرد و در جریان آن مقاومت به شهادت رسید. فتوا داده بود که جنگیدن با افغانیان آشوبگر و شورشی و دفاع در برابر حملات آنها واجب است. من ده یا یازده ساله بودم که او را دیدم. شرحی بر دو فصل طهارت و نماز کتاب «وسائل الشیعه» نوشته است، و رساله ای در حرمت جمعه، و رساله ای به نام «التوفیق فی افعال الحج»^۱.

دانشمند عقیده شناس

سید محمد باقر اصفهانی

سلسله نسب وی چنین است:

سید محمد بن السید محمد صالح بن الامیر عبدالواسع بن السید محمد صالح بن السید اسماعیل بن السید عماد الدین محمد بن نقیب - النقباء الامیر محمد حسین بن جلال الدین (تا آخر سلسله نسب که در شرح حال پسر عمویش سید امیر محمد باقر شهید آورده ایم).

راه دانش پژوهی را تا فراز قلّه بلندش پیمود و به جایی رسید که کمتر کسی تواند رسید. از هر امتیازی معنوی زبده اش را بدست آورد. در دانش او پیشاهنگی قهرمان بود، و در پرهیزگاری نمونه و سرمشق. دومین شهید حاندان خویش بود. در عصر مؤلف «روضات الجنات» ملقب به شهید بود و بدین عنوان شهرت داشت.

سید جزائری در اجازه نامه کبیرش او را از علمای برجسته و راسترو و از پیشوایان دین و ارکان روی زمین شمرده است و می گوید:

فاضلی محقق و عقیده شناسی جلیل‌القدر بود. از آثارش حاشیه‌ای بر «شرح لمعه» که در آن بیشتر مطالب حاشیه نویسان را به بحث کشیده است و با استاد خویش آقا جمال بسیار مباحثه نموده است. من با وی در نیشابور ملاقات کردم و بحث‌های علمی داشتیم، و دیدمش تحقیق و بررسی و انصاف را بنهایت رسانده است. به سال ۱۱۴۸ هـ در آذربایجان به شهادت رسید. خدایش بیامرزد.

شرح حالش در فرهنگ‌های روضات الجنات، الحصون المنیعه، و وفیات الاعلام، نوشته شده، و او را شهید خوانده‌اند.

پدرش سید امیر محمد صالح دانشمندی عالیقدر و داماد علامه مجلسی بود و از او اجازه نامه نقل حدیث داشت و تألیفاتی از جمله حقایق المقربین، الذریعه، شرحی بر «من لایحضره الفقیه»، شرحی بر «استبصار» شیخ طوسی. در ۱۱۱۶ هـ درگذشت. پدر بزرگش امیر عبدالواسع نیز دانشمندی پارسا و متبحر در رشته‌های گوناگون علمی بود، و به سال ۱۱۰۹ هـ در اصفهان بدرود زندگی گفت، و در مقبره بابارکن الدین بخاک سپرده شد و سال‌ها بعد به نجف اشرف برده شد. برادرش، امیر محمد حسین نیز عالمی فقیه و حدیث‌دان و مفسر و پارسا بود که در ۱۱۵۱ هـ درگذشت و تألیفات سودمندی دارد.



دیگر از علمای این خاندان شرافتمند پرافتخار، دانشمند عالیقدر امام جمعه اصفهان سید محمد مهدی پسر سید امیر محمد حسین - برادر شخصیت مورد بحث - است. و فقیه خدا ترس میرزا ابوالقاسم پسر سید محمد مهدی - که از او نام بردیم - پسر امیر محمد حسین. و سید علامه،

سید محمدباقر اصفهانی/۳۶۲

استاد آیه الله بحر العلوم طباطبائی امیر عبدالباقی پسر امیر محمد حسین -
نامبرده - متوفای سال ۱۲۱۱ هـ سید بزرگوار امیر محمد مهدی متوفای
۱۲۵۴ هـ عالم عالیمقام سلطان العلماء حاج امیر محمد حسین پسر امیر
عبدالباقی - نامبرده - متوفای ۱۲۳۳. سید دانشمند امیر محمد امام
جمعه اصفهان متوفای ۱۲۹۱ هـ.

فقیه متبحر امیر محمد حسین متوفای ۱۲۹۷ هـ. فقیه حدیث شناس
امیر محمد علی بن میرزا جعفر بن الامیر محمد بن الامیر عبدالباقی بن -
الامیر محمد حسین - که نامشان بارها آمد - متوفای ۱۳۰۰ هـ که در جوار
مجلسی ها در اصفهان مدفون است. دانشمند فاضل امیر محمد پسر حاج
میرزا حسن - پدر علامه حاج میرزا هاشم - متوفای ۱۳۲۱.

فقیه بلند پایه

شیخ علی بن سودون

از دانشوران و سخن‌سنان و از مشاهیر فقیهان. در «امل‌الامل» راجع به وی چنین می‌خوانیم: فقیهی فاضل و نیکرو و زاهد که به زبان عربی کاملاً وارد بود و از معاصران است. در نخستین سفر حج به سال ۱۱۵۷ هـ با ما بود، و دو سال پس از آن شهید شد.

در چندین کتاب از وی یاد شده و در وصفش کلمات نیکبخت و شهید و صاحب فضائل، و دیگر کلمات ستایش آمیز به کار رفته است.

علامه، علی اکبر طالقانی

سید جزائری در اجازه نامه بزرگش او را در شمار علمای راسترو نامی و ازارکان روی زمین و پرچمداران دین قرار داده است و میگوید: فاضلی کنجکاو و دقیق بود و به نهایت هوشمند و زیرک، ذهنی تند حرکت داشت به طوری که از مطالب مقدماتی گرفته تا مطالب عالی بسرعت ملتفت و منتقل می شد. خیلی خوش سلیقه هم بود، تنها نقطه منفی زندگیش آن بود که با شاه معاشرت داشت و در سفر و اقامت با وی بود، و به همین علت بیشتر اوقاتش ضایع می شد و به مطالعه و تحقیق و نگارش نمی رسید. من او را در مشهد رضوی دیدم، بعدها به سال ۱۳۴۶ هـ نزد ما آمد و با وی به بحث علمی پرداختم و دیدم جنگی سواری تیز تک است. بار دیگر در قزوین با او ملاقات کردم و نیز دوبار در پادگان آذربایجان، و در همان آذربایجان همراه سرورمان شیخ محمد و جمعی از علمای آن حوالی به مجلس درسش حاضر شدم، خیلی خوش اخلاق و با انصاف بود و به

احتیاجات و نیازمندی‌های مؤمنین اهتمام داشت. به تصوف متمایل بود و درمسأله آوازه‌خوانی با نویسنده «مفاتیح» همراهی بود و بین او و آقا حسین^۱ پسر آقا ابراهیم سابق‌الذکر درپادگان مناظره‌ای درگرفت بر سر همین مسأله، و او در آن وقت شیخ‌الاسلام بود، و سرانجام قرار بر این گذاشتند که شخصی را به عنوان داور برگزینند و به داوری من رضایت دادند. درحالی که ازدیواره قزوین بیرون می‌شدیم رو به آذربایجان، این موضوع را با من درمیان گذاشتند و با یکدیگر شرط نمودند که تا طرف سخن خویش پایان نبرده دیگری کلمه‌ای بر زبان نیاورد. میرزا حسین اصفهانی - قاضی ارتش - همراه ما بود. من بیدرنک دلائلی را که هر يك از طرفین می‌توانست بیاورد چه دلائلی که آورده شده بود و چه آنها که امکان طرحش بود طبعاً تا آنجا که در خاطر من بود برایشان شرح دادم، تا رسیدیم به منزلی و به آسایش نشستیم، هر يك از آن دو شروع کردند به گفتن که خدا ترا بیامرزد که نظرم را تحکیم کردی و دلائلی را که متوجه آن نبودم یادم دادی سرانجام رأی من علیه مولی علی اکبر طالقانی صادر شد، و او که خوش انصاف بود تسلیم گشت و پذیرفت. وی از آن جهت که خیلی به شاه نزدیک بود مورد حسادت برخی درباریان قرار داشت تا آنکه همان روز که شاه را در خراسان کشتند او را نیز شهید کردند به سال ۱۱۶۰ هـ، خدایش رحمت کند.

نویسندگان چندین فرهنگ رجال از وی ستایش به عمل آورده و او را شهید خوانده‌اند.

«طالقانی» منسوب به طالقان است و آن نام شهرکی است در

۱- از علمای شهید قرن دوازدهم که شرح حالش خواهد آمد.

علامه علی اکبر طالقانی/ ۳۷۱

خراسان میان «مرورود» و بلخ، بقاصله سه منزلی مرورود. و نام منطقه‌ای میان قزوین و ابهر، که چندین دهکده دارد و ابوالقاسم بن عباد معروف متوفای ۳۸۵ هـ - از همین منطقه است. لکن شخصیت مورد بحث ما از طالقان خراسان است نه طالقان قزوین.

دانشمند بلند پایه

میرزا هاشم همدانی متخلص به «احیا»

در «نجوم السماء» بنقل از تذکره شیخ علی حزین می خوانیم: میرزا هاشم همدانی که از فیض ربانی برخوردار بود دانشمندی محیط بر- رشته های گوناگون بود و شیواگو و شیرین بیان و درست اندیش و در علوم عقلی و ردائی زبردست، و نکته دان در هر علم، و تیزهوش و پر حافظه و حاضر جواب. در همدان به دنیا آمد و در اصفهان سالها با پشت کار فراوان تحصیل کرد تا به قله کمال علمی رسید و در علم پزشکی استاد گشت. من با وی دوستی خالصانه داشتم. پس از پایان تحصیلاتش رهسپار همدان شد و به تدریس و تعلیم پرداخت، تا سپاهیان عثمانی بر آن خطه دست انداختند و مردمش را قتل عام کردند. اواخر سال ۱۱۳۶ هـ، و او در همین جریان بشهدادت رسید.

در جلد نهم «الحصون المنیعه» می خوانیم: دانشمندی فیلسوف و ریاضیدانی سترگ و پزشک بود. ده سال در اصفهان تحصیل کرد و علوم

عقلی و روائی فرا گرفت تا به کمال علمی رسید. سپس به مشهد رفته بصحبت دانشمندان آسمان نشست و بهره‌ها برد، و چون علوم عقلی و روائی را بیایان رساند به وطن اصلیش همدان برگشت و چنانکه سزاوار بود مقام تدریس در مدرسه همدان به‌وی سپرده شد. بعدها که دولت صفوی ضعف برداشت او همراه جمعی به شهادت رسید. در چندین فرهنگ رجال از وی ستایش بعمل آمده و شهید خوانده شده است.

خطیب کرمانشاهی

حاج زکی پسر ابراهیم دانشمند و خطیب کرمانشاهی چنانکه سید جزائری در اجازه نامه بزرگش یاد کرده از علمای راسترو نامی و از پرچمداران دین و ارکان روی زمین بوده است. می گوید: دانشمندی جامع و هوشمند و پرکار و زحمتکش بود و واعظی ادیب که در شهر خویش امام جمعه و شیخ الاسلام بود، تا آنکه شهریار صفوی او را بشناخت و مصاحب خویش ساخت و مقام قاضی ارتش داد. نسخه ای از رساله «الجبلیة الاولى»^۱ از بروجرد بدست وی رسید، و در صدد برآمد که دیگر رساله ها را هم به دست آورد، و همه را نسخه برداری کرد. من با وی در پادگان آذربایجان ملاقات کردم و دیدم آن نسخه ها پیش وی است. درباره آنها به بحث پرداختیم و نیز در ترجمه کتابهای چهارگانه. این کتابها در کتابخانه سلطنتی موجود بود و او با کسب اجازه به

۱- رساله ای است نوشته سید جزائری در پاسخ هفتاد مسأله عقلی و روائی که سید علی نهاوندی بروجردی مطرح کرده است. این رساله نظیر «الرساله الجبلیة الثانية» نوشته دیگر او است که جواب به سؤالات پراکنده همین دانشمند فاضل است.

مطالعه آنها می پرداخت و از من راجع به پاره ای نکات و اشتباهات آنها می پرسید. به سال ۱۱۵۹ هـ بشهادت رسید. خدا او را رحمت کند.

شیخ عبدالنبی قزوینی در «تمیم الامل» می نویسد: وی از ابر مردانی است که در زمینه دانش و فضل و بزرگی به مرتبه کمال رسیده اند. دانش آموخت چندانکه دانشمندی عظیم گشت. فقه آموخت چندانکه فقهی فرزانه گشت. در عقیده شناسی چندان پیش رفت که متکلمی اصیل شد. چندان در پیراستن روان کوشید تا خوی زیبا و برآورنده یافت. دستورهای خدا را از واجبات گرفته یا مستحبات آن قدر بعمل درآورد تا عابدی استوار شد. از حرام ها و ناپسندیده ها چندان دوری کرد تا عفتی تمام یافت و از هر چه کیفری سخت دارد بسی دور ماند. پدر و مادرش از اهل سنت بودند. از آنها دوری گزید و در هفت سالگی به همدان گریخت و به حاکم آن شهر اسماعیل خان پناه جست.

آن حاکم در سرپرستی او کوشید و سپس به معلمش سپرد تا درس خواند و دانا گشت و شهرت علمی یافت و کارش چندان بالا گرفت که حکومت شرعی به وی سپرده شد و در «فرمیسین» شیخ الاسلام گشت. بسیار خوش اندرز می گفت، و بر اثر پندگیر او موعظه اثر بخش خلقی کثیر برآه راست دینداری آمدند. نقش خاتمش چنین بود: «الموفق للدين القويم محمد زكي بن ابراهيم». بعدها نادرشهریار او را بخواست و قاضی ارتش ساخت. مولی علی مدد ملقب به امام افندی علیه وی نزد نادر سخن چینی کرد و گزارش های بد داد تا نادر وی را بکشت. خدا او را بیامرزد و همنشین شهیدان گرداند. بارها به حضور وی رسیده و با او سخن گفته ام.

علامه، محمد علی سکاکی شیرازی

نام پدرش محمد امین بود. یکدم از دانش پژوهی و تعلیم دست بر نمی داشت، و مدام همدم فضیلت بود... دانشمندی فقیه، صاحب نظر در رشته های گوناگون، مدرس، و مرده امر بمعروف و نهی از منکر بود، چنانکه یکسره در تهذیب و ارشاد خلق میکوشید و آنان را به آنچه مایه رستگاری بشریت و وصول به آرامش معنوی است می خواند.

تحصیلاتش را نزد شیخ بزرگوار شاه محمد شیرازی^۱ - نویسنده شرح صحیفه و مولی مسیحافسائی^۲ پایان برد. شعر دل انگیزی دارد که در آن به «شکیب» تخلص نموده است. در هنگام تسلط افغانیان شورشی

۱- مولی شاه محمد پسر محمد اصطهباناتی شیرازی متخلص به «عارف»

که یکصد و سی سال عمر کرد.

۲- دانشمند مبرز، مولی محمد مسیح پسر اسماعیل فسائی، معروف به

ملا مسیحا.

علامه محمدعلی سکاکی شیرازی/۳۷۷

بر شیراز به سال ۱۱۳۵ هـ بشهادت رسید، در آنوقت تقریباً شصت سال داشت، و در خانه‌اش بخاک سپرده شد.

نویسندگان نجوم‌السماء، و دیگر فرهنگ‌ها از او تمجید نموده شهیدش خوانده‌اند.

پوشیده‌نماند که مولی محمد سکاکی که در نوشته‌ بعضی فضلاء آمده همین شخصیت مورد بحث ما است. فقط در آن نوشته‌ها جزء اخیر نام مرکبش «محمدعلی» حذف شده است. زیرا نام پدر و استادان وی و شهادتش در همه آن نوشته‌ها با شرح حال وی که در فرهنگ‌ها آمده یکسان است. و بسیار بعید می‌نماید که این مطالب و شرح حال‌ها متعلق به دو نفر باشد با اوصافی بدین یکسانی.

دانشمند فرزانه

آقا محمد مهدی مازندرانی

محمد مهدی پسر محمد هادی پسر مولی صالح پسر احمد مازندرانی گوهر میانه گردنبند خاندان خویش بود و بیت الغزل قصیده آن مرد فضیلت، سرمشق دانش و عمل، واز برجسته ترین حدیثدانان بود. داماد عمویش آقا نورالدین پسر مولی صالح بود. دانشمند بزرگ شیخ محمد پسر محمد زمان کاشانی از وی حدیث روایت میکند و در اجازه نامه ای که برای آقا محمد باقر هزار جریبی نوشته از وی تمجید کرده و می گوید: نزد استاد دقیق و تیزبین مان محمد مهدی پسر محمد هادی مازندرانی که بر همه استادان معاصر و قدیم فائق آمد خوانده ام... مؤلف نجوم السماء نیز او را می ستاید. کتاب «وسيلة السعادة» که ترجمه «مهج الدعوات» ابن طاووس است از آثار او است که در سال ۱۱۲۳ هـ از آن پیرداخته، و حاشیه ای بر شرح مختصر الاصول عضدی نگاشته است. در سال ۱۱۴۰ هـ پس از تسلط افغانیان بر اصفهان بدست قندهاری.

های افغانی شهید شد.

خاندانش آشیانه دانش است و مردانش همه پرچمدار خرد و فرزائگی، و حاملان حدیث و سنت و ناشران فضیلت. وی شاخه‌ای از آن درخت تنومند و بارور فرخنده است، و پرتوی از کانون تابش و فروزش آن. بدینسان که پدرش مولی محمد هادی دانشمندی بسیار دانا و حدیثدانی بزرگ و توانا و صاحب تألیفات بود از جمله شرح قواعد، و شرحهائی بر فروع کافی، ترجمه معالم الاصول، حاشیه بر تفسیر بیضاوی، شرحی بر حاشیه به زبان فارسی، کتاب «انوار البلاغه» در معانی و بیان. او نواده دختری محدث بزرگ علامه تقی مجلسی است از دختر فاضل و فقیه و نیکرفتارش که بزرگترین خواهر علامه مجلسی ثانی باشد. از این همسر چهار فرزند بزرگوار دارد که عموهای شخصیت مورد بحث ما بشمار می‌آیند و عبارتند از مولی حسن علی و مولی عبدالباقی^۱ و مولی محمد حسین و مولی محمد سعید متخلص به «اشرف». وی از فضل و فهم بهره‌ای نیکبختانه برده و فاضلی عالیمقام شده بود و شاعری ادیب و شیواگو هم بود. از اشعارش حجة الاسلام نراقی^۲ این ابیات را در کتاب «خزائن» ثبت کرده است:

۱- از این مولی عبدالباقی فرزندی بنام محمد صالح بجاماند که از فضلی روزگارش بود و کتابی در اخلاق نوشته است و نویسنده نجوم السماء از او یاد می‌کند.

۲- فقیه توانا، جامع علوم عقلی و روایی حاج مولی احمد پسر حاج مولی مهدی. از پدر فقیهش و از استادش آیه الله بحر العلوم و نویسنده کشف الغطاء و علامه میرزا مهدی شهرستانی حدیث روایت می‌کند. متولد ۱۱۸۵ و متوفای ۱۲۴۵ ه است.

قربان آن غارتگر کودل نه تنها می برد
تاراج جان هم می کنند دین هم به یغما می برد
آری طیب عشق او دارد دواى بوالجعب
آسوده را غم می دهد صبر از شکیا می برد
نبود به کیش عاشقان اخوان یوسف را گنه
آسایش یعقوب را شوق زلیخا می برد
دین و دل و هر چیز را آن ترك غارتگر برد
مانده است ما را نیم جان آن نیز گویا می برد
صدق محبت می کند در چشم مجنون تو تیا
هر خاك كان باد صبا از کوی لیلی می برد
با آنکه تیغ جور آن در جسم من زد چاکها
آلوده گشته خنجرش ما را بدعوى می برد
شوق جمال دلکشت حاجی ره گم کرده را
گاهی به یثرب می کشد گاهی به بطحامی برد
ای شیخ این آلوده را در سلك پاكان جامده
کاین رندی من عاقبت ناموس تقوی می برد
زحمت کشیدن خوش بود ليك از برای یار خود
بی عاقبت باشد که رنج از بهر دنیا می برد
فارغ دلان را آورد عشرت پرستی سوي شهر
دیوانه عشق تو را غم سوي صحرا می برد
نپذیر عذرم چون کنم بی طاقتیها در غمت
گر کوه باشد جان من این حسنش از جامی برد

ای هوشمندان بر رخس آهسته می باید نظر
کاین عشوہ های جانستان دل بی محابا می برد
فرهاد بعد از بیستون زد تیشه بر سر صبرین
اشرف هنوز از بهر آن شرمندگی ها می برد
وی به سال ۱۱۱۶ھ در شهرک «مونگیر» از توابع عظیم آباد در-
گذشت و دو پسر عالیقدر بجا گذاشت: مولی محمد امین که فقیهی محقق
بود و شرح مفصلی بر کتاب «تہذیب» مولی سعدالدین تفتازانی نگاشته،
و رسالہ ای در امامت. و مولی محمد علی متخلص به «دانا» که فاضلی شاعر
و ادیب بود و براہ و رسم پدر می زیست و در مرشد آباد از دنیا برفت.
جد شخصیت مورد بحث ما مولی حسام الدین محمد صالح از
مشاہر علما و حدیث دانان بود و داماد محدث عالیقدر علامہ تقی مجلسی
است. تألیفات بسیاری دارد از آن میان شرحی که بر اصول کافی نگاشته
و رایج است، شرحی بر زبدۃ الاصول، شرحی بر «معالم»، شرحی بر «من-
لایحضرہ الفقیہ»، و حاشیہ ای بر شرح لمعہ، وفاتش بہ سال ۱۰۸۱ھ بود و بر
سنگ آرامگاهش نوشته است: صالح دین محمد شدہ فوت.
مردان این خاندان جلیل در اصفہان مدفونند. شرح حال آنها
را کہ نام بردیم و دیگران را در «فیض القدسی» نوشتہ علامہ نوری
ملاحظہ می کنید.

آقا حسین خاتون آبادی مشهدی فرزند آقا ابراهیم بود. سید جزائری در اجازه نامه بزرگش او را در ردیف علمای راستروی که پرچمدار دین و از ارکان روی زمین بوده اند نام برده و دانائی و هوشمندی وی را ستوده است، و می افزاید: رساله ای دارد در معنی لطف، رساله ای دیگر در تحریم جمعه، که به عقیده سید جزائری در رساله اخیرش نظری درست نیآورده است. او در دهه ۱۱۶۰ ه به شهادت رسید.

قزوینی در «تتمیم الامل» می گوید: فضلی سرشار داشت و علمی گرانبار. ذهنی شعله ور داشت و فهمی نقد آور، و همتی آویخته به گونه گون علم و هنر. در ارتش نادری شیخ الاسلام بود، او را اختیار داده بود که قضات را بیازماید و کارشان را بازبین و رسیدگی نماید. به همین منظور به تبریز آمد و آنجا با او ملاقات کردم، و سخنش بیشتر بر محور بحث علمی می چرخید. چون بر سر سفره نادر حاضر نشد از ظرف زرین غذا بخورد و غذا را بر روی نان

ریخته می خورد نادرخواست او را بکشد. وی به سال ۱۱۵۹ هـ درگذشت و جنازه اش را به مشهد مقدس رضوی بردند.

پدرش از علمای زبردست بود. نویسنده «تتمیم الامل» در حق وی می گوید: از علمای نامی زمان ما است و معروفیتش در فلسفه و عقیده شناسی و فقه است. کتابی دارد در مسائل فلسفی و کلامی. در ۱۱۴۸ هـ درگذشت.^۱

محمد بن یوسف بن علی بن کنبار ضمیری نعیمی که در «بلاد» به دنیا آمده و پرورش یافته و اقامت داشته است از علمای شهید قرن دوازدهم است. نویسنده «لؤلؤة البحرین» می گوید: این شیخ، فقیهی عابد و صالح بود. دیوان شعری نیکو دارد در مرثیه خاندان پیامبر اکرم (ص)، کتابی در چگونگی شهادت امام حسین (ع) دارد. شعرش رسا و روان و گران بها است. در شهر قطیف درگذشت. او در شهر قطیف بود، اما به علت بدی وضع معیشت و تنگدستی در آن شهر رهسپار بحرین گشت. بحرین در آن ایام در تصرف خوارج بود. اتفاقاً میان خوارج و سپاه ایران زد و خوردی در گرفت و همه ایرانیان کشته شدند و این شیخ زخم های کاری برداشت و به قطیف برده شد. چند روزی بیش نماند و درگذشت و در مقبره «حناکه» به خاک سپرده شد. وفاتش در ذی قعدة ۵۱۱۳۰ رخ داد.

نویسنده «انوار البدرین»^۱ از او به عنوان دانشمندی زاهد و عابد و پرهیزگار یاد کرده از زبان محدث صالح شیخ عبدالله سماهیجی نقل می‌کند که وی فقیهی فاضل بود و پیشنمازی معتبر و نیکرو که در بر آوردن نیازهای برادران مسلمان می‌کوشید و زشتکاران را به شدت نکوهش می‌نمود و خدمات گران بهائی به علوم کرد و در بیشتر رشته‌های علمی مطالعه داشت. نخست نزد فقیه دانشمند شیخ محمد بن ماجد بن مسعود درس می‌خواند تا وی در گذشت به درس استاد ما آمد و تا آخر عمر این استاد درس خواند. دیوان شعری دارد در مائسرائی حسین (ع)... خلاصه آنچه در «فیض القدسی» آمده این است که این شیخ فقیه عابد صالح شاعر بدست خوارج در بحرین شهید گشت به سال ۱۱۳۰ هـ. حدیث از شیخ محمد بن ماجد بحرانی و شیخ سلیمان بن یوسف بن عبدالله روایت می‌کند، و شیخ عبدالله بن صالح بن جمعه سماهیجی از وی.

۱- تألیف شیخ علی بن الشیخ حسن بن علی بن سلیمان بحرانی.

دانشمند عالیقدر،

مولی علی زنجانی

مولی علی پسر محمد حسین زنجانی از بزرگترین پرچمداران علم و فضیلت است. در عقیده شناسی و حدیث و فقه و علم رجال دست داشت. تحصیلاتش را نزد سید قوام الدین قزوینی^۱ و مولی خلیل بن غازی قزوینی^۲ -- نویسنده شرح کافی -- به پایان رساند و به زنجان برگشته به تبیین عقاید و نشر احکام اسلامی همت گماشت و در هدایت و ارشاد خلق گام می زد تا در ۱۳۶۶ هـ به شهادت نائل آمد. و آن هنگامی بود که عثمانیها به ایران حمله برده باروسها ساختند تا قلمرو ایران را میان خود تقسیم کنند، و ضمن همین توطئه، علمای قسطنطنیه حکم صادر کردند که شیعه

۱- سید قوام الدین محمد بن محمد مهدی حسینی مؤلف «التحفة القوامیة فی نظم اللمعة»، و «الوافیة فی نظم الشافیة»، و «الصافیة فی نظم الکافیة»، و «نظم الحساب فی نظم الخلاصة»، متوفای حدود ۱۱۱۵ هـ.

۲- دانشمند بزرگ متولد ۱۰۰۱ هـ که آرامگاهش در قزوین مشهور است.

کافرند و سرزمینشان منطقه جنگ است و واجب است که مردانشان به قتل رسیده زنان و کودکانشان به اسارت در آیند. این ماجرا در کتاب «المنتظم الناصری» ج ۲/ ۲۳۱-۲۲۹ ثبت است. وقتی مهاجمان عثمانی به نواحی زنجان رسیدند این شخصیت باجمعی از اهالی کمر بدفاع بسته به نبرد مهاجمان شتافتند و در قریه «قمچقای» در حدود شش یا هفت فرسنگی زنجان بسمت جنوب، نبرد سختی در گرفت که در پایانش این رهبر مجاهد و دلیر در میان شهیدان آرمیده بود، شهید غیرتمندی و پاسداری مقدسات اسلامی، شهید راه خدا، شهید دفاع از وطن و ملت. چون خبر شهادتش را به استادش علامه سید قوام الدین بردند تاریخ آن را چنین تضمین کرد:

مولوی مولی علی میرزا که بود	در طریق معرفت صاحب رشاد
علم را چون باعمل مقرون نمود	کرد در راه خدا عزم جهاد
بود در جنگ عدو ثابت قدم	تا براه حق روان باصدق داد
خاسه و انشا به تاریخش نوشت	«با شهید کربلا محشور باد»

در میان ذریه وی دانشمندانی نامی و مردان با فضل و ادب برخاسته اند مانند پسرش میرزا محمد که فقیهی اصولدان بود و در فلسفه و عقیده شناسی زبردست بود و فیض درس بحر العلوم و کاشف.

۱- آیه الله سید محمد مهدی بن المرتضی ح. جاسی بروجردی مؤسس افتخارات برای خاندانش که در عراق به «آل بحر العلوم» مشهورند. به سال ۱۱۵۵ ه در کربلا دنیا آمد و در ۱۲۱۲ ه در نجف درگذشت و در مقبره معروف خویش که در کنار مسجد طوس است دفن شد. شرح حالش در همه فرهنگهای رجال آمده است و نواده اش سید محمد صادق آل بحر العلوم برای وی شرح حال جالبی نگاشته که در مجله «الهدی» - سالهای دوم و سوم - بچاپ رسیده است.

الغطاء^۱ را در نجف اشرف درك كرد و به زنجان برگشته پیشوایی و مرجعیت یافت. درگذشتش به سال ۱۲۱۰ هـ بود. منظومه‌ای در عقیده-شناسی دارد. شرح منظومه‌اش موسوم به «تحفة الانام» است. رساله بزرگی در موضوع امامت دارد که استادش بحر العلوم بر آن چنین تقریظ نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس مرخدا را است فقط، و سلام بر بندگان برگزیده‌اش. در این نوشته ارزنده بدقت نگرستم و آن را زیباتر از عروس و پری طراوت‌تر از گلزار و گوارتر از آب روان و دلنوازتر از نسیم و خوش‌تر از سحر و متین‌تر از صخره کوهسار یافتم. خدا مؤمنان را از این کتاب سودمند بهره‌مند گرداند و بر عمر نکارنده‌اش بیفزاید تا مشتاقان معنویت از وجودش برخوردار شوند که وجودش رحمتی است گسترده بر سر همه مردمان، خدا بیامرز دآن‌را که بر این دعای خیر آمین گوید.

نیازمند به پروردگار توانگر: محمد بن

مرتضی ملقب به مهدی حسینی حسینی

دیگر از بازماندگانش علامه حاج میرزا لطف‌الله بن نصرالله

ابن محمد بن علی- شخصیت مورد بحث- است که در علم و ادب مقامی شامخ دارد. تولدش به سال ۱۲۳۳ هـ بود. مقدمات علوم را در زنجان فراگرفت، سپس رهسپار کربلای معلی گشت و وصولش بدان شهر مقدس

۱- قیة بزرگ و پیشوای شیعه شیخ جعفر پسر شیخ خضر نجفی، متوفای

۱۲۲۸ هـ در نجف اشرف که آرامگاهش مزار مشهور است.

مصادف با آخرین روزهای زندگی مؤلف «ضوابط الاصول»^۱ بود. لکن بسبب ماجراها و عدم آرامشی که بر آن شهر خیمه زده بود ترك آن گفت، و سه سال در قزوین بدرس دانشمندان نشست، سپس به نجف اشرف هجرت گزید و نزد مؤلف «جواهر»^۲ و شیخ مهدی آل کاشف الغطاء^۳ و دیگر استادان درس خواند، و زیارت خانه خدا رفت، و پس از وفات استادش مؤلف «جواهر» به زنجان بازگشت و تا سال ۹۷ در آنجا بود. در این سال برای بار دوم به حج رفت، و به زنجان بازآمد، و در رجب ۱۳۰۷ هـ دارفانی را وداع گفت. کتاب‌هایی در فقه و اصول نوشته که پاکنویس نشده است، و از استادان حدیثش اجازه نامه‌هایی دارد.

دیگر شیخ الاسلام میرزا نصرالله بن الحاج میرزا عبدالرحیم بن نصرالله بن محمد بن علی که از رؤسای روحانی زنجان بود و مردانی از وی بجا ماندند که دو تن از ایشان معتبرترند یکی شیخ الاسلام میرزا فضل‌الله، و دیگری برادرش حاج میرزا ابو عبدالله. شیخ الاسلام در شوال ۱۳۰۲ هـ در زنجان بدنیا آمد و مقدمات و مقون را نزد استادان زنجانی فراگرفت و فلسفه عالی را از علامه میرزا عبدالمجید^۴ آموخت، و بدرس

۱- دانشمند بزرگ سید ابراهیم پسر سید محمد باقر موسوی قزوینی حائری که در ۱۲۶۴ هـ درگذشت و آرامگاهش به درب صحن کربلا است.

۲- فقیه عالیمقام و پیشوای معروف شیعه شیخ محمد حسن پسر شیخ باقر اصفهانی نجفی (۱۲۶۶- ۱۲۰۶ هـ) که در نجف گنبد سبز مشهوری بر فراز آرامگاه او است.

۳- فقیه نامی شیخ مهدی پسر شیخ علی پسر شیخ جعفر کاشف الغطاء، متوفای ۱۴ صفر ۱۲۸۸ هـ.

۴- از شاگردان ممتاز آغا علی نوری و میرزا ابوالحسن جلوه که در عصر خود استاد علوم عقلی بودند، و شاگرد علامه آشتیانی در درس اصول.

خارج علامه میرزا عبداللّه زنجانى - از شاگردان فاضل امام مجدّد شیرازى - حضور یافت. در سال ۱۳۳۱ هـ او و برادرش - که از وی نام خواهیم برد - آهنگ نجف اشرف کرده در آنجا نزد آیة الله یزدی^۱ و آیة الله شیخ الشریعة اصفهانی و دیگر مدرّسان فارغ التحصیل شدند. آنگاه به سال ۱۳۳۹ هـ به زنجان برگشتند. تألیفاتی دارد که از علوم مقام و دانش سرشارش حکایت می نماید، مانند حاشیه ای بر منطق، شرح منظومه سبزواری، حاشیه بر «اوائل الشوارق» تا مبحث وجود ذهنی، رساله ای در رد نظر فلاسفه که «واحد بسیط...»، نقد رساله «حدوث» اثر ملا صدرای شیرازی، علم کلام و تاریخ آن در اسلام، «تشیع در تاریخ» در تاریخ اعتقادی و سیاسی و ادبی شیعه، که از آن فقط یک جلد آنهم در تاریخ اعتقادی شیعه با تمام رسیده است، رساله ای در مسأله کر و جمع میان روایانی که در این مسأله آمده است، «رسالة فی تأصل المہیات فی التحقّق و منشأ القول بتأصل الوجود»، شرح و حاشیه ای بر «منہج المقال» اثر استرآبادی. و شرح حال رجال زنجان و روایان آن.

حدیث به استناد اجازه نامه از آیة الله سید حسن صدرالدین کاظمی - متوفای ۱۳۵۴ هـ - و علامه سید محمد فیروز آبادی - متوفای ۱۳۴۵ هـ و آیة الله شیخ الشریعة اصفهانی - متوفای ۱۳۳۹ هـ - و از اهل سنت از سید محمود آلوسی روایت می کنند.

برادرش حاج میرزا ابو عبداللّه در ۱۳۰۹ هـ به دنیا آمده مقدمات

۱ - فقیه سادات علوی سید محمد کاظم یزدی فرزند عبدالعظیم، که در «کهنو» به دنیا آمد و در یزد بزرگ شد و در نجف می زیست و مدفون است (۱۳۳۷ - ۱۲۴۷ هـ)

فقه و اصول را در زنجان خواند و تحصیلاتش را در فلسفه و عقیده‌شناسی و ریاضیات نزد استاد فیلسوف میرزا ابراهیم فلکی^۱ پایان برد و بعضی رشته‌ها را در تهران آموخت. سپس آهنگ نجف اشرف کرد و چنانکه گفتیم او و برادرش گواهی‌نامه‌های علمی چندی گرفتند. روایت از علامه سید حسن صدرالدین کاظمی می‌کند و از سنیان از سید محمود شکری آلوسی و سید محمد بدرالدین بن یوسف دمشقی. بعد از بازگشت به زنجان، برای حج رهسپار مکه شد و به مزار پیامبر اکرم (ص) رفت و سوره و فلسطین و بیت المقدس و قاهره را گشت و بارجال علم و ادب ملاقات کرد. کتابش به عنوان «تاریخ القرآن» اخیراً در مصر بچاپ رسیده است. کتاب دیگری دارد بنام «علوم اجتماعی قرآن»، و کتاب «افکار» که فلسفی، اجتماعی، و اسلامی است. کتاب «دین فطرت» بزبان فارسی. «سرانتشار اسلام» به زبان فارسی. شرح رساله «بقاء نفس» اثر نصیرالدین طوسی که در قاهره چاپ شده. رساله فی قاعده اغریقیة الاصل. رساله‌ای درباره اهل کتاب که بتازگی در بغداد چاپ شده، رساله‌ای در لزوم حجاب بزبان فارسی و آن در پاسخ سؤالی است که از آمریکا آمده، و در نجف اشرف بچاپ رسیده است. کتابی درباره زندگانی و فلسفه ملا صدرا که در دمشق چاپ شده. ترجمه مقاله «توماس کارلیل» فیلسوف انگلیسی درباره پیامبر اکرم (ص) از کتاب وی بنام «قهرمانان» که آن ترجمه در تبریز بچاپ رسیده است.

۱- فیلسوف الهی و از شاگردان میرزا ابوالحسن جلوه و علامه آشتیانی

متوفای ۱۳۵۱ هـ، و تألیفات گرانها و سودمندی دارد.

دانشمند فرزانه

محمد رضا شیرازی

فرزند محمد صدرالدین متأخر فرزند ابراهیم شرف‌الدین
- متوفای ۱۰۷۰ هـ - فرزند صدرالحکماء والمتألهین مولی صدرالدین
محمد شیرازی - متوفای ۱۰۵۰ هـ .

قزوینی در «تتمیم‌الامل» می‌نویسد: از دانشمندان محاصر ماکه
هرکس وی را دیده ستوده است، اما من سعادت ملاقاتش را نیافتم. در
روزهای آخر سلطنت نادر^۱ بر اثر گزارشات ناروایی که علیه‌وی دادند
دستور داد زبانش را بربندند و چند روز بعد درگذشت. من شرحی را که
وی بر حدیث پیامبر اکرم (ص) که می‌فرماید: «لو کان فاطمة لقطعتها...»
نوشته است دیدم.

در نامه خصوصی‌یی که متعلق به نویسنده «و فیات‌الاعلام» است
آمده که این محمد رضای شیرازی برادری دارد به نام شیخ عبدالله پسر

۱- نادرشاه در سال ۱۱۶۱ هـ کشته شد .

صدرالدین متأخر. از خط نبشته شیخ عبدالله برمی آید که صدرالدین متأخر داماد محقق فیض بوده است چنانکه محقق فیض داماد صدرالدین کبیر بوده و دختر فیض دختر عمه صدرالدین متأخر. او از این ازدواج صاحب دو پسر شده است: آقا محمد رضا و شیخ عبدالله، و این دو نواذه محقق فیض هستند، و به همین لحاظ شیخ عبدالله از فیض به عنوان پدر بزرگ یاد می کند، زیرا جد مادری وی بوده است.

علامه، میرزا محمد حسین «پیر»

میرزا محمد حسین فرزند میرزا عبدالکریم که مشهور به «پیر» است از شهدای قرن دوازدهم به شمار می آید. قزوینی در «تتمیم الامل» می گوید: از فضلا و علماء و صاحب فکری عمیق و ذهنی لطیف و دقیق بود. درس های معمولی را خواند. قاضی ارش نادرى شد. وقتی صدقه ها و کمک های مالی نادر را برای بینوایان به تبریز آورد من او را دیدم و با او به بحث نشستم بارها، و خیلی زیبارو و پر شکوه و جلال و تیزهوش بود. نادر چون این خصال را در وی بدید قصد کشتن وی کرد و چون نمی توانست او را در کسوت قضا به قتل رساند نخست او را از مقام قضا برکنار کرد و ریاست اصفهان را به وی سپرد و پس از آن که یکسال در مقام جدید بود بهانه ای گرفت و او را بدان بکشت به سال ۱۱۵۹ هـ. خدایش رحمت فرماید و با شهیدان دمساز دارد.

 شیخ صادق بغدادی

وی که در راه کربلا شهید شد از ارکان علمی قرن دوازدهم بود و از پرچمداران دانش و تقوی، دانشی سرشار را بانسبی پرافتخار در خود جمع داشت و بر آن پارسائی و زهدی خالصانه بیفزوده بود تا نشان فضل و ادب بر پیشانی‌اش نمایان بود و فروغ پرستش و عبادت بر سیمایش تابان. بانگ موعظه‌اش به منبر شکوه می‌بخشید و قامت راست گونه‌اش محراب را می‌آراست. برای سالکان طریقت پشاهنک بود، و راه‌جویان سر-منزل حقیقت را مشعل. مردم همچنان از روشنائی ارشادش راه می‌جستند و خویش می‌پیراستند و می‌آراستند و به کمال می‌گرائیدند تا چراغ حیات پر برکتش در راه خدا و پیامبر به راه زیارت سیدالشهداء فرو مرد، جمعی بی‌سروپا به او و دیگر زائران حمله آوردند تا پاره‌ای از آنچه در دست ایشان است بستانند، هجومشان چنان وحشیانه بود که او را آسیب زد تا بر اثر آن درگذشت، به سال ۱۱۸۵ هـ. مقام بلندوی رادرمیدان علم و عمل میتوان از قصیده‌ای که ادیب فاضل معاصرش سید محمد بن احمد زینی - متوفای ۱۲۱۴ هـ - در ثنای وی سروده شناخت.^۱

 ۱ - مؤلف آن قصیده را از دیوان خطی وی آورده است که ترجمه نشد.

 میر محمد هاشم «هاشمی کرمانی»

میر محمد هاشم شاه مشهور به جهان‌شاه و ملقب به ابو عبد الله پسر میر محمد مؤمن عرشی، متخلص به «هاشمی کرمانی»، نسبش از طرف پدر به شاه نعمت الله معروف می‌رسد و از طرف مادر به شاه قاسم انوار. در «الحصون المنیعه» می‌خوانیم: وی در شهر دهلی میزیست و شریعت اسلام را مطابق طریقه شیعه ترویج می‌کرد و خرافات و عقاید باطل را بانیروی ربانی و دم‌گرم روحانی از میان برمی‌داشت. دانشمندی فاضل بود و در علوم عقلی و روحانی تبحر داشت، به شیوه‌ای ستوده تبلیغ می‌کرد، هر بار که با دانشمندی به کشمکش منطقی و استدلال می‌پرداخت پیروز میشد. خانه‌اش مأوای فاضلان بود و محفلش انجمن عارفان و فرزندانگان. به سال ۱۰۷۳ هـ متولد شد. از آثار منظومش مثنوی «مظهر الآثار» است. مؤلف آتشکده نخست ازوی چنین یاد می‌کند: وی شیخ الاسلام شهر بخارا بود. دیگر بار از او به عنوان یکی از شاعران کرمان یاد می‌کند به گمان

اینکه کس دیگری است حال آنکه یکتا بدین نام بیش نیست و همین شخصیت مورد بحث ما است که به سال ۱۱۵۰ هـ بشهادت رسید. شاعری رساگو و نیک پرداز بود.

در «ریاض العارفین»^۱ این ابیات از وی در مناجات آمده است:

جز تو کسی نیست کس بیکسان	« کرمت همنفس بیکسان
رو به که آرم که کس من توئی	بیکسم و همنفس من توئی
نور بطون تو حجاب ظهور	ای ز جمال تو جهان غرق نور
جمله جهان محض ظهور تواند	کون و مکان مظهر نور تواند
ما همه هیچیم توئی هر چه هست	جز تو کسی نیست بیلا و پست
جز تو همه فانی و باقی توئی	بزم بقا را می و ساقی توئی
جز تو کسی نیست شناسای تو	ای دو جهان محو تماشای تو
کیست که مایل به لقای تو نیست	کیست که قایل به ثنای تو نیست
واله و مشتاق بقای تو ایم	ما همه مشغول ثنای تو ایم
دیده ما را صدف راز کن	روزن جان بردل ما باز کن

قسمتی از اشعار وی را در کتابمان «ریاض الانس» نوشته ایم.

 شیخ یوسف حصری

در کتاب «نشوة السلافه»^۱ درباره اش می خوانیم: در کمال بر ماه شب چهاردهم پیشی گرفت، و در ادب به سر چشمه ای گوارا و شیرین رسید، آوازه پاکدامنی و پرهیزگاریش دنیا را پر کرد، و از ارباب علم و صاحب فتوا بود. در مسجد کوفه شهید شد. دسته ای دزد که معروف به حمله ناجوانمردانه بودند به او حمله بردند تا اموالش را بر بایند، او را کشته هر چه داشت غارت کردند. بر درب محل غسل امیر المؤمنین (ع) که در امتداد مسجد است بخاک سپرده شد. خدا سایه بهشت بر سرش افکند و رحمت خویش شامل حالش گرداند. قصائد زیبائی سروده است در نهایت نکوئی. از بهترین اشعارش قصیده ای است که در آن داستان زنی پرهیزگار و نیکوکار و پسندیده خصال بنام ام محمد اسود مشهدی را برشته نظم در آورده است.

 ۱- تألیف شیخ محمد علی آل بشاره نجفی.

داستان شگفت‌انگیز معجزه‌ای عجیب است گرچه از صاحب آن مزاریاك عجیب نیست که چنین معجزه‌ها پدیدگرداند و این کوچک‌ترین کرامت و ناچیزترین معجزه‌وی است. داستانش چنین است: ^۱ در زمان شخصیت مورد بحث ما، زنی نیکوکار بدردی رنج آور مبتلا گشت، گوشت‌های بدنش شروع کرد به ریختن و حالش به رنجوری و ناتوانی شدید کشید و بستگانش از پرستاری وی عاجز شدند و به تنگ آمدند. در جمادی‌الاول ۱۰۷۳ هـ در خواب دید که سدرن پیش او آمده از حالش پرسیدند و گفتند: بتو مرده می‌دهیم که در ماه رمضان شفا خواهی یافت. زن چشم به انتظار موعد مقرر ماند تا در هشتم رمضان خود را مهیا ساخت و گفت تا تنش را شسته جامه تمیزی بپوشانند. آن‌گاه همان سه زن در بیداری پیش وی آمده دوباره مرده شفایش دادند. پرسیدند: چگونه شفا خواهد یافت؟ گفتند: باید از فلان زن و فلان زن - که دو خواهر پاک‌نهاد بودند - کمک بگیری و از خازن حرم مطهر بخواهی که شب دوازدهم رمضان درب حرم را برایت بگشاید تا با آن دو خواهر بزیارت روی و تا صبح در آنجا بمانی. آن زن همان‌گونه که راهنمایی شده بود عمل کرد و خازن درخواستش را اجابت نمود و درب حرم را برایش بگشود تا او را به حرم در آورده بکنار سر امام (ع) نهادند. حرم از مردم خالی گشت و او ماند و آن دوزن. درهای حرم را بستند. در این هنگام همان سه زن در آمده به او مرده دادند که خدا بیماریت را شفا داد. زن برخاست تند رست و در حالی که اثری از آن بیماری در وی نبود. شخصیتها و رجال معروف نزد وی آمده او را سؤال پیچ می‌کردند و از آن ماجرا

۱- داستان را نویسنده بطور کامل نقل کرده، اما خلاصه آن را آوردیم.

می‌پرسیدند، و او برایشان شرح می‌داد.
گر چه از تاریخ شهادت این شخصیت اطلاع دقیق نداریم و
نمیدانیم در چه سالی اتفاق افتاده بعضی از فرهنگ نویسان می‌گویند
که شهادتش در قرن دوازدهم رخ داده و از علمای شهید این قرن شمرده
می‌شود.

فقیه دانشمند

سید هبة الله ابو البركات عاملي

نسبش بدین قرار است:

سید هبة الله ابو البركات بن السيد صالح بن محمد بن ابراهيم بن
 زين العابدين بن السيد نور الدين بن علي بن الحسين بن علي بن محمد بن -
 ابي الحسن عباس بن محمد بن عبدالله بن احمد بن حمزة الصغير بن سعد الله بن
 حمزة الكبير بن محمد بن ابي الحرث محمد بن ابي الحسن علي بن ابي -
 طاهر عبدالله بن ابي الحسن محمد المحدث بن ابي الطيب طاهر بن الحسين
 القطعي بن موسى بن ابراهيم بن الامام موسى عليه السلام
 در «بغية الراغبين» در شرح حال پدر وی می نویسد: در جبل عامل

۱- دانشمند توانائی که داماد شیخ علی بن محی الدین بن الشیخ علی بن
 الشیخ محمد بن الشیخ حسن مؤلف «معالم» بن شهید ثانی بود، و از همسرش که
 دختر شیخ علی نامبرده بود دو فرزند دانشمند یافت که برادران سید صدر الدین و سید
 محمد علی- که شرح حالشان را ملاحظه کردید - بودند.

بود تا آن که «قصاب» آن معامله را با اهالی این منطقه کرد کاری که موی از شنیدنش بر تن راست می‌شود و دل می‌خراشد.

آن جنایتکار در گمراهی هر چه فروتر رفت و در نافرمانی خدا فرسنگ‌ها دوید و بر اسب غرور نشسته در دره باطل تاختن گرفت و ستم و بیاداد را بنهایت رسانید و دست به زدن و کشتن و یغما و سربردن و حبس و به آب انداختن و به آتش افکندن و مثله کردن آلود تا ریشه علما را از بیخ و بن بر کند و خاندانهای رهبران و فرماندهان این آب و خاک را بر انداخت. مردمش از دست او رنج‌ها کشیدند و سختی‌ها بردند. علیه این شخصیت و فرزند عالیقدرش ابوالبرکات که نامش هبة الله بود و از فقهای مجتهد و از مردانی که مردم برای دین و دنیای خویش امید به او بسته بودند توطئه کرد تا هر دو تن را بدام آورد، و برای این که دل پدر را به آتش درد بسوزاند نخست همین فرزند ارجمندش را جلو چشمش سربرد و او را به «عکا» برده زندانی ساخت. وی در آنجا چندان بدرگاه خدا تضرع و دعا کرد تا بر اثر دعای «طایر رومی» که سید بن طاووس در کتاب «مهج الدعوات» آورده خدا به او توفیق داد که از آنجا بگریزد و به عراق برود به سال ۱۱۹۷ هـ و به حرم جدش باب الحوائج پناهنده شود.

ماجرای جنایت «قصاب» در منطقه جبل عامل

میان حکام ترك عثمانی و شیعیان جبل عامل سخت دشمنی بود. امرای این منطقه در زمان شخصیت مورد بحث ما ناتوان و متشتت شده

۱- ترجمه «الجزائر» که بمعنی قصاب واقعی است که بخاطر آدمکشی

به او داده‌اند.

بودند. احمدپاشاکه برائرفراط درخونریزی و آدمکشی لقب «قصاب» گرفت با عشیره علی صغیر و ائلی همدست شد، تصمیم گرفتند به منطقه جبل عامل حمله برده تصرفش کنند، بدین منظور سپاهی گران از مراکشی ها و چرکس و فلسطینی ها گردآورد و از راه شهر «صور» به جبل-عامل کشید. اهالی جبل عامل برای جنگ با سپاه مهاجم مهیا گشتند. امیران آلشکر و آلزین فرزندان وطن را به نبرد دشمن فراخواندند. شیخ علی زین یکی از امیران سه گانه جبل عامل بود و منطقه نفوذش از شهر صیدا تا ناقوره در منطقه ساحلی کشیده بود و در جهت جنوب تا «برعشیت». رژیم سلطنتی عثمانی اداره شؤون دولتی را در آن منطقه به وی وا گذاشته بود بدین شرط که مالیات سالانه معینی بپردازد، و فرمان تولیت وی از سوی پادشاهان عثمانی از طریق استانداران «عکا» که زیر فرمان حکومت عثمانی بودند به وی میرسید. شیخ پیوسته با این استانداران مدارامی نمود و با ملاحظت و آشتی بصرمی برد، زیرا آنها نیز به وی اظهار اعتماد می نمودند. وقتی «قصاب» به عکا آمد نخست امیران آلشکر و شیخ علی زین در برابرش مقاومت نمودند، اما این مقاومت در برابر سپاه عظیمی که اوزیر فرمان داشت و آورده بود دوام نمی یافت. چون شیخ علی زین احساس کرد که پایداری نمی یارد با ناپلئون بناپارت رئیس جمهور فرانسه که سپاهش عکا را به محاصره درآورده و عرصه را بر «قصاب» عثمانی تنگ گرفته بودند همداستان و متحد گشت، اما متأسفانه سپاهیان فرانسوی مبتلا به بیماری شده از اطراف عکا پیراکنند و بازگشتند. در این هنگام «قصاب» آتش خشمش را بر جان مردم جبل عامل زد و نیروئی عظیم برای به تو بره کشیدن خاک آن منطقه

به حرکت درآورد و بر سر راهش بهره‌دهکده و شهرک شیعه‌نشین رسید آن را به آتش کشید و مردمش را بخون غلتانید و کتاب‌ها و کتابخانه‌هاشان را طعمه آتش ساخت یا به تانوائی‌های عکاروانه کرد تا یک هفته سوختشان را از کتابهای دینی مردم جبل عامل تأمین کردند، و جمعی از علمای آن سامان را بکشت و به شهر صور درآمد. حاکمش شیخ حسن ملقب به ابوطالب از آل‌زین بود و عموی شیخ علی نامبرده. شیخ حسن را کشت و اجازه داد تا سپاهیانش سه روز هر چه می‌خواهند با مردم آن شهر و اموالشان بکنند. سپس به شهرک «شحور» مقر امیران آل‌زین رفت.

در نبردی که نزدیک دهکده «عباسیه» در گرفت سپاه جبل عامل شکست خورد و شیخ علی‌زین با عده‌ای از افراد خانواده‌اش به‌شام گریخت. «قصاب» با سپاهش به طرف «شحور» پیش تاخت و آن را آتش زد و هر ظلم و زور و تجاوزی که از دستش برآمد بر مردم جبل عامل روا داشت مخصوصاً بر دانشمندان و امیران. شیخ علی‌زین، خانواده‌اش را در شام گذاشته به عراق رفت نزد امیر حمود رئیس قبیله خزعل، و پس از مدت کوتاهی که نزد وی بود رهسپار هند شد و پس از مدتی به وطن اصلیش برگشت و در آنجا بسال ۱۲۳۲ هـ درگذشت. «آل‌زین» که از خاندانهای معروف جبل عامل اند از ذریه وی هستند و در مبحث علمای شهید قرن سیزدهم به‌ایشان اشارت خواهد رفت.

سیداحمد بحرانی

سلسله نسب وی چنین است:

سیداحمد مقدس بن هاشم^۱ بن علوی بن الحسین الغریفی^۲ - معروف به «علامه» - بن الحسن بن احمد بن عبدالله بن عیسی بن خمیس بن احمد ابن ناصر بن علی کمال الدین بن سلیمان بن جعفر بن ابی العشائر موسی بن ابی الحمراء محمد بن علی الطاهر بن علی الضخم بن ابی علی الحسن بن ابی الحسن محمد حائری^۳ بن ابراهیم المجاب^۴ بن محمد - معروف به

۱- برادر قبیله دانشمند سیدعبدالله بلادی است که در شرح حال نواده شهیدش

سید عبدالله بهبهانی - از شهدای قرن چهاردهم - از او نام خواهیم برد.

۲- قبیله نامی متوفای ۱۰۰۱ هـ که نویسنده «سلافة العصر» شرح حالش را نوشته و تمجید کرده و پاره‌ای از اشعارش را آورده و در چندین فرهنگ رجال نامش آمده است.

۳- وی در محله واسط که امروز «عقار» و بتلفظ عوام «عگار» می خوانند مدفون است، همچنین گفته اند که وی در «دیر خابور» در عمان نزدیکی «مسقط» -

«عابد»- بن الامام موسی بن جعفر علیهما السلام.

این شخصیت را خدا نعمت شرافت خانوادگی ارزانی داشته و او را از خاندانی برآورده که در میان سادات علوی شیعه بلحاظ علم و فضیلت مرتبه‌ای بلند دارد، همچنین وی را افتخار پاک‌نفسی و پاکدامنی و حسن سیرت بخشیده است تا شرافت نسبی و شکوه خانوادگی و کمالات اخلاقی شهره گشته که جائی برای تمجید و ستایش نگذاشته است. گرچه از مقام علمی وی به تفصیل نتوانستیم اطلاع حاصل کنیم لکن چندان شهرت علمی دارد که برای اثبات عظمت علمی وی کفایت می‌نماید.

چگونگی شهید شدنش به این شرح است که برای زیارت عتبات مقدسه اجداد پاکش روانه عراق می‌شود. در راه دسته‌ای دزد جلوش را می‌گیرند و می‌خواهند او و خانواده و همسرش را لخت کنند، مقاومت می‌نماید و از جان و عیال و مال خویش دفاع می‌کند و در زد و خوردی که درمی‌گیرد پس از آنکه عده‌ای از راهزنان را می‌کشد به شهادت می‌رسد. خودش و همسر و فرزندش با هم شهید می‌شوند و همانجا به خاک سپرده می‌شوند در زمین‌های «لملوم» که نشیمنگاه دو عشیره عراقی «جبور» و «اقرع» است و در شرق شهر «دیوانیه» قرار دارد. بر مزار وی کرامت‌ها به ظهور می‌رسد که مقامش را به دور و نزدیک می‌شناساند.

→ مدفون است و مزارش معروف.

۴- که در حرم سیدالشهداء در کربلا مدفون است. ابن شدقم در «تحفة الازهار» مینویسد: این ابراهیم به زیارت مزار جدش امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و امام از درون مزارش وی را بانگ داد، و بر اثر آن «مجاب» یعنی کسی که جواب دریافت کرده نامیده شد.

سید احمد بحرانی/۴۰۷

امسال که سال ۱۳۵۵ هـ است جمعی نیکوکار و اهل خیر همت به بنای ضریح جدیدی بر مزارش بستند. شیخ ابراهیم اطیمش نجفی تاریخ آن را چنین تضمین کرده است:

آرامگاهت ای پسر «حیدر» چنان جایگاهی است که فرشتگان بدان فرود می آیند و بر می شوند

هر روز معجزه‌ای در آن رخ می دهد چنان نور خورشید که قابل انکار نیست

زائران بگردش معتکفند و بهترین اذکار را که «صلوات بر محمد» است بر زبان می رانند

به بهترین جایگاه آرمیدی و در برترین سرزمین و بزرگترین آرامگاه

نیازمندان چون اطلاع از آن پیدا کردند از هر سو بیامدند و حاجت یافتند

شماره امامان را بنویس آنگاه این تاریخ را بر آن بیفز
«علی اوج السماء ضریح احمد»

امروزه عوام در عراق این شخصیت را به عنوان حمزه شرقی می شناسند زیرا در غرب شهر دیوانیه آرامگاه یکی از چهره‌های درخشان شیعه و از شخصیت‌های مورد اعتماد در علم حدیث یعنی ابویعلی حمزه بن القاسم بن علی بن حمزه بن الحسن بن عبیدالله بن ابی الفضل العباس بن الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام قرار دارد، و این شخصیت را حمزه شرقی می نامند تا از آن حمزه که در سمت غرب مدفون است متمایز باشد.

علمای شیعه قرن سیزدهم

دانشمند عالیمقام

سید محمد عاملی

سید محمد فرزند سید حسن فرزند سید علی آل شکر عاملی، از بزرگترین علمای جبل عامل است. در نجف اشرف نزد استاد بزرگ و پیشوای شیعه کاشف الغطاء دهسال درس خواند و سپس به جبل عامل بازگشته در دهکده «قانا» اقامت گزید. خاندان اصیل و بزرگوارش بخش جنوبی جبل عامل را زیر فرمان و نفوذ داشتند. احمد پاشا «قصاب» در سال ۱۲۰۷ هـ او را بکشت.

قاضی حنفی شهر صور فتوای قتل وی را صادر کرد و پس از آنکه چهار ماه زندانی بود اعدام شد. «قصاب» کتاب‌های وی را گرفته آنچه را بامذهب خودش ناسازگار یافت آتش زده و بقیه را وقف مسجدی کرده در عکا ساخته بود و اکنون در کتابخانه همان مسجد از تألیفات آن شهید راه فضیلت کتاب «الروضتین فی اخبار بنی بویه والحمدانین» موجود است. این شخصیت عالی جد خاندان «آل شکر» آن سادات موسوی

است که اینک در منطقه بعلبك و منطقه جبل عامل ساکنند و از سادات صحیح النسبند^۱.

۱- این شرح حال و شرح حال شیخ زین انصاری عاملی و شیخ صالح عسلی را - که هر دو به دست احمد پاشای «قصاب» به شهادت رسیده اند - از تاریخ جبل عامل نوشته شیخ محمد زین- که از او یاد خواهد شد- گرفته ایم و او آن را از کتاب «نزهة النظار» نوشته شیخ حسن خاتون و تاریخ علمای عامل نوشته شیخ علی سیتی اقتباس کرده است.

 شیخ زین عاملی

شیخ زین بن الشیخ خلیل بن موسی بن یوسف زین انصاری خزرچی عاملی. خاندان زین درصدر خاندان‌های عالیقدر شیعه جبل عامل قرار دارد. مردانش همواره سمت رهبری و فرمانروائی داشته و پرچمدار علم و ادب بوده مجد و افتخار اندوخته‌اند، و کارنامه ایشان یکی از صفحات زرین تاریخ را ساخته است و هر که تاریخ آن منطقه را مطالعه کند بدان پی می‌برد.

وی از شهیدان این خاندان جلیل‌القدر است که بامجاهدات و خدمات علمی و بالاخره شهادتش به مجد و عظمت آن خاندان تازگی و رونقی بخشیده است. در دهکده «شحور» از توابع صور به سال ۱۱۶۰ هـ به دنیا آمد و تحت سرپرستی پدرش حاج خلیل بزرگ شد. همین که بسن بلوغ رسید برای دانش‌آموزی راهی نجف اشرف شد. پانزده سال در آنجا به تحصیل پرداخت و اصول و فقه و حدیث را نزد علامه میرزا هلی

کئی آموخت و نزد آیة الله بحر العلوم تکمیل کرد. در این وقت درخواست های مکرر از جانب مردم جبل عامل رسید و خواهش ها که برای ارشاد و رهبریشان به آن سامان باز گردد. استادش سید بحر العلوم وی را تشویق کرد که به جبل عامل بازگردد. تقاضاها چندان ادامه یافت تا راهی آن دیار گشت، و در حالیکه اجازه نامه ای از سید بحر العلوم در دست داشت نجف اشرف را ترک گفت. همین که به آن سرزمین رسید مردم از کوچک و بزرگ و از فرمانده گرفته تا عالم و رهبر به استقبالش شتافته بوسه بر سر انگشتانش زدند و خلق از هر شهر و ده به «شحور» سرازیر شدند، به طوری که آن دیار چنان منظره استقبالی هرگز بخود ندیده بود. دهکده «شحور» آن روزها مرجع و ملجأ شیعیان گشت و هر دانش طلب و نیازمند رو بدان نهاد.

او هر روز در مسجد برای قضا و فتوی می نشست و نیازمندان برمی آورد. بدینسان روزگار در خدمت به مردم و نشر علم و دین می گذراند و در ترویج مبادی و تعالیم تشیع می کوشید تا به دست احمد «قصاب» آن حاکم تبه کار عثمانی به سال ۱۲۱۱ هـ در دهکده تبین از توابع صور که دژی مستحکم و معروف دارد بشهادت رسید. آن جنایتکار دستور داد تا جنازه آن مرحوم را آتش زدند و کتابخانه اش را که بیش از سه هزار جلد کتاب داشت به چنگ آورده سوزاندند. تصادفاً چند جلد از کتاب هایش از طعمه حریق نجات یافت از جمله تألیف گرانبهایش «الذریعة» در علم فقه که شامل فصول طهارت و نماز و قضا و حج و ارث و تجارت است. این تألیف نزد علمای خاندان «خاتون» موجود بود. دیگر کتاب تاریخ قبائل عرب که به جبل عامل آمدند، که یکی می گفت: در کتابخانه

«ظاهریه» شام موجود است. همچنین تاریخ سر آغاز تشیع و ورود ابوذری به شام، که بجا مانده است.

خاندان وی

پدرش حاج خلیل اهل فضل بود. کتابی دارد به نام «بغیة الطالب فی فضائل آل ابی طالب». پدر بزرگ‌های وی شیخ موسی و حاج یوسف نیز اهل فضل و دانش بودند. شیخ موسی که جد پدری وی است رساله‌هایی چند در فقه نوشته بنام «بغیة القصاد».

از این شخصیت ممتاز، فرزندی بجا ماند به نام شیخ علی که مقامی ارجمند داشت و از فرمانروایان شیعه بشمار می‌آید، و داستان تصادم وی را با احمد «قصاب» حاکم عثمانی قبل‌الشرح دادیم. از شیخ علی فرزندی بنام حاج سلیمان زعیم بجا ماند که در ۱۲۶۳ هـ وفات یافت، از حاج سلیمان فرزندی بنام شیخ حسین معروف به شیخ ابی الخلیل بجا ماند که از علمای طراز اول و مردی زاهد و پرهیزگار بود و تألیفاتی در فقه و نحو و دیگر رشته‌ها دارد. ناصرالدین شاه قاجار از وی دعوت کرد تا از ایران بازدیدی بعمل آورد، و بر اثر آن یکسال میهمان ایران بود.

شیخ انصاری اجازه نامه‌ای به وی اعطا کرده است. او مدتی در دهکده «جباع» می‌زیست و مدتی هم در «جبشیت» اقامت گزید و در سال ۱۳۱۷ هـ در کاظمین بدرود زندگی گفت و جنازه‌اش را به نجف اشرف بردند. از او دو پسر بجا ماند یکی فاضل پارسا شیخ خلیل که از شاگردان مرحوم شیخ موسی شراره عاملی است و از لحاظ پرهیزگاری و صلاح نزد مردم جبل عامل مقامی بسزا دارد، و در ۱۳۵۲ هـ در «جبشیت» درگذشت و انجمن

علمای جبل عامل مجلس سوگواری مفصلی برایش در نجف اشرف ترتیب داد که در آن چند تن از علمای عراق و سوریه شرکت جستند و ادیب توانا شیخ کاظم سودانی تاریخ وفاتش را پس از ایاتنی چند در این مصرع تضمین کرد: «انزل فی جناته خلیله». از فرزندان شیخ خلیل یکی شیخ محمد است نابغه فضل و ادب و از مشاهیر این خاندان جلیل، و آثار پر ارزشی دارد از جمله «تاریخ جبل عامل» که از آن در همین کتاب شرح حال سید محمد شکر و شیخ زین و عسلی را اقتباس نمودیم، وی در ادب غرب زبردست است و در نظم اسلوبی متین دارد، از جبل عامل به منظور تحصیل علم به نجف هجرت کرد به سال ۱۳۴۲ هـ و تا کنون در همانجا بسر میبرد.

برادر شیخ خلیل، شیخ عبدالکریم است علامه‌ای مورد اعتماد و پارسا که از نیکان روزگار ما است و در «جیشیت» اقامت دارد و آثاری در فقه و اصول بوجود آورده است. تحصیلاتش را سالی چند نزد علمای نجف پیاپیان برد و شعری روان و رسا دارد، از آن میان قصیده شیوائی است که در رثای امام مجدد شیرازی متوفای شعبان ۱۳۱۲ هـ سروده است. این شیخ عبدالکریم فرزند پاک‌سرشتی بنام شیخ محمد حسین دارد که از فضلاء این خاندان ارجمند است و در نجف اشرف مشغول تحصیل است و از تألیفات گرانبهایش «الشیعة فی التاریخ» است که آنرا دیده و جالب و ابتکاری یافته‌ام و پاره‌ای از فصولش در مجله «عرفان» - چاپ بیروت - بچاپ رسیده است.

از حاج سلیمان فرزندی بنام شیخ محمد بجامانده که برادر شیخ حسین ابی‌لیل - نامبرده - است و دانشمندی توانا و استاد زبان و ادبیات

شیخ زین عاملی/۴۱۷

عرب بشمار می‌آید و بسی شعرهای نیکو سروده است که پاره‌ای از آن در مجله «عرفان» چاپ شده، و از تألیفاتش شرح النظام است و رساله‌هایی چند در فقه. او در ۱۳۱۷ هـ دارفانی را بدرود گفت و از او علامه ادیب شیخ محمد رضا زین بجامانده که تحصیلاتش را نزد علمای نجف اشرف پیاپی برد و اکنون قاضی شیعه در شهرک «النبطیة التحتا» است. اشعارش در طراز اول قرار دارد و چندی از آن در مجلدات «عرفان» بچاپ رسیده است. از فرزندان حاج سلیمان نامبرده یکی حاج علی صیداوی است سرور و شاعر و خدمتگذار مردم جبل عامل. اشعارش بسیار زیبا و نیکو است و زینت بخش صفحات مجله «عرفان». تولدش به سال ۱۲۷۰ هـ در صیدا بود و وفاتش در ۱۳۴۹ هـ. برایش در عراق و سوریه مجالس سوگواری بپا کردند و تنی چند از دانشوران و ادیبان در رثای او سخن راندند.

این حاج علی پدر مصلح شهیر شیخ احمد عارف مؤسس مجله «عرفان» است، مجله‌ای که قدیمی‌ترین و پیشروترین مجله عربی اسلامی بشمار می‌رود و از تأسیسش بیست و هشت سال می‌گذرد، و این مدت را در راه نشر فرهنگ اسلامی و دفاع از راستی و حقیقت گذرانده است. استعمار گران با همه توانائی بستیزه با آن برخاستند، ولی از خاموشی کردن این مشعل فرهنگی درماندند و مدیرش با اراده آهنین و پشتکار و فداکاری توانست به نشر آن ادامه دهد و سرمشقی برای علمای مجاهد گردد. خدا او را زنده و برقرار دارد و احساس آتشین او را شعله ورنگهدارد. او در سال ۱۳۰۱ هـ در «شجور» به دنیا آمد و علوم عربی را نزد استادان آن تکمیل کرده، سپس نزد علامه مسلم و استاد بزرگ سید عبدالحسین شرف الدین به تحصیل اصول فقه پرداخت و به مدرسه دینی «نبطیه» - که در

زمان ریاست دانشمند عالیمقام مرحوم سیدحسن یوسف شهرتی بسزا داشت. درآمد.

دیگر از بازماندگان حاج سلیمان، حاج اسماعیل است که رهبری توانا و خدمتگذاری نیکو کار بود و به بینوایان و مستمندان کمک‌های بی‌دریغ می‌کرد و سرانجام به سال ۱۳۲۷ هـ در پیروت ترورش شد. کتابی در یادبودش فراهم آوردند که در آن شرح حالش با مرثیه‌هایی که درشهادتش سروده شده جمع آمده بنام «شفاء الغلیل من رثاء اسماعیل» و در صیدا بچاپ رسیده است. فرزند وی مردی پارسا و پرهیزگار بود بنام حاج حسین‌زین، نیکوکاری بزرگ و احیاء کنندۀ دانشسرای تعلیمات دینی «نبطیه» در جبل عامل، و رهبر بزرگ یوسف‌زین که مردی بود با خصال پسندیده و سجایای ستوده، و نمایندۀ مجلس شورای ملی لبنان بود و به‌همت وی دولت لبنان مذهب جعفری را رسمیت داده و قضات و مجتهدانی رسمی در منطقه جبل عامل تعیین شدند. وی مبالغه‌نگفتی خرج کرد تا آب چشمه «عین الطاسه» را به «نبطیه» و دیگر دهکده‌های حوالی آن آورد. در مجلس سوگواری وی مقالات و قصائد شیواخوانده شد که بصورت مجموعه‌ای بنام «عرفان الجمیل» - حقیقت‌شناسی - در شهر صیدا بچاپ رسید. تاریخ وفاتش را جمعی از ادبای جبل عامل از جمله شیخ علی مهدی شمس‌الدین بشعر درآورده و تسجیل کرده‌اند.

شیخ صالح پسر شیخ محمد عسیلی از علمای پرهیزگار جبل عامل و از برجسته ترین نیکمردان نامی آن است. وی از شاگردان آیه الله بحر العلوم است و از او اجازه نامه ای داشته که نزد خاندان زین- که از خاندانهای معروف جبل عاملند - موجود است. در دهکده «باریش» نزدیک صور میزیست، و بدست احمد پاشای «قصاب» بقتل رسید. پنجاه نفر علیه وی شهادت دادند که ابوبکر و عمر را دشنام می دهد، و بر اساس همین اتهام در سال ۱۲۰۸ هجری گشت. آرامگاهش نزدیک پل «قاسمیه» به فاصله کمی از گنبد بارگاه معروف به «بنی قاسم» قرار دارد.

علامه میرزا محمد مهدی اصفهانی

میرزا محمد مهدی اصفهانی فرزند میرزا هدایت الله، در مشهد مقدس اقامت داشت و یکی از چهار مهدی شاگرد امام مجدد و حید بهبهانی^۱ است. بلحاظ دانش و فقه و پرهیزگاری سرآمد اقران بود و از علمائی که در رشته های گوناگون علوم عقلی و روائی استاد و ماهرند. برخی از علمای بزرگ و مشهور او را شهید چهارم خوانده اند. در خدمت استاد بزرگ بهبهانی و شیخ مهدی فتونی درس خوانده و از هر دو استاد اجازه نامه گرفت. شرحی بر درسهای متداول حوزه نوشت و رساله ای در نماز شب و آداب آن که رساله ای سودمند است. وی استاد فلسفه سید بحر العلوم طباطبائی بود، زیرا چون

۱- آقا محمد باقر فرزند مولی محمد اکمل بهبهانی حائری به لقب مجدد مذهب شیعه در قرن سیزدهم نائل گشته است. تحصیلاتش را نزد اساتید بزرگ و پیشوایان مذهب پایان رسانیده و در فقه و اصول نظریات جدید آورده و بدعتها و ناروائی ها را بزوده و در راه دین و دانش گام های بلند برداشته است و به همین سبب نامش در تاریخ جاودان گشته است.

ایشان به مشهد مقدس آمدند مدتی نزد شخصیت مورد بحث به تحصیل فلسفه پرداختند، وهم او بود که به ایشان لقب «بحرالعلوم» داد آنگاه که به وسعت اطلاعاتش پی برد، و همین لقب زبانه زد علما گشت و مورد تأیید قرار گرفت و تاکنون بدان شهره است به خاطر نبوغ و شایستگی برای چنین لقبی.

وی به سال ۱۱۵۳ هـ به دنیا آمد، و در دوره فتحعلیشاه قاجار شهید گشت. جریان بدین قرار بود که نادر میرزا افشار پسر شاه رخ میرزا نواده نادر شاه افشار در مشهد مقدس حاکم بود و پادشاهان قاجار با احترام نادر شاه و خدماتش دست باز ماندگانش را در خراسان باز گذاشته بودند، اما نادر میرزا در سال ۱۲۱۷ هـ در برابر حکومت مرکزی سر برداشت. فتحعلیشاه قاجار یکی از فرماندهانش به نام حسین خان را با سپاهی گران مأمور سرکوبی او کرد. به دستور نادر میرزا دروازه های مشهد بسته شد، و آن شهر به محاصره سپاه حکومت مرکزی درآمد. چند روز بدین حال گذشت، و مردم به تنگ آمدند و دچار قحطی و ناراحتی بسیار شدند، و دست بدامن این دانشمند بزرگوار زدند. ایشان یکی از نزدیکان خویش را نزد نادر میرزا فرستاد و خواستار ترك مخاصمه و آشتی و گشودن دروازه های شهر شد. نادر میرزا نپذیرفت. ایشان چون از تسلیم نادر میرزا نومید گشت به عده ای از مردم دستور داد تا دروازه را بروی سپاه حکومت مرکزی بکشایند.

نادر میرزا اطلاع یافت و این را نوعی همدستی با دشمن خویش شمرده بر آشفته و همراه جمعی از همدستانش به صحن مطهر آمده به ایشان که مشغول خواندن قرآن بود پر خاش کرد که تو می خواهی

حکومت این سرزمین را به دشمن ما تسلیم کنی و علیه ما تحریک می کنی؟ گفت: نه. نادر میرزا بی اعتنا به سخن وی با شمشیر ضربه ای بر پیکرش وارد آورد. مردم جمع شده نادر میرزا را دور ساختند. اما وی نیز پس از سه روز بر اثر زخم هایی که برداشته بود درگذشت. همچنین گفته اند که وی دردم به شهادت رسید و قاتلش بگریخت و از حصار شهر مشهد بیرون رفت، ولی او را گرفته و به کیفر قتل کشتند و کیفر آخرت طبعاً شدیدتر و دردناکتر خواهد بود.

این خلاصه مطالبی است که در «مطلع الشمس» و دیگر مآخذ آمده است. در یکی از تاریخها چنین نوشته است که همراه نادر میرزا عده ای از افسران بودند و وقتی دستور داد آن سید بزرگوار را بزنند آنها بریاست تیمور نسقچی باجرای آن مبادرت نمودند، و پس از دو روز بر اثر آن ضربات درگذشت و در مسجد شریف که در حرم مطهر واقع است در قسمت بالاسرامام علی بن موسی الرضا (ع) دفن شد.

نویسنده «مطلع الشمس» می گوید: آورده اند که این سید شهید، گاه شبانه یا هنگام سحر در ساعت هایی که در حرم معمولاً بسته است به زیارت می رفت و در حرم به دست غیب گشوده می گشت.

سه مهدی دیگری که شاگرد امام مجدد و حید بهبهانی بودند عبارتند از: آیه الله سید محمد مهدی بحر العلوم، دانشمند و محقق زبردست محمد مهدی نراقی، و دانشمند عالیمقام میرزا محمد مهدی شهرستانی. شخصیت اخیر، در فقه و اصول نه تنها درس رهبر بزرگ و حید بهبهانی را درک کرد، بلکه از دیگر فقهای عالیمقام نیز بهره ها یافت. فلسفه عالی

را از شیخ محمدید آبادی و ریاضیات را از شیخ حسین فرا گرفت. بر جنازه آیه الله بحر العلوم وی نماز گزارد، و این را خود ایشان پیش از وفاتش پیش گوئی کرد و با این که علامه شهرستانی در آنوقت در کربلا بود گفته بود که بر جنازه اش علامه شهرستانی نماز خواهد گزارد، و چنین هم شد. برای اطلاع بیشتر به کتاب «مستدرک» مراجعه کنید.

وی در ۱۲۱۶ هـ درگذشت و تاریخ وفاتش چنین تضمین گشته است: «از غیاب مهدی آل محمد آه آه». من اجازه نامه ای به خط وی دیده ام که برای سید میرزا محمد مهدی فرزند میرزا محمد تقی پسر میرزا محمد قاضی طباطبائی تبریزی - متوفای ۱۲۴۱ هـ - نگاشته است بدین صورت:

او یکتا خدای منزّه است. سپاس خدا را که توفیق داد تا اتمام روایت گفتار ائمه نیکرو بنوشیم. و درود و سلام بر کسی که آن روایات از زبان وی گفته میشود و مصدر حدیث و منبع آن است و او خود آنرا از شهریار مقتدر دریافت میدارد و به خلق ابلاغش می نماید، و برخاندان وی آن حاملان حدیث که گفتار گرانقدر پیامبر (ص) را نسل به نسل انتقال دادند. درود خدا بر ایشان باد تا بگاهی که آمد شد شب و روز دوام دارد.

پس از این درود و سپاس، این نیازمند به پروردگار بخشنده بی نیاز، محمد مهدی پسر ابوالقاسم موسوی میگوید، برتری آدمی در این خصلت او است که دانش می اندوزد و آن را با عمل و کردار مقرون میسازد. دانشها متعدد و گوناگونند، و برترین و افتخار آفرین ترینش خداشناسی

۱- در پایان جلد اول نسخه خطی «من لایحضره الفقیه» نوشته شده است و این نسخه متعلق به صاحب اجازه نامه است، و من آنرا نزد فرزندانش در تبریز دیدم.

و آخرت شناسی است، زیرا که شناخت خدا و آخرت موجب میشود که آدمی به افتخارات معنوی و مراتب عالی تکامل روحی دست یابد، پس از آن قرآن شناسی می آید و آنگاه حدیث شناسی که شناخت گفتار پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین باشد. از کسانی که از این دانش ها بهره فراوان و نصیبی شایان برده اند یکی آن سرآمد سادات بزرگوار و شاخسار روئیده از بوستان بنی هاشم آن دارای ذهن موشکاف و درک صائب آن دانای روشن بین میرزا محمد مهدی است. که خدایش عمر دراز دهد و عزت و مرتبه اش پر دوام دارد. وی پس از آنکه نزد من بخشی از کتاب تهذیب و برخی کتاب های فقهی متداول و قسمتی از کتاب تفسیر قرآن را خواند تقاضای اجازه نامه کرد، و من درخواستش بر آوردم و آرزویش تحقق بخشیدم، و می گویم که به وی اجازه می دهم تا از زبان من آنچه را از قول مشایخ و استادان حدیثم درست یافته ام روایت کند آن روایت ها که از کتاب های هم مذہبان مادر همه علوم هست و روایت ها و اجازه های شان را بویژه کتاب های حدیث و فقه و تفسیر و رجال و دیگر رشته ها را. طریقه های روایی من از مشایخ عمده و قدیمی حدیث ما متعدد و بسیار است، زیرا به علت کثرت واسطه های روایی بسیار گشته و منتشر شده اند، لکن چنانکه مثل معروف می گوید کار ممکن و آسان را به بهانه کاردشوار نمی توان از دست نهاد.

از جمله طریقه های روایی من یکی این است: به استناد اجازه نامه و قرائت و شنیدن، استاد دانا و علامه توانای ما مرحوم شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی از شیخ حدیث و استادش که جامع علوم عقلی و روایی و مجتهد بود و فروع را از روی اصول استنباط می کرد شیخ حسن

ماحوزی از استادش علامه زمان و نادره روزگار شیخ سلیمان ماحوزی از شیخ حدیث و استادش شیخ سلیمان بن علی بن سلیمان - مشهور به ابن ابی ظبیه - از استادش محقق امین محمد مشهور به بهاء الدین از پدرش آن فقیه فرزانه شیخ عزالدین حسین بن شیخ عبدالصمد بن محمد حارثی همدانی عاملی روایت می کند ، و شخصیت اخیر از عده ای از استادان عالیمقامش روایت می کند که بزرگترین و داناترین ایشان مستحکم کننده پایه دین زین الدین بن علی بن احمد بن محمد مشهور به شهید ثانی است، و او از زبان استاد حدیثش شیخ علی بن عبدالعالی میسی - از دهکده های جبل عامل - از شیخ سعید پسر عموی شهید شمس الدین محمد بن محمد مؤذن از شیخ ضیاء الدین علی بن الشیخ شمس الدین محمد بن مکی از پدرش شهید اول از گروهی راوی از جمله از فخرالمحققین و زبدة المدققین از پدرش نابغه زمان شیخ عالیمقام جمال الدین ابی منصور الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر مشهور به «علامه» از عده ای از استادانش از آن جمله برترینشان و نامدارترینشان شیخ نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید حلّی معروف به «محقق» - که دائمی علامه است - از استادش شیخ نجیب الدین بن نما از عده ای از استادانش از آن جمله محمد بن ادریس حلّی از شیخ عربی بن مسافر عبادی از استادش الیاس بن هشام حائری از استاد حدیثش ابی علی الحسن از پدرش شیخ الطائفه از استادش آن رکن مستحکم دین و برگزیده حاملان شریعت سید المرسلین آن یگانه روزگار ابو عبدالله محمد بن نعمان معروف به «شیخ مفید» - که صاحب الزمان (ع) ایاتنی چند در رثایش فرموده است، زیرا بر سنگ مزارش چنین نوشته یافته اند:

مباد آن که بانگ درگذشت بر آید که آن روز برای خاندان
پیامبران خواهد بود
اگر در خاک بیارمی در حقیقت عدل و توحید در آن جا
گرفته باشد
و مهدی قیام کننده هر گاه که نزدت دانش می آموختند شادمانی
می نمود.

و شیخ مفید از عده ای از مشایخ و استادان حدیثش روایت می کند
از آن میان جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه از جمعی از استادان
عالی قدرش که در میان ایشان شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین بن
بابویه هست و او از استادانش که در فهرست کتاب «الفقیه» نامشان آمده
روایت می نماید. و از ابن قولویه نامبرده از استاد بزرگ شیعه ثقة الاسلام
ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی از مشایخ وی که نامشان در کتاب وی
«کافی» آمده است. من به وی اجازه روایت می دهم و همان شرط ها را
که مشایخ و استادان بزرگم بامن کرده اند با وی می نمایم، این شرط را که
در علم و عمل جانب احتیاط را رعایت نماید تا به پرتگاه لغزش و اشتباه در
نیفتد، و دعا در حقم را چه در دوره زندگانی و چه پس از مرگم فراموش
نکند بویژه در فرصت هایی که امید اجابتش بیشتر است و در پی نمازهایش.
این اجازه نامه را محمد مهدی پسر ابوالقاسم موسوی شهرستانی
نیازمندترین پرستنده به رحمت پروردگار کریم با دست راست خویش
بنوشت بدان امید که خدا نامه اعمالش را به همان دستش دهد، خدایش
در انجام کارهای مورد رضایش توفیق دهد و آینده اش را بهتر از گذشته اش
گرداند، این را در سرزمین مقدس کربلا نگاشت در کنار سید الشهداء -

علامه میرزا محمد مهدی اصفهانی/۴۲۷

بر او هزاران درود و ثنا - به تاریخ رجب ۱۱۹۸ هـ.

خاندان این شخصیت

وی بازماندگان پاکی دارد که از میانشان دانشمندان و ادیبان و فقیهان شهیری برخاسته‌اند و مردانی که اموردین و دنیای مردم را اداره و رهبری کرده‌اند و غالباً در مشهد مقدس می‌زیسته‌اند، مانند حاج میرزا داود پسر میرزا محمد مهدی شهید، که از شاگردان دانشمند عالیه‌مقام شیخ محمد تقی اصفهانی - نویسنده حاسیه معالم - بود و در ۱۲۴۰ از دنیا رفت. و سید بزرگوار حاج میرزا عبدالجواد فرزند همین سید شهید، که در پنجاه و هشت سالگی به سال ۱۲۴۶ هـ درگذشت. و سید دانشمند حاج میرزا هدایت‌الله فرزند شخصیت مورد بحث، که کتاب «هدایة العوام» را در فقه نوشته است و کتابی در تفسیر، تولدش در رجب ۱۱۷۸ هـ و فاتهش سه شنبه هفتم رمضان ۱۲۴۸ هـ بود. فرزندان حاج میرزا هدایت‌الله نیز دانشمندان بلند پایه‌ای بودند مانند سید دانشمند حاج میرزا محمد عسکری امام جمعه و پیشنماز خراسان متوفای ۱۲۸۰ هـ. دیگر از ذریه دانشمند وی علامه توانا حاج میرزا ذبیح‌الله مؤلف آثار سودبخش است که از آنجمله ترجمه عیون اخبار الرضا (ع) به زبان فارسی و شرح دو فصل خمس و زکات کتاب «کفایه» سبزواری و رساله «المواسعة و المضایقه» و دو رساله در موضوع «طهارت» یکی کوچک و دیگری بزرگ است. همچنین دانشمند بلند پایه حاج میرزا هاشم متولد رجب ۱۲۰۹ هـ و متوفای ۱۲۸۹ هـ که از او فرزند دانشمندی چون سید علامه حاج میرزا حبیب بجاماند که کوچک‌تر از دو برادرش حاج میرزا باقر و حاج میرزا

جعفر بود. این قهرمان دینی دانشمندی فاضل و زبردست و عارفی حکیم و شاعری ادیب و شیواگو و در سامراء مدتی به درس امام مجدد شیرازی^۱ حضور می‌یافت و از تقریراتش رساله‌ای در موضوع «تعادل و تراجیح» و رساله‌ای در «لباس مشکوک» نوشت، و استادش از فراز کرسی تدریس بدین دو رساله اشاره کرد و آن را برنکاشته دیگر شاگردانش ترجیح نهاد. وی در حدود سال ۱۳۰۰ هـ به خراسان رفت و رهبری دینی مردم را به دست گرفت و مردم به وی اعتماد نمودند و دل به او بستند و برای کسب فیض از محضرش از هر سو بدورش جمع شدند، و به سخنرانی و وعظ و پیشنهاد و تدریس و قضا پرداخته بود تا پس از سال ۱۳۲۰ هـ درگذشت. دیوان شعر بزرگی به فارسی دارد از بهترین اشعار، و در آن مدیحه‌های بسیار در حق ائمه اطهار (ع) هست و بیشتر اشعارش رنگ و زیور عرفانی دارد و نمودار فهم روشن و هوش سرشار و ذوق گهربار و بهره بسیار وی از علم حدیث و عرفان و حکمت است و اطلاع، بلکه احاطه کاملش بر دقائق گفتار خاندان عصمت. در ستایش امام امیرالمؤمنین علی بن-

۱- مرجع بزرگ شیعه و مجدد مذهب در قرن چهاردهم حاج میرزا محمد حسن شیرازی که تاریخ رهبری دینی به عظمت مقام وی در هیچیک از دوره‌های اسلامی بیاد ندارد و وسعت دانش و تحقیقاتش باندازه دریا بود و آثار شاگردانش و نظریاتی که در زمینه‌های مختلف علمی اظهار داشته و در کتابها نوشته یا از فراز منبر، بشرح آورده اند گویای عظمت منزلت وی است. در ۱۲۳۰ هـ به دنیا آمد و در ۱۳۱۲ هـ در سامرا درگذشت و جنازه‌اش را بردوش تا نجف اشرف حمل کردند. فرزند خلف و صالحش آیه الله سید میرزا علی آقا - متولد ۱۲۸۷ هـ و متوفای چهارشنبه ۱۸ ربیع الثانی امسال (سال ۱۳۵۵) - از لحاظ علمی و پرهیزگاری جانشین برحق وی گشت.

بیطالب (ع) چنین سروده است:

ی اسم تو اصل هر مسمی
بصف تو برون زحد امکان
در مدح تو سوره ای است «یس»
مداح نبی مدیح قرآن
گیتی همه قالب و تواتر روح
از خصم تو گفت حق به قرآن
ابروی تو بود آنکه «فوسین»
یک جلوه ز چهره تو نماید
در کاخ دویی تو بودی اول
آن خال نهفته زیر گیسو
از مهر رخس گرفته پرتو
تایید به ممکنات نورش
از نقطه حروف یافت ترکیب
زین نقطه که بود قطب ایجاد
زین بیش سخن نمیتوان گفت
زین تعمیه عقل حیرت افزود
چون پای خرد به گل فرو رفت
این سر نهان نهفته خوشترین
جبریل بر ریخت پر در این کوی
جائی که بسوخت پای جبریل

وی جسم تو جان جمله اشیا
مدح تو برون زعد و احصا
در وصف تو آیتی است «طه»
گوینده جناب حق تعالی
عالم همه صورت و تو معنی
چندین بکنایه «لات» و «عزی»
نامید حق از مقام ادنی
در بزم که «دنی تدلی»
این است بیان نقطه با
چون ماه گرفته لیل یلدا
وز عکس لبش فرود لالا
گردید عیان ذوات اشیا
وز حرف خطوط شد هویدا
پس دایره شد عیان و پیدا
این است کمال عقل دانا
تا لعل تو حل کند معما
وز سر بگذشت آب دریا
راز درون نگفته اولی
گنجشک کجا و صید عنقا
ما را دل و جان بسوزد آنجا

آنجا که عقاب پر بریزد
از پشه لاغری چه خیزد

سلطان سریر هفت اقلیم	ای صاحب تخت و تخت و دیهیم
در حشر بهشت و نار تقسیم	ای آنکه کنی بیک اشاره
وی رشحه‌ای از لب تو تسنیم	ای جلوهای از رخ توجنت
کردی تو به جبرئیل تعلیم	آداب حقوق بندگی را
نعتی ز لب تو بود «حم»	وصفی ز رخ تو بود «یس»
مطلوب تو بودی از خوانیم	مقصود تو بودی از فواتح
چرخ چو گدا برای تعظیم	هر شام و سحر که خم کند پشت
ریزش ز ماه بخرمنی سیم	بخشیش ز مهر دامنی نور
بر لوح نقوش حسن ترقیم	در روز ازل قلم چو بنمود
وز لعل لب تو داشت ترسیم	از دور خط تو داشت سرمشق
وز لعل تو بود حلقه میم	از خط تو گردد دوره نون
وز زلف تو بود دامن جیم	از چشم تو بود چشمه صاد
چون گشت بهشت و نار تقسیم	با حب و عداوت تو ز آغاز
از نار «حبیب» کی کند بیم	از خلد عدو چه دارد امید

روز ازل کآدم و عالم نبود

جلوه‌ای از روی علی کم نبود

بر در پیرم علی آدم نبود	آدم اگر چهر نمودی به خاک
از دم عیسی بجز این دم نبود	مرغ گل اریافت به تن جان و دل
سایه اش از بر سر مریم نبود	نخله مریم نشدی بارور
دفتر ایجاد منظم نبود	ای که نه گر کلک تودادی نظام

کعبه زمیلا د تو این رتبه یافت	ورنه باین پایه معظم نبود
در شب معراج که حق بارسول	گفت سخن غیر تو محرم نبود
کیستی ای آنکه همه عالمی	گر تو نبودی همه عالم نبود
گر ننهادی تو به هستی قدم	نان و نشان ز آدم و خاتم نبود
در کتاب «ریاض» اشعار بسیاری از دیوان خطی وی نقل کرده‌ایم.	

 مولی‌عبدالصمد همدانی

وی که در کر بلامی زیست و همانجا به سال ۱۲۱۶ هـ به شهادت رسید. از پرچمداران علم و فقهی محقق و محدثی حکیم و عقیده‌شناسی لغت‌شناس است و وارد به همه رشته‌های علمی و زبردست در آن، و زاهدی پیراسته و عارف و خوش‌مشرّب و نیکو طریقه از شاگردان مبلغ توانا بهبهانی - که از او یاد کردیم - و نیز شاگرد مؤلف «ریاض العلماء»^۱. کتاب بزرگی در لغت نوشته است و کتاب بزرگ دیگری در شرح «المختصر النافع» اثر محقق حلی که شرح چند فصل آن را به خط خود وی دیدم، و در آخر فصل «احیاء الموات» نوشته بود: این آخرین نوشته‌ای است که بر قلم مؤلف گناهکارش عبدالصمد همدانی در کر بلای حسینی روان گشت در حالیکه بر هجرت نبوی ۱۱۹۵ هـ سال می‌گذشت. پایان

 ۱- سیدعلی حائری از قیهان و محققان سترگ، خواهرزاده وحید بهبهانی،

متولد ۱۱۶۱ هـ و متوفای ۱۲۳۱ هـ.

این شرح نشان می‌دهد که مؤلف در فقه و اصول و حدیث و لغت
تبحری داشته است. دیگر از آثارش کتاب «بحر العارف» است اثری دینی
و علمی و اخلاقی و فلسفی و عرفانی که حکایت از فضل سرشار و دانش خروشان
وی می‌کند. شعری هم گفته است. این بیت از اوست:

ز کعبه عاقبت امر سویی دیر شدم هزار شکر که من عاقبت بخیر شدم
وی در جریان حمله و هایشها به کربلا شهید گشت. آن جماعت
تبهکار متجاوز روز چهارشنبه ۱۸ ذیحجه روز غدیر سال ۱۲۱۶ هـ بایرانگ
اورا از خانه بدر آورده کشتند. محقق خاندان کاشف الغطاء در کتاب
«الحصون المنیعه» می‌گوید: وی پیوسته این سخن را بر زبان می‌آورد
که محاسنم بخونم رنگین خواهد گشت.

چندین مورخ و شرح حال نویس از او یاد کرده وی را توده اند.
در شهادتش تنها بود بلکه جمعی از رجال دین و دانش همراهش
به شهادت رسیدند مانند دانشمند عالیقدر شیخ محمد، و دانای پرهیزگار
شیخ عین علی و علوی شریف سید صادق، و جوان دلیر علی، که از تاریخ
زندگانی ایشان اطلاعی نداریم.

و هائی ها کیستند؟

دسته‌ای هستند منسوب به محمد بن عبد الوهاب بن سلیمان تمیمی
که به سال ۱۱۱۱ هـ متولد شد و در ۱۲۰۶ هـ بمرد. از عربهای بیابانی «نجد»
بود که در بصره میزیست و شاگرد شیخ محمد مهدی بصری بود و با
دانشمندان عصرش نشست و برخاست داشت و نخست به تحصیل پرداخت
تا کارش به پیروی تمایلات نفسانی و دلخوش کردن به باطیل کشید و

مذهبی از خود در آورده خارج از مذاهب معمول اسلامی، و در کار ساختن مذهب خویش از گفته ها و ساخته های ابن تیمیة حرائی و شاگردش ابن القیم استفاده کرد.

از آراء و هابی ها یکی حرام بودن یاد بود و ترتیب مجلس و جشن برای درگذشتگان حتی پیامبران و ائمه علیهم السلام است و حرام بودن ساختن گنبد و هر بنائی بر روی آرامگاه و مزار ایشان و زیارتشان و توسل به ایشان و شفیع گردانیدن آنان به درگاه پروردگار و تقدیم نذوق قربانی بقصد تقرب به خدا به مزار ایشان، همچنین نماز گزاردن در حرم مطهر شان. و هابی ها در این زمینه تا جائی گستاخی و رزیده اند که می گویند ممانعت از این کارها و ویران ساختن گنبد و بارگاه ائمه اطهار و پیامبر اکرم (ص) واجب است. همچنین می گویند هر که خود را امام مسلمانان نامید و شمشیر کشید پیرویش برای مردم واجب خواهد بود و او خود بر حسب مقتضیات شرایط و اوضاع تصمیماتی می گیرد و دیگران باید اجرائش کنند، و گفتار و آراء کسانی که در گذشته اند بی اعتبار است. محمد بن عبدالوهاب گستاخی را بجائی رساند که گفت: چو بدستی من بهتر از محمد است، زیرا این فایده دارد و محمد بی فائده است!

و هابی ها همه طوایف مسلمانان را کافر می شمارند و متهم به شرك والحاد می نمایند و کشتن آنان را روا می دانند.

این عنصر بعدها خود را به عبدالعزیز که از رؤسای قبائل «نجد» بود و مذهب حنبلی داشت نزدیک ساخت تا آنکه عده ای بسیار بدورش جمع شدند و از او پیروی نمودند، عبدالعزیز ابتدا به ذخائر مدینه دست انداخته غارت کرد و مزار ائمه را که در بقیع بود و ویران ساخت و دست

به جنایت‌های بیشرمانه آلود، و در نجد دژی ساخت به نام «درعیه». بعدها که قوت گرفت و پادشاه مکه و مدینه گشت به قصد تصرف نجف اشرف لشکر کشید و دوبار به آن شهر مقدس حمله آورد لکن با مقاومت خدا-پرستان آن شهر روبرو گشت و شیعهٔ بنی خزاعه هم بایشان کمک کرده وهابی‌های متجاوز را باز پس نشان‌دند.

دیگر بار سعود پسر عبدالعزیز با شارهٔ پدر با ۱۲۰۰۰ سپاهی حمله‌ای غافلگیرانه به کربلا آورد و سپیده دم هیجدهم ذیحجه- روز غدیر- سال ۱۲۱۶هـ- آن شهر مقدس را مورد هجوم و غارت قرار داد و هر که را یافت از دم تیغ گذراند و حرمت حرم مطهر فرزند پیامبر (ص) را لگدمال ساخت و پاس هیچیک از مقدسات مؤمنان را نگاه نداشت و شش ساعت تمام به آدمکشی سرگرم بود که در خلال آن هفت هزار تن از دانشمندان و فاضلان و بزرگان و سادات و مردم کوچه و بازار بشهادت رسیدند. از شهدای آن حملهٔ بیدادگرانه یکی همین شخصیت مورد بحث است. وهابی‌ها در شهر مقدس کربلا با اهانت به حرم مطهر امام حسین (ع) و خراب کردن و بیغما بردن اشیاء گرانبهای آن در حقیقت به ساحت مقدس پیامبر اکرم (ص) توهین نمودند، و دست به تبهکاری‌هایی زدند که دین و شرف انسانی اجازه نمیدهد آنها را یاد کنم و بشرح آورم.

شاعر توانا حاج‌هاشم کعبی- متوفای ۱۲۳۱هـ- در قصیده‌ای نام برخی از شهدای آن واقعه را آورده، و ما آن را از دیوان خطی وی، اینجا ثبت می‌کنیم:

ای قافله سالار! بگذار ساعتی در این منزلها بمانیم و بگریم...

مگر اشکمان از شعله سوزدل بکاهد
 بر جانهای پاکی بگرییم که بر لبه شمشیر برفتند ستمگرانه،
 و بر پیکرهائی که به خون نشستند
 بر آنهاکه بر خاک آرمیده‌اند و شبانگاه ستارگان از فراز آسمان
 به ایشان نگرانند
 بر حال زنان مستوری که پس از يك عمر پاکدامنی دشمن جامه
 بر تنشان درید و به کنیزی درآمدند.
 بر آن چندمرد بگرییم که بزرگوارانه یکی پس از دیگری از
 مرگ استقبال کردند
 بر ماه‌های تمامی بگرییم که نورشان ظلمت شب‌های تیره گم‌هی
 می‌درید
 سرزمین کربلا از پیکر ایشان ارزشمندتر گشت، آندم که این
 شهیدان بزرگ را پس از شهیدان بزرگ قدیم در بر گرفت
 من گمان داشتم که نهایت مصیبتی که در کربلا به وقوع می‌پیوندد
 همین است که فرزند پیامبر (ص) ستمگرانه در آن بکشتن رود
 اما برخلاف تصورم دیدم که مصیبت از پی مصیبت در می‌رسد و
 حوادث ناگوار همیشه می‌شود
 جان عزیزانم فدای غریب «محمد» و عزیزش جان همه عزیزانم
 فدای او باد
 چه آن وقت که زنده بود مصیبت‌ها و ناگواری‌ها برای او و
 خویشاوندان و خاندانش در می‌رسد
 و چه پس از شهادتش همچنان دست تجاوزکاران مسلح جام‌زهر

بکامش می ریزد

یکروز او را بروی خاک بیابان مثل گوسفند سر می برند و شاید
گوسفند را هم چنان خوار سر برند

در حالی که جگرش از تشنگی می سوزد از پشت گردن او را
سر می برند، آیا دیده‌ای که گوسفند را تشنه لب سر ببرند؟

دیگر روز جگرش را با کشتن دوستدارانش آتش می زنند و روز
دیگر مزارش را ویران می سازند

آیا نشنیدی که دیگر بار مصیبتی برایش پیش آمده مصیبتی
سخت ناگوار!

مردان خدا را کشته و بر خاک رها ساخته‌اند و خاندان سادات را
بی سرپرست گردانیده‌اند

پیشامدهای ناگوار سر نوشتشان را بیازی گرفته و بدست ستمگران
پاره پاره‌شان ساخته است

تا چنان گشته‌اند که دشمن می پسندد تنشان طعمه شمشیر و خونشان
شراب نیزه

چه مردانی! که از مقدسات دین پاسداری کردند و جان بر سر آن
باختند

تن را با خونی که از گلویشان ریخت شستند و با تکه پارچه‌ای
کفن شدند

دفن نشده بر خاک افتاده‌اند شمشیر از گوشت واستخوانشان تغذیه
می کند

یکتا پرستانی که هیچ چیز را با آفریدگار یکتا همبروان باز

نساختند و دست به حرام نیالودند
روز را همواره باروزه بسر آوردند و شام را به نماز ایستادند
پاس حقوق خویشاوندان پیامبر (ص) بداشتند و در این راه از نعمت
و عشرت چشم پوشیدند
سر در طریق هجرت راه خدا نهادند و شهادت را نردبان وصول
به سعادت و رستگاری گرفتند
بخون خفتگانی که ددان صحرائیکرشان را می درند و پیرندگان
وحشی بر آن هجوم می آرند
درندگان بسراغ گوشت تنشان می آیند و بر سر آن گرگ و شیر
بهم می افتند
رکوع روندگان بسجده آینده ای که عبادتگرند و پروردگارشان
خدای آسمانها را می ستایند
نمی دانم برای که ناله سردهم و برای که بگریم ورنج ماتم که را
بیجان بخرم؟
برای ارکان اسلام آندم که بلرزه در افتاد یا برای شالوده دین
آنکه که ویران گشت
برای شعار حق جویان که نورش از ره کینه خاموش گشت یا برای
مزار فرزند پیامبر (ص) که ویران گشت
مردان دین خدا و جمعی که بنو دریان روشنکرشان نایبانی از
میان می رفت
برای «محمد» پرچمدار دانش ها برای آن پرهیزگار بخشنده ای
که ابر رحمت بود

برای دانای فرزانه «عین علی» چراغ شام تار آینه‌گام که قرآن
کریم را تلاوت مینمود
برای آن هوشمندی که فضل و کمالش بی‌چون و چرا بود آن
عارف خوش‌رو
یا برای آن سید جوان «صادق» که مصداق راستی بود و پیکرش
را با شمشیر قطعه قطعه کردند
یا برای جوان دلیر «علی» که مردانه و با شجاعت با دشمن نبرد کرد
و آن قدر با شمشیر به جهاد مسلحانه پرداخت تا شمشیری فرسوده
را بشکافت
جان عزیزانم فدای این به‌خاک‌غلتیدگان باد که پنداری به‌خواب
فرورفته‌اند
آنان به پیروزی رسیدند و به هدف خویش دست یافتند و توهن‌وز
مرددی و چون و چرا می‌نمائی
سرانجام به بهشت درآمدند چنان میهمانانی که به‌خانه میزبانی
کریم درآیند
آنان مینوی جاویدان یافتند و توپس از فراق ایشان در بندذلت
و توسری خوری
بر سر بیعت ایستادند و معامله‌ای سودبخش کردند و تو خود را
بشناس که چه نسبتی با مقام ایشان داری
تو از راهی که ایشان رفتند خود را کنار کشیدی و در همین حال امید
بستی که هم‌طراز ایشان باشی
بعید است و محال این، تو را تمایلات هوسکارانه‌ات به گمراهی

کشیده تا چنین بینداری

گمشو! که تو در نظر من جز سرگردانی نیستی که واپس مانده باشی
وضع تو مثل زنان است که کاری جز عزاداری و گریه بر شهیدان
ندارند

اگر همت تو محدود به همین گریستن باشد تو نوحه سرائی بیش
نیستی یا روضه خوانی!

تو شمشیر برانی تهیه و ذخیره نکردی برای روز نبرد و پشامد
خطرناک، و نه نیزه‌ای متین

خاك برس و بر رایت که نظرت به گریه است نه به اقدام دلیرانه
اگر زنده ماندن را غنیمتی می‌شماری نظری پست و گمراهانه
داری

کجایند مردان! آیا خدا ترس پر عاطفه‌ای هست که دلش بر دین
خدا بسوزد و بر حم آید

کجاست مرد پیکار! آیا مردی هست که در دامن مادری دیندار
پرورش یافته باشد یا همه تان کنیز زاده‌اید؟!

هان ای مردان! اهانت بر تن هموار نسازید اگر حرف «سعود»
راست باشد که مسلمانی نیست

اگر این راست باشد هیچ کس از شما مسلمان نیستید! آیا در میان
شما کسی نیست که از احترام مقدسات اسلامی دفاع کند؟!

آیا در بین شما کسی نیست که پاس حرمت مقدسات نگهدارد
اگر هست باید از آن دفاع کند

اگر راست باشد که عشق به خاندان محمد (ص) و دوستیشان شرکی

سهمگین است

و هر که به احترام پیامبر احترام خویشاوندانش را نگهدارد
مستوجب آتش دوزخ خواهد بود.
و در میان همه مسلمانان حتی یکنفر نیست که از مقدسات اسلامی
دفاع کند

و پس از پیامبر (ص) هیچ خلیفه و امامی نبوده است که هر چه را خدا
حرام کرده حرام نماید
بلکه همه آنها متجاوز و گمراهگر و بدعتساز بوده اند جز «سعود»
که نورش مایه هدایت است!

و در مدت قریب به دو هزار سال در میان مسلمانان حتی یکنفر یافت
نشده که مسلمان و موحد حقیقی باشد

حال آنکه پیامبر (ص) می فرماید که همیشه در میان امتم عده ای
هستند که حرف حق میزنند و سخنانشان حجت است
بنابراین چه کسی راست میگوید، و کدامیک از این دو درست
میگویند: محمد؟ یا این نادان؟

ای پناه دین! وای یا ورا سلام! ای فرزند پیامبر! ای گران نسب.
نرین خلق و صاحب برجسته ترین نیاکان!
ای زاده گرامی آدمیان! اینک که بلا خطر ناک گشته و مصیبت سهمگین
شده نظر لطفی نمی نمائی!

اینک که می بینی شمشیر تجاوز کاران بر گردن ما نشسته و استوار
زیر چنگ گرفته است

نه دست از جان پیر سالخورده می کشند و نه از کشتن ناتوان رو

میگردانند و نه به التماس درمانده گوش میکنند
 چه دختران و زنان آزاد که کتک خوردند و به هر سو کشیده شدند
 و عناصر فرومایه حجاب بر چهره شان دریدند
 جامه بر تن زنانی دریده شد که هیچگاه جز دست و بند دستشان
 دیده نشده بود
 اینک آن زنان می ترسند روز درآید و چشم مردمان بر نشان
 افتد و خوش دارند که شب بماند تا درسیاهی آن مستور بماند
 چه دوشیزگانی که بزور از خانه بدر بردندشان و به آتش بسوختند
 «سعود» که مردان را به اتهام مشرک بودن کشت و کودکان را به کد امین
 جرم کشت؟!
 اماما! پیش روی تو چنین جنایتها بر خلق رفت و همین دلخوشی
 آنان را بس که تو شاهی
 دشمنان نهانی چشمشان روشن گشت و دشمنان علنی شماتت کنان
 لب به خنده گشودند
 دین خدا بازیچه دست شاهی شده است که به هر که و هر چه
 می خواهد حمله می برد و هر چه می خواهد حکم می راند
 تا به کی ای فرزند پیامبر! تا به چند! درود خدا و سلامش بر
 پیامبر باد

حاج محمد رضا بغدادی^۱ این واقعه را با تمام جزئیاتش به شعر

۱- شاعر توانا و ادیب پرابتکار و باذوق متولد سالهای پس از ۱۱۳۰ و متوفای ۱۲۴۰ هـ که در کاظمین به کنار برادرش شیخ کاظم سراینده قصیده «هائیه» —

در آورده است.^۱ شعر دیگری دارد خطاب به «ابن سعود» درباره همین واقعه:
آیا وقت آن نرسیده که غافل گوش به سخن حق بسپارد و منحرف
براه راست دین گام نهد؟

مست بهوش آید و کور بصیرت پذیرد و بیمار شفا یابد و نادان بفهمد؟
اینک مسلمانان به راههای گوناگون رفته اند و بر اثر آراء بدعت-
گذاران متشتت گشته اند
به اینها که از راه دین گم گشته و بدر شده اند حال آنکه هدایت دین
روشن است بگو:

بیائید بر سر عقیده و گفته ای که بین ما و شما هیچ اختلافی در
بارهاش نیست متحد شویم
و در پرتو آن هر چه را مورد اختلافمان است بسنجیم تا بفهمیم
کدام از اصل دین است و کدام نیست

اگر به مسالمت و بحث مسالمت آمیز بگرائید ما هم میگرائیم
و اگر جز راه جنگ نبوئید شمشیر میان ما فیصله خواهد داد
آیا اگر حاضر به بحث مسالمت آمیز نشوید بخود می پسندید که
راه فرومایگان را پیش گیرید؟

نمی دانم تازگی وحی بی از جانب خدا بشما رسیده است که پیشینیان
از آن خبر نداشته اند؟

یا اینکه عقاید شما از کسانی است که آنان را مشرك می دانید؟

→ - متوفای ۱۲۱۱ هـ - و در کنار شیخ یوسف - متوفای ۱۲۱۲ هـ - مدفون

است و مقبره شان نزدیک آرامگاه شریف مرتضی، و معروف است.

۱- ترجمه نشد.

و این هر دو بموجب اسلام باطل است
 نمی دانم وقتی رهبر شما پیدا شد اسلام وجود نداشت و دین بتامی
 از بین رفته بود؟
 اگر بگویند «ابراهیم» نیز بتنهائی يك امت بود فرق او با ابراهیم
 این است که به ابراهیم وحی نازل میشد
 اگر بگویند که راهنمای رهبر ما قرآن بود باید بدانند که هر
 دسته و طائفه ای باستناد قرآن با دیگران به بحث می پردازد
 و آنکهی اواز لحاظ پایة علمی به گردایشان نرسیده و هر قدر آنان
 خود را کوچک کنند در سطح او نخواهند بود
 بعلاوه او مثل ایشان به صدر اسلام نزدیک نیست و میان آنکه خود
 شاهد نزول وحی بوده با آنکه بعدها آمده تفاوت بسیار است
 اگر دانشمندان معتزلی را در نظر بگیریم خواهیم دانست که او
 در برابر علم و درکشان ذره ای هم نیست
 هر گاه مسأله گناهکاری مردم را مطرح کنید باید در جواب بدانید
 که خداوند بخشاینده توبه پذیر است
 فرض می کنیم آنها همه گناهان کبیره را مرتکب شده باشند باز
 هم کافر نخواهند بود و کارشان زشتکاری و نارواست
 کافر کسی است که خون مردم را می ریزد کاری که قرآن و اجماع
 در حرمتش همداستانند
 و در این مسأله هیچ اختلافی میان مذاهب اسلامی نیست و اگر
 این را نمی دانید بپرسیم
 زیارت آرامگاههای مقدس امامان کاری است که درباره اس

روایت‌های متواتر و مشهور و نیز دلائل قطعی هست
وزیارت‌نامه‌ها دست بدست اصحاب «طه» یعنی ائمه معصومین
رسیده به صورت پیایی
این هم مسلم است که پیامبر اکرم (ص) در خانه‌اش مدفون گشت و
کاروان زائران برای زیارت مرقد پاکش از هر سو می‌آمدند
پس از حضرتش دو صحابی وی و سپس جگر گوشه‌اش در کنارش
دفن شدند و دین در آن هنگام کامل بود
قسم خوردن بغیر خدا در مذهب ما کیفر حد خوردن ندارد و نه
در شریعت اسلام کسی چنین حکمی کرده است
گاه نظر داده‌اند که این کار مکروه است این را مجتهدان دانشمند
گفته و تصریح نموده‌اند
ما نیز دستور داریم که از ایشان پیروی نمائیم و هر که از این راه
سرپیچد نادان است
تنباکو و دخانیات را که در شریعت اسلام هیچ نص و حکم صریحی
در حرمتش نیست که حرام کرده است؟
هر چه را خدا حرام نکرده باشد در مذهب ما مباح است و در
این باره هیچ کس مخالفتی ننموده است
اگر شیخ شما به حدیث «هر مستی آوری حرام است» استناد
می‌کند دخانیات مستی آور نیست
ننگ بر آن شیخ که به اعماق منجلاب جهل فرو رفته و هر چه
دست و پا می‌زند ساحل نجات را در نمی‌یابد
کار دین و احکامش ابزار حقه بازی شده است و این ابزار را

شیطان وسیله قراردادده است

اگر گول این را خورده‌اید که دیده‌اید خدا پیروزی ما را بتأخیر
انداخته دل خوش نکنید که همین نشانه پیروزی ما درآینده است
روزی که پیامبر(ص) درغاریدفاع بود تا روز فتح مکه خیلی
طول کشید پیروزی مسلمانان همواره پیروزی دورمدت و نهائی است
اگر برده بی ادبی آفایش را کشت چیز تازه و جالبی نخواهد بود
و درماهیت وی تغییر نخواهد داد

ابن ملجم پلید هم حیدر آن شیر خدا را کشت و حسین را نادانی
که فرومایه ترین فرد بود بقتل رساند
این دسته را چه میشود که بندای حق پاسخ نمیدهند و گوش
نمیسپارند حال آنکه حق وسیله حل اختلاف است
نمی دانم دیده بصیرشان نایبنا است یا می بینند و می فهمند و
خود را بنفهمی می زنند؟!

آیا درشریعت اسلام روا است که کودک شیرخوار را بکشند؟ این
همه ادیان دربرابران ببینید یکی از آنها روا میدارد این را
پیامبر خدا درتمام جنگ ها اگر مشرکان مسلمان میشدند
اسلامشان را می پذیرفت و به جنگ خاتمه میداد
اگر بگوئید اینهائی که شما با آنها می جنگید پس از مسلمان شدن
کافر شده اند شکی دراین نمی ماند که پدرانمان مسلمان بوده اند!
حال آنکه تا دیروز مدعی بودید که پدرانمان مشرک بوده اند و
امروز اساس نظر خود را ویران می کنید
ای گروه گمراه! از نادانی بدرآئید و ندای خدائی را بشنوید

زیرا وضع خطرناکی برایتان پیش خواهد آمد
و در جهان به تبهکاری نپردازید زیرا خدا مسلط است و با او
نمی‌توان ستیز نمود
بفرمان خدا بود که قوم تبهکار عاد چون دست به تجاوز و سیطره
بر دیگران زدند و از گون شدند
پیش از شما مسیلمه کذاب در برابر خدا سرکشید تا سرانجام گرفتار
حوادث کشنده گشت
و پیشتر از او اهالی «رس» بسبب تجاوز مسلحانه نابود شدند و
نسل‌ها به همین سبب بکیفر رسیدند
اینک دیار آن اقوام ویرانه است و آشیانه جغد و محل تاخت و
تازگرگ و شغال
پنداری جز یکدم نزیسته‌اند و سپس نابود گشته‌اند آیا این عبرت
برای عاقل کفایت خواهد کرد یا نه؟
دیری نخواهد گذشت که سپاهی از ما بر سر تان خواهد تاخت
چون ابری که صاعقه‌اش تیغ است و سنان
و سر بازانش همه یکتا پرستند و ذلت ناپذیر و بلند همت و ستر
بازو
و از حریم قلمرو دین دفاع خواهند کرد با این شعار که نبرد
براه خدا می‌کنیم
شما نخواستید راه مسالمت و بحث دوستانه پیش گیرید و راه
خشونت برگزیدید و با شما جز با شمشیر سخن نخواهیم گفت
مردان جنگی ما با شمشیر هر کوه و دره را بر ویتان خواهند بست

و عرصه را بر شما تنگ خواهند ساخت
آنان عقیده دارند که فرمان فقط خدا راست و همه او را می-
خوانند و رو به درگاه او دارند
و هرگز فضائل و امتیازات پیامبران را منکر نمی شوند و نه
افتخارات مردان خدا را
اینان حزب خداوند و سرباز راه خدا و چون خطری متوجه اسلام
شود بسرعت به میدان می تازند
از آن وقت که نامه هایی از گداهای «نجد» به ما رسیده ما بخنده
افتاده ایم!
آیا قبائل حجاز از این نمی ترسند که سپاه گرانی از ما بر سرشان
بتازد؟
و هنگامی که خوابیده و چشم بسته اند بناگاهان در میانشان
در آئیم؟
یا سپیده دمان در حالیکه همه شان به گمراهی فرو رفته و با هم
بحث پوچ می کنند ضربه بر آنان بزنیم؟
ضربه شمشیری درخشان و تیز شمشیری بران و قاطع؟!
هان! شما ای گروه! آنچه را برایتان گفتم بشنوید که مایه هدایت
و دلیل است
من اکنون به شما اخطار کردم و خطر حمله و حشتناکی را به شما
ابلاغ نمودم
اگر دست از گمراهی و جنایت برداشتید ما از کارهای گذشته تان
چشم خواهیم پوشید و گرنه با شمشیر رو بر و خواهید بود

و اگر صاعقه وار بر سر تان تاختیم و اساس سر زمینتان را بلرزه
انداختیم بد حال خواهید بود.

قصیده طولانی دیگری دارد در شرح حمله و هایشها به کربلا و
جناایتهای آنها ورنای شهیدان آن واقعه بالغ بر ۱۰۳ بیت که چند بیت
از آن را می آوریم:

بر کربلا طوفان حادثه ای وزید که بنیان آن را زیر و زبر کرد
تا گرد و خاک آن طوفان فرو نشست بر که های خون به همدیگر
پیوست

خدای را این چه حمله و حشتمناکی بود که ارکان دین را بلرزه
انداخت

کشته ها را می بینی که خون در اطرافشان غرش کنان می رود
پنداری تپه های شنی هستند بر کناره دونه ر روان
آه بر زنان دلسوخته ای که از شهادت پیران و کودکان سراسیمه
نوحه می کنند

نمی دانیم بر کدام مصیبت ناله کنیم بر هتک حرمت حرم مطهر
یا بر به خون خفتگان

کاش می دانستم که اگر پیامبر مصطفی در آن لحظات حاضر بود
چه می کرد

اگر حاضر بود و می دید که حرم مطهر به کشتارگاه قصابان بدل
گشته و فرزندان به میش و بره

نشان که با خون گلگون گشته گوئی دری است که یاقوت بر آن
نشاندن باشند

این مصیبتی است که اگر راهبان دیر سمعان بشنوند مضطرب خواهند شد و نه راهبان بلکه حتی خود دیر نیز
 اگر ایوان کسری خبر این واقعه را بشنود از شکست ناراحتی
 شکاف بر خواهد داشت
 ای غیرت الهی دست به انتقام بر آر برای کودکان شیر خواری که
 هرگز گناهی نکرده اند
 برای نبش قبر کردن پسر دختر پیامبر (ص) برای خونهایی که
 بر سر مزار و در حرمش ریخته شد.
 برای آن ریش سفیدی که بخون آغشته گشت آن دم که میان چراغ
 و قرآن در محراب نشسته بود
 برای جوانانی که غسل نشده به خاک سپرده شدند و نه کافوری
 بر تنشان مالیده شد و نه کفن شدند
 برای دختر بیچه های شیر خواری که هر بار از گریه می ایستند
 می بینند پیران و پسران به خون آرمیده اند
 برای اذنان برهنه ای که جامه شان را دشمن مهاجم ربوده است و
 خود را پشت دیوار پنهان می کنند
 برای زنانی که هر چند نفر زیر يك چادر نماز پنهان می شوند
 و باز هم نمی توانند همه تنشان را بپوشانند
 برای مردمی که ایمانی خالص و بی شائبه دارند و به صبر و شکیبایی
 چنگ آویخته اند که شکیبایی پایه ایمان است
 برای پنج هزار نفری که در عرض چند ساعت کشته شدند و اینها
 غیر از زخم برداشته های دم مرگند

انتقام پنج شخصیت «اصحاب کساء» و آنان را که پیامبر (ص) برای
دعای مبارزه جوینانه با خود برگزید

انتقام گل خوشبوی پیامبر و سرور جوانان بهشتی را بستان
بخدا سوگند که «بخت النصر» هم وقتی دست به تجاوز کاری و
جنایت و کفر کیشی زد این چنین نکرد

نه بخدا اینقدر تبهکاری و کفری نکرد و نه سپاه ابرهه یکدهم
این ویرانی را که ابن سعود در حرم مقدس کرد در کعبه کرد

حیرانم که در کدام مصیبت ناله سردهم به خاطر پسرانی که
سربریده شدند یا به خاطر تجاوزاتی که به زنان شد

نه، بخدا قسم در همه اعصار اگر بگردی و در همه گیتی چنین
جنایت‌ها نمی‌بایی

چه کسی تا بحال در غیر «منی» قربانگاه دیده یا کجا فرزندان
آدم را چنین سربریده‌اند

«ابن سعد» باب جنایتی گشود و «ابن سعود» از او پیروی کرد و این
دو جنایتکار نکو نثار گمراه گشتند

در آخرین بیت قصیده تاریخ آن واقعه را - سال ۱۲۱۶ هـ - تضمین
کرده است. چند سال بعد، شب نهم صفر ۱۲۲۱ هـ، «سعود» وهابی به شهر
نجف اشرف حمله آورد، اما پس از دادن کشته‌های بسیار ناکام و سرشکسته
واپس نشست. در سال ۱۲۲۲ هـ نیز بایست هزار سپاهی رو به عراق نهاد و
نجف و کربلا را مورد حمله قرار داد اما باز هم بر آن دو شهر دست
نیافته مغلوب پس رفت. در سال ۱۲۱۸ هـ بدون جنگ بر مکه دست یافت
و مزارهائی را که در آن شهر بود و گنبد و بارگاه‌های آن را ویران کرد.

در سال ۱۲۱۹ هـ نیز مکه را به محاصره درآورد. در ۱۲۲۱ هـ به مدینه منوره حمله برد و به آن درآمد و مزارهای موجود در آن را خراب کرد از جمله گنبد و بارگاه ائمه اطهار (ع) را که در بقیع مدفونند، و ذخائر مزار پیامبر اکرم (ص) را غارت کرد. بر اثر آن مردمی که از مصر و سوریه و عراق عازم حج بودند تاسه سال- یعنی از ۱۲۲۰ هـ تا ۱۲۲۳ هـ- نتوانستند راهی مکه شوند. و هابیها در طول تاریخ خود جنگ‌های بسیار با مسلمانان کرده‌اند که از سال ۱۲۰۵ تا ۱۲۲۰ هـ در حدود پنجاه بار با مسلمانان جنگیده‌اند.

ریاست این دسته را پس از «سعود» پسرش عبدالله بن سعود عهده‌دار شد، تا بهمت مبارز دلیر ابراهیم پاشا کارش زار گشت و به دست او گرفتار آمد و او را به قسطنطنیه فرستاد تا در آنجا برابر باب‌هایون اعدام شد، و سپس بهمت و بکوشش پیگیر محمد علی پاشا والی مصر و لشکر کشی‌های مقتدرانه پسرش ابراهیم پاشا در سال ۱۲۳۳ هـ و هابی‌ها قلع و قمع شدند. شرح این وقایع در کتاب‌های شرح حال و تاریخ نوشته شده است. این کشتار بیرحمانه و قتل عام که در ۱۲۱۶ هـ در کربلا صورت گرفت دومین قتل عام کربلا شمرده می‌شود. اولی به دست سید علی بن محمد بن فلاح واسطی مشعشعی ارتکاب یافت. جد این عنصر تبه‌کار یعنی «فلاح» اولین شاه این سلسله است که در ۸۰۴ هـ به حکومت رسید و در ۸۵۴ هـ مرد. پدرش سید محمد از شاگردان شیخ بزرگوار و عالم مقام احمد بن فهد حلی بود و در علوم عقلی و روایی زبردست گشت و خود را ریاضت می‌داد و از جمله ریاضت‌هایش این بود که یکسال تمام در مسجد کوفه معتکف می‌شد. سرانجام ادعاهای باطل کرد و چندان به آن ادامه داد

که استادش فقیه حلی فتوای قتلش را صادر کرد و ضمن نامه‌ای به امیر منصور بن قیان بن ادریس عبادی گزارش نمود. چون این نامه به امیر منصور رسید سید محمد را بگرفت و در بند نهاده خواست اعدامش کند. او به قرآن قسم یاد کرد که صوفی بی عامی است و همه شیعیان امامی مذهب با او دشمنند. بدین حيله از چنگ او رهائی یافت، و مدتی کوتاه بخت یارش گشت تا از عرب‌های ییابانی جمعی به دورش گرد آمدند. نخستین جماعتی که با او بیعت نمودند بنو سلامه بودند، و او این را بفال نیک گرفت و گفت: خیر و سلامت خواهد بود. سرانجام بر شهرهای خوزستان تسلط پیدا کرد و دست به کارهای مهم و خطرناک زد و آتش جنگ‌هایی چند برافروخت.

دانشمند عالیمقام سید ضامن بن شوقم در «تحفة الازهار» می‌نویسد: او بر همه منطقه اهواز از ساحل فرات گرفته تا حله دست یافت. شماره سپاهیان پانصد بود لکن چون پاره‌ای اسمها را بکار میبردند هیچ اسلحه‌ای بر تنشان کارگر نبود. او در مذهب تندرو بود. به عراق سفر کرد و سنگ‌هایی را که دورا دور مرقد امام علی بن ابیطالب (ع) چیده بود آتش زد و گنبد را به آتش‌خانه بدل کرد و تاشش ماه بدین حال بود، زیرا میگفت که علی پروردگار است و پروردگار نمی‌میرد.

ابتدای فرمانروائی او رجب ۸۴۴ هـ بود و در ۸۶۶ هـ بمرد.

خود وی یعنی سید علی که معروف به ملا علی بود در تبهکاری و گناه‌ورزی قدم جای قدم پدرش مینهاد و از سنگدل‌ترین عناصر بود. می‌گویند: بیش‌تری را بجائی رسانید که در اواخر کار به ادعاهای باطل و پوچ پدرش اکتفا ننموده دعوی خدائی کرد، و زائران را بسال ۸۵۸ هـ

در نجف اشرف به قتل رساند و اموالشان را بتاراج برد بی آنکه خم بابر وی خود بیاورد! در اواخر عمر پدر، پدر را زیر فرمان خود در آورد و سر رشته اداره امور و فرماندهی را بدست گرفت و رئیس آن دار و دسته تجاوز کارگشت و همانوقت که پدرش زنده بود به عتبات مقدسه عراق حمله کرد و بیاد غارت داد و هر چه بچنگ آورد بدزدید و ببرد و بی رحمی ها و سفاکی ها کرد.

در «روضات الجنات» میخوانیم که او فرمانروای عربستان و بصره گشت و دوشهر مقدس نجف و کربلا را غارت کرد و مردمش را به بیرحمانه ترین وضعی بکشت و هر که را زنده یافت به اسارت گرفت و به دو مرکز سلطنتش - بصره و جزیره - برد.

شرح کارهای این عنصر و ماجرای جنگها و تبهکاری هایش در کتابهای تاریخ نوشته است. ما باندازه کفایت از آن آوردیم. به سال ۸۶۱ هـ در اثنای محاصره دژ بهبهان بر اثر تیری که به وی اصابت کرد مرد. پس از او برادرش سلطان محسن جایش را گرفت، و بر قسمتی از عربستان و بیشتر توابع بغداد دست یافت، و چون دوستدار اهل فضل بود و دستی گشاده و بخشنده داشت علمای معاصرش کتابها و رسالهها بنامش کردند. بعد از او دو پسرش سید علی و سید ایوب حکمروا شدند. این دو حاکم در سایه ارشاد سید بزرگوار ضیاء الدین نورالله مرعشی روش پدر بزرگ تبهکارشان را ترك کرده و به ترویج شریعت جد و الای خویش و پیمودن راه پیامبر مصطفی همت گماشتند و طریق پسندیده علی مرعشی را پیش گرفتند. به سال ۹۱۴ هـ همراه عده ای از بزرگان آن طائفه کشته شدند و حکومت پس از ایشان بدست سید فلاح پسر سید محسن افتاد و بعد از

اوبدست بدران پسر سید فلاح و سپس به دست سجاد پسر سید بدران که بر صحرای عراق و بسیاری از شهرهای آن تسلط یافت.

سومین قتل عام کربلا در دوره سلطان عبدالمجید در ذیحجه ۱۲۵۸ هـ اتفاق افتاد. در «روضات الجنات» درباره این کشتار بیرحمانه چنین نوشته است: سومین کشتار در دوره ماودراواخر سال ۱۲۵۸ هـ رخ داد، کشتاری وحشتناک که شماره کشتگان از مرد و کودک به ده هزار رسید علاوه بر غارت و چپاول و حشیانه. این کشتار بدست نجیب پاشا والی بغداد صورت گرفت. اودستور داد با اهالی آن شهر مقدس بدترین وجهی رفتار کنند و عمالش آن شهر را زیر و رو کردند. در این قتل عام نیز جمع کثیری از علما و سادات و مردم بیگناه زائر و مجاور کشته شدند.

شخص مورد اعتمادی که شاهد ماجرا بوده است می گوید: چون سپاه مهاجم از شهر بیرون رفت کشتگان را آمار گرفتیم و از گورکنان پرسیدیم و تحقیق کردیم، معلوم شد بیست هزار کشته است از مرد و زن و کودک. هر چهار پنج و گاه ده نعش را در یک قبر نهاده خاک بر آن می ریختیم بدون غسل و بدون کفن. بسیاری از کشتگان را در خانه ها و چاه ها یافتیم. تنها درسردابی که زیر رواق حضرت عباس (ع) است بیش از سیصد نعش بود.

تفصیل این واقعه را در کتاب «العقبات العنبرية فی الطبقات الجعفریه»^۱ توان دید.

دانشمند عالیمقام

شیخ حسین «آل عصفور»

نسب وی بدین قرار است:

حسین بن محمد بن احمد بن ابراهیم - متوفای ۱۱۲۵ هـ بن الحاج
احمد - متوفای ۱۰۷۵ هـ - بن صالح بن احمد بن عصفور بن احمد بن
عبدالحسین بن عطیه بن شیبہ.

نویسنده «الانوار» درباره وی می گوید: از علمای خدا ترس و
از فضایل محقق و حدیثدانان زبردست، و از رجال بزرگ دوره اخیر
بود. حتی بعضی دانشمندان بزرگ او را از مجددین مذهب در رأس سده
سیزدهم شمرده اند. در قدرت حافظه ضرب المثل بود، و همواره به تدریس

۱- دانشمند توانا شیخ علی بن حسن بن علی بن سلیمان بحرانی (۱۳۴۰-
۱۲۷۴ هـ) که تألیفات سودمندی دارد، و شاگرد عده ای از علمای بزرگ بوده است
مانند شیخ محمد حسین کاظمی و شیخ محمد طه تبریزی نجفی و سید مرتضی بن مهدی
کشمیری و از شخصیت اخیر اجازه روایت دارد.

و تألیف و مطالعه و نگارش اشتغال داشت. شیخ ناصر قطیفی از قول افراد موثق برایم حکایت کرد که وی در سفر حجش به قطیف^۱ آمد و با سید محد صندید قطیفی^۲ ملاقات کرد. سید محمد کتاب‌های نفیس بسیاری داشت که بعضی از آنها منحصر بفرد بود و نزد دیگری یافت نمیشد. شیخ حسین کتابی در علم حدیث دید و از او خواهش کرد که آن را به وی امانت دهد تا ضمن سفر از آن نسخه‌ای بردارد. اما سید نپذیرفت و گفت که جز همین نسخه وجود ندارد. آن کتاب در همان چند روزه اقامتش در قطیف نزد وی بود و هنگام ترك آن شهر آن را به سید برگرداند، و سفر کرد. در بازگشت از حج دوباره به قطیف آمد و با سید ملاقات نمود و از او خواست آن کتاب را بیاورد. آوردش. شیخ حسین نسخه تازه‌ای از آن کتاب بیرون آورد تا آن را با نسخه‌ای که مال سید بود مقابله و مطابقت نماید. سید پرسید: نسخه‌ای از این کتاب یافته‌ای؟ گفت: نه، اما در همان چند روز که مطالعه‌اش کردم حفظ شدم و در اثنای سفر از حفظ بر نوشتمش با همان ترتیب و فصول و سندهایش. سید و دیگر کسانی که در آن جلسه حاضر بودند سخت بشگفت آمدند. وقتی آن نسخه از بر نوشته را با نسخه اصلی مطابقت نمود جز در چند مورد ناچیز اختلافی نیافت. در قدرت حافظه وی همین بس که کتاب «النفحة القدسیة فی الصلوة الیومیة» را سه روز برای شاگردانش از بر تقریر کرد. شیخ

۱- از شهرهای بحرین.

۲- فرزند ابراهیم بن یحیی خطی از خاندان «صندید»، و یکی از علمای شهر دین که رساله‌ای در فقه و رساله‌ای در «رضاع» نوشته و رساله‌ای اخیرش بتمامی در «انوار البدرین» نقل شده است.

محمد شویکی خطی همین را در قصیده‌ای متذکر شده است.
باری، وی از علمای عظیم‌الشان عصر خویش بود بلحاظ دانش و
عمل و تقوی و بزرگمنشی. انجمن بحث و مذاکره علمی‌اش پراز دانشمندان
بزرگی بود که از بحرین و قطیف و احساء و توابع آن دیار می‌آمدند.
فتواها و اقوالش مشهور و زبانزد است. تألیفات بسیاری هم دارد که برخی
از آن را در اجازه‌نامه‌ای که برای شیخ مرزوق شویکی^۱ نگاشته ذکر
کرده است، و برخی دیگر را شیخ عبدالمحسن لویمی^۲ در اجازه‌نامه‌های
خویش یاد کرده است از آن میان:

- ۱- الرواشح السبحانیه، در شرح کفایه خراسانی، پنج جلد
- ۲- السوانح النظرية فی شرح البداية الحریه، در دو جلد
- ۳- الحقائق الفاخرة، در تکمیل کتاب «الحدايق الناضره» نوشته
عمویش شیخ یوسف
- ۴- الحقد النواظر، در تکمیل کتاب «النوادر» اثر فیض کاشانی
- ۵- رسائل اهل الرساله و دلائل اهل الدلاله، در عبادات
- ۶- کتاب‌هایی درباره رحلت پیامبر اکرم و یکایک ائمه اطهار
- ۷- منظومه‌ای در نحو
- ۸- «الجنة الواقیه» در احکام تقیه

-
- ۱- از علمای نیک که خود و پدرش شاعر دانشمند شیخ محمد اجازه‌نامه هائی
از وی دارند، و اهل «شویکه» از دهکده‌های قطیف‌اند، واصلشان از بحرین است.
 - ۲- از علمای معروف، و شاگرد شخصیت مورد بحث ما. از همین شخصیت و
شیخ احمد بن الحسن دستانی بحرانی و آیه الله بحر العلوم و علامه شهرستانی و
دیگران حدیث روایت می‌کند. تألیفاتی در رشته‌های مختلف دارد. از او شیخ
علی بن مبارک احسانی قطیفی روایت می‌کند و اجازه هم از او دارد.

- ٩- رسالة في الجبوة
- ١٠- رسالة الاشراف درمنع فروش موقوفات
- ١١- منظومه ای در فقه
- ١٢- رساله ای در نسب پیامبر (ص)
- ١٣- النفحة القدسيه
- ١٤- البراهين النظرية في جواب المسائل البصريه
- ١٥- القول الشارح
- ١٦- المحاسن النفسانية في جواب المسائل الخراسانيه
- ١٧- محاسن الاعتقاد
- ١٨- مفاتيح الغيب والتبيان في تفسير القرآن
- ١٩- المنسك الكبير
- ٢٠- رسالة العوامل السماعية والقياسية
- ٢١- المنسك الصغير
- ٢٢- الحجة لثمرات المهجه در معارف الهي
- ٢٣- المنسك الوسيط
- ٢٤- السداد، در فقه، وازمبحث طهارت تا معاملات
- ٢٥- الفرحة الانسيه
- ٢٦- مريق الدموع في ليالى الاسبوع
- ٢٧- المرائي، شامل سى مرثيه
- ٢٨- شارحة الصدور، منظومه ای در اصول
- ٢٩- الجنة الواقيه
- ٣٠- شرح دعای کميل

۳۱- دیوان رثای حسین

۳۲- الفوائد الحسينیه، درباره دهه عاشورا، در دو جلد

۳۳- الانوار اللوامع در شرح «مفاتیح الشرایع» اثر محدث توانا

فیض کاشانی

۳۴- الدرّة الغراء در وفات حضرت زهراء (ع)

۳۵- کشف اللثام در شرح «اعلام الانام فی التوحید» نوشته شیخ

سلیمان بحرانی

۳۶- الانوار الوضیة فی شرح الاحکام الرضویة در شرح کتاب

«شرایع الدین» که حضرت رضا (ع) برای مأمون نگاشته است.

پس از ذکر این کتابها میگوید: وی از پدرش شیخ محمد و عمویش

شیخ یوسف، و شیخ عبدالعلی حدیث روایت می کرد، و از او جمعی مانند

شیخ احمد بن زین الدین احسائی^۱ و شیخ عبدالمحسن لویمی احسائی- که

از او یاد کردیم- و شیخ حسن بن شیخ عبدالمحسن- که از پدرش اجازه داشت

- و شیخ علی بن شیخ عبدالله بن یحیی حفصی^۲ و شیخ محمد بن خلف سری^۳

۱- از علمای بزرگ که حدیث از آیه الله بحر العلوم و کشف الغطاء و مؤلف

«ریاض العلماء» و سید مهدی شهرستانی و شیخ احمد بن حسن بحرانی، و شیخ احمد

ابن محمد «آل عصفور» روایت می کند و از او مؤلف «جواهر» و حاج میرزا

ابراهیم کلباسی مؤلف «اشارات». وی متوفای ۱۲۴۱ ه. است.

۲- عالمی معروف و صاحب تألیفات بسیار، مانند «حیة القلوب» که از مبحث

طهارت تا مبحث دیات را در بردارد. از بحرین به مینا هجرت کرد و در آنجا پیشوای

مردم و فوق العاده متنفذ بود.

۳- قیة بلند پایه ای که حاشیه ای بر «زبدۀ» شیخ بهائی نگاشته، و آرامگاهش

در «بلاد» معروف است.

شیخ حسین «آل عصفور»/ ۴۶۱

و شیخ محمد علی قطری بلادی بحرانی^۱ و شیخ عبدعلی بن قضايب قطیفی^۲
و شیخ مرزوق شویکی خطی و دیگران.

وی در جریان حوادثی که در شوال ۱۲۱۶ هـ در بحرین اتفاق افتاد
شب یکشنبه بیست و یکم همان ماه کشته شد. شنیدم که تبهکاری از
دشمنان دین ضربه‌ای بر پشت پایش وارد ساخت که بر اثر آن شهید
گشت. تاریخ شهادتش را در این عبارت عربی تسجیل کرده‌اند: «طود-
الشریعة قدوهی و تهدما». آرامگاهش در دهکده محل سکونتش
«شاخوره» و مزارى معروف است. شاعر با ذوق و ادیب حاج هاشم کعبی
دو قصیده بلند در درنایش سروده که در آخر کتاب «کشکول» اثر مؤلف
«حدائق» بچاپ رسیده است.

خاندان «آل عصفور»

پدر این شهید، شیخ محمد نیز از دانشمندان نامی بود که مؤلف
«الانوار» دانش و عمل و فضل و کمال و پارسائی و زهدش را ستوده
است. تولدش در ۱۱۱۲ هـ است، و تألیفات خوبی دارد از جمله کتاب «مرآة
الابرار فی احکام الاسفار»، و رساله‌ای در نماز، و رساله دیگری در اصول

۱- از فقهای عالیمقام و شاگرد شخصیت مورد بحث ما که از وی اجازه نامه هم
داشته و از تألیفاتش یکی شرحی است بر منظومه «الدرة الغروية» اثر آیه الله
بحر العلوم.

۲- از معاریف خاندان «آل مقلد» که اصلاً از عربستان است و به قطیف آمده
اقامت کرد و اجازه نامه‌ای از شخصیت مورد بحث ما و از آیه الله بحر العلوم داشته
است، بعد در اصفهان مقیم شد و جمعی از او اجازه نامه گرفتند مانند علامه توانا
حاج میرزا ابراهیم کلباسی مؤلف «اشارات».

دین، و رساله‌ای در وفات امیرالمؤمنین (ع). حدیث از علامه شیخ حسین ماحوزی روایت می‌کند که اجازه‌نامه‌ای به‌وی داده است و اجازه‌هایی به دو برادرش شیخ یوسف - مؤلف حدائق - و شیخ عبدالعلی - که از هر دو نام خواهیم برد - و از وی دو پسر دانشمند و فاضلش و شیخ احمد - که از او یاد خواهد شد - روایت می‌کنند. اشعار فراوانی از او در دست داریم در رثای سیدالشهداء (ع). برادرش مؤلف «حدائق» قصیده‌ای برایش نوشته که در آن وی را ستوده است و نویسنده «کشکول» در صفحه ۷۰ جلد دوم ثبتش کرده است.

پدر بزرگ وی شیخ احمد بن ابراهیم نیز از فقها و علمای شهر بود. فقه و اصول و حکمت را نزد شیخ سلیمان ماحوزی^۱ تمام کرد، و ریاضیات را نزد شیخ محمد بن یوسف بحرانی^۲. رساله‌ها و کتاب‌هایی چند نوشته در فقه و دیگر موضوعات. پسرش در کتاب «اللؤلؤة» از او یاد کرده و شیخ عبدالله بحرانی^۳ وی را بدین عبارت ستوده است: سرور همان سرآمد علمای شهر و مقتدای امنای بزرگ، فقیه عصر و مرجع زمان،

۱ - فرزند شیخ عبدالله بن علی بحرانی از پیشوایان شیعه در سرزمین بحرین، و از دانشمندان متبحر که اشعار روان و زیبایی سروده و تولدش در ۱۰۷۵ هـ بوده است.

۲ - متوفای ۱۱۰۳ هـ دانشمند جامعی که حدیث از علی بن سلیمان بحرانی روایت می‌کند و از او فرزندش علامه شیخ احمد متوفای ۱۱۰۲ هـ.

۳ - شیخ عبدالله بن صالح بن جمعه بحرانی از فقها و دانشمندان اصولی که در رشته‌های علمی دست داشت و صالح و زاهد و پرهیزگار بود و بر اثر دومین حمله خوارج به بحرین از آنجا به اصفهان هجرت کرد و شیخ الاسلام آن شهر گشت، سپس به بهبهان رفت و در ۱۱۳۵ هـ درگذشت. طریقه‌های روایتش در «لؤلؤة» آمده است.

شیخ حسین «آل عصفور»/ ۴۶۳

عهدہ دارامورخلق، علامہ فرزانه، دانای بلندپایه، راہرو راستین استاد بزرگان آن محقق یگانه وعالم درست کردار وفاضل کامل...
ابن ابی شبانہ نیز از وی یاد کرده و تمجید نموده است. در شهر قطیف به سال ۱۱۳۱ھ در حالی که نزدیک به ۴۷ سال داشت بدرود زندگی گفت، و در مقبرہ معروف به «حباکہ» بخاک سپردہ شد.

فرزندان وی

وی هفت پسر داشت که پنج تن ایشان از علما و فضلائند. نخست بزرگترینشان شیخ محمد که عالمی با فضل بود و در سال ۱۲۱۶ھ یعنی کمی پس از شهادت پدرش درگذشت.

دوم، شیخ عبدعلی که از فضلا بود و در حیات پدرش بدرود زندگی گفت و فرزند وی دانشمند و صالح از خود بجا گذاشت که در بوشهر امام جمعه و پیشنماز بود و همانجا درگذشت، و تألیفات بسیار دارد از جمله رسالہ ای در اصول فقہ، و رسالہ ای مشتمل بر چندین مسأله فقہی. از این پسر فرزند وی بجا ماند که عالمی حدیثدان بود بنام شیخ عبدعلی. نویسنده «الانوار» پس از تمجیدش میگوید: یکبار در بوشهر با وی ملاقات کردم که در یکی از مسافرتها یم بود و نزدیک به هشتاد سال داشت و در آن منطقه پیشوا و امام جماعت بود و مسند قضا داشت. کتابهای بسیار دارد، خواهر زاده اش شیخ محمد بن شیخ ابراهیم آل عصفور آنها را برایم بر شمرد. از جمله اش کتاب «لئالی الافکار فی الاصولین» است که بچاپ رسیده.

سوم، شیخ حسن که از فضلا ی شهر است و پس از وفات پدرش به بوشهر هجرت کرد و در آنجا مقامی بلند یافت و به مسند قضا و امامت

نشست، و همانجا بدرود زندگی گفت و درخانه‌اش بخاک سپرده شد و آرامگاهش مشهور است. از تألیفاتش یکی رساله‌عملیه‌ای است در طهارت و نماز، و شرح منظومه پدرش در اصول پنجگانه.

چهارم، شیخ عبدالله که از علمای سترگ است و در بحرین پس از پدر به مقام پیشنمازی و رهبری رسید. از او پسری بنام شیخ سلیمان بجا ماند که از رجال مشهور این خاندان بشمار می‌آید، و به فارس هجرت کرده در شیراز مقیم گشت، کتابی در سوگواری حضرت سیدالشهداء دارد و منظومه‌ای در علم کلام و شرحی بر آن.

پنجم، شیخ علی که از دانشمندان بود و در حیات پدر وفات یافت. این شخصیت دو برادر دانشمند دارد: یکی شیخ احمد بن محمد که از پدر دانشمند و برادر شهیدش روایت می‌کند و از او دانشمند عالیمقام شیخ احمد بن زین الدین احسائی - که نامش گذشت - و از او فرزندی بنام شیخ محمد بجا ماند که بنا بر نوشته «الانوار» عالمی عامل و عقیده‌شناسی توانا و خطیبی زبردست بود و چند کتاب نوشته یکی رساله «استقلال» الاب علی ابنته البکر البالغ». دیگری شیخ علی که نویسنده «الانوار» و رابعنوان عالمی فاضل خوانده است. از او فرزند دانشمند صالحی بنام شیخ محمد بجا ماند که امام جمعه و پیشنماز و قاضی شرعی «شاخوره» بود و کتابی در اصول پنجگانه دارد و رساله‌ای و در وجوب عینی نماز جمعه. و چون وی درگذشت پسر عمویش شیخ محمد بن احمد - که نام بردیم - بجای وی بر مسند قضا و امامت نشست.

عموی این شخصیت، شیخ عبدالعلی بن احمد پرچمدار دانش و فضیلت بود. ابن ابی شبانه و دیگر شرح حال نویسان از او تمجید نموده‌اند.

از شاگردان فاضل شیخ محمد بحرانی^۱ بود. از سه استاد حدیث بلند پایه اش شیخ حسین ماحوزی و شیخ سلیمان ماحوزی و شیخ عبدالله بلادی حدیث روایت میکنند و از او شخصیت شهید مورد بحث ما. وی استاد قرائت علامه سید نعمه الله جزائری است. کتاب «احیاء علوم الدین» را در فقه نوشته که جز فصل طهارت را پایان برده است. در رجب ۱۱۷۷ هـ در کربلا درگذشت و در سمت شرقی صحن مطهر بخاک سپرده شد.

این شیخ عبدالعلی دوسر دانشمند دارد یکی شیخ احمد که ابن ابی شبانه از او تجلیل میکند و از علم بهره ای وافر و از حلم و بردباری و ادب نصیبی کامل برده بود. نویسنده «الانوار» پس از تمجیدش و این که دانشمندی خوش کردار بوده میگوید: پس از پدر جز مدت کوتاهی نزیست. پسردیگرش شیخ خلف از علمای نامی و محققین فاضل شیعه است که حاشیه هایی چند بر جلد چهارم بحار الانوار نگاشته. در بحرین پرورش یافت و تحصیلاتش را نزد اساتید آن پایان برد، سپس مدتی در قطیف زیست و آنگاه چون با بعضی از رؤسای آن اختلاف پیدا کرد راهی خرمشهر و سپس همدگشت و همانجا وفات یافت، از او فرزندان ادیب و دانشمند بوجود آمد.

عموی دیگر این شخصیت، فقیه بلند مرتبه و حدیثدان بزرگ

۱- از علمای طراز اول بحرین که ریاست روحانی در عصر او در آن دیار بوی منتهی می شد. تألیفات گرانبهایی دارد. از علامه شیخ حسین ماحوزی و شیخ حسین پسر علی پسر فلاح و شیخ حسین پسر جعفر و شیخ عبدالله پسر علی و شیخ عبدالله پسر صالح بحرانی از پیشوای بزرگ شیخ سلیمان پسر عبدالله بحرانی از مجلسی روایت می کند.

شیعه شیخ یوسف بن احمد است. کتاب «حدائق» وی که در میان فقیهان دست بدست می‌گردد نشانه دانش سرشار و تبحر گرانبار او است در فقه و حدیث، کتاب دیگرش «لؤلؤة البحرين» نمودار وسعت اطلاعات او در احوال رجال و طریقه‌های اجازه‌مشایخ حدیث است. چون مشهور است و چندین فرهنگ رجال از وی یاد کرده‌اند از شرح حالش گذشتیم. به سال ۱۱۰۷ هـ به دنیا آمد و در ۱۱۸۷ هـ در کر بلاوفات یافت و نزدیک مزار شهداء (ع) دفنش کردند.

از علما و رجال نامی این خاندان، سلیمان بن صالح بن احمد بن عصفور است، نویسنده «امل الامل» درباره‌اش می‌گوید: «فاضلی فقیه و اخباری و محدثی پارسا و عابد و از معاصران است». به سال ۱۰۸۵ هـ در کربلا درگذشت و برادرش شیخ عیسی که از او یاد خواهد شد قصیده‌ای در رثایش سرود که قسمتی از آن در «اللؤلؤة» آمده است. برادر این شیخ سلیمان بنام شیخ عیسی نیز شاعری زبردست و ادیبی توانا بود، مؤلف «حدائق» از قول پدرش می‌گوید: چون شیخ یوسف بحرانی^۱ را در مقبره مشهد (که مسجدی است در بحرین دفن کردند بر حسب اتفاق یکی از دو مناره آن فرافتاد بر قبر وی. شیخ عیسی به آنجا آمد و دید زنی به کنار مناره نشسته و در شکفت است که چگونه این مناره سقوط کرده است. در آن حال این ابیات را سرود:

زنی را دیدم که نشسته بحال عبادت و انگشت حیرت بدنندان

گرفته

۱- یوسف بن حسن بحرانی از رجال علم و فضل و شعر و ادب که معاصرش نویسنده «امل الامل» از او تمجید بعمل آورده است.

ودر اندیشه است که چرا این مناره بر خاک آرمیده است
به او گفتم: ای بانوی محترم! حکمت این سقوط را دریافتی
یوسف خصالی به زیر این خاک آرمید و بر اثر آن این مناره در
برابر عظمتش به سجده درآمد.

از سروده هایش قصیده نغزو آبداری است در مدح دانشمند و الامقام
شیخ جعفر بحرانی^۱. دیگر از رجال نامی این خاندان، شیخ احمد بن
صالح بن حاجی بن علی بن عبدالحسین بن عطیة بن شیه از علمای طراز
اول بحرین است، مردی زاهد و پارسا که به شیراز هجرت کرده در «جهرم»
مقیم گشت و در آن شهر رهبر و پیشنماز بود. تولدش به سال ۱۰۷۵ هـ و وفاتش
بسال ۱۱۲۴ هـ است. کتابی در علم پزشکی دارد و رساله ای در «اسنخاره»
و کتاب «حدائق» را در شرح حال پیامبر (ص) و ائمه اطهار نگاشته است.
شرح حال رجال خاندان «آل عصفور» را از کتاب های «ریاض العلماء»
«لؤلؤة البحرين»، «امل الامل»، «انوار البدرین»، «تتمیم امل الامل» نوشته ابن
ابی شبانه، «روضات الجنات»، و دیگر کتابها اقتباس کردیم.

۱- از رجال نامی دین و دانش، و از استادان حدیث سید نعمت الله جزائری که از
سید نورالدین برادر مؤلف «مدارك» حدیث روایت میکند، و به سال ۱۰۸۸ هـ
در حیدرآباد هند درگذشت. نام کاملش شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی است.
قصیده در ص ۴۴۷ «کشکول» بحرانی ثبت است.

میرزا محمد فرزند عنایت احمدخان کشمیری دهلوی است. نویسنده «نجوم السماء» می گوید: وی از عقیده شناسان بزرگ و پزشکان ماهر بود که فضل و صلاح و متانت کردارش از حد وصف بیرون است و دانش و بزرگمنشی وی از مرز تصور خارج، و برتر از آنکه بتوان تعریفش کرد.

سلطان العلماء سید محمد در یکی از نوشته هایش او را عالمی دقیق و فاضلی محقق و دانائی کامل، و جامع علوم عقلی و روائی، و اصولشناسی فقیه، و مدافع سرسخت مذهب جعفری و برکننده ریشه بدعت و گمراهی خوانده است. علم طب را نزد حکیم شریف خان خواند و علوم دینی را نزد دانشمند توانا سید رحیم علی مؤلف «بدرالدجا». نویسنده «شذور العقیان» رساله ای به زبان فارسی در احوال وی نگاشته و در آن می گوید: جواب پیاره ای مسائل فقهی را بدخط وی دیدم و

چنین برمی آید که وی در فقه مجتهد و صاحب نظر بوده است. از تالیفاتش یکی کتاب «نزهة الاثنی عشریه» است که چند جلدش به چاپ رسیده است، دیگر «تاریخ العلما» که کتابی مفصل درباره رجال است، رساله ای در علم بدیع، رساله ای در علم صرف به زبان فارسی، نهایة الدرایه، شرحی به زبان عربی بر «وجیزه» اثر شیخ بهائی، «تنبیه اهل الکمال والانصاف علی اختلال اهل الخلاف»، ایضاح المقال فی توجیه اقوال، رساله ای در فلسفه به زبان فارسی، و دیگر آثار گرانها.

نویسنده همین رساله از قول میرزا میرعلیخان شاهجهان آبادی - شاگرد شخصیت مورد بحث - در کیفیت درگذشتش چنین می گوید: در نواحی دهلی حاکمی بود که باشاه خویشاوندی داشت، و سخت متعصب بود. وقتی تالیفات این شخصیت دانشمند در شهرهای مختلف منتشر گشت آن حاکم دست اندرکار توطئه قتل وی شد و چون چاره و راهی برای این کار نیافت سرانجام خود را به ناخوشی زد. شاه طبیبی برای معالجه اش فرستاد. اما او از شاه تقاضا کرد این شخصیت را مأمور معالجه اش کند. شاه چنین کرد. وی از قبول این مأموریت عذرخواست. شاه عذرش را نپذیرفت و اصرار کرد که به معالجه او پردازد. ناچار رنج سفر بر تن هموار ساخت و به بالین او رفت و این سخن پیوسته بر زبان داشت که «در این سفر دست اجل مرا خواهد گرفت» و چنین هم شد. آن حاکم ناجوانمرد تبهکار این شخصیت را که طبیبش هم بود پنهانی زهر داد تا چون ائمه اطهار (ع) شهید گشت. در تسجیل تاریخ وفاتش به فارسی چنین گفته اند: «در شیونش بگیریه بگو و امحمدا» که می شود سال ۱۲۳۵ هـ شرح حال مبسوط وی در کتاب «نجوم السماء» هست.

عالم بلند پایه

سید محمد علی عاملی

وی که معروف به آقا مجتهد است نسبش بدین قرار است :
سید محمد علی بن السید صدرالدین بن صالح بن محمد بن ابراهیم بن
زین العابدین... (تا آخر سلسله نسبی که در شرح حال عمویش ابوالبرکات
نوشتیم).

مادرش دختر استاد بزرگ و عالیمقام کاشف الغطاء بود. نویسنده
«بغیة الراغبین» پسر ازتمجید وی میگوید : فعالیتی که در زمینه بحث و
دقت علمی و تتبع و تحقیق داشت فوق العاده بود. جمعی از فقهای برجسته
و محققین اصولی به دست وی تربیت و فارغ التحصیل شدند. تألیفاتش
پرمایه و خوش ترتیب است. کتاب «احیاء التقوی» را که در شرح دروس
نوشت نتوانست پایان برد و کامل کند. همچنین کتاب العلام فی شرح
المراسم را ناتمام گذاشت. فرائد الفوائد را در اصول فقه نوشت که مختصر
آن «نفائس الفرائد» نام دارد. منظومه ای در «وقف» دارد و منظومه دیگری

سید محمدعلی عاملی / ۴۷۱

در «میراث» فائز، «الفیه» در علم نحو، آنهم فائز. دیوان شعری دارد و کتاب‌هایی دیگر... شب ۱۸ ذیحجه ۱۲۴۷ هـ در سن پنجاه و سه سالگی در اصفهان مسمومش کردند و درگذشت، جنازه‌اش را به نجف اشرف برده در صحن مطهر به کنار پدرش به خاک سپردند، روز دفنش هنگامه‌ای بود. دو پسر فاضل و کامل از وی بجا ماند: سید بهاء‌الدین و سید محمد جواد.

سلسله نسبش بدین شرح است:

سید علی بن السید محمد الامین بن السید ابی الحسن موسی بن-
السید حیدر بن السید احمد بن ابراهیم بن احمد بن قاسم بن الحسین بن
محمد بن عیسی بن طاهر بن محمد بن ابی الحسن علی - معروف به ابن
هنفلا - بن محمد بن احمد الناصر بن ابی الصلب یحیی بن ابی العباس احمد
بن ابی الحسن علی بن عیسی بن یحیی بن الحسین - ذی الدمعة - بن زید
الشهید بن الامام زین العابدین (ع).

در «الرحیق المختوم» درباره اش چنین می خوانیم: از علمای محقق
بزرگ و فقهای نکته سنج بود که ریاست شیعه در منطقه جبل عامل به وی
رسید و رهبری دینی و حاکمیت سیاسی مردم با او بود. مردی زاهد و
پارسا و پرهیزگار و فروتن و بلند همت و پاک نفس و پر شکوه بود به طوری

که حکام و امیران و همه مردم از او حساب می بردند. پس از تمام کردن تحصیلات مقدماتی همراه برادرش سید حسن بن سید محمد الامین به نجف اشرف رفت و تحصیلاتش را نزد سید طباطبائی - مؤلف «ریاض العلماء» - و مؤلف «مفتاح الکرامه»، و شیخ جعفر کبیر مؤلف «کشف الغطاء» و شیخ اسدالله تستری کازمی تکمیل کرد. به سال ۱۲۴۹ هـ بر اثر مسمومیت شهید شد. در چگونگی و سبب شهادتش گفته اند که عبدالله پاشا در مکاتباتش با حاکم مافوقش از این شخصیت تعریف مینمود و تمجید می کرد. آن حاکم از وی خواست تا ایشان را نزدش بفرستد. عبدالله پاشا طی نامه ای ایشان را احضار کرد. ایشان به عده ای از معارف منطقه پیغام داد که با او همراه شوند، و با هم رهسپار «عکا» شدند. حسودان در قهوه ای که برای آنان تهیه شده بود زهر ریختند، جز یکتن که قهوه نخورد همگی بر اثر مسمومیت مردند. وی نیز پس از مسمومیت به «صور» برگشت و در آنجا جان سپرد. جنازه اش را بردوش به «شعرا» بردند تا در آرامگاهی که از پیش برای خویش تهیه دیده بود به خاک سپرده شد.

تألیفات وی بسیار است مانند شرحی که بر منظومه بحر العلوم نگاشته است، و رساله ای در توحید، حاشیه هائی بر شرح الصغیر، تلخیص کتاب «ریاض» اثر استادش سید طباطبائی.^۱

شعری نیکو دارد، یکی رثائی است در وفات استادش - شیخ جعفر کاشف الغطاء - متوفای ۱۲۲۷ هـ:

آیا پس از این که «جعفر» را از دست دادی باز هم در پی دنیائی
و طمع بسته ای که بیشتر عمر کنی

۱- تا اینجا از کتاب «الرحیق المختوم» نقل شد.

وازنابخردی تکیه بهروزگارخائن میکنی و آنچه را دیده و
شنیده‌ای به غفلت می‌سپاری
وبه دنیا میگرائی حال آنکه از حالش با خبری و در آشکار و نهان
از آخرت خویش میگاهی
و مرا ای جعفری! ملامت میکنی که چرا گریانم و تعجب میکنی
که چرا خون میگیریم؟!
مگر نمی‌دانی که با مرگ وی علم بمرد و شالوده دین شکست
برداشت
و کاخ شکوه از فقدانش نگو سارگشت و چهره شبنم از خاکش
بغبار آلود؟!
را در مردی که یا و روپشتیان بیچارگان بود و دستگیر مردم تنگدست
خصال عالی وی اگر تجسم یابد خورشیدی تشکیل خواهد داد
فروزان تر از خورشید آسمان
اگر انسان‌های برتر را بر شمرند او در رأس و پیشاپیش ایشان
خواهد بود
لوروزگار است فقط ناجوانمردی و نابکاری ندارد او دریاست با
این تفاوت که تیره نمی‌شود
نخورشید است، اما هیچ‌گاه نمی‌گیرد، ماه تمام است، اما پنهان
نمی‌شود، شیراست، اما بوی ناخوش شیران را ندارد
او دین و دنیا است، دانش و تقوی است، باران است، اما دانش
می‌بارد
او دست دادن او برای ما مثل از دست رفتن پیامبر (ص) برای

علی(ع) است وزیانی کمرشکن
اورا چون بچه‌ای که سرپرستش را ازدست بدهد ازدست دادیم
کاش خود را فدایش کرده بودیم تا زنده بماند
اما اودروصول به مقصود بر ما پیشی جست خدا نخواست اوحتی
یکروز واپس بماند
شگفتاکه دریا را چگونه گوری دربرمی گیرد؟! دریفاکه ماه شب
چهارده به اندرون خاک فروکش می کند
آن آرامگاه را که بزرگترین «جعفر» را ببرد خدا در سایه
خویش گیرد وزیر خرمنی از مشک و عنبر پیوشاند
دوره خویش را از باران رحمت ریزانش شاداب گردانید و آرامگاه
خویش با آن هر صبح و شام سیراب ساخت
چون از دنیا درمی گذشت دریاهاى علم الهی از چشمه سار فیض
روان گشته بود
«موسی»^۱ دریای دانشی است وچه دریائی وچه نهر خر و شانی که
در میان خلق روان است
ای آن که بایشان حسد میبری خود را بیهوده زحمت مده که
ایشان دریاهاى هدایتی هستند که خدا برای خلق پدید آورده است.

او بزرگترین اولاد شیخ بزرگ ما «کاشف الغطاء» می باشد که بعد از پدر
منصف زعامت دینی را عهده دار بود. و در سال ۱۲۴۱ هجری درگذشت.

دانشمند پرهیزگار

مولی محمد تقی برغانی قزوینی

پدرش محمد نام داشت، و خودگاه شهید سوم وزمانی شهید چهارم خوانده می‌شود. نمونه يك فقيه كامل ومظهر تقوى وپرچمدار دانش و هدایت بود و از قهرمانان فرزانه اسلام ودانشمندان محقق ومجاهدان كم نظیری كه دین ودانش رهین خدمات ویند.

در «برغان» از دهكده‌های ری بدنیا آمد، و نخست تحصیلات مقدماتی را نزد دانشمندان قزوین پبیان برد، آنگاه رهسپار قم شد و بدرس علامه محقق میرزای قمی^۱ حضور یافت، سپس در اصفهان بتكمیل تحصیلات پرداخت، وبالاخره به كربلا رفته در بحث علامه مؤلف «ریاض

۱- میرزا ابوالقاسم گیلانی قمی از رجال برجسته و از ارکان مذهب كه كتاب-های «غنائم» و «قوانین» و رساله‌هایی چند نوشته است و از علمای انگشت شماری است كه در تأسیس اصول فقه شیعه شركت داشته‌اند، به سال ۱۲۳۱ هـ در قم درگذشت و مزارش آنجا معروف است، و از او كرامات شگفت انگیز نقل می‌كنند.

العلماء، شرکت جست. آنکاه به قزوین برگشته مرجعیت دینی یافت و در امر به معروف و نهی از منکر سخت کوشا بود و در تمسک به تعالیم اسلام و دفاع از آن جدیت داشت و هیچ چیز او را از راه خدا باز نمی داشت. دانشمندان پیاپی منبرش حضور یافته مواعظ شیوا و نظریات گرانبها و تحقیقات دلربایش را می نوشتند. همچنان به نشر علم و تبلیغ حقائق اسلامی ادامه می داد و پیروز و موفق بود تا در سن هشتاد سالگی در حالیکه در مسجد خویش و به محراب عبادت بسجده رفته بود شهید گشت. فرقه گمراه بایان در آن روزها به فساد و گمراهگری سرگرم بود و گستاخی را به غایت رسانده بود، و در راه تحمیل افکار باطل خود و از میان برداشتن موانع گمراهی و تباهی حتی به ترور و کشتن شخصیتهای عالیمقام دینی دست می زدند و وحشیگری ها مرتکب شدند که بسیار تنفر انگیز است. یکی از قربانیان تبهکاری و وحشیگری بایان در قزوین همین استاد فرزانه و شخصیت بلند پایه است. وی عقاید ناروا و بی اساس آنها را از فرامینبر بر ملامی نمود و نقشه های گمراهگری آنها را نقش بر آب می ساخت و فتوای کافر بودن آنها را صادر کرده بود، و آنها متقابلاً در کمین وی بودند تا با کشتنش راه را برای گمراهگری و فساد خویش هموار نمایند. تا آنکه يك شب که طبق معمول نیمه شب از خانه به مسجد رفت و به عبادت و راز و نیاز مشغول گشت نزدیکی های سپیده دم دسته ای از تروریست های بابی بر سر او ریختند و در حالیکه بقرائت مناجات سرگرم بود او را مورد حمله قرار داده نخست دوزخ به برگردنش زدند و چون سر برداشت و فریاد زد که چرا مرا می کشید؟ ضربه ای بر دهان مبارکش وارد ساختند و مجموعاً هشت زخم برداشت، و با وجود این سعی کرد

هر طور هست خود را به بیرون مسجد بکشاند. بر در مسجد بیهوش بر زمین افتاد. او را به خانه بردند و پس از دوازده روز درگذشت. چون دهان و زبانش مجروح بود نمی توانست سخن بگوید یا آب بیاشامد. تشنگی سیدالشهداء را بیاد آورده اشک می ریخت و در همین حال بدرود زندگی گفت به سال ۱۲۶۴ هـ و در کنار بارگاه معروف به «شاهزاده حسین» بخاک آرمید. دانشمند توانا شیخ درویش علی بغدادی^۱ در رثایش چنین سرود:

«تقی» آن پرهیزگار اگر پسندیده خصال و نیکو سیرت از دنیا درگذشت چه باک!

در شهادت سر مشق از «حیدر» امیر المؤمنین گرفت و قاتلش بدین کلام مثل ابن ملجم گشت.

حدیث از استاد دانیس علامه مؤلف «ریاض العلماء» و شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء^۲ روایت می کند. تألیفات پر ارزشی دارد مانند «منهج الاجتهاد فی شرح شرایع الاسلام» که از مباحث طهارت تا دیات را در بر می گیرد، و کتابی بزرگ است، شنیده ام بیست و چهار جلد می شود. رساله ای در نماز قضاء، رساله ای در نماز جمعه، رساله ای در طهارت و نماز و روزه، کتاب دو جلدی «عیون الاصول»، کتاب مجالس المتقین که

۱- قبیله عقیده شناس و شاعری زبردست. و مفسری توانا بوده که در لغت و ادبیات استاد بود. در حدود ۱۲۲۰ هـ متولد شد و حوالی ۱۲۷۷ درگذشت. تألیفاتی سودمند و شعری نیکو دارد.

۲- قبیله بلند پایه و رهبر اقلیدر شیعه که زبان از وصف دانش و بزرگمشی وی عاجز است و صاحب کرامات و مقامات بلند در علم و عمل است و در زمان خود مرجع اعلای شیعه بود و آثار و یادگارهای جاویدان برجای نهاده، وفاتش به سال ۱۲۲۸ هـ بوده.

باب شده در مشهور است.

بدرس نیز از علمای شهر و عالمان بود. در میان ذریه پاکش مردان
عالیه مقامی برخاسته اند چون فقیه توانا میرزا ابوالقاسم شهیدی که در
قزوین ریاست کلی بر مردم داشت و فاضل جلیل آقا محمد از شاگردان
صاحب «جواهر»، و دانشمند زبردست آقا عبدالله که رهبری معنوی
مردم قزوین به وی رسید و پس از وفات برادرش بجای او نشست، و شیخ
باقر و شیخ صادق و شیخ کاظم و شیخ عیسی و حاج میرزا محمود و حاج-
میرزا حسن نیز از ذریه وی اند. همچنین شیخ جعفر که به شیخیه تمایل
یافته بود.

سید غلامرضا بیرجندی

سید غلامرضا بیرجندی خراسانی از فقهای عالیمقام و مشاهیر شیعه است. در «سیددانی» به دنیا آمد و در جوانی در خراسان به تحصیل پرداخت و سپس به اصفهان رفته تحصیلاتش را به کمال رساند. آنگاه به محل تولدش برگشته و پس از مدتی به بیرجند رفت و با استقبال عمومی مردم روبرو گشت و به رهبری و تدریس و قضا و فتوی پرداخت و در آن دو منطقه مرجعیت یافت و به اقامه قوانین جزای اسلام و تبلیغ حقائق آن همت گماشت، تا آن که میرزا علی محمد پسر محمد رضای بزاز شیرازی فتنه بایسگری را بر امانداخت و بعضی از ایادی او دامنه فتنه و گمراهگری را به آن سامان کشیدند. در آن وقت امور دینی خلق به دست این شخصیت عالیقدر و علامه سید ابوطالب بیرجندی بود. هر دو شخصیت در برابر آن فتنه شوم و گمراهگری و بدعت انگیزی با تمام قوا ایستادگی نمودند و چندان کوشیدند تا مردم پی بردند که آن تباهگر ادعای باطلی دارد

و کافر کیشی بیش نیست، و امیر علم خان والی آن منطقه بدستور ایشان چند بابی گمراهگر را کشت. در همان اوقات این شخصیت از بیرجند به قریه «رهنج» که چند فرسخی بیش با آن شهر فاصله ندارد سفر کرد، در آنجا یکی از بابیان در شیرینی که ایشان میخواست بخورد زهر ریخت تا بر اثر آن مسموم شده شهید گشت، در اوائل سال ۱۲۷۰ هـ، و جنازه اش را به بیرجند برده به خاک سپردند. به اراده الهی بر مزارش کرامات درخشان ظهور کرد.

سیدعلی بیرجندی

پس از شهادت این شخصیت فرزند بزرگوارش سیدعلی بجای او نشست که در علم و دینشناسی و پرهیزگاری و مجدوشکوه همتای پدر بود و شهرت و رهبریش عمومیت یافت تا مردم از هر سو بگردش جمع شدند و راهنمائیش را پذیرا گشتند. هنوز بیست و چند سال بیش نداشت که در مسجد پدر به امامت جماعت ایستاد، لکن چهل روزیش نشد که عمال بابی او را نیز به نیرنگ زهر دادند و شهید ساختند، تا در کنار پدر بخاک آرمید.^۱

۱- این دو شرح حال را از نوشته خطی دانشمند توانا سیدعلی مددقایی گرفتم.

عالمی فاضل و فرزانه بود و هوشی سرشار و ذوقی سلیم و اندیشه درست داشت. از محضر استادان عصرش استفاده برد و نزدشان درس خواند از آن جمله نزد مرجع بزرگ شیعه شیخ مرتضی انصاری. سپس شاگردانی خردمند تربیت کرد مانند شیخ عباس^۲ پسر شیخ حسن.

وی در یکی از دهکده‌های «حله» به نام «حسکه» - که امروز وغاره مینامند - روز عاشورای سال ۱۲۸۸ هـ در حالی که روضه سیدالشهدا (ع) می‌خواند یکی از سربازان ارتش عثمانی - در دوره تسلط عثمانیان بر

۱- یکی از اجدادش این لقب یافته است که اشاره به «عثمان» است یکی از شاخه‌های قبیله «حرب» از قبائل حجاز.

۲- از علمای متبحر خاندان کاشف الغطاء که ریاست خاندانش را بدعهده گرفت. و از شاگردان امام مجدد شیرازی بود متولد ۱۲۵۳ هـ و متوفای ۱۳۲۳ هـ. صاحب آثار گرانبهای علمی

عراق- او را بقتل رساند. جنازه‌اش به نجف برده و دفن شد.^۱

آل اعسم

از خاندان‌های معروف نجف یکی «آل اعسم» است که اصلاً از قبائل حجازند، و در میانش وصال بزرگ بسیار برخاسته‌اند که پرچم دانش و فضیلت بدوش کشیده و خدمات ارزنده علمی کرده و بعضی از ایشان به مرجعیت و رهبری عمومی رسیده‌اند. یادشان زینت بخش فرهنگ‌های رجال است. ما بذكر سرور این خاندان و فقیه عظیم الشأن آن شیخ محمد علی- پسر حسین بن محمد- اکتفا مینمائیم. وی درس سید بحر العلوم را پیاپی برد و از او اجازه روایت گرفت و سپس نزد شیخ کاشف الغطاء درس خواند. پنج منظومه در فقه دارد. در گذشتش به سال ۱۲۳۳ هـ بود و آرامگاهش در نجف در مقبره معروفی در صحن مطهر است.

۱- بنقل از «الحصون المنیعة» با اندک تصرفی در لفظ.

حاج رضا استرآبادی

وی در استرآباد (گرگان) به دنیا آمد و بزیست و درگذشت. از شهدای قرن سیزدهم و دوره ناصرالدین شاه قاجار است. در «المآثر و الآثار» درباره اش چنین می خوانیم: وی که مشهور به شهید است از بزرگترین پیشوایان مذهبی و مجتهدان منطقه استرآباد و گرگان و ترکمنستان است. آن مرحوم با چپاولگران ترکمن مبارزه می کرد و در جهاد بود تا بدست آن تجاوزکاران مسلح شهید گشت.

در «المحکى عن مظاهر الآثار» درباره اش چنین نوشته است: حاج محمد رضا استرآبادی غیر از مولی محمد رضا فوحر دی استرآبادی است. آن شخصیت از فضایل معاصر است که با طائفه گمراه ترکمان مبارزه کرد تا در راه خداوند متعال به شهادت رسید در همین چند سال پیش.

سرآمد دانشوران

حاج سید حسین بهبهانی موسوی

وی فرزند سید ابراهیم است که گنبد بارگاهی معروف به «دهدشت» دارد و سلسله نسبش بدین قرار است: سید حسین بن سید ابراهیم بن حسین - بن زین العابدین بن السید علی بن السید علی اصغر بن الامیر علی اکبر بن الامیر السید علی - معروف به سیاهپوش - که در همدان مدفون است. در کربلا می زیست و از پیشوایان مورد اعتماد و مجتهدان هوشمند بود. مجد و شکوه دودمانیش را با افتخارات علمی و اخلاقی مقرون ساخت و با آثار گرانبهایش یادگاری جاویدان نهاد. به سال ۱۲۱۵ ه در بهبهان دیده به دنیا گشود و همانجا پرورش یافت و نزد اساتیدش بهری از علوم آموخت. سپس به عراق هجرت کرد و در نجف اشرف به تکمیل تحصیلات پرداخت تا شایسته حضور درس مرجع بی همتای شیعه شیخ انصاری گشت و چندان به حضور در مجلس درس و بحث ایشان ادامه داد که به گواهینامه علمی «اجازه اجتهاد» نائل آمد و تا پایان عمر ایشان

محضرشان را ترك نگفت. آنگاه از نجف به كر بلا رفت و از دریای دانش خویش به دانشجویان آن خطه پاك فیض ها بخشید و گوهرها نثار کرد. در مسجد معروفش که نزدیک حرم حضرت ابی الفضل واقع است روزانه به نماز جماعت می ایستاد و پیوسته در بزرگداشت شعائر اسلامی می کوشید. به سال ۱۳۰۰ هـ در حالی که هشتاد و پنج سال داشت به حج رفت. در بازگشت از مکه شبی در محلی به نام «بئر درویش» که در يك منزلی مدینه قرار دارد بادیگر حاجیان به استراحت پرداختند. در تاریکی شب چون از چادر بیرون رفت یکی از عرب های بیابانی که تاحدودی به علوم مقام و عظمت وی پی برده بود ضرر به ای باچوب بر سر وی نواخت که در دم جان سپرد. جنازه اش را به مدینه منوره برده در جوار ائمه بقیع (ع) دفن کردند. تألیفات گرانبهائی داشت که در حمله مشهور «حمزه بك» - در دوره تسلط عثمانی بر عراق - وقتی به خانه فرزندش سید کاظم ریخته و آتش زدند از میان رفت. این فرزندش از علمای ممتاز كربلا بود و در مسجد پدرش نماز می خواند و در دانش و پرهیز به مقامی بلند رسید. تحصیلاتش نزد علامه سید هاشم قزوینی حائری و مرجع عالیقدر حاج میرزا حسین خلیلی نجفی بود. نگارش های وی نیز در همان حمله جنایت آمیز مانند آثار پدرش طعمه حریق گشت و از آن جز رساله ای در «قیافه شناسی» سالم نماند. در گذشتش به سال ۱۳۴۵ هـ بود.

از اولاد این شخصیت، یکی فاضل دانشمند سید ابراهیم است از شاگردان امام مجدد شیرازی، و از نخستین کسانی که به سامراء هجرت کردند. وفاتش پس از سال ۱۳۰۰ هـ بود. دیگر فرزندان وی نیز پیشاهنگ علم و فضیلت اند.

 شیخ ابراهیم عاملی

شیخ ابراهیم بن الشیخ نصرالله بن الشیخ ابراهیم بن الشیخ یحیی بن الشیخ فیاض عطوه آل یحیی مغزومی عاملی، یکی از معارف خاندان جلیل و پر علم و ادب خویش است، خاندانی که از میانش نوابغ علم و شاعران زبردست برخاسته‌اند و تا امروز دانشمندان و ادیبان و شاعرانی تحویل جهانیان می‌دهد که به «آل صادق» موسومند و قبلاً «آل یحیی» لقب داشتند و پیشتر «آل فیاض» و قبل از آن «آل عطوه». و یک رشته خانواده متصلند که خاندان عظیم الشان را تشکیل می‌دهند.

این شخصیت یکی از علمای این خاندان و از مشاهیر ادیبان و شاعران آن است. از دهکده محل اقامتش «خیام» برای زیارت نبی یوشع بن نون بیرون آمد. در راه عده‌ای به او حمله‌ور شدند و او را تجاوز کارانه و ستمگرانه کشتند به سال ۱۲۷۵ هـ. فرمانروای آن خطه میر محمد بک الاسعد به انتقام وی کمر بست و عده‌ای از مشترکان در قتلش را به کیفر

رساند. آنها را یکایک گرفته می‌بست و از فراز کوهی که نزدیک اقامتگاهش به نام دره «فقعانی» است به پائین می‌افکند.

این مطلب را از نوشته حجة الاسلام شیخ عبدالحسین آل‌صادق - که یادش خواهد آمد - گرفتیم، اما ادیب محقق شیخ سلیمان ظاهر عاملی - که قبلاً نامش آمد - به ما چنین نوشته است که وی را عرب‌های «فضل» که در جولان چادر زده بودند به سال ۱۲۷۱ هـ کشتند در اثنای حمله‌ای که عده‌ای از آنها به منطقه جبل عامل کردند. یکی از کسانی که تاریخ منطقه جبل عامل را نوشته برای من مطلبی گفت که با سخن اخیر مطابقت دارد.

پدرش شیخ نصرالله نیز دانشمندی شهیر بود که ردیه‌ای به شعر علیه نرقه‌نصیری^۱ دارد و به سال ۱۱۸۳ هـ در دهکده «غرون» درگذشت. جدش دانشمند بزرگ شیخ ابراهیم از شاگردان آیه الله بحر العلوم بود. مقدمات را نزد پدرش آموخته برای ادامه تحصیل عازم اصفهان شد و پس از دریافت اجازه روایت و اجازه اجتهاد به وطن خویش بازگشت. تألیفات علمی و گرافقدرش در جریان حمله احمدپاشای «قصاب» حاکم تبه‌کار عثمانی از میان رفت جز مجموعه دلپذیری از شعر بالغ بر دوهزار بیت که در اصول سروده است. وی از برابر این حمله وحشیانه به دمشق پناه برد. و در ۱۲۲۰ هـ در آنجا زندگی را بدرود گفت. اشعار هنگفتی دارد همه در طراز اول، از آن میان قصیده‌ای که در آن قصیده «میمیه» ابی فراس حمدانی را به صورت مخمس درآورده است و مطلعش چنین:

۱ - فرقه‌ای که در سوریه و کمی در لبنان کنونی و چند ملیونی در ترکیه‌اند و در حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام غلو می‌نمایند.

کجایند مردانی که انتقام زخمی را بستانند که در طول روزگاران
التیام نمی یابد و دردی که از میان نمی رود
هان ای ملت ها! ای اقوام! تابه کی حق غصب شده بماند و دین
پایمال گشته

و خالصه متعلق به خاندان پیامبر تقسیم شده؟!
نیای بزرگ وی شیخ یحیی هم از علمای برجسته قرن یازدهم
بود که از او مجموعه ای دعا و اذکار به شعر مانده است. عموی وی شیخ
صادق نیز نه تنها در علوم دستی داشت بلکه زبردست و ترانا بود و دانائی
سترگ و نویسنده ای پرافتخار و شاعری شیواگو. و به وجود وی و در
سایه عظمت و نبوغش نام خاندانش به «آل صادق» تغییر یافت. تولدش
به سال ۱۱۹۲ هـ و وفاتش به سال ۱۲۵۲ هـ بود. فرزند خلفش شیخ ابراهیم
صادق یگانه عصر بود. بیست و هفت سال در عراق می زیست و از دانشمندان
بزرگش درس می آموخت و پس از آن که از مرجع عالی شیعه شیخ انصاری
و فقیه عالیقدر شیخ حسن آل کاشف الغطاء اجازه اجتهاد و روایت گرفت
به جبل عامل بازگشت. در مدت اقامتش در نجف اشرف سخنگوی حوزه
علمیه بود و سیل نظم و نثر از قلم رسایش روان. به سال ۱۲۷۸ هـ در
«طیبه» دهکده اصلی منطقه جبل عامل درگذشت. فرزند وی شیخ
عبدالحسین صادق از برجسته ترین علمای دین و نمونه بارز کمالات
اخلاقی و از مصلحین اجتماعی عصر ما به شمار می رود. دانشمندی محقق
و خطیبی توانا و شاعری خوش ذوق بود. به سال ۱۲۷۹ هـ در نجف اشرف
به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتیش در جبل عامل بود. در ۱۳۰۰ هـ به نجف
آمد و پانزده سال نزد اساتید آن به تحصیل پرداخت، آنگاه بدرخواست

مردم جبل عامل و به الزام استادان عالیمقامش به جبل عامل برگشت درحالی که چندین اجازه نامه داشت، از امام مجدد شیرازی، از آیه الله میرزا حسین خلیلی، آیه الله شیخ محمد طه نجف و دیگران. هشت سال در «خیام» به خدمت علمی و دینی گذراند و در آنجا مسجدی باشکوه و مدرسه‌ای بنا کرد و به تدریس در آن همت گماشت و به پیشرفت حال مردم. تا آنکه مردم «نبطیه تحتاً» پس از وفات علامه بزرگ سید حسن یوسف از وی خواهش کردند و اصرار که به شهرک ایشان تشریف ببرد، و پذیرفت و در آنجا نیز حسینیه‌ای ساخت که کانون و مرکز اصلی حسینیه‌های جبل عامل است. از آثار گرانبهایش یکی «المواهب السنیة» در فقه است در دو جلد، دیگر منظومه‌ای در فقه استدلالی، و منظومه‌ای در عقیده شناسی، «جوامع الفوائد»، رساله‌های علمی و تاریخی و ادبی. خدا به وی فرزندان برومندی بخشید که در علم و ادب به مرتبه‌ای عالی رسیدند مانند دانشمند توانا شیخ حسن که تحصیلاتش را در نجف اشرف به پایان برد و گنجینه‌ای از اشعار زیبا دارد. چون ماه شب هشتم را دید در برابر دستی که بر فراز گنبد مزار امیر المؤمنین در نجف جلوه نموده است چنین سرود:

ماه می‌داند چه کسی نور در او افکنده است دست مقدسی که
بر فراز گنبد «حیدر» است

به همین لحاظ در برابر عظمت و جلال آن پشت خمانده و نیم رخ
جلوه نموده است.

برادرش دانشمند بی‌همتای شیخ محمد تقی که مقیم نجف اشرف بود و تألیفات سودمندی در فقه و اصول و فلسفه دارد و شعری رسا و روان و

دل‌انگیز، از آن جمله قصیده‌ای است در ایمان ابوطالب (ع).
دیگر از رجال نامدار این خاندان گرانمایه، دانشمند یگانه و
مظهر یارسانی و تقوی شیخ عبدالکریم صادق است که در «خیام» می‌زیست
و اشعار خوشی در حق اهل بیت (ع) سروده است.

دانشمند بلند پایه

مولی محمد علی قندهاری

پدرش مولی محمد قندهاری عالمی فاضل بود. خودش از علمای شهر قرن سیزدهم است. تحصیلاتش را نزد علمای مشهد مقدس پیاپیان رساند و به تعجب رفته تکمیل کرد و به قندهار برگشت و مرجعیت و رهبری یافت و به تعظیم شعائر الهی و تبلیغ حقائق اسلامی کمر بست و بدین امور روزگاری گذراند تا به دستور امیر عبدالرحمن خان دستگیر و به کابل برده شد و در حالی که بیش از شصت سال داشت اعدام شد. بدستور همین امیر جنایتکار به سال ۱۳۰۰ هـ جمعی از علما و رجال معروف شیعه به شهادت رسیدند، مانند مولی علی جان - پسر مولی غلام - از علمای نامی قندهار که همراه همین شخصیت به کابل برده و زندانی شد و بعد در زندان اعدام گشت در حالی که نزدیک به پنجاه و پنج سال از عمرش می گذشت، دیگر قاضی شهاب کابلی.

سید علی نقی نجفی

از شهیدان قرن سیزدهم که در شمار دانشمندان نیستند یکی شهید کربلا، و رهبر سیاسی نامدار و فاضل سید علی نقی نجفی است. سلسله نسب وی بدین شرح است: سید علی نقی بن السید محمد تقی بن السید رضا بن آیه الله السید بحر العلوم بن السید مرتضی بن محمد بن عبدالکریم بن مراد بن - الشاه اسد الله بن جلال الدین بن الحسن بن مجد الدین بن قوام الدین بن اسماعیل بن عباد بن ابی المکارم بن عباد بن ابی المجد بن عباد بن علی بن - حمزة بن طاهر بن علی بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم - ملقب به طباطبا - بن اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن المثنی بن الامام المجتبی علیه السلام^۱.

وی ریاست و رهبری پر نفوذی داشت. مادرش دختر گرامی

۱ - این نسب شریف علوی را سید محمد صادق آل بحر العلوم بشعر درآورده در منظومه ای دل انگیز، و آثار علمی و ادبی سودمند دیگری هم دارد.

علامه مؤلف «ریاض العلماء» است و خدمات شایانی به مردم نجف اشرف کرده است و بحق زعمی مصلح و رهبری شایسته خوانده شده است. وی در رمضان ۱۲۹۴ هـ در کربلا در حالیکه به ارشاد خلق زبان گشوده بود و جمعیت انبوهی گوش هوش به ندای او سپرده بودند هدف تیراندازی عنصری جنایت پیشه قرار گرفته شهید شد. جنازه اش را به نجف اشرف بردند و روز وصولش هنگامه ای پیا شد. شاعران و ادیبان در رثای وی سخن ها گفتند.

دو فرزند وی دو رهبر سیاسی و اهل فضل بودند یکی سید هادی متوفای ۱۳۲۲ هـ و دیگری سید محمد علی متوفای چهارم محرم ۱۳۵۵ هـ مادرشان دختر مؤلف «جواهر» است.

پدر این شهید بزرگمنش سید محمد تقی، گوهری رخشان بود دارای دانشی سرشار و پارسائی و خصال پسندیده و دلیری و شهامت که به رهبری مردم نائل آمد. تحصیلاتش را نزد علامه مؤلف «جواهر» به انجام رساند. کتاب «قواعد» را در اصول فقه نگاشت. خدماتش در تاریخ ثبت است. تولدش در ۱۲۱۹ هـ و وفاتش در شب قدر ۱۲۸۹ هـ در کربلا اتفاق افتاد، و جنازه اش را در میان جمعیتی انبوه به نجف اشرف بردند و با استقبال اهالی آن رو برو گشت.

جدش سید رضا فرزند خلف و صالح پدرش مهدی بود و چون او دانشمند و پرهیزگار و بر راه و باشکوه. شرحی بر «لمعه» و «شرایع» نگاشت درش جلد، و کتاب هائی در اصول که پاکتویس نشد، و «کشف القناع فی» اصحاب الاجماع». تحصیلاتش را نزد شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء پیا پیان برد و اجازه روایت از شیخ محمد سعید پسر یوسف دینوری قرجه داغی

وسید محمد بن میرزا معصوم رضوی خراسانی - معروف به سید محمد قصر - داشت، اجازه نامه اش از استاد اخیر مورخ ۱۲۴۵ هـ است و نیز از شیخ محمد تقی بن محمد - مشهور به مولی کتاب احمدی بیانی. سید رضا تولدش در ۱۱۸۹ هـ و وفاتش در ۱۲۵۳ هـ بود و هفت پسر از او ماند: یکی سید حسین که از نوابغ فقه و ادب بود و شاگرد مؤلف «جواهر»، متولد ۱۲۲۱ هـ و متوفای ۱۳۰۶ هـ، که شرحی بر کتاب «دره» جدش بحر العلوم نوشته بنظم، و دیوان شعر معروفی دارد که آنرا بخط نواده اش سید حسن دیدم ضمیمه دیوان سید بحر العلوم. وی پدر علامه سید محسن^۱ شاگرد شیخ انصاری و امام مجدد شیرازی است و عموی مؤلف «برهان» است. کتابها در فقه و اصول نگاشته و در ۱۳۱۸ هـ در گذشته است. وی همچنین پدر شاعر زبردست سید ابراهیم است که دیوانش بچاپ رسیده و در سال ۱۳۱۹ هـ از دنیا رفته است.

دیگر از بازماندگان سید رضا، فقیه دانا سید علی است شاگرد مؤلف «جواهر» و شیخ علی کاشف الغطاء، که معروف ترین اثرش کتاب ارزنده «البرهان القاطع» در فقه است که سه جلدش - در دو بحث طهارت و نماز - بچاپ رسیده. ریاست دینی به وی رسید، و او با هوشیاری و لیافت تمام و معلومات عمومی خویش آنرا عهده دار گشت. وفاتش بسال ۱۲۹۸ هـ بود، و سید حسن آل بحر العلوم^۲ با ایاتنی تضمین کرد. دو فرزند دانشمندش در زمان حیاتش در گذشتند و او را داغدار

۱ - پدر دانشمند فاضل و ادیب سید مهدی از شاگردان سید محمد آل بحر العلوم و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است و حاشیه ای بر «معالم الاصول» نگاشته و منظومه ای در اصول با شرحش، و در ۱۳۳۵ هـ در گذشته است.

ساختند، یکی فاضل عالیقدر سیدهاشم شاگرد امام مجدد شیرازی، و مؤلف تقریرات استادش در اصول، متولد ۱۲۵۵ هـ و متوفای ۱۲۸۴ هـ. دیگری فاضل عالی‌مقام سید محمد باقر^۱ متوفای ۱۲۹۱ هـ.

برادران شخصیت مورد بحث، یکی سید حسن است دانشمندی فاضل و مؤلف که در طاعون سال ۱۲۹۸ هـ از دنیا رفت. دیگری سید محمد (۱۳۲۶-۱۲۶۱ هـ) نویسنده «بلغة الفقیه» که از مشاهیر علمای دین است و در نجف اشرف مرجعیت و ریاست مطلق داشت و نفوذی فراوان. تحصیلات فقهی وی نزد برجسته‌ترین اساتید عصرش انجام گرفت مانند عمویش مؤلف «البرهان القاطع»، و شیخ راضی نجفی و میرزا عبدالرحیم نهایندی. درس اصول را نزد آیه الله حاج سید حسین کوه‌کمری، و حکمت عالی را نزد دانشمند متبحر میرزا باقر شکوی نجفی- متوفای ۱۲۹۰ هـ- به‌انجام رساند. در زمان حیاتش دو فرزند بزرگوارش دانشمند بی‌همتا سید مهدی^۲ و دانشمند فاضل سید میر علی از دنیا رفتند و او را به‌اندوه ماتم خویش نشانند. از فرزند اخیرش سید میر علی در آخر رساله «ولایت» از کتاب «بلغة الفقیه» تمجید نموده و او را دانشمند و فقیه و با فضیلت خوانده است.^۳ فرزند دیگری سید حسین در نجف اشرف به ریاست فائل آمد و خدمات شایانی به اهالی آن شهر مقدس کرد، و در راه کاظمین به سال ۱۳۱۱ هـ درگذشت و جنازه‌اش را به نجف آورده در کنار نیاکانش ب خاک سپردند.

۱- پدر دانشمند عالی‌مقام سید جعفر نگارنده شرح دعای کمیل، و تحفة العالم در

شرح مقدمه معالم، که هر دو نجاب رسیده است. تولدش در ۱۲ محرم ۱۲۸۹ هـ بود.

۲- از نیکان روزگار و از ناگردان امام مجدد شیرازی در سامراء.

۳- فرزند سید محمد به نام سید جعفر از علمای برجسته گشت و شرحی بر دو فصل نماز و ارث کتاب «نجات العباد» نگاشته، و در ۱۳۳۴ هـ از دنیا رفته است.

علمای شهید قرن چهاردهم

دانشمند بلند مرتبه

شیخ محمد تقی همدانی

عالمی پرکار، ودانائی مجاهد، وقهرمان جنبش تبلیغاتی بود. دانش دریا آسایش دست بدست پارسائی کاملش نهاد و پرهیزگاریش را با جهاد راه خدایا برآست. پدرش آقا باقر همدانی نامداشت. خودش در ۱۲۶۳ هـ در همدان دیده بدنیا گشود و همانجا پرورش یافت و مقدمات و سطح را نزد مدرسانش آموخته و به اصفهان نهاد و تحصیلاتش را نزد علامه مولی حسینعلی نویسرکانی^۱ در مدتی قابل ملاحظه بپایان رسانده پس از دریافت اجازه اجتهاد از استادش به همدان برگشت. پس از مدتی موفق به زیارت اماکن متبرکه عراق شد، و به نجف اشرف درآمد چون ورودش در عهد

۱- از شخصیت‌های ممتاز شیعه و از ارکان دین که تحصیلاتش را نزد علامه شیخ محمد تقی پایان برده در اصفهان بمسند تدریس و قضاء و فتوی نشست و در آن شهر یگانه رهبر مذهبی بود. شرحی بر «شرایع» و حاشیه‌ای بر «قوانین» نگاشته و «فصل الخطاب» را در اصول فقه. و سال ۱۲۸۶ هـ در گذشته است.

مرجع عالی‌مقام شیخ انصاری^۱ بود سبب شد که به‌انجمن درسش رفت و آمد نماید، و هنگامی که به‌مصطلحات آن استاد فرزانه آشنا گشت خود را نیازمند شاگردی و استفاده از محضرش احساس کرد و شیفته درس او شد و تصمیم گرفت در نجف بماند. پس از سال‌ها کوشش و اجتهاد به‌گمشته خویش دست یافت و شروع کرد به‌تقریر بحث‌های ایشان برای طلاب علوم دینی، و سومین استادی بود که بحث‌های گرانمایه شیخ انصاری را برای دانشجویان تقریر و تشریح می‌کرد. سرانجام به‌همدان بازگشت و درحالی‌که مدال افتخار علمی و گواهینامه «اجازة اجتهاد» را از این استاد بلندپایه دریافت کرده بود. همچنان به‌نشر علم و تبلیغ حقائق اسلامی و تهذیب مردم کمر بسته بود تا شیعه منطقه کردستان خواستار تشریف‌فرمائی وی شده آرزوی ارشاد و تبلیغش را نمودند، و چون آقا طاهر امام جمعه همدان پدروی را برانگیخت و اصرار ورزید که ایشان را وادارد به‌سفر به کردستان و اقامت در آنجا، سرانجام موافقت نموده به‌سنندج رفت و بیست و نه سال تمام رهبری مذهبی خلق را بدست گرفت و از حریم شریعت دفاع نمود و مرجع یگانه مردم بود و کارنامه‌ای درخشان که حکایت از خدمات برجسته‌اش می‌نماید بر جا نهاد، مرجعیت وی در آن‌خطه مصادف بود با وجود شخصیت‌هائی چون امیر نظام‌گروسی

۱- شیخ مرتضی بن محمد امین انصاری دزفولی (۱۲۸۱-۱۲۱۴ هـ) شیخ‌ملت و پیشرای فقیهان و استاد رجال بزرگ دین که هر که پس از وی آمده از فیض علم و فضلش جرعه‌ای نوشیده است. گنجینه‌های آثارش مانند «فراید» و کتاب الطهارة و الصلوة، و «مکاسب» و دیگر کتابهائی که در مسائل گوناگون فقهی نوشته آویزه گوش خردمندان و زیور دانش پژوهان است.

شیخ محمد تقی همدانی/ ۵۰۳

وامیر حسین خان همدانی که هر دو در خدمات عمومی و تهذیب مردم مددکار وی بودند. آوازه اقدامات و مجاهدات وی در آن سرزمین پیچید تا حسودان و بدخواهان به تکاپو افتاده به توطئه علیه وی پرداختند تا در دوره استانداری امیر افخم چون کارهایی از پسرش احتشام الدوله - که داماد مظفرالدین شاه قاجار بود - سرزد و آشوبی پیاگشت و به شورش انجامید جمعی بکشتن رفتند از آن جمله این شخصیت عالیقدر که در ۲۹ ربیع الاول ۱۳۱۴ هـ در سن شصت و سه سالگی به شهادت رسید، و خانه و تالیفات و کتابهایش را غارت کردند و از آثارش جز رساله ای در «رضاع» باقی نماند^۱

۱- این مطالب را از شرح حالی که دانشمند پارسا آقا محمد همدانی فرزند شیخ علی رضا، درباره این شخصیت برای ما ارسال داشته اقتباس نمودیم.

شیخ علی بحرانی

شیخ علی بن شیخ عبدالله بن شیخ علی سری بحرانی از علمای مشهور و فقهای خجسته شیعه است. نخست شاگرد پدر دانشمند خویش بود و سپس در حیات پدر به بحرین هجرت کرد و در «مطرح» مقیم گشت و با توفیقات الهی مردم آن سرزمین را هدایت کرد بویژه طایفه معروف به «حیدرآبادیه» را تا درسایه وجود وی دینشناس و راسترو گشتند و از جهل و بی‌مبالاتی بدرآمدند. دیرگاهی رهبر معنوی و پیشوای ایشان بود و بنشر حقائق اسلامی و راه راست تشیع می‌پرداخت. سپس به بندر لنکه رفت و مقیم شد، تا آن که در جمادی ۱۳۱۹ هـ او را زهر دادند و شهید گشت. از آثار ارجدارش کتاب «لسان الصدق» در ردیکی از کشیش‌های نصرانی است. و به چاپ رسیده. دیگر کتاب «منار الهدی» در اثبات این که دستور صریح و نصوصی درباره ائمه معصومین هست، و در آن پاره‌ای از گفته‌های ابن ابی‌الحدید معتزلی و گفته‌های قوشجی در شرح تجرید

شیخ علی بحرانی/ ۵۰۵

را رد و ابطال کرده است. همچنین کتاب «قامعة اهل الباطل» در رد کسانی که عزاداری سیدالشهدا را حرام می‌پندارند. رساله عملیه‌ای در طهارت و نماز، الاجوبة العلمیه للمسائل المسقطیه، که خواهر زاده‌اش شیخ احمد بن الحاج محمد بن سرحان بحرانی جمع‌آوری کرده و به ترتیب کتاب فقه در آورده است. رساله‌ای در برخی مسائل توحید، رساله‌ای در تقیه، رساله‌ای در فرق میان اسلام و ایمان. در تاریخ و حدیث و ادب و شعر نیز زبردست بود.^۱

دانشمند بزرگ

حاج میرزا ابراهیم خوئی

ابراهیم بن حسین بن علی بن غفار، دنبلی خوئی. وی به سال ۱۲۴۷ هـ در شهر خوی بدنیا آمد، در همان شهر بزیست، و شهید گشت. وی از کسانی است که در جریان انقلاب مشروطه به شهادت رسیدند. شهادتش در ۱۳۲۵ هـ اتفاق افتاد.

او در طلیعه علمای ژرف بین و متبحر قرار داشت و از شخصیت‌هایی بود که در همه رشته‌های علمی زبردست و ماهرند از فقه و اصول و حدیث گرفته تا عقیده‌شناسی و فلسفه و عرفان و رجال. در اخلاق، سر مشق و نمونه بود و مقتدا به شمار می‌رفت. در هر يك از این علوم که نام بردیم استادی بی نظیر بود و پهلوانی دلیر، و گواهم بر این ادعا کتابهای گرانقدرش، آن پرورده‌های اندیشه تابناک و بافته‌های سرانگشت لطیف و هنرمندش، مانند حاشیه‌ای که بر «فرائد» شیخ انصاری نگاشته و در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است، و رساله‌اش در اصول که از آن در کتاب رجال

نام بردم و شرح نهج البلاغه که «الدرة النجفیه» نامیده است، شرح چهل حدیث، «ملخص المقال» در علم رجال، و کتابی در دعا که به استثنای دو کتاب اول همه بچاپ رسیده است چاپ سنگی. یکی از فضلاء تبریز در مجموعه دائرة المعارف مآندش که در آن شرح حالی چند آورده میگوید که وی کتاب بحار الانوار را از اول تا به آخر خلاصه کرده است.

از کتابهایش هر چه دیده‌ایم آکنده است از آراء استوار و حکیمانه و نظریات علمی صائب و دقائق لطیف که دلپذیر و روح‌انگیز است و میرساند که پدیدآورنده‌اش استادی بی‌همتا در همه آن زمینه‌ها است. مرجع عالی‌مقام آیه‌الله سید میرزا علی آقا شیرازی حکایت می‌کند که شخصیت مورد بحث در یکی از سفرهایش به عتبات مقدسه در انجمنی که پدرم - امام مجدد شیرازی - حضور داشت شرکت کرد و در يك موضوع فرعی فقهی میان آن دو دانشمند مناظره‌ای در گرفت. زیرا امام مجدد در آن باره نظری داد که مخالف نظر علامه خوئی بود.

علامه خوئی به کاظمین رفت و امام مجدد در آن مسأله تجدید نظر کرد و برایش روشن گشت که حق بجانب طرف بحثش علامه خوئی بوده است. در آنوقت از سامراء بیرون رفته بود، قاصدی به کاظمین خدمت علامه خوئی فرستاد تا به‌وی خبر دهد که نظر خود را تغییر داده و باوی همراهی گشته است.

وی تحصیلاتش را نزد مرجع بزرگ شیخ انصاری و آیه‌الله کوهکمری^۱ بیابان رساند

۱- حاج سید حسین کوه‌کمری تبریزی فرزند سید محمد، مرجع عالی‌مقام اواخر قرن گذشته، و از شاگردان شیخ انصاری بود، و دانشمندی محقق که از تقریرات به

حدیث از شیخ مهدی نجفی^۱ و شیخ محمدحسین کاظمی^۲ روایت می‌کند. در بخشندگی و جوانمردی و بلند نظری و بزرگمنشی و انفاق در راه خدا مقامی بلند داشت و اقدامات برجسته صورت داد که تاریخ با مباحثات از آن یاد می‌کند. چنانکه زندگانی پر خیر و خدمات علمی وی فراموش نشدنی است. ثروت هنگفتش را پیوسته در مواردی که خدا پسندانه بود خرج می‌کرد و نمی‌شد نیازمندی بخدمتش بیاید و خرسند و کامیاب بازنگردد، از درآمد سالانه‌اش جز پنج درصد را خرج زندگی خود و خانواده‌اش نمی‌کرد و بقیه را صرف امور خیریه و خدمات عمومی مینمود.

عمر همچنان به بخشش و داد و دهش و تحکیم اساس دین می‌گذراند تا صبحدم ۶ شعبان ۱۳۲۵ هـ بسن هفتاد و هشت سالگی شهید شد. در حیاط خانه‌اش بود که بطرفش تیراندازی شد و به راه خدا و راه دینداری و شرف و خدمت و خردمندی به شهادت رسید. کشته شدنش به راستی

→ درسی او کتاب‌های پر ارزش تدوین گشت که برخی به چاپ رسیده، و از تألیفات بسیارش به علت بدخطی جز پاره‌ای که به‌دهه نمی‌رسد باقی نمانده است. در ۲۳ رجب ۱۲۹۹ هـ درگذشت و آرامگاهش در نجف اشرف مشهور است. بیست سال پس از وفاتش به هنگام دفن همسرش به کنارش مشاهده شد که جسدش هنوز نپوسیده است.

۱- فقیه عالیقدر فرزند شیخ علی آل کاشف الغطاء - متوفای ۱۴ صفر ۱۲۸۸ هـ - که مرجع عصر خویش بود، و مهم‌ترین استادش علامه شیخ حسن.

۲- آیه الله و مردنامی دین مؤلف کتاب «هدایة الانام فی شرح شرایع الاسلام» که شرایع الاسلام را از ابتدا تا کتاب قضا تشریح کرده، و رساله‌هایی در فقه نگاشته است، از زهد و پارسائیش داستان‌های دل‌انگیز هست. وفاتش در محرم ۱۳۰۸ هـ بود.

حاج میرزا ابراهیم خوئی/ ۵۰۹

مصیبت سهمگینی بود که دل‌ها را بکداخت و جگر خداپرستان را خون کرد و دردزدین شکاف انداخت. دانشمند توانامیرزا محمدعلی اردوبادی فرزند برومند حجة الاسلام میرزا ابوالقاسم اردوبادی^۱ در رثای وی قصیده‌ای به عربی سروده است.

جنازه‌اش را مدتی پس از شهادتش به نجف اشرف برده در آرامگاهی که خود تعیین کرده بود و نزدیک مقبره حاج مولی علی تهرانی^۲ است به خاک سپردند.

۱- از علما و مراجع بزرگ قرن اخیر (۱۳۳۲-۱۲۷۴) مؤلف بیش از پنجاه جلد کتاب. فرزند برومندش سراینده مرثیه از دانشمندان و پرهیزگاران نامی بود که در علوم مختلف دست داشت و استاد ادبیات عرب بود و بر خوردار از پارسانی وزهد، و مؤلف رساله‌ها و کتابهای دینی و ادبی و تاریخی و علمی که برخی از آنها به چاپ رسیده است. تولدش بسال ۱۳۱۲ هـ بود و شرح حالش در کتاب «شعراي غدیر» ما آمده است.

۲- فرزند حاج میرزا خلیل تهرانی که از پارسایان و پرهیزگاران عصر خویش بود و نمونه‌ای اعلای قبیله و دینشناس و مظهر تقوی و پاکدامنی و مرجعی هوشیار و متبحر در علم درایه و رجال، و استاد علمای شهر که به ایشان اجازه نامه داده است. تولدش در ۱۲۲۶ هـ و درگذشتش ۱۲۹۶ هـ بود. آثار علمی متنوعش همچنان بصورت خطی مانده است.

فاضل توانا

شیخ جلیل تبریزی

وی که اصلاً تبریزی بود در سنقر - از شهرهای کردستان - می‌زیست و در همانجا به شهادت رسید. مردی بلند مرتبه و عظیم‌الشأن و باشکوه و بافضیلت بود. در امر به معروف و نهی از منکر جدی بلیغ داشت و یکدم از نشر حقائق اسلامی و تبلیغات مذهبی فارغ نمی‌نشست و با بدعت‌ها و زشتکاری و ستمگری دشمنی می‌ورزید و روزگار به زهد و پارسائی می‌گذرانید چنانکه همه او را بدین خصلت می‌شناختند. پدر دانشمند می‌گوید: وی پس از خواندن درس‌های مقدماتی در تبریز رو به نجف نهاد و چون از تحصیلات عالی نزد استادان آن فارغ گشت به میهن خویش باز آمد و در سفری که به سنقر کرد مردمش از او خواهش نمودند که آنجا بماند و مسئولیت ارشاد و رهبری‌شان را بپذیرد، و چون اصرار ورزیدند درخواستشان برآورد. من در سال ۱۳۱۹ هـ او را در آن شهر دیدم فاضلی عقیده‌شناس و زبان‌آوری زیرک و هوشمند بود

شیخ جلیل تبریزی/ ۵۱۱

شایسته رهبری دینی و درستیزه با بدعت و پیشبرد عقیده راست و احیای
حنن متروک مانده اسلام سرسخت، و پیوسته در هدایت مردم می کوشید
و دمی از تحکیم اساس دین و بزرگداشت شعائرش آستوده نمی نشست، و
در میان مردم نفوذی کامل داشت و حتی قدرتمندان از او حساب می بردند.
زندگانش بدین سان سپری می گشت تا آنکه در حوالی سال ۱۳۲۵ ه
بر درب خانه اش به دست عده ای از او باش کشته شد و در حالی که پاک و
بر راه راست دین و سرگرم خدمت به خلق و پیشبرد فضیلت بود به شهادت
نائل آمد. دانشمند عالیقدر اردوبادی قصیده ای در رثای وی سروده است.

حکیم دانشمند

میرزا محمدباقر شیرازی

نام پدرش عبدالمحسن و نام جدش سراج‌الدین است. میرزا محمد باقر اصطهباناتی شیرازی برآستی شکافنده هسته علم و پیشتاز میدان دانش بود و از گوه‌ران رخشان عالم فضیلت و شرف، استاد بلندپایه علوم عقلی و فلسفه عالی که تحصیلاتش را نزد علمای این رشته به پایان رساند، و نیز در علم دین مرحله‌ها پیموده بود. در اصفهان درس حجة الاسلام شیخ محمدباقر^۱ فرزند محقق عالیقدر شیخ محمد تقی

۱- استاد فقیهان، مردنامی میدان فقه و اصول که نواده دختری شیخ جعفر کاشف الغطاء - معروف به شیخ جعفر کبیر - بود و تحصیلاتش را نزد دای اش شیخ حسن - مؤلف «انوار الفقاهه» - و علامه مؤلف «جواهر» و شیخ انصاری بکمال رساند. در ۱۲۳۵ هـ متولد شد و در صفر ۱۳۰۱ هـ در نجف اشرف درگذشت. از کتاب‌های ارجمندش پیدا است که در تحقیق پهلوانی بوده است. پدرش فرزند میرزا عبدالرحیم تهرانی - مقیم اصفهان - بود و برادر علامه مؤلف «الفصول» استاد علمای محقق، که کتاب «هدایة المسترشدين» را در شرح اصول معالم دین -

مؤلف «الهدایه» را تمام کرد و پس از دریافت اجازه نامه ازوی به شیراز برگشت. سپس به سامراء رفت و از بحث‌های گهربار امام مجدد شیرازی استفاده برد و درس‌های عالی را تکمیل کرد. پس از درگذشت استادش - به سال ۱۳۱۲ هـ - روبه نجف اشرف نهاد و تا ۱۳۱۹ هـ به تدریس همت گماشته بود. در این سال به شیراز بازآمد، و شهرتش روزافزون گشت و نفوذش وسعت یافت و نامش زبانزد خاص و عام شد. رساله مفصلی در احکام دین دارد که در کتابخانه استادش امام مجدد شیرازی یافت می‌شود. حدیث از علمای شهری چون حاج مولی‌علی تهرانی و سید مهدی قزوینی نجفی^۱ و میرزا محمد هاشم خونساری چهارسوقی^۲ و مولی محمد تقی هروی^۳ و شیخ محمد تقی آقا نجفی^۴ روایت می‌کند. در صفر ۱۳۲۶ در

→ نگاشته و آثار گرانبهای دیگر دارد، و روز جمعه نیمه شوال ۱۲۴۸ هـ در گذشته است.

- ۱- از آیات عظام و دانشوران فقیه و پرهیزگار که به افتخار زیارت امام منتظر - عجل الله تعالی فرجه - نائل آمد. کتاب‌هایی که در قه و اصول و دیگر رشته‌های علمی نگاشته چندان بسیار است که در این مقال نمی‌گنجد و فضائش چندان معروف که حاجت به بیان ندارد. در ۱۲ ربیع الاول ۱۳۰۰ هـ پس از بازگشت از حج درگذشت و آرامگاهش در نجف اشرف چون خورشید نیمروز پیدا است.
- ۲- مرد بزرگی از خاندان پیامبر (ص) که مرجعیت و پیشوائی مذهبی در اصفهان به وی رسید. خودش، پدرش، جدش، و نیای بزرگش و برادرش - مؤلف «روضات» - از علمای بزرگند. در قه و علم رجال زبردست بود. بیشتر علمای متأخر از وی تقاضای اجازه نامه کرده‌اند. تولدش در ۱۲۳۵ هـ و وفاتش در ۱۳۱۸ هـ بود. تألیفات بسیاری دارد که بخشی از آن به چاپ رسیده است.
- ۳- از رجال نامی دین و از فقیهان راستین که در قه و اصول و عقاید و اخلاق و حساب آثار با ارزشی بوجود آورده است. به سال ۱۲۹۹ هـ در کربلا بدرود -

جریان انقلاب مشروطه در شیراز به شهادت رسید. دانشمند توانا میرزا محمدعلی اردوبادی در رئایش قصیده‌ای سروده است، همچنین دانشمند عالیقدر سید مرتضی صدر بهبهانی - مقیم بوشهر و متوفای ۱۳۳۱ هـ - شعری در سوگ وی.

→ زندگی‌گفت. استادان قرائتش عبارتند از حجة الاسلام اصفهانی و علامه کرباسی و شیخ محمد تقی نویسنده «حاشیه».

۴- پدرش حاج شیخ محمد باقر دانشمندی بزرگ بود و جدش شیخ محمد تقی اصفهانی نویسنده «حاشیه» از رجال عالیمقام دین و استادان فقه که مرجعیت دینی در اصفهان به وی رسید و به سال ۱۳۳۱ هـ درگذشت. شاگرد امام مجدد شیرازی و شیخ مهدی بسر شیخ علی آل کاشف الغطاء و شیخ راضی قحیه بود.

دانشمند بلندپایه

حاج شیخ فضل الله نوری

در ۱۳ رجب ۱۳۲۷ هـ در جریان انقلاب مشروطه بشهادت رسید. پدرش مولی عباس نوری از علمای بافضل بود. چون درگذشت شاعری دررثای او قصیده‌ای سرود که ضمن تسلیت به فرزند پرورمندش حاج شیخ فضل الله نوری از دایمی‌اش علامه نوری یاد می‌کند و استادش امام مجدد شیرازی را می‌ستاید.

شخصیت مورد بحث از پیشوایان مسلمین و پرچمداران دانش و دین و بزرگترین عالم تهران بود. فضل و ادب از گفتار و نگارش و بیانش می‌ریخت. خواهر زاده و داماد علامه نوری بود. به سال ۱۲۵۸ هـ دیده به دنیا گشود و در عنفوان جوانی روبرو به نجف اشرف نهاد و در خدمت فقیه توانا شیخ راضی مدتی درس خواند، سپس همراه دایمی‌اش علامه نوری -

۱- فرزند شیخ محمد بن شیخ محسن آل‌الشیخ خضر نجفی، پرچمدار ققه و مرجع عظیم الشأن نجف اشرف که افتخارات علمی و مقامش را در تقوی نمی‌توان -

جزو اولین کاروان مهاجرانی بود که از پی امام مجدد شیرازی به سامراء رفتند به سال ۱۲۹۲ هـ، و در آن کاروان مولی فتحعلی سلطان آبادی^۱ نیز بود. سالها در درس این استاد بلند پایه حضور مییافت و درسهایش را مینوشت. پس از سال ۱۳۰۰ هـ به تهران بازگشت و پیشوای معنوی و رهبر دینی بود، و در نشر تعالیم اسلام و بسط نفوذ آن می کوشید تا دسته‌ای از تبه‌کاران او را که دشمن زشتکاری و فریب و کفر بود مانع خویش یافتند و او را بدار آویختند و شهید دست ظلم و تجاوز گشت، قربانی راه تبلیغ دین، شهید راه خدا، شهید مبارزه با زشتی و تباهی و فریب. در ۱۳ رجب ۱۳۲۷ هـ بدار آویخته شد، و جنازه‌اش را به شهر مقدس قم بردند. صحیفه دعائی تألیف کرده بنام «الصحیفه المهدویه» زیر ادعاهای امام منتظر - عجل الله تعالی فرجه - را در آن گرد آورده است. اشعار زیبا و روانی هم دارد که در آن به «نوری» تخلص نموده و بخشی از آن را در کتابمان «ریاض الانس» آورده ایم. سید بزرگوار شهاب الدین سید احمد رضوی - معزوف به ادیب پیشاوری^۲ - در رثای وی چنین سروده است:

همچنان ابری از رحمت و بخشندگی آفریدگار بارانی سیل آسا

بر مزارت می‌بارد

→ به وصف در آورد و تنی چند از علمای نامی را تربیت کرد و در ۱۲۹۰ هـ درگذشت.

۱ - سرمشق پارسایان و نمونه عالی اخلاق و صاحب کرامات و مقامات رفیع بود. علامه نوری در «دارالسلام» از او تمجید فراوان بعمل آورده است. شاگرد شیخ انصاری بود و در دوره امام مجدد شیرازی به سامراء هجرت کرد و در ۱۳۱۸ هـ در کربلا بدرود حیات گفت و جنازه‌اش به نجف اشرف برده شد.

۲ - در تهران می‌زیست و در ۱۳۴۹ هـ درگذشت.

حاج شیخ فضل الله نوری/ ۵۱۲

جریان تندی از آن بارش استخوانت را آبیاری می نماید و هر
صبح و شام مزارت رامی شوید
آن استخوان ها را که می رود پرواز گیرد و بسوی عرش خداوند
راه جوید
استخوان های ت خواستند همراه روحشان به سوی مینوی بهشت
رهسپار شوند
اندکی فرا رفتند اما دیدند نمی توانند پرواز کنند و قوانین ازلی
الهی تغییر ناپذیر است
روح پر می گشاید و صعود می کند، اما استخوان فرود می گیرد
چون آیه ای که فرود آید
تو آن روز که دیگران به پروردگار «محمد» کافر گشتند ایمان
آوردی و براه خدا بشدت پایداری نمودی
درست مثل کسانی که به پروردگار موسی ایمان بستند و زندگی
دنیا و بهره وری از آن را ناچیز دیدند
به زندگی پشت پازده مرگ را استقبال نمودند تا از درختان به دار
آویخته شدند
اما پادشان جاودان ماند زیرا یادگارهای آدمی هر چند روزگار
بد کردار خود آنها را از بین ببرد جاودان می ماند
تو فضل الهی را دین محمد یافتی و جز آن را کفر و بیراهه و
بیهوده شناختی
تو را به دار آویخته خفه کردند نه از آن جهت که دشمن شخصیت
بودند بلکه خواستند با کشتن بآنکه تکبیر را خفه کنند

به‌دین متین و مبین چنگ آویخته داشتی و چون منصرفان
کافر کیش روی از آن برتافتی
روز آزمایش و گرفتاری فرا رسید و تو امتحان خوبی دادی و
ایمانت از بونه آزمایش خالص بیرون آمد
مثل شمشیر پولادین اصیلی که از نیام بر آید و به‌دست دلیری
به‌اهتزاز و چرخش در آید
اگر آن شمشیر را بر صخره زند دمش هیچ‌کندی نگیرد و برش
خویش از دست ندهد
در برابر پیشامد روزگار دلت به‌تزلزل در نیامد و نه زبانت
بند آمد
شبح مرگ به‌تو رخ نمود و رو برویت به‌حال حمله در آمد اما
تو خم به‌ابرو نیاوردی
نیکوکار پرهیزگار خدا ترس هر چه بگوید به‌گوش اوباش و
نابخردان نخواهد رفت
مرد دلیری که مرگ خود را به‌او نزدیک می‌کرد و او اندک
هراسی به‌دل راه نمی‌داد
تو یقین داشتی که آنان تو را خواهند کشت جام بیدادشان را
چون عسل نوشیدی
هر که پناهش خدا باشد و آئین حق مایه تمسک و عهده‌دارش
چنین خواهد بود
درود خدا بر سر سخت و مقاومی چون تو بر فروتن بند ناپذیری
که در راه حق نرم‌خو است.

حاج شیخ فضل الله نوری/ ۵۱۹

علامه میرزا محمدعلی اردوبادی چنین دررثایش سروده است:
«فضل الله» آن فضل الهی را حادثه‌ای ناگوار و سخت به خاک افکند
زمین از دربرگرفتن این دریای علم به تنگ آمد دریائی که
موجش فضا را پر کرده است
بر چوبه‌دار این فرشته بزرگواری است یا انسانی که دارد به
آسمان صعود می‌کند؟

دارم مجسمه دانش را به برگرفته یاقهرمان هوشمندی‌را؟
در زندگی رخ از کارهای پست بر تافت تاپس از وفات تعالی یافت
در زندگی نخستین دمساز کمالات گشت تا در زندگی بازپسین راه
کمال سپرد
بر مردم چون چراغی افروختن گرفت و پرتو روشنائی‌اش در
پرتو پیچید

هر که به اونگاه کند می‌گوید هلال ماه است و بگاه فروزش
گوئی شعله نوری است
در تاریکی گمراهی آنگاه که تابخردان ره گم کنند او پر فروغ
است

چه شالوده عظیمی از دین ویران گشت و چه پایه پایداری از شریعت
و آئین!

شایسته است که اشک‌ها بر سوکش بریزیم اشک‌های آمیخته
به خون

برای کشتنش عده‌ای درنده جمع شدند عده‌ای ادب‌اش به دنبال
عده‌ای تبهکار

او این را که عاقبتی سعادتمندانه داشته باشد پسندید و بر زندگی
ذلتبار ترجیح داد

باقوت قلب و بادگیری مرگ را پذیرا گشت با اراده‌های پولادین
و بی‌ترس از قضا و قدر

دیر زمانی بادرین مایه هدایت برادر و همدم گشته بود و نخواست
رشته این برادری بگسلد و رعایتش ننماید
ای انسان بزرگ! سعادت دنیا و آخرت یافتی علی‌رغم سنگدلان
بدبخت!

نوسرپا فرزائگی و خردمندی و فضیلت بودی و دشمنانجامه‌ای
آلوده به ننگ و عار داشتند
سینه تو مالا مال ایمان و گنجینه دانش بود و سینه آنها پر از
نیرنگ و سیاهی

تو با آنان همراهی و همعقیده نبودی تا نتوانی با آنها بسازی و بگذرانی
دین بر تو گریست در مائمی که سهمگین تر از آن است که به گریستن
بس شود

مرگت اسلام را به بستر بیماری نشانده لکن نخواست با وجود
راهنمایی پزشکی تو متوسل به دوا شود
هر قرآن خوان به تو تهنیت خواهد گفت که به آهنگ تلاوت
قرآن و دعا به خاک سپرده شدی

چون شبانگاه ترا به خاک سپردند تو ندای آن حکم نهائی را به
گوشان خواندی

خوشا آن آرامگاه که گنج علم پیامبران را دربر گرفت.

دانشمند توانا

شیخ علی احسائی

علی بن شیخ عبدالله بن رمضان احسائی از مشاهیر و دانشمندان بود که دانشی سرشار را با پارسائی همراه داشت و از ادبیات عرب بهره‌ای وافر برده بود و شعر استادانه می‌سرود. وی در نسل اول قرن چهاردهم در سلطنت وهابیان در شهر «احساء» از شهرهای حجاز به شهادت رسید. مؤلف «الانوار» از او یاد کرده و تجلیل نموده است.

دانشمندی بلندپایه و فقیهی سترگ که پس از اتمام تحصیلات به مقصود خویش رسید و حاکم شرع زنجان شد. در قضاوت آرائی متین و قاطع صادر می کرد و در مسائل حقوقی نظری صائب داشت. در انقلاب مشروطه، او که حاضر نبود با يك جریان حساب نشده و آمیخته به هرج و مرج هم آوا شود و دین خویش نزد بان کامیابی جاه طلبان سازد مورد کینه آنها قرار گرفت تا شب پنجشنبه هفتم جمادی الاول ۱۳۲۷ هـ با هفت تیر بترفش تیراندازی و شهید شده شهید شهادت و تسلیم ناپذیری، شهید عدل و نیکوکاری، قربانی دانش و دینداری. می گویند کتابی در معارف الهی و مباحث اصول و عقائد نگاشته بزبان فارسی.

این شرح حال را علامه اردوبادی از نجف اشرف برای مافروستاده و خود در رثای وی قصیده ای سروده است.

۱- منسوب به «جوقین» دهکده ای از توابع زنجان.

دانشمند عظیم‌الشان

حاج آقا میر بحر العلوم

پدرش حاج میر عبدالباقی ملقب به شریف‌العلمای رشتی بود. خودش رهبری معنوی و پیشوائی علوی بود که از هر خرمن فضیلت دسته‌گلی چیده بود و علم و عمل را مقرون داشت و از علم و ادب نصیبی تمام. پدرش از علمای نامی عصر خویش و معروف به حجة الاسلام بود، به نجف اشرف هجرت کرده تحصیلاتش را نزد شیخ حسن کاشف‌الغطاء و مؤلف «جواهر» و دیگر استادان بکمال رسانده و اجازه‌نامه دریافت داشته بود و در شهر قم درگذشت. همسرش دختر فقیه عالیمقام سید علی‌آل بحر العلوم - نویسنده البرهان‌القاطع - بود و از این وصلت فرخنده، شخصیت مورد بحث در نجف اشرف حوالی سال ۱۲۶۷ هـ به دنیا آمد، و لقب بحر العلوم را بهمین مناسبت گرفت. در کودکی همراه پدر به رشت رفت و در حدود سال ۱۲۸۱ هـ به نجف اشرف برگشت و با دختر سید حسین بحر العلوم ازدواج کرد. مقدمات را نزد استاد خراسانی آموخت و دروس عالی را

در خدمت حاج میرزا حبیب‌الله رشتی^۱ و شیخ هادی تهرانی^۲ به اتمام رسانید و در سال ۱۳۱۱ هـ به رشت برگشت درحالی‌که در همه رشته‌های علمی استادگشته و بسیاری از تقریرات درس استادش را برنوشته بود. در آنجا رهبری مذهبی مردم را بدست گرفت و هیچ‌گاه حق را بر ناروا و ناراستی ترجیح نداد و به جای دین و یقین بیراهه باطل برنگزید. در محرم ۱۳۲۶ هـ موفق شد دوباره به زیارت امیرالمؤمنین (ع) نائل آید. در نجف اشرف پیشامدهای ناگوار او را مجبور کرد پیش از زیارت غدیر آشهر مقدس را ترک گوید و به میهن خویش بازگردد. پس از مدت کوتاهی نزدیک قزوین صبحدم یکشنبه ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ هـ عده‌ای با شلیک چند گلوله او را کشتند، و همانجا به خاک سپرده شد، و مزارش اکنون معروف است. پسر بزرگش سیدجواد نیز همراهش به شهادت رسید. علامه اردوبادی قصیده‌ای در رثای آن دو بزرگوار سروده است.

۱- از نواب قه‌واصول، و شاگرد شیخ انصاری. فضلا و دانشمندان روبه انجمن درسش نهادند. کتاب بدایع الاصول و کتاب‌های فقهی و اصولی ارزنده بسیاری تألیف کرد. علاوه بر مقام بلند علمی بزیور پرهیزکاری و پارسائی و تبعیت از حق و اصول آراسته بود. در ۱۳۱۲ هـ بدرود حیات گفت.

۲- نام پدرش مولی محمد امین تهرانی است. از علمای شهری که به دقت نظر و حسن تحقیق موصوف است. تحصیلاتش را نزد شیخ انصاری و امام مجدد شیرازی و آیه‌الله ایروانی و علامه حاج شیخ عبدالحسین شیخ‌العراقین تهرانی پایان رساند و کتاب‌هایی در فقه و اصول و کلام نگاشته که پاره‌ای از آن به چاپ رسیده است. به سال ۱۳۲۱ هـ درگذشت.

پدرش مولی حسین فومنی رشتی^۱ دانشمندی زاهد بود و جدش مولی محمدعلی نامداشت. این شخصیت از رجال برجسته دین بود و در علوم دینی مرحله‌ها پیموده بود و نظریاتی صائب و آرائی عمیق و تحقیقاتی ممتاز داشت. به سال ۱۲۶۸ هـ در رشت دیده بدنیا گشت و مقدمات را از پدرش آموخت و فقه و اصول و فلسفه و عقیده‌شناسی را نزد علمای رشت مانند مولی حسنعلی و مولی محمدعلی امام جمعه بیست ساله بود که پدرش درگذشت. برای تکمیل تحصیلات به سال ۱۲۸۹ هـ رهسپار کربلا گشت و ظرف پنج سال از درس سرور فقیهان شیخ زین العابدین

۱- پس از اتمام تحصیلاتش در عراق به رشت آمد و اعتماد مردم را جلب کرد و به رهبری و تدریس و نشر احکام همت گماشت. در ۱۲۸۷ هـ بدورد زندگی گفت و فرزندش بنا بر وصیت او اجازه‌اش را به سال ۱۲۸۹ هـ به کربلا برد. پدرش مولی محمدعلی در فوئات قاضی بود.

مازندرانی و دیگر استادان پیرداخت. آنگاه به دستور محقق عالی‌مقام حاج میرزا حبیب‌الله رشتی در نجف اشرف اقامت گزید و از وی و استادان دیگر علوم دینی و فلسفه و عقیده‌شناسی را بیاموخت تا مهارت و استادی یافت و به اجتهاد مطلق نائل آمد. حدیث باستاناد اجازه‌نامه از آیة‌الله حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و شیخ محمد طه نجف تبریزی و شیخ حسن مامقانی و فاضل شرایبانی روایت می‌کند.

از تراوشات قلم گهربارش چهار جلد کتاب در اصول فقه است و هشت جلد در مباحث فقهی چون نماز و قضا و ارث و اجاره و بیع و دیات. بحث‌هایی از تقریرات استادش محقق رشتی را نگاشت، اما تاکنون هیچ‌یک از آثارش به چاپ نرسیده است.

به سال ۱۳۱۲ هـ از نجف به رشت رفت و به مقام پیشنمازی و قضا و تدریس نشست و به مرجعیت عالی نائل آمد، و یکدم از نشر حقائق اسلامی و تعظیم شعائر الهی و امر بمعروف و نهی از منکر فارغ نشست و در دفاع از اصول و تعالیم اسلام هیچ عاملی از ترس گرفته تا ملاحظه و سرزنش و افکار عمومی در او اثر نمی‌گذاشت تا در جریان انقلاب مشروطه شبی - شب پنجشنبه ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ هـ - سه عنصر تبه‌کار وارد خانه‌اش شده پس از شلیک چند گلوله بیرون رفتند. اصابت کشنده نبود. پزشکی برای معالجه آوردند، اما معالجه را مفید ندانستند. در همان زخم - خوردگی زبان به پند و ارشاد خانواده‌اش گشود و مرده دادشان که به افتخار شهادت نایل خواهد گشت. نیمه شب دو نفر دیگر از همان دارو دسته تبه‌کار وارد خانه شدند و با شلیک چند گلوله دیگر او را شهید نمودند، سپس خانواده و فرزندان را تهدید کردند و از گریه و فریاد

شیخ علی رشتی/۵۲۷

بازداشتند. در حالی که نام خدا بر زبان داشت، و این آیه را زمزمه می کرد
که «وجهت وجهی للذی فطر السماوات والارض، دنیا را بدو دگفت و
شهید گشت، شهید راه حق، شهید راه فضیلت. جنازه اش را در رشت تا
دو سال بامانت نگهداشتند و آنگاه بنا بر وصیت وی به کربلا برده در
مقبره ای در زاویه جنوب شرقی صحن مطهر بخاک سپردند.

مرجع عالیقدر

سید عبدالله بهبهانی، رهبر جنبش مشروطه

سلسله نسبش بدین قرار است:

سید عبدالله بن السید اسماعیل بن السید نصرالله متولد ۱۰۹۱ هـ در بهبهان و متوفای ۱۲۶۹ هـ در نجف بر اثر بیماری وبا - بن السید محمد شفیع - متولد ۱۱۷۰ هـ در بهبهان و متوفای ۱۲۴۸ هـ در همان شهر، و مدفون در نجف - بن السید یوسف - متولد ۱۱۵۰ هـ در بهبهان و متوفای ۱۲۱۸ هـ در همان شهر، و مدفون در نجف - بن السید حسین - متولد ۱۱۲۴ هـ در بهبهان و متوفای ۱۲۰۰ هـ در همان شهر، و مدفون در نجف - بن السید عبدالله بلادی^۱

۱- فقیه بلند مرتبه‌ای که از استادان و مشایخ اجازه مؤلف «حدائق» است. نزد شیخ احمد جزائری و شیخ عبدالله بن حاج صالح بحرانی و شیخ سلیمان ماحوزی و شیخ احمد بحرانی - پدر مؤلف «حدائق» - درس خواند و از شخصیت اخیر اجازه نامه گرفت. تولدش در ۱۰۶۵ هـ در بلاد و وفاتش در ۱۱۶۵ هـ در بهبهان اتفاق افتاد. سه برادر داشت به نام‌های سید موسی، سید نورالدین، و سید هاشم - پدر سید احمد مقدس شهید که از او یاد کردیم.

ابن السید علوی^۱ بن السید حسین غریفی بن الحسن (تا آخر سلسله نسبی که در شرح حال آخرین عالم شهید قرن دوازدهم آورده‌ایم).

مرجع عالیقدر شیعه، ویشوای بلند پایه، و مصلح بزرگ، داماد علامه سید صالح داماد^۲. خاندانش «آل غریفی» از شکوهمندترین خاندان‌های پرافتخار است و از عالی نسب‌ترین و نیکوسیرت‌ترین‌شان، خاندانی که در علم و فرهنگ مقامی بلند دارد و در جهان تشیع آوازه‌ای ارجمند، و رجالش معروف به صاحبان فضیلت، و همه دانشمند و فقیه و ادیب و مرجع و سرورند و آوازه‌ی یادشان فرهنگ‌های رجال را پر کرده است. این شجرهٔ پاک ریشهٔ اصلیش در «غریفه»^۳ ثابت و استوار است و شاخسارانش کشیده به نجف اشرف و بصره و خرمشهر و بوشهر و شیراز و تهران و بهبهان. نخستین شخص از این خاندان که از بحرین مهاجرت کرد سید عبدالله بلادی بود.

این شخصیت به سال ۱۲۶۲ هـ در نجف اشرف به دنیا آمد و بزرگ شد و درس‌های عالی را از امام مجدد شیرازی و آیت‌الله کوه‌کمری و فقیه بزرگ شیخ راضی آموخت. نویسندهٔ «المآثر والآثار» می‌گوید: وی از علمای عظیم‌الشان تهران بود که در علوم دینی بویژه فقه به‌مرتب‌ای

۱- از علمای پرهیزگار بنا نوشته «انوار البدرین»

۲- از سروران مذهبی نامدار کربلا و سپس تهران که بسبب دامادیش با علامه مؤلف «ریاض العلماء» به داماد ملقب گشت. در سن هشتاد و چهار سالگی شب جمعه ۲ ربیع الثانی ۱۳۰۳ هـ در گذشت و در رواق حسینی مدفون گشت. تألیفات گرانبهایی دارد.

۳- تصغیر «غرفه» است و نام دودهنده که یکی در بحرین است نزدیک «شاخوره»، و این خاندان به آن منسوبند، و دیگری ازدهات «ماحوز» است.

بلندرسید، و پدرش از مجتهدان برجسته و بزرگترین حامیان دین بود. در فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی آمده است که از علمای طراز اول تهران و یگانه پیشوای مسلمانان بود. در جریان انقلاب مشروطه به گرفتاری‌ها و ناراحتی‌های بسیار مبتلا گشت و در دوره استبداد صغیر، ایران را ترك کرده به عراق رفت و پس از سرنگونی محمدعلیشاه و برطرف شدن موانع به ایران بازگشت و با استقبال پر شور و گرم مردم تهران روبرو شد. آنگاه در صدد برآمد که چنان قانون اساسی‌یی بگذراند که بامبادی اسلام مطابقت داشته باشد و آن بدعت‌ها و موادی را که با حقوق اسلامی مغایرت دارد از بین ببرد. این تصمیم و کوشش پاك، جاه طلبان و هواپرستان را خوش نیامد و او را در شعبان ۱۳۲۸ هـ شبانه در خانه‌اش مورد شلیک تفنگ قرار داده شهید ساختند. مجموعه‌ای در فقه نگاشته که عبارتست از بیست و پنج رساله، هر رساله در يك مسأله فقهی، و به سال ۱۲۹۲ هـ از تألیفش پیرداخته است. پدرش - سید اسماعیل - از شاگردان علامه عالی‌مقام نویسنده «جواهر» و شیخ مرتضی انصاری و مؤلف «ضوابط» و شیخ حسن نویسنده «انوار الفقاهه» بود. به سال ۱۲۲۹ هـ در بهبهان متولد گشت و پس از آموختن دروس مقدماتی به نجف اشرف هجرت گزید و چون تحصیلاتش را به کمال رسانید به بهبهان برگشت، و دیگر بار به نجف اشرف رفت و در آنجا ماند تا در یکی از سفرهای زیارتی ناصرالدین‌شاه قاجار وی را همان‌عالم خوش کرداری یافت که در پی‌اش می‌گشت و از وی خواهش کرد با او همراه گشته به تهران رود و تعالیم دین را بیامورد و ارشاد فرماید. بدین ترتیب وی را با عزت و احترام شایان به تهران برد و آنجا

با نهایت شکوه و نفوذ بسر می برد و بسیار مورد توجه ناصرالدین شاه بود به طوری که به عمامه وی سوگند می خورد. مردم نیز به وی دل بستند و اعتماد نمودند و به پیشنمازی و رهبری و ارشاد همت گماشته بود. بعد از درگذشت وی به سال ۱۲۹۶ هـ فرزند ارشدش - شخصیت شهید مورد بحث - مقام و موقعیت او را به ارث برد و بر شهرت دامنه دار خویش رهبری سیاسی و پیشوائی با نفوذش را ضمیمه ساخت، و همچنان بزرگ و عالیمقام و پرنفوذ و محبوب خلق بود تا پس از تحقق انقلاب مشروطه دسته ای از تبه کاران وی را به قتل رساندند. و جنازه اش به سال ۱۳۳۲ هـ به نجف اشرف برده و در کنار پدرش در یکی از مقبره های شرق صحن مطهر به خاک سپرده شد.

دانشمند بلند پایه

میرزا محمود امینی قزوینی

این شخصیت در تهران مقیم بود. در کتاب «نقباء البشر» درباره‌اش چنین می‌خوانیم: استاد دانشمند و بزرگ که هم دارائی داشت و هم دانش، وفقیه اصولشناس و ادیبی که از تاریخ و علم رجال اطلاعی وافر داشت، ممتازترین شخصیت برجسته و پرشکوه‌ترین رجل معاصر و سرآمد علمای روزگار که خدا به‌وی دنیا و دین مرحمت فرمود و دینشناسی و عرفان و یقین، تا بزرگوارانه و نیکبخت زیست و شهید درگذشت. نیک سیرت بود و نیکدل. از یادگارهای نیکوکارانه‌اش یکی چاپ جلد هفدهم «بحار الانوار» است. کتابخانه‌ای گرانبار از کتاب‌های سودمند و گرانبها داشت که از همه دنیا و مناصب و لذتهایش دل‌بر گرفته و به آن بسته و خوش کرده بود. در ذیحجه ۱۳۲۹ هـ به شهادت رسید.

علامه، حاج میرزا حسن سبزواری

نام پدرش سید اسماعیل و نام جدش سید عبدالغفور علوی سبزواری بود. از پرچمداران دین و مشاهیر رجال شیعه و از نوابغ امت که دریای دانشی در سینه داشت و متصف به پارسائی و زهد بود، و این سیرت نیکو را از نیکان پاکیزه خصالش به میراث برده بود. موقوفات و مؤسسات خیریه‌ای که اوساخته تاکنون مایه استفاده مردم سبزوار است.

در ۱۲۵۵ هـ در سبزوار به دنیا آمد و به نجف اشرف مهاجرت کرد و بیست سال در آن دیار مقدس بسربرد، یکسره در کار دانش پژوهی و کسب فضیلت. مدتی نه‌چندان دراز از محضر شیخ انصاری فیض برد و چند سالی به درس و بحث آیه الله کوه‌کمری و دیگر استادان حضور یافت. آنگاه عازم حج شد و از آنجا به وطن برگشت و به عنوان رهبر معنوی و پیشوای دینی مردم بکار پرداخت. مهرش در دل‌ها جا گرفت و یادش بر زبان‌ها به نیکی روان گشت. برای بار دوم به حج رفت، و پس از

ادای مراسم آن چون آهنگ مدینه نمود درمیان راه به دست عده‌ای بیابان گرد کشته شد. شب چهارشنبه ماه محرم ۱۳۳۲ هـ درحالی که براه خدا و پیامبرش هجرت می‌کرد شهید شد. نواده‌اش حاج ضیاءالحق پسر سید میرزا ابوالقاسم همراهش بود. جنازه‌اش را به بقیع برده در کنار اجداد پاکش به خاک سپردند.

پدر وی - حاج میرزا اسماعیل - نیز دانشمندی کوشا و راسترو بود، همچنین اجدادش همگی دانشمندانی بزرگ بودند و برادرش حاج میرزا ابراهیم شریعتمدار که از شاگردان مؤلف «جواهر» و شیخ انصاری بود و در حدود سال ۱۳۱۶ هـ بی آنکه بازمانده‌ای داشته باشد بسن نود سالگی درگذشت. از شخصیت مورد بحث دو فرزند عالیقدر به جا ماند یکی دانشمند بلند پایه میرزا ابوالقاسم، و دیگری فاضل محترم میرزا ابوالفضل.

دانشمند توانا

سید محمد خلخال^۱

نام پدرش سیدغفار، و نام جدش سید عبدالله بود. شهرتش خلخال ارموی.^۲ دانشمند پرهیزگاری که در نشر مکارم اخلاقی یکدم آسوده نشست و بر سیادت علوی خویش افتخارات اخلاقی چندی بیفزود، و در میان مردم شهر خویش اعتبار و نفوذی قابل ملاحظه بدست آورد. عمر به نشر حقائق اسلامی و خدمت به مصالح عمومی مسلمانان می گذراند تا خدا افتخار شهادت را نصیبش گردانید.

در یکی از دهکده های خلخال به سال ۱۲۸۰ هـ، به دنیا آمد. درسهای مقدماتی را از پدرش سیدغفار که از علمای مبرز آن شهر بود فرا گرفت، سپس بدستور پدر به زنجان رفته نخست در مدرسه سیدفتح الله و بعد در

۱- منسوب به خلخال که شهری است در آذربایجان در میانه کوهستان.

۲- منسوب به «ارمیه» که شهری قدیمی در آذربایجان است، و نسبتش بصورت «ارموی» و «ارمی» می آید.

مدرسه علامه سید محمد مجتهد اقامت گزید و مدتی به تحصیل اصول و فقه پرداخت. آنگاه به تهران رفته در مدرسه صدر به تکمیل معلومات همت گماشت. در حدود سال ۱۳۰۰ هـ برای دیدن پدر به خلخال بازگشت. مدتی بعد در حدود سال ۱۳۰۵ هـ عمویش دانشمند عالیقدر سید امیر جعفر^۲ از «ارومیه» نامه‌ای به او نوشته خواست به آنجا برود. او پس از کسب اجازه پدر به «ارومیه» رفت، و در آنجا مورد تمجید و پذیرائی و احترام مردم قرار گرفت. چندی بعد، در محله «هزاران» اقامت گزید و به رهبری و ارشاد اهالی آن پرداخته بود. سپس با خانواده خویش در محله هفت آسیاب معقیم گشت، و شب در مسجد آن پیشنهادی می‌کرد و روز در مسجد بزرگ شهر. در سال ۱۳۳۶ هـ، ارمنی‌های آشوری به این شهر دست‌اندازی کردند و آن سامان را بیاد غارت و تباهی و نابودی گرفتند و مردم را کشته مزارع را ویران ساختند. یکی از قربانیان حمله تبهکارانه آنها همین شخصیت بود. روز نوزدهم رمضان از دیوار خانه‌اش بالا رفتند و او را که مشغول تعقیبات نماز ظهر بود با چوبدستی بشدت زدند، پی‌برده که بقصد کشتنش آمده‌اند، از آنها مهلت خواست تا نماز عصرش را بجای آورد، و شروع به نماز عصر کرد، در حال سجود او را سر بریدند. در نزدیکی‌ترین حالات به پروردگارش - حال سجود - به دیدار رحمت پروردگارش رفت. بدانش راقطه قطعه کردند و جنایاتی مرتکب شدند که طاقت شرحش را ندارم. خانه‌اش را غارت کردند. خانواده‌اش آواره گشتند. روزیستم رمضان تنی چند از همسایگان همراه خانواده‌اش آمده تکه‌های بدنش را جمع کردند و چون از ترس ارمنی‌ها نمی‌توانستند به گورستان شهر ببرند همانجا در خانه بخاک سپردند. چند سال بعد، فرزند محترمش

سید محمد خلخالی/ ۵۳۲

حاج سید عبدالله آن را به قم برده در گورستان «شیخان» بخاک سپرد. خدا
بیامرزش و از طرف اسلام و مسلمانان پاداش خیر دهد.
چیزی نگذشت که تسلط ارمنی‌ها بر آندیار بسر آمد، و مغلوب
و گرفتار شده بشدیدترین وجهی کیفر دیده کشته شدند و کیفر آخرت
شدیدتر و جاودانه خواهد بود.

 شیخ محمود بروجرودی

پدرش مولی صالح بروجرودی نامداشت. خود در تهران می‌زیست، و از فضایی برجسته بود. علوم روائی را نزد علامه حاج میرزا محمد حسن آشتیانی^۱ آموخت و علوم عقلی را در خدمت حکیم الهی محمد رضا قمشه‌ای^۲. کتاب «نخبة الآداب» اثر او است. حاشیه‌هایی بر مناقب ابن شهر آشوب نگاشته و در تصحیح کتاب‌های علمی و چاپ آن خدماتی نموده است. به سال ۱۳۳۷ هـ در موقع بازگشت از زیارت عتبات مقدسه در راه به شهادت رسید.

این شرح حال را از کتاب «وفیات الاعلام» گرفتم. نویسنده‌اش برایم شرح داد که او را دزدان بین راه قصر شیرین به کرمانشاه کشته‌اند.

۱- از علمای محقق دوره اخیر، و از شاگردان شیخ انصاری. حاشیه‌هایی که بر «فرایده» استادش نوشته شهرت بسزا دارد و حکایت از دقت نظر و افکار پخته‌اش می‌نماید. تألیفات دیگری هم دارد. در تهران به مرجعیت رسید، و در سال ۱۳۱۸ هـ دنیا را بدرود گفت.

۲- از استادان علوم عقلی در تهران که در مدرسه صدر اعظم درس می‌گفت، و در ۱۳۰۶ هـ درگذشت. کتابهای «الخلافة الالهیه» و «الولاية الالهیه» از او است، و حاشیه‌هایی بر شرح «الفصوص» و رساله‌هایی در حکمت نگاشته است.

 شیخ حسین بیهودی^۱

دانشمندی فاضل و ادیبی شاعر بود دارای تألیفاتی که به چاپ نرسیده و اشعاری که نشر نگشته است. در شهر قاین و سپس مشهد مقدس به تحصیل پرداخت، آنگاه راهی نجف اشرف شد در دوره آیه الله شرایانی و تحصیلاتش را نزد استادان عصر به پایان رساند و بر اقران پیشی گرفت. در این وقت به دیار خویش بازگشت و به نشر حقائق اسلامی و ترویج احکام شرع همت گماشت و به اجرای قانون کیفری اسلام کمر بست. در دهکده اش جمعی از صوفیان طاووسی از پیران ملاسلطانعلی گنابادی بودند. وی با آنها به مقابله برخاست و نگذاشت حرف‌ها و پندارهای باطلشان را این مردم نشر دهند، و مجبورشان کرد به احکام اسلام گردن نهند. این مقاومت و استقامت سبب شد که آنها بخشم آیند و دسته‌ای از آنها شبانه به خانه‌اش وارد شده او را در حالی که خفته بود با ضربات

۱- منسوب به «بیهود» دهکده‌ای بفاصله هیجده میلی قاین - از شهرهای خراسان.

کارد مجروح کرده سپس خفه نمودند و همسرش را نیز که حامله بود با او کشتند و اموالش را به غارت بردند. صبحدم خبر آن فاجعه دلخراش آن خطه را پر کرد و مردم بر آشفتند و سخت ناراحتی نمودند. اماوالی منطقه امیر شوکت الملک علم مانع انتقامگیری شد و خود ترتیب محاکمه قاتلان را داد. سه نفر از آن ملاسلطانی‌ها نزد وی اعتراف کردند که در قتل شرکت داشته‌اند، و در پیرجند اعدام شدند. شهادت وی در دهه چهارم پس از ۱۳۰۰ هـ اتفاق افتاد و در آن هنگام شصت ساله بود. این شرح حال مختصر را از نوشته دانشمند محترم سید علی سدد قاینی - که مقیم نجف اشرف است - گرفتم .

دانشمند عالیمقام

شیخ ابوتراب بحرانی

نسب وی بدین شرح است: ابوتراب بن الشیخ حسین بن الشیخ-
عبدعلی بن الشیخ علی بن الشیخ حسن بن الشیخ عبدالله بن الشیخ سلیمان
بحرانی ماحوزی.

نیاکان وی تاجدش شیخ عبدعلی همگی از علمای ممتاز بحرین
بودند. یکی از اجدادش به سواحل جنوبی فارس مهاجرت کرد و در آنجا
خود و فرزندش خدمات ذیقیمتی بمردم آن سامان کردند و در سایه مجاهدت
علمی و ارشاد ایشان بود که اهالی «دشت» و دشتستان به راه راست و
عقاید صحیح دست یافتند.

این شخصیت از گوهران خاندان جلیل القدر خویش است. در
«برازجان» از شهرک های دشتستان و حاکم نشین آن به سال ۱۰۳۲ هـ
دیده به دنیا گشود. پانزده سال تمام در نجف اشرف درس خواند و نزد
علمای بزرگ وقت علم آموخت. سپس در بوشهر اقامت گزید و آوازه اش

در پیچید و موقعیتی گرامی یافت. پیوسته به آموختن تعالیم دین و راهنمایی خلق می‌گذراند و امر بمعروف و نهی ازمنکر می‌کرد. تا آنکه میان یکتن ازاهالی شهر بادیگری ازخارج آن اختلاف افتاد و دعوای خویش نزد علمای شهر و همین شخصیت مطرح ساختند. رأیی که صادر شد آن شخص دهاتی را که شیرمحمد نام داشت به‌خشم آورد. تفنکی برداشته به‌خانه این شخصیت درآمد و او را و دختر بچه کوچکش را کشت، و طرف دعوایش را نیز همراه شخص دیگری در بازار به‌قتل رساند. این واقعه در ۱۳۴۱ هـ رخ داد. پس از رسیدگی و تحقیق معلوم شد توطئه‌ای در کار بوده است.

 شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای

دانشمندعالیقدر، میرزا محمدعلی اردوبادی در کتاب «قطف الزهر» درباره اش چنین می نویسد: «وی شهید راه دین، قربانی راه ذلت ناپذیری، جان باخته راه شرف، قهرمان حق و راستی، پهلوان میدان ایمان و دینداری، و آموزگار قرآن است. درسهای مقدماتی را نزد عده‌ای از روحانیون آموخت، و تحصیلات عالیه را در نجف اشرف در خدمت دو آیت بزرگ دین یکی محقق فاضل مولی محمد ایروانی^۱ و دیگری علامه حاج میرزا حبیب‌الله رشتی به کمال رسانید. پس از آن که از جویبار خروشان آن دانشگاه سیراب گشت و خرمیها از گنج دانش نجف برگرفت به بادکوبه برگشت و یک سلسله خدمات علمی و دینی و اجتماعی

۱- از پیشوایان و مراجع شیعه که در علوم گوناگون دست داشت، و از شاگردان مؤلف «جواهر» و مؤلف «انوار الفقاهه» و شیخ انصاری بود و علمای نامی و فاضلی را تربیت کرد که شمارة آنان بسیار است. استادش در رشته‌های علوم عقلی و نقلی قابل انکار نیست. تألیفات ارزنده‌ای در فقه و اصول بجا گذاشته و در سوم ربیع الاول ۱۳۰۶ هـ در گذشته است.

را آغاز کرد. مردم را دعوت می نمود که به تعالیم قرآن مجید عمل کنند و خویشتن به مکارم اخلاقی بیارایند.

در این راه موانع و سختی های بسیار بود، و او همه را بعشق عمیقی که به هدف عالی خویش میورزید تحمل می نمود. آن زمان دستگاه حاکمه کافر کیش تزاری بربادکوبه و مناطق مسلمان نشین وسیعی تسلط داشت و مسلمانان زیر فشار استبداد و حشتناکی بسر می بردند. در آن شام تیره و تار، او چون مشعلی فروزان میدرخشید و نور می پراکند و سرمشقی آموزنده برای دانش پژوهی و راستروی فرا روی مردمان نگهمیداشت و نمونه ای درخشان از پرهیزگاری و پارسائی و عدالت و انصاف. تا آنکه رژیم تزاری در روسیه سرنگون گشت و ریشه هایش از خاک برکنده شد، و آن دژخیمان مستبد به کیفر رسیدند، ولی کیفر آخرت که در انتظارشان است شدیدتر و جاودانه است. سیاست تزاری بر افتاد اما دشواری ها و مصائب مسلمانان از میان نرفت، بلکه بلشویکها سیاست فشار و آزار و سرکوبی را منتهی به نوعی دیگر ادامه دادند. چون این جریان به قفقاز کشید جمعی از روشن رایان از آن جمله همین شخصیت به مخالفت با آن برخاسته افکار مادی و کفر آلود را پیاد حمله گرفتند و در این راه از هیچ تهدید و آزاری نهراسیدند. سرانجام دستگیر شد و به زندان افتاد. پس از چهار ماه و به سال ۱۳۵۰ هـ شهید گشت، شهید راه علم و عمل، قربانی پرهیز و پارسائی، جانباخته راه دلیری و ذلت ناپذیری، شهید راه افتخار و فضیلت، خدایش بیامرزد. اشعار زیبایی به دوزبان فارسی و ترکی سروده است همه دلنشین و روان، قدرت استدلال و بحث، و سرعت جواب، و حضور ذهنش وصف نشدنی است.

در همان زندان، در کنار این شخصیت، دو دانشمند بزرگ دیگر و از قهرمانان جنبش اسلامی بودند که در تبلیغ و نشر حقائق باوی همکاری و همراهی داشتند یکی علامه توانا سید محمد، و دیگری عالم پاکیزه خوی شیخ حنیفه که عمری بمبارزه با هواپرستی و گمراهی، و دعوت حق گذرانده بودند. از خدمات علامه سید محمد یکی تأسیس دانشسرانی دینی بود که تعداد زیادی دانشجو داشت و خود در آن تدریس می‌کرد و علی رغم حمله ضد دینی بلشویک‌ها رونق روزافزون می‌یافت. علاوه بر این سه شخصیت، مردان دانشمند دیگری هم زندانی بودند که نام همه‌شان را به یاد ندارم، از جمله علامه شیخ حسین رمانائی که در دهکده «بزونا» در ساحل خزر و در منطقه بادکوبه میزیست و خطیب زبردست شیخ کامیاب. جمعی از ایشان اعدام شدند و عده‌ای تبعید. از اعدام شدگان یکی شیخ حنیفه بود که پس از شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای اعدام شد. رحمت خدا بر آنان باد. می‌گویند از اعدام شدگان یکی هم دانشمند مبرز میرزا عبدالغفار اردوبادی بوده است فاضلی تیزهوش باذهنی پاک و تابان و مقامی نمایان، که در نجف اشرف نزد پدرم^۱ و آیه الله شیخ الشریعه اصفهانی^۲ تحصیل کرده بود و چون به اردوباد برگشت و به تبلیغ کمر بست بعد از دستگیری شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای او هم دستگیر و زندانی شد. تألیفات علمی سودمندی هم دارد.»

۱- آیه الله میرزا ابوالقاسم اردوبادی که در حاشیه شرح حال علامه میرزا ابراهیم خوئی به وی اشاره شد.

۲- مولی فتح الله نمازی شیرازی اصفهانی فرزند محمدجواد، از علمای طراز اول که در بیشتر رشته‌های علمی استاد بود و براقان سبقت بسته بود و کتاب‌های گرانها دارد و در هشتم ربیع الثانی ۱۳۳۹ هـ در نجف اشرف درگذشته است.

حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه تبریزی

کتاب را با یادنامه عبیر آمیز شهیدی دلیر و بلند همت و والا گهر
پایان می‌دهیم که از خاندان گرانقدر است، و نسبش بدین قرار:
حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه فرزند حاج میرزا عبدالرحیم
امام جمعه فرزند علامه بزرگ حاج میرزا باقر مجتهد فرزند میرزا
احمد مجتهد فرزند لطفعلی خان پسر محمد صادق تبریزی.

خاندان وی

بزرگترین خاندانهای آذربایجان این خاندان، گرانمایه تبریزی
است، معدن شکوه و عظمت، پایگاه پیشوائی و سروری و پیشرفت، و
چشمه‌سار دانش و کردار پسندیده. بنیانگذار افتخارات جاودانی آن،
مجتهد یگانه میرزا احمد تبریزی است که پدرش لطفعلی خان در
دوره زندیه از فرمانداران عالیرتبه بود و مادرش از سادات رضوی و علوی.

حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه تبریزی/ ۵۴۷

میرزا احمد روی از مناصب دولتی بر تافت و همت به مطالعه بر بست، در کر بلا نزد مؤلف «ریاض العلماء» بتحصیل پرداخت هم خودش و هم فرزند ارشدش علامه حاج میرزا لطفعلی، تا در دانش پایه‌ای بلندیافت و به تبریز بازگشت. آن زمان در تبریز هیچ پیشوای دینی بر تر از او نبود، و نه تنها مردم کوچه و بازار، بلکه سلطه‌داران نیز او را بعنوان بزرگترین رهبر معنوی مردم آذربایجان میشناختند و احترامش مینمودند و علمای دینی سخن از خدماتش می‌راندند و سپاسش می‌نهادند و سر در برابر مقام رفیعش فرود می‌آوردند تا در عید مبعث، یعنی ۲۷ رجب ۱۲۶۵ هـ درگذشت. کتاب «منهج الرشاد فی شرح الارشاد» از او است.

فرزند ارشدش- حاج میرزا لطفعلی- يك سال پس از وی از عراق باز آمد در حالی که تحصیلاتش را نزد پدر و مؤلف «ریاض العلماء» پایان برده بود، و در همان حیات پدر به مقام امام جمعه ایستاد. کتاب «اوثق- الوسائل فی شرح ریاض المسائل» که تا مبحث تیمم رسیده از او است، و دو جلد تفسیر که از او اسط قرآن است و غالباً همراه با بحث‌های کلامی و عقیده‌شناسی، کتابی در زکات که به اتمام نرسیده است، «ملاذالداعی» به زبان فارسی، مجموعه‌ای در مواعظ و اخلاق، و شرحی بر قصیده کعب ابن زهیر در ستایش پیامبر اکرم (ص) که به چاپ رسید، است. هنوز پدرش زنده بود که همراه دو برادرش حاج میرزا جعفر و میرزا رضا در وبای سال ۱۲۶۲ هـ درگذشت. پدرش در اجازه نامه‌ای که به وی داده او را مجتهد شناخته است.

حاج میرزا جعفر نیز از علمای نامدار بود. نزد پدرش و استاد فقیهان مؤلف «جواهر» تحصیل کرد. از کتاب «شرح الشرایع» وی نسخه‌ای

موجود است که بر آن اجازه نامه ها و تقریظ هائی نگاشته است از مؤلف «جواهر» و شیخ حسن آل کاشف الغطاء^۱ مؤلف «انوار الفقاهه». و شیخ جواد نجف^۲ و دیگران، و همگی سخن از اجتهاد و مقام علمی وی گفته اند. برادرش علامه شهیر حاج میرزا باقر مجتهد که جد شخصیت مورد بحث می شود نزد پدرش و مؤلف «جواهر» و شیخ انصاری درس خواند و از چهره های درخشان و مراجع طراز اول به شمار می آمد. حدیث از پدرش روایت میکنند. در پنجم رجب ۱۲۸۵ هـ در تهران بدرود زندگی گفت.

مرجعیت و رهبری پس از وی به برادرش علامه حاج میرزا جواد رسید که دامنه نفوذ معنوی و ریاستش تا حدود دیسابقه ای گسترش یافت چنانکه حکام و استانداران از او حساب می بردند و سردر برابرش فرود آوردند، و توانست دست به کارهای مهمی بزند، و بدین سان موفقیت های چشمگیر بدست آورد.

در جنبش امام مجدد شیرازی و هنگامی که فتوای حرمت تو تون و تنباکو را صادر کرد به کمک وی کمر بست و پشتیبان جدی او بود و در

- ۱- در فقه و تحقیق بی نظیر بود. دانشش پایه ای رسید که کمتر کسی بدان میرسد، و فضیلتش چندان گشت که کسی بگردش نمیرسد. تنها کتاب «انوار الفقاهه» کافی است که نبوغ و عظمتش را بنماید. کتابی پر مایه که چندین فصل از فقه را دربر گرفته است. میلادش بسال ۱۲۰۱ هـ و وفاتش در شوال ۱۲۶۲ هـ بود. درس نزد پدرش آن استاد بلند پایه و برادرش شیخ موسی و دیگر استادان خوانده است.
- ۲- پدرش شیخ حسین پسر حاج نجف تبریزی از فقیهان پرهیزگار عالیرتبه بود و خود دانشمندی توانا که فرهنگ نویسان از او یاد و تجلیل شایان نموده اند. بسال ۱۲۹۴ هـ درگذشت و خاطره پارسائی و تقوی و نیکو کاری هایش جاودانه ماند.

حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه تبریزی/ ۵۴۹

اجرای آن دستور سخت کوشید. تحصیلاتش نزد آیه الله کوه کمری بود. به سال ۱۳۱۳ هـ از دنیا رفت، و جمعی از فضلا و ادبای وقت مانند خطیب گرانمایه و ادیب زبردست شیخ کاظم آل سبتی نجفی در رثای وی شعرها سرودند.

از حاج میرزا لطفعلی سه پسر بناسهای حاج میرزا علی، حاج میرزا اسماعیل، و حاج میرزا محمد بجا ماند. حاج میرزا علی دوره شیخ انصاری را درک کرد و تحصیلاتش را در خدمت آیه الله کوه کمری به اتمام رسانید و سه جلد کتاب نوشت حاوی بخش عمده ای از تقریرات اصولی این استاد و پاره ای تقریرات مرجع عالی مقام شیخ حسن مامقانی^۱. وفاتش پس از سال ۱۲۸۴ هـ اتفاق افتاد. دو برادرش نیز اهل علم و فضل بودند.

از حاج میرزا جعفر، علامه محقق حاج میرزا موسی بجا ماند که شاگرد شیخ انصاری و آیه الله کوه کمری بود و بحث های این استاد را بسیار بر زبان آورده است. کتابش «اوثق الوسائل» که به چاپ رسیده و مورد استفاده دانشجویان علوم دینی است در شرح رسائل استادش شیخ انصاری است. حاشیه ای هم بر «قوانین» نگاشته که بعدها پسر خواهرش حاج میرزا لطفعلی پسر حاج میرزا علی سابق الذکر تدوین نموده است.

۱- از آیات عظام و حاملان پرچم دین و دانش و مراجع نامی که خدمات بسیار به اسلام کرد و از شاگردان شیخ انصاری و آیه الله کوه کمری بود. کتاب «بشریة الوصول الى علم الاصول» از تألیفات او است همچنین حاشیه ای بر مکاسب استادش شیخ انصاری زده. کتاب «طهارت» و دیگر نوشته های فقهی. تولدش در ۱۲۳۸ هـ و وفاتش در ۱۸ محرم ۱۳۲۳ هـ بود.

حاج میرزا جواد دوپسر داشت: حاج میرزا احمد، و حاج میرزا رضا امام جمعه. حاج میرزا رضا پس از اتمام تحصیل در نجف اشرف به تبریز برگشت، در این وقت مظفرالدین شاه قاجار او را به تهران احضار کرد تا در پایتخت به ارشاد و خدمت همت گمارد، لکن اجل مهلتش نداد و پس از مدت کوتاهی در تبریز از دنیا رفت.

اما حاج میرزا باقر، فرزند بزرگش که حاج میرزا محمود نام داشت در نجف درگذشت، و علامه گرانمایه حاج میرزا حسن مجتهد و حاج میرزا عبدالرحیم امام جمعه جانشین وی شدند. اولی نزد امام مجتهد شیرازی و آیه الله کوه کمری و محقق توانا مولی علی نهانندی^۱ درس خواند. آثارش عبارتند از: تشریح الاصول، رساله ای در مقدمه واجب، کتاب طهارت، رساله عملیه ای که به چاپ رسیده است. وی بزرگترین رهبر دینی آذربایجان بود و در دانش و تقوی نمونه. در جمادی الثانی ۱۳۳۸ هـ از دنیا رفت. از بازماندگانش دو تن قابل ملاحظه اند یکی حاج میرزا خلیل که امروز از علمای طراز اول تبریز است و تحصیلاتش نزد پدرش و علامه میرزا ابوالقاسم اردوبادی و محقق نهانندی و آیه الله خراسانی بود. دیگری برادر وی حاج میرزا مصطفی که از نوابغ عصر حاضر است به سال ۱۲۹۷ هـ در تبریز دیده به دنیا گشود و تحصیلاتش را نزد آیه الله خراسانی و علامه اردوبادی و شیخ الشریعه اصفهانی و آیه الله طباطبائی یزدی تکمیل کرد، و حاشیه ای بر «کفایة الاصول» نوشته ناتمام. و چند رساله فقهی، و شعری در دو علم عروض و قافیه که همکارش ابوالمجد رضا

۱- محقق دانشمند از شاگردان شیخ انصاری که در اصول فقه نظریات اساسی ارائه داده است. در اول ربیع الثانی ۱۳۲۲ هـ در هشتاد سالگی درگذشت.

حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه تبریزی/ ۵۵۱

اصفهان آن را به شرح درآورده است، رساله‌ای در عروض، حاشیه‌هایی بر «لسان‌الخواص» اثر علامه آقا رضی قزوینی^۱، و چند رساله در هیئت ریاضیات. در ۱۳۳۸ هـ - سال وفات پدرش - درگذشت.

وی علاوه بر نسب‌عالی از حسب و سیرتی نیکو و پسندیده برخوردار بود و پاکدلی و بلند همتی و دانش پروری و مکارم اخلاقیش او را به جاودانگی پیوست و آوازه‌ای ارجمند بخشید. در ادبیات عرب استادی توانا و در سرودن اشعار عربی زبردست بود چنانکه علامه و رهبر مصلح شیخ محمد حسین آل کاشف‌الغطاء در قصیده‌ای بلند هنرمندی و استادیش را در شعر و ادب عربی ستوده است.

فرزند وی - علامه میرزا عبدالله - از لحاظ علم و نبوغ و مجد و عظمت همتای پدر و جانشین او بود. تحصیلات مقدماتیش را نزد علمای تبریز به انجام رساند و سپس در قم از درس آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم مرجع بلندپایه شیعه فراغت یافت و پس از تکمیل تحصیل به تبریز رفت. در ادبیات عرب دستی داشت.

اما حاج میرزا عبدالرحیم امام جمعه - پدرشخصیت مورد بحث - نیز در علم و ادب پهلوانی بود. در سال ۱۳۰۰ هـ از دنیا رفت و فرزند و الایش حاج میرزا عبدالکریم جانشین وی گشت در رهبری و مرجعیت،

۱- رضی‌الدین محمد بن الحسن قزوینی از عقیده شناسان سرگ و محققان بزرگ که نویسندگان «امل‌الامل»، «النجوم الزاهرة»، و «روضات الجنات» از او تمجید بعمل آورده‌اند. آثار گرانبهای چون «ضیافة الاخوان» و «کحل‌الابصار» و «المسائل الغير المنصوصة»، «الرسالة النوروزیه»، و «الرسالة المولودیه» در ملاد فرخنده پیامبر اکرم (ص) وجود آورده است. در ۱۰۹۶ هـ درگذشت.

واو وفرزندش بیوک آقا، آن رادمردی که اگر پس از پدر زنده می ماند شایسته جانشینی پدر بود برشکوه و نفوذ مقام پدر بیفزودند. این هر دو روز پنجشنبه ۸ جمادی الاول ۱۳۳۶ هـ به شهادت رسیدند و پیش از هر دو برادر حاج میرزا عبدالکریم شهید - یعنی حاج میرزا محمد - به شهادت رسید به سال ۱۳۲۶ هـ ، همگی به آتش تفنگ، و همه بدان سبب که حاضر نبودند در برابر بدعت ها و انحرافات و جریانات کفر آمیز ساکت بنشینند و به تماشا بایستند، و مردانه به مخالفت و مبارزه برخاستند و جان در این راه به جان آفرین تسلیم نمودند.

مرجعیت و رهبری توده مسلمانان در تبریز به شخصیت مورد بحث رسید، و چندان نفوذ معنوی و اقتدار داشت که نه تنها مردم دستوراتش را با جان و دل به عمل درمی آوردند، بلکه فرمانداران و مقامات دولتی هم از او حساب می بردند. این نفوذ و اقتدار را از آن جهت به دست آورد که علاوه بر عظمت خانوادگی رفتاری نرم و ملاطفت آمیز و سیرتی پسندیده داشت و در رفع نیازهای همه اصناف خلق تاحد جانبازی می کوشید و تا می توانست درد بیچارگان دوا می کرد و دست درماندگان می گرفت و هر چه داشت به محتاجان می بخشید و از هیچ کوششی در راه رفع گرفتاری ها دریغ نمی ورزید، و پارسا بود و عابدی غیر تمنند و پاسدار مقدسات اسلامی. بیش از هر چیز غرب زدگی را دشمن می داشت و از آن به شدت متنفر بود، و در این زمینه داستان های شنیدنی و شیرین دارد که مجال ذکرش نیست. روز شهادتش مصادف بود با عید نوروز، روزی که همه سرگرم نادی و خنده اند. مردم از بس او را دوست می داشتند و برایش احترام قائل بودند عید نوروزشان را در عزایش

حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه تبریزی/ ۵۵۳

به ناگواری ترین روزها بدل ساختند از علما گرفته تا مردم کوچه و بازار در ماتمش به عزا و اندوه نشستند و افسوس خوردند و اشک افشانند. فقیه بزرگ آیه الله میرزا صادق تبریزی^۱ در رثایش قصیده ای سرود.

۱- از چهره های درخشان و علمای بزرگ که در تبریز مرجعیت یافت و در رهبری معنوی مردم حسن تدبیر نشان داد و در قضا دادگری و در اظهار نظر دقت، و عمر خویش در خدمت به دین و مردم و از میان بردن افکار ناروا گذراند و پیوسته با دوران دینی و هوشیاری با جریان کفرکشی و بی دینی مقابله نمود و هیچ ناگواری و تهدید و مشکلی او را از جهادش باز نداشت تا روز جمعه ۵ ذی قعدة ۱۳۵۱ هـ در شهر مقدس قم بدرود حیات گفت. در سال های آخر زندگانی شدايد و ناراحتی- های بیش از حد دید و همه را تحمل کرد و به کار خویش ادامه داد و به همین سبب نامش زنده ماند و خاطره گرامیش در دلها جاودان گشت. به خاطرش در سراسر ایران مجالس سوگواری برپا شد. کتاب «المقالات الغریبه» در مباحث الفاظ از آثار او است، و رساله ای در مشق، کتاب «صلوة»، شرحی تا تمام بر تبصرة علامه، و چند رساله.

سخنی در پایان کتاب

این، آخرین شرح حالی بود که با توفیقات الهی توانستیم از «شهیدان راه فضیلت» - آن برکامان فرخنده‌ای که گوهر خشنودی ایزد نثار روحشان باد - فراهم آوریم. از بسیار کسان که در فرهنگهای رجال در زمره کشتگان یاد شده‌اند چشم پوشیدیم، زیرا برخی از موضوع کتاب - علمای شهید راه فضیلت - خارج بودند و بعضی را پس از تحقیق و تتبع دیدیم که به مرگ عادی در گذشته‌اند.

خواننده گرامی بایستی توجه داشته باشد که تاریخ، نام و سرگذشت و یادگار و آثار بسیاری از علمای شهیدمان را که در قتل عامها و حوادث عمومی کشته شده‌اند در بر نگرفته است و علمای عزیزی که مثلاً در جریان آدمکشیهای دار و دسته حسن صباح به سال ۶۸۸ هـ شهید شده‌اند یا در کشتار سال ۹۹۷ هـ مشهد مقدس یا ماجرای کشتار ۱۲۱۶ هـ کربلا و کشتار ۱۲۵۸ هـ همان شهر مقدس یا کشتار مدرسه شیخ داود در بحرین و در جزیره «بنی صالح» - که بر اثر آن به مدرسه کربلا شهرت یافته است - و کشتارهایی که حاکم تبه‌کار عثمانی ملقب به «قصاب» در قرن گذشته در منطقه جبل عامل کرده است یا در کشتار مسجد زکریا در شهر حلب دو دوره سلطان سلیم عثمانی و دیگر کشتارها و حوادثی که در قرون گذشته رخ داده است، آری نام علما شهید این وقایع در تاریخ نیامده

است و نه شرح حالشان. به همین جهت، شهیدان راه فضیلتی که شرح حالشان را ملاحظه کردید، بخش معلوم و شناخته شده شهیدان ما را تشکیل می‌دهند و نه همه آنان را.

در اینجا از همه کسانی که مرا در نشر این کتاب یاری داده‌اند سپاسگزاری می‌کنم و برایشان آرزوی موفقیت دارم. همچنین از اهل فضل، خواهشمندم که نظرهایشان را درباره این کتاب مرحمت فرمایند که من قلم خویش، از خطا و لغزش برکنار نمی‌دانم و بی‌خطائی تنها خدای یگانه راست.

پایان

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه استاد شیخ محمد خلیل الزین عاملی
۱۱	تقریظ حضرت آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی
۱۳	تقریظ حضرت آیه الله حاج آقا حسین طباطبائی قمی
۱۴	تقریظ شیخ محمد حسین غروی اصفهانی
۱۷	تقریظ علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی
۱۹	مقدمه مؤلف
۲۱	علمای شهید قرن چهارم
۲۳	امام ابو محمد اطروش
۳۱	ابوالحسن علی رازی کلینی
۳۲	ابوعلی نافع انطاکی
۳۵	بدیع الزمان همدانی
۴۲	«ناشی صغیر»
۴۶	محمد بن هانی اندلسی
۴۹	ابو فراس حمدانی
۵۳	علمای شهید قرن پنجم
۵۵	ابوالحسن تهامی
۶۲	ابوالحسن حلبی نحوی
۶۵	شیخ عبدالکریم کرجی
۶۷	ابوالحسن احمد کندی جرجرائی
۶۹	ابو محمد وزیر
۷۱	علمای شهید قرن ششم
۷۳	ابوالمحسن رویانی طبری
۷۸	ابوعلی قتال واعظ نیشابوری
۸۰	نصیرالدین حسین راوندی
۸۱	مؤیدالدین حسین اصفهانی طغرائی
۸۸	امیرکیکائوس دیلمی طبری

فهرست مطالب/ ۵۵۲

۸۹	شیخ طبرسی
۹۲	سید مجدالدین احمد حسینی
۹۳	سید عزالدین یحیی
۹۷	شیخ حسن قزوینی
۹۸	شیخ خلیفه قزوینی
۹۹	شیخ حسن کرجی قزوینی
۱۰۰	شیخ زین الدین قزوینی
۱۰۲	ابوالحسن الرشید غسانی
۱۰۷	جمال الدین احمد حمدانی
۱۰۹	نصیرالدین طلایع بن رزیک
۱۱۵	علمای شهید 'قرن هفتم
۱۱۷	شیخ شهاب الدین میکالی
۱۲۰	حافظ محمد مکی
۱۲۱	شیخ صفی بن محاسن
۱۲۷	علمای شهید 'قرن هشتم
۱۲۹	سید تاج الدین محمد آوی
۱۳۵	جمال الدین اعرجی
۱۳۶	سید بدرالدین حسن
۱۳۹	حسن همدانی سکا کینی
۱۴۱	سید تاج الدین نصرت
۱۴۳	سید جلال الدین علی باغی
۱۴۴	سید غیاث الدین
۱۵۰	ابن معیه
۱۵۲	سید شاه فضل مشهدی، «نعمی»
۱۵۴	ابن محسد شیرازی
۱۵۵	شهید اول
۱۷۷	علی حلی
۱۷۹	علمای شهید 'قرن نهم
۱۸۱	سید عمادالدین شیرازی، «نسمی»

علمای شهید قرن دهم

۱۸۳	
۱۸۵	ابوالمعالی دشتکی شیرازی، «صدرالدین کبیر»
۱۸۹	سید عبدالباقی
۱۹۱	مولی محمدطالب
۱۹۲	امیرغیاث الدین هروی
۱۹۸	امیر سیدشریف استرآبادی شیرازی
۱۹۹	محقق عاملی کرکی
۲۱۸	عمادالدین طوسی
۲۲۰	خان میرزا صفوی
۲۲۱	بنائی خراسانی
۲۲۵	سید عبدالوهاب حسینی تبریزی
۲۲۷	مولی احمد سندی
۲۲۹	امیر ابوالحسن فراهانی
۲۳۰	شهید ثانی
۲۷۲	قاضی جهان قزوینی
۲۷۳	سید عزالدین حسین عاملی
۲۷۶	شیخ فضل الله خراسانی
۲۷۹	شهاب الدین تستری خراسانی «شهید ثالث»
۲۸۲	احمد هندی تهتهنی

علمای شهید قرن یازدهم

۲۸۳	
۲۸۵	قاضی نورالله مرعشی
۲۹۶	امیرزین العابدین حسینی کاشانی
۳۱۸	سید محمد مؤمن استرآبادی
۳۲۱	سلطان حسین خطیب استرآبادی
۳۲۲	شیخ حسین تنکابنی
۳۲۴	شیخ ابوالفضل هندی
۳۲۹	شیخ علی حر عاملی

علمای شهید قرن دوازدهم

۳۳۷	
۳۳۹	سید نصرالله حائری «سید شهید»
۳۵۸	سید میرزامهدی شیرازی

فهرست مطالب / ۵۵۹

۳۵۹	میرزا ابراهیم اصفهانی
۳۶۱	سید محمدباقر اصفهانی خاتون آبادی
۳۶۴	محمدرضی قزوینی
۳۶۵	سید محمدباقر اصفهانی
۳۶۸	شیخ علی بن سودون
۳۶۹	علامه علی اکبر طالقانی
۳۷۲	میرزاهاشم همدانی «احیا»
۳۷۴	خطیب کرمانشاهی
۳۷۶	محمدعلی سکاکی شیرازی
۳۷۸	آقا محمد مهدی مازندرانی
۳۸۲	آقا حسین مشهدی
۳۸۴	شیخ محمد نعیمی بلادی
۳۸۶	مولی علی زنجانی
۳۹۲	محمد رضا شیرازی
۳۹۴	میرزا محمد حسین «پیر»
۳۹۵	شیخ صادق بغدادی
۳۹۶	میر محمد هاشم هاشمی کرمانی
۳۹۸	شیخ یوسف حصری
۴۰۱	سید هبة الله ابوالبرکات عاملی
۴۰۵	سید احمد بحرانی
۴۰۹	علمای شهید قرن سیزدهم
۴۱۱	سید محمد عاملی
۴۱۳	شیخ زین عاملی
۴۱۹	شیخ صالح عسلی
۴۲۰	میرزا محمد مهدی اصفهانی
۴۳۲	مولی عبدالصمد همدانی
۴۵۶	شیخ حسین آل عصفور
۴۶۸	میرزا محمد کشمیری
۴۷۰	سید محمد علی عاملی
۴۷۲	سید علی عاملی

۵۶۰/ شهیدان راه فضیلت

۴۷۶	مولی محمدتقی برغانی قزوینی
۴۸۰	سید غلامرضا بیرجندی
۴۸۲	سیدعلی بیرجندی
۴۸۳	شیخ محمدحسین اعسم
۴۸۵	حاج رضا استرآبادی
۴۸۶	حاج سیدحسین بهبهانی موسوی
۴۸۷	شیخ ابراهیم عاملی
۴۹۳	مولی محمدعلی قندهاری
۴۹۴	سیدعلی نقی نجفی
۴۹۹	علمای قرن چهاردهم
۵۰۱	شیخ محمدتقی همدانی
۵۰۴	شیخ علی بحرانی
۵۰۶	حاج میرزا ابراهیم خوئی
۵۱۰	شیخ جلیل تبریزی
۵۱۲	میرزا محمدباقر شیرازی
۵۱۵	حاج شیخ فضل الله نوری
۵۲۱	شیخ علی احسائی
۵۲۲	شیخ حسین جوقینی
۵۲۳	حاج آقا میر بحر العلوم
۵۲۵	شیخ علی رشتی
۵۲۶	سید عبدالله بهبهانی
۵۳۲	میرزا محمود امینی قزوینی
۵۳۳	حاج میرزا حسن سبزواری
۵۳۵	سید محمد خلخالی
۵۳۸	شیخ محمود بروجردی
۵۳۹	شیخ حسن بیهودی قاینی
۵۴۱	شیخ ابوتراب بحرانی
۵۴۳	شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای
۵۴۶	حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه تبریزی

